

سنجش احمد الحسن
در
ترازوی صدق و کذب مدعیان

به قلم:

منتظر

پاییز ۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه.....	۷
راه شناخت مدعی صادق.....	۱۰
بحثی پیرامون معجزه.....	۱۰
ایمان به غیب، سنت الهی.....	۱۲
بعضی از معجزات سید احمد الحسن ع.....	۲۳
زنده شدن کودکی که از دنیا رفته بود.....	۲۳
شفا دادن به جوان بیمار و افلیج.....	۲۷
شفاء دختر بچه‌ی یکی از انصار.....	۲۸
اخبار غیبی.....	۲۸
معجزه درخواستی شیخ علی کورانی.....	۳۰
دلیل و حجت اصلی فرستادگان الهی.....	۳۱
نصّ و معرفی نامه.....	۳۳
نص و شهادت مستقیم خداوند از طریق وحی و رؤیا.....	۳۳
چگونگی تشخیص رؤیای صادق.....	۴۴
نشانه اول، مشتمل بودن بر خبری از غیب و آینده.....	۴۶
نشانه دوم؛ مشتمل بودن بر اسرار و رموز حکیمانه.....	۴۶
نشانه سوم؛ مشتمل بودن بر متونی از کتب آسمانی که برای بیننده ثابت است.....	۴۷
نشانه چهارم؛ وجود فرشته‌ای از فرشتگان الهی و یا خلیفه‌ای از خلفای الهی که خلافتش برای بیننده ثابت است.....	۴۷
حجیت رؤیا در حقّ غیر بیننده.....	۵۲
چکیده بحث رؤیا.....	۵۵
شهادت مستقیم خداوند در حقّ سید احمد الحسن ع و قائم.....	۵۸

- نداء و صیحه جبرئیل از آسمان ۶۱
- نص غیر مستقیم خداوند از طریق خلیفه سابق ۷۱
- نص مستقیم از خلیفه گذشته بر شخص برگزیده شده ۷۲
- وصیت در لحظات انتهایی عمر ۷۶
- ظاهر و آشکار بودن وصیت و نص ۷۸
- نص غیر مستقیم از خلیفه گذشته بر شخص برگزیده شده ۸۲
- ویژگی های این نص ۹۴
- نصوص محمد ص در کتب مقدس موجود ۱۱۲
- خلاصه نص و بینّه از خلفای گذشته ۱۱۶
- نص و بینّه ی سید احمد الحسن ع ۱۱۷
- وصیت شب وفات پیامبر ص ۱۲۰
- وصیت پیامبر، تنها نص حافظ از گمراهی تا روز قیامت ۱۲۳
- دوازده مهدی ۱۲۷
- سخنان بعضی از علما و بزرگان در مورد مهدیین ۱۳۰
- علت عدم ذکر صریح مهدیین در روایات دوازده امام ۱۳۴
- ذکر روایاتی از مهدیین ۱۳۵
- مهدی اوّل ۱۴۱
- ظهور مهدی اول، قبل از ظهور امام زمان ع یا بعد از آن؟ ۱۴۱
- مؤیدات ادّعای سید احمد الحسن ع ۱۴۲
- حدیث اول: نام قائمی که بین رکن و مقام بیعت می گیرد ۱۴۳
- حدیث دوم: اولین قائم ۱۴۴
- حدیث سوم: جوان بودن و کم سن بودن قائم ۱۴۴
- حدیث چهارم: قائم، مورد انتظار نیست ۱۴۵

- حدیث پنجم: مخفی بودن اسم قائم ۱۴۶
- حدیث ششم: یمانی ۱۵۱
- حدیث هفتم: مولایی که امر امام زمان ع را به عهده خواهد گرفت ۱۵۸
- حدیث هشتم: وجود نائبی غیر از چهار نائب امام زمان ع ۱۵۹
- حدیث نهم: گنیهی قائم ع ۱۶۳
- حدیث دهم: ظهور قائم، قبل از سفیانی و خسف یا بعد از آن ۱۶۵
- حدیث یازدهم: مهدی افضل است یا پدرش؟ ۱۶۸
- حدیث دوازدهم: حکومت عدل قبل از امام زمان ع ۱۷۰
- آیه اول: بعثت رسولی بعد از حضرت محمد ص ۱۷۵
- آیه دوم: عذاب دُخان (دود) برای مدعیان ایمان ۱۷۶
- مؤیدات تطبیقی بر سید احمد الحسن ع ۱۷۸
- نام مهدی اول ۱۷۹
- محل تولد ۱۸۰
- ویژگی های ظاهری ۱۸۱
- مقطوع النسب بودن ۱۸۲
- علم مدعی صادق ۱۸۳
- تفسیر آیات ابتدایی سوره فتح ۱۸۶
- مهم ترین عوامل عدم ایمان مردم به حجت های الهی ۲۰۰
- عدم آگاهی به راه صحیح شناخت حجت های الهی ۲۰۴
- ترس از مدعیان دروغین ۲۰۵
- تقلید از علما و بزرگان و اعتماد داشتن به آنها ۲۰۸
- موافق نبودن چگونگی ظهور خلفای الهی با آنچه در اذهان و توهمات مردم بوده است ۲۱۲
- سیره اخلاقی ۲۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين الاثمه و المهديين و
سلم تسليمًا كثيرًا

مقدمه

سال‌ها است که دعوت عقیدتی شخصی به نام احمد فرزند اسماعیل معروف به سید احمد الحسن و همچنین معروف به یمانی، از عراق شروع شده است و سپس این دعوت وارد ایران عزیزمان شده است. او مدعی است که وصی و فرستاده امام زمان ع است و همان مهدی اول در وصیت شب وفات پیامبر ص و همان یمانی موعود در روایات اهل بیت ع است. بسیاری از مردم درگیر این جریان و این دعوت شده‌اند و به دنبال راهی برای تصدیق و یا تکذیب این دعوت بوده‌اند. بسیاری از مؤمنین مخصوصاً جوانان جامعه جذب این دعوت شده‌اند و از بین این جماعت نیز به طور چشمگیری، عده‌ای از طلب و حوزویان به این دعوت ایمان آورده و ادعای وصایت سید احمد الحسن را تأیید کرده‌اند. بنده ناچیز (نویسنده همین نوشتار) نیز از جمله طلبه‌هایی بودم که با این جریان آشنا شدم و در ابتدا به مخالفت با آن برخاستم اما پس از تحقیق و تفحص بیشتر و بررسی‌های دقیق‌تر از هر دو طرف مخالفین و موافقین این جریان، به صحیح بودن این دعوت و صدق ادعای سید احمد الحسن پی بردم. هم اکنون برای دفاع از حقانیت وصی و فرستاده امام زمان ع و برای بخشش گناهان خودم و همچنین برای هدایت مؤمنین و عزیزان و محققین، لازم دیدم تا دلائل حقانیت و صدق ادعای سید احمد الحسن ع را در نوشتاری جمع و تبیین کنم.

مخاطب این نوشتار گروه خاصی نیست چون دعوت حجت‌های الهی برای همه مردم است پس نمی‌توان از روشی پیچیده و گنگ برای قشر خاصی مثلاً حوزویان و اهل علم صحبت کرد. برای فهم دعوت سید احمد الحسن اندک علم و تفکر و انصاف جوابگو است. کسانی از حوزویان یا دانشگاہیان که عمری را در درس و تدریس به سر برده‌اند، از ابتدا چنان گمان نکنند که این دعوت در جهت فریب مردم است و هم اکنون با کمی لبخند به لب و نگاه عاقل اندر سفیه فکر کنند و با خود بگویند که ما فریب نمی‌خوریم.

در بعضی موارد چنان غرور این جماعت زیاد است که انسان به خودش اجازه نمی‌دهد که حرف حق را به آنها برساند و انگار از بیان حتی یک آیه و روایت حق نیز متهم می‌شویم و آنها این کلمات حق را نیز سببی می‌دانند که ما از آنها سوء استفاده کرده و سعی در برداشت غلط یا تطبیق غلط هستیم. البته توجیه و فرار، کار همیشگی این گروه در طول تاریخ بوده است و اختصاصی به این زمان و امت اسلام ندارد. مثلاً وقتی به علما و بزرگان و اهل علم بگوییم که تمامی انبیاء و فرستادگان الهی مورد طعن و تمسخر و انکار علما و اهل علم بوده‌اند فوراً

خودشان را از آن جماعت جدا کرده و ماست خود را شیرین می‌پندارند. همه به خوبی می‌دانیم که اهل علم در هر زمان بوده‌اند و این گروهی که امروزه به نام حوزوی و مرجع و عالم می‌شناسیم اختصاصی به این عصر ندارد و در هر زمان و برهه‌ای از تاریخ و در زمان بعثت همه انبیاء بوده‌اند و به نص آیه قرآن و روایات متعدد، انبیاء را همراهی نکرده و بالاتر از آن به سخره گرفته‌اند:

یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس ۳۰) افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را استهزا می‌کردند.

شاهد صدق گفتار من همین بس که همین الآن نیز به کلامم طوری با لبخند نگاه می‌کنند که گویی فرد ساده‌ای آمده تا منبرشان را به خودشان یادآوری کند. آری همه انبیاء مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و از بین آنان کسی استثناء نشده است و کسی که اندک با تاریخ سر و کار داشته باشد میداند که این مساله همین گونه بوده است و نیازی به نص قرآن نیست. در جای دیگری می‌فرماید:

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (فاطر ۴۲) آنان با نهایت تأکید به خدا سوگند خوردند که اگر پیامبری انذارکننده به سراغشان آید، هدایت یافته‌ترین امتها خواهند بود؛ اما چون پیامبری برای آنان آمد، جز فرار و فاصله گرفتن از (حق) چیزی بر آنها نیفزود.

حال این جماعت را امروز چه شده است که ماست خودشان را ترش نمی‌دانند و این ترشی را به گذشتگان از هم‌کیشان خود نسبت می‌دهند؟ آیا آنان فکر نمی‌کنند که این تفکر و توهم بیجا را گذشتگان نیز داشته‌اند؟

خوب البته اینها را گفتم نه بدین جهت که ذهن خوانندگان را از مساله مدعیان دروغین دور سازم. وجود مدعیان دروغین در همه اعصار تاریخ مشکلی بوده است که نه تنها باعث گمراهی مردم شده است بلکه باعث شده است تا در موارد زیادی مردم حتی حرف حق مدعی صادق را نیز توجه نکنند و از ترس افتادن در دام این مدعیان دروغین به طور کلی دور همه مدعیان را خط کشیده و برای سعادت و بهتر بگویم برای سلامت عاقبت خویش ترجیح دادند به همان منوال گذشته و طبق دین موروثی، طی مسیر کنند. مردم همیشه طبق فطرت توحیدی خویش به دنبال خدا پرستی و اطاعت از پیامبران بوده‌اند اما چه چیزی سبب می‌شد تا مردم همه آنها را به تمسخر گرفته‌اند و آنها را آزار دهند؟ انکار و استهزاء توسط علمایی که تا به اکنون تکیه‌گاه آنها در دین بوده‌اند راه را برای مقلدین این علما باز کرده است و ترس از مدعیان دروغین نیز کمک کار آنان بوده است. این چیزی که عرض کردم چنان مهم و مورد ابتلای مردم است که همین الآن هم با خواندن این تذکر من، باز غالب قریب به اتفاق خوانندگان

احتمال خطای علمای خویش را نمی‌دهند و باز در ذهنشان مدعیان دروغینی را ترسیم می‌کنند تا کار و هدفشان را توجیه کنند و خیالشان را راحت.

آیا اینها را گفتم تا پیشاپیش، ذهن محققین را آماده کنم تا بدون دلیل و بدون حجت شرعی به دعوت یمانی ایمان بیاورند؟ آیا اینها را گفتم تا همگی علما را تخطئه کنم و مردم را جلب دعوت یمانی کنم تا مریدانش زیاد شوند؟؟ خیر؛ وجود مدعیان دروغین غیر قابل انکار است و بر همه مؤمنین لازم است تا حواسشان را جمع کنند تا در دام این جماعت نیفتند. اما این نباید سبب شود تا بدون دلیل و بدون توجه درست، به دنبال حق بودن مسلک خودشان و علما و مراجعشان باشند. من در این نوشته با زبانی کاملاً همه فهم و طبق قرآن و روایات اثبات خواهم کرد که تفاوت مدعیان دروغین و راستین در چیست؟ و ملاک در چیست؟ و دعوت سید احمد الحسن برخلاف هیاهوهای مخالفان، همچون تمام انبیاء همراه با دلیل و حجت است. و ایشان با همان ملاکهای صحیح از مدعیان دروغین جدا می‌شود.

این مقدمه را متذکر می‌شوم که بسیاری از خوانندگان این متن در همین هنگام، با علم و یقین کامل به باطل بودن دعوت سید احمد الحسن، این نوشته را می‌خوانند. چرا؟ در بسیاری از موارد این قطع بدون دلیل است و صرفاً یقینی قلبی است بدون تحقیق و بررسی و بدون پشتوانه عقل و منطق، و در مواردی به خاطر مقدماتی غلط در ذهن مخاطب ایجاد شده است. معمولاً انسان نسبت به حرف‌های تازه‌ای که اساس و بنیان مسیر گذشته را هدف قرار می‌دهد حساس است و به آن واکنش منفی نشان می‌دهد. عمری راهی را رفته بود و معتقداتی داشت که برایش زحمت کشیده بود و اکنون برایش سخت است که به او بگوییم راه و نگاه و عقائدش اشتباهاتی دارد. مخصوصاً اگر آن شخص یا گروه و جماعت، حوزویان و علمای جامعه باشند. فلذا برای رسیدن به حقیقت لازم است تا منصفانه گوش به حرف مقابل بدهیم و کلامش را بشنویم. زمانی که پیامبر اکرم ص مردم را از بت‌پرستی منع می‌کرد آنها یقین به بتهای خودشان داشتند و اندک جماعتی کلام حق پیامبر را قبول می‌کرد. همین گونه است در بین اهل کتاب، یعنی آنها به علمای خودشان یقین داشتند و احتمال خطای کار آنها را نمی‌دادند و خودشان به تنهایی و بدون تقلید از آنها و تایید از سوی آنها به پیامبر نمی‌پیوستند و او را مدعی گمراه می‌دانستند. امروزه انگار این درد در بین علمای شیعه و مقلدین آنها بیشتر است که کمتر نیست. آنها خودشان را تافته جدا بافته از همه دوران می‌دانند و توجیهاتی برای سلامت عاقبت خودشان می‌آورند که گویی این توجیهات اختصاص به آنها و زمان آنها دارد.

در این نوشتار سعی شده است تا آنچه که برای فهم حقانیت سید احمد الحسن ع ضروری است با بیان خلاصه و به دور از اطاله کلام آورده شود. اگر در مواردی قلم طولانی شده است چاره‌ای نبوده است و اگر در ذهن مخاطب

و محقق عزیز نکته‌ای بوده که در این نوشتار یافت نشده است به دلیل خلاصه کردن ضروریات این بحث بوده است و در جای خودش به کتب دیگر حواله داده شده است.

از مزایای این نوشته این است که نویسنده سعی کرده است تا به جای رعایت شکل مرسوم نوشته‌ها، دغدغه ذهنی مخاطب را در نظر بگیرد؛ مخاطبی که با این دعوت آشنا شده است و به دلیل محبت و ادبی که به پروردگار خویش دارد در صدد است تا حقیقت را کشف کند و با خیال راحت و آسوده به تصدیق یا تکذیب این جریان بپردازد تا حجت درست و منطقی در برابر خداوند متعال در روز قیامت داشته باشد.

مزیت دیگر این نوشته این است که مخاطب و خواننده، قبل از اینکه صحبتی از احمد الحسن بشود، ملاک صدق و کذب مدعیان را خواهد فهمید؛ ملاکی که در بسیاری از نوشته‌ها و صحبت‌های مخالفین دعوت یمانی مطرح نمی‌شود و به بیان و طرح چند شبهه اکتفا می‌کنند.

راه شناخت مدعی صادق

بیایید جای خودمان را عوض کنیم؛ بدین شکل که شما به شخصی ایمان آورده‌اید که مدعی است پیامبر آخر الزمان است و نام او محمد فرزند عبد الله متولد مکه است. او امروز از غار حرا پایین آمده است و مدعی شده است که باید به او ایمان آورد و او فرستاده خدا است. شما چگونه گفته‌های او را تصدیق کرده‌اید و به او ایمان آورده‌اید؟ تصور کنید در زمان بعثت حضرت محمد ص بوده‌اید. اگر یک عامی ساده هستید که به یکی از علما تکیه کرده‌اید تصور کنید که این عالم و مرجع مورد علاقه شما یک عالم مسیحی بوده است. و اگر خودتان به خودتان متکی هستید تصور کنید همین انسان هستید اما یک مؤمن مسیحی در آن زمان. برادر زاده ابوطالب چه گفته یا می‌گوید که شما او را تصدیق کرده‌اید؟

بحثی پیرامون معجزه

معمولاً معجزه راهی همه‌فهم و همه‌خواه است که در همه اعصار مورد توجه بوده است. همه مردم در زمان بعثت انبیاء برای صدق کلامشان از آنها درخواست معجزه می‌کردند. و آنها معجزات را راهی برای صدق کلام انبیاء می‌دانستند. مخالفان پیامبر اکرم ص از ایشان طلب معجزه می‌کردند:

فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (انبیا ۵) او (محمد) باید برای ما معجزه بیاورد همانطور که پیامبران گذشته آورده اند.

قوم ثمود به حضرت صالح ع می گفتند که اگر راست می گویی معجزه بیاور:

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (شعراء ۱۵۴) تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر راست می گویی معجزه ای بیاور.

فرعون از موسی برای اثبات ادعایش طلب معجزه می کند:

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (اعراف ۱۰۶) گفت: اگر راست می گویی و معجزه ای به همراه داری، آن را بیاور.

کسانی که به پیامبر ایمان نمی آوردند نیز چنین درخواستی داشتند:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا (انعام ۱۰۹) با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می آورند.

اما چرا با همه این احوال، مردم از انبیای الهی رویگردان بودند و به آنها ایمان نمی آوردند جز اندکی؟:

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (یس ۴۶) و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی می گردانند.

همچنین در جای دیگری آمده است:

وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (انعام ۲۵) و اگر همه معجزات و نشانه ها را ببینند باز هم ایمان نمی آورند تا آنجا که وقتی نزد تو آیند با تو جدال نموده، کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: این (قرآن) جز افسانه های پیشینیان نیست.

آنچه باعث می شد تا همه مردم برای صدق کلام انبیاء متوسل به معجزه شوند این بود که توجه کامل و درستی به راه معرفی فرستادگان الهی نداشتند یعنی نمی دانستند و به آن توجه نداشتند که خداوند چگونه حجّثش را معرفی می کند؟ در نتیجه به دنبال راهی می رفتند که خودشان آن را می پسندیدند. راهی که مردم انتخاب کرده بودند درخواست کار خارق العاده بود که دلالتش بر صدق کلام انبیاء و اینکه این مدعی واقعاً با خداوند قادر متعال مرتبط است تمام باشد. مردم خودشان به حدود و صغور این راه واقف نبوده اند و هر کس طبق میل خویش و آنچه کار را بر خودش تمام می کرد طلب معجزه می کرد؛ اینکه این معجزه از چه نوعی باشد؟ با چه کیفیتی انجام شود؟ طبق میل مدعی باشد یا طبق خواسته مردم؟ سپس کدامین مردم؟ همه به اتفاق یا بزرگان قوم؟ یا هر کس خودش می تواند طلب اعجاز کند؟ در چه روز و ساعتی؟ همیشه یا یکبار؟ همه مستقیم ببینند یا نه؟ اقوامی که بعداً

خبر بعثت این پیامبر را می شنوند چه؟ آنها نیز حق دارند همچون مؤمنین سابق، طلب اعجاز کنند؟ چگونه این کار را از سحر و جادو تمیز دهند؟ آیا خود شخص باید تشخیص دهد یا اعتماد به ساحران دیگر کند و یا اعتماد و تقلید از علما و بزرگان خویش کند؟ اینکه این معجزه چه مقدار بزرگ و بی خدشه باشد؟ تفاوت ید بیضاء با عصای موسی چیست؟ تفاوت شق القمر با قرآن چیست؟ تاریخ انقضای این اعجاز چه زمان است؟ و دهها سوال و شبهه دیگر پیرامون اعجاز.

آیا خداوند کریم اعجاز و عمل خارق العاده را راه معرفی انبیای خویش دانسته است؟ اگر پاسخ مثبت است پس خود خداوند باید این سوالات را پاسخ بگوید.

خداوند کجا فرموده است که راه معرفی حجت هایش معجزه است؟ آنچه مسلم است این است که انبیاء و فرستادگان الهی معجزاتی ارائه کرده اند اما سوال این است که این اعمالشان چه جایگاهی در دعوتشان داشته است؟ آیا خود انبیاء این معجزات را راه معرفی خودشان بیان کرده اند یا مساله طور دیگری است؟

ایمان به غیب، سنت الهی

هدف از ورود انسانها به این عالم مادی، امتحان و آزمایش است:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ (ملک ۲) همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست مقتدر شکست ناپذیر و آمرزنده.

امتحان ها و آزمایشات الهی باید به گونه ای باشد که انسانها حقیقتا در امتحان باشند تا بتوانند هم نفاق در قلبشان را ظاهر کنند اگر باشد و هم اطاعت و بندگی واقعی را با اختیار خویش عرضه کنند. فلذا آنچه خداوند در این میان می خواهد و یک سنت همیشگی است ایمان به غیب است یعنی انسان باید با عقل و قلب خویش و با اختیار خویش تابع انبیای الهی شود و به غیب ایمان آورد نه اینکه معجزه چنان گردنش را خاضع کند که جایی برای مخالفت نباشد:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (بقره ۲-۳) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. کسانی که به غیب ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

طبق این آیه، حتی قرآن نیز تنها متقین را هدایت می‌کند؛ یعنی کسانی که به غیب ایمان می‌آورند. در جای دیگری نیز به این نکته اشاره شده است:

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (یس ۱۱) تو فقط کسی را انداز می‌کنی که از این ذکر پیروی کند و از خداوند رحمان در غیب و نهان بترسد؛ چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده.

پس عاقلانه نیست که انبیای الهی که بعثشان و ایمان و کفر به آنها که از مهمترین امتحانهای این عالم است همراه با معجزاتی باشند که این سنت الهی و ایمان به غیب را به طور کل از میان بردارد، یعنی چنان خارق العاده و قاهره باشد که جای هیچ شبهه و سؤالی را باقی نگذارد. در اینصورت دیگر جایی برای مخالفت نمی‌ماند تا کسانی که در دلشان نفاق است خودشان را نشان دهند و به معنای واقعی کلمه مورد امتحان قرار گیرند. همین طور برای کسانی که واقعاً تابع شیطان نیستند و به دنبال حق و اطاعت از خداوند هستند جایی نمی‌ماند تا برتری خویش را بر دیگران نشان دهند و اسم خودشان را در زمره مؤمنین به غیب ثبت کنند. فلذا لازم است که معجزات در صورت محقق شدن به گونه‌ای باشند که بتوان با قلب غیر سلیم در آن خدشه وارد کرد و زیر بار و ولایت انبیای الهی نرفت.

بر خلاف این حرف گویی همه مردم انتظار دارند تا معجزات مدعیان به گونه‌ای باشد که جای خدشه و شبهه در آن نباشد تا بتوانند خیالشان را از بابت امتحان دیگری راحت کنند و آن امتحان، دفع حيله و دامهای مدعیان دروغین است یعنی مردم برای اینکه از دام مدعیان دروغین در امان باشند طلب معجزاتی می‌کردند و می‌کنند که راه هر گونه شبهه‌ای را ببندد. این کار در ظاهر کار درستی به نظر می‌رسد اما غافل از اینکه این راه مشکل دیگری دارد که اساساً در تضاد با بعثت انبیا و امتحان انسانهاست. علت وجود این تفکر غلط در باب اعجاز، عدم آگاهی و توجه درست به راه شناخت و معرفی حجت‌های الهی است. خداوند تعالی زیر بار این تفکر غلط و درخواست بیجای مردم نمی‌رود:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (انعام ۱۰۹) با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان آید، قطعاً به آن ایمان می‌آورند، بگو: معجزات فقط در اختیار خداست، و شما چه می‌دانید؟ اگر آن معجزه هم بیاید، ایمان نمی‌آورند.

همچنین می‌فرماید:

وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (انعام ۳۷)
وگفتند: «چرا معجزه‌ای از طرف پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟!» بگو: «خداوند، قادر است که معجزه‌ای نازل کند ولی بیشتر آنها نمی‌دانند!»

محمد حسین طباطبایی در شرح این آیه می‌نویسد:

این آیه شریفه گفتار مشرکین را حکایت می‌کند که به منظور عاجز ساختن رسول خدا ص گفته بودند: چرا معجزه‌ای از ناحیه پروردگارش بر وی نازل نشد؟ و چون وقتی این کلام از آنان صادر شده که بهترین آیات و معجزات یعنی قرآن کریم در دسترسشان بوده، و سوره‌ها و آیاتش یکی پس از دیگری نازل و در هر لحظه بر آنان تلاوت می‌شده، از این جهت به طور مسلم معلوم می‌شود که غرضشان از این معجزه‌ای که با جمله "لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ" پیشنهاد آن را نمودند، غیر قرآن است و معلوم می‌شود قرآن را آیه و معجزه قانع کننده‌ای نمی‌دانستند، چون قرآن مشتمل بر گزافه‌گویی‌هایی که دل هوسباز آنان را راضی کند نبود.

در جای دیگری نیز به این نکته اشاره شده است:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد ۷) و کافران می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده؟ تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است.

اینکه در پاسخ به درخواست معجزه می‌فرماید که پیامبر تنها منذر و هادی است نشان می‌دهد زیر بار این درخواست نمی‌رود. حتی در آیه دیگری به صراحت اشاره به این نوع معجزه قاهره و دلپسند مردم می‌کند:

إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (شعراء ۴) اگر بخواهیم معجزه‌ای (بزرگ) از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم که فروتنانه و بی‌اختیار در برابرش گردن نهند.

اما این گونه معجزات قاهره انجام شدنی نیست چونکه فرصت ایمان و امتحان را از بین می‌برد مگر اینکه برای مؤمنین باشد یا کسانی که نزدیک به ایمان و اقرار به حق هستند و یا عذابی برای کافران:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا (انعام ۱۵۸) آیا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان نزدشان بیایند؟ یا پروردگارت؟ یا بعضی از معجزات و نشانه‌های خدا بر آنها ظاهر شود؟

روزی که برخی معجزات و نشانه‌های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان کار نیکي انجام نداده است، برای او سودی نخواهد داشت.

فلذا خداوند به صراحت می‌فرماید که اگر هم قرار بر این بود که فرستادگان خدا از ملائکه باشند باز به صورت یک مرد ظاهر می‌شدند و آنچه برای امتحان مردم نیاز است بر آنان پوشیده می‌شد تا حق و باطل به طور کامل از هم جدا نباشد:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ (انعام ۹) و اگر آن پیامبر را از میان فرشتگان بر می‌گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می‌فرستادیم و امر را همچنان بر آنها مشتبه می‌ساختیم.

این آیه شریفه بیشترین صراحت را در مورد نحوه معجزه و اعمال خارق العاده به خرج داده است و می‌فرماید که اگر مردم برای فهم صدق کلام انبیاء انتظار داشتند که آن فرستاده از ملائکه و فرشتگان آسمانی باشد که فرق محسوس با انسانها دارد باز آن فرشته را به صورت یک مرد انسانی از جنس خود مردم تبدیل کرده و سپس آنچه مایه‌ی شبهه و پوشش در این امر باشد بر آن فرشته قرار می‌دهیم.

علت اینکه معجزه موسی ع تبدیل شدن عصایش به مار بود و اینکه معجزه عیسی ع شفای بیماران و معجزه محمد ص قرآن بود، تنها این نیست که آنها در زمانی که سحر و طب و بلاغت شایع بود بر دیگران غالب می‌شدند بلکه هدف اصلی همان است که آیه‌ی بالا به آن اشاره دارد و آن اینکه باعث شبهه و پوشش می‌شده است تا در نتیجه، ایمان به غیب حاصل شود نه اینکه ایمانشان ایمان مادی باشد. به عبارت دیگر اینکه، وقتی در زمانی زندگی می‌کنی که سحر و جادو فراوان است و شایع شده است، خیلی بی‌راه نیست که کسانی موسی ع را به سحر متهم کنند همانطور که از طرف فرعونیان متهم شد و یا اینکه شفای بیماران توسط عیسی ع نوعی طبابت تلقی شود و یا قرآن محمد ص نوعی شعر و سرآمدِ شعرا قرار گیرد؛ اینها همه برای شبهه بودن معجزات هستند.

برای فهم این کلام پروردگار و اینکه قانون خداوند در امر شناخت حجت‌های الهی چیزی غیر از معجزه است خوب است که داستان سامری و گوساله را دوباره بررسی کنیم و از آن عبرت بگیریم. زمانی که موسی از قومش جدا شد و به میقات رفت و زمان برگشتش به طول انجامید شخصی به نام سامری از زیور آلات مردم مجسمه‌ای به شکل گوساله درست کرد و به مردم گفت که این خدای شماست و منتظر موسی نباشید. این گوساله از خود صدا و آوازی داشت نه اینکه مثل مجسمه ساکت باشد فلذا باعث گمراهی مردم شد و همان کسانی که دیروز به موسی و معجزاتش ایمان آورده بودند اما امروز در گوساله سامری به باطل رفتند و گمان کردند که این گوساله خدا است:

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُور. (اعراف ۱۴۸) قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله‌ای ساختند؛ جسد بی‌جانی که صدای گوساله داشت.

ذیل این آیه شریفه احادیثی وارد شده است مبنی بر اینکه سامری قدرت به صدا در آوردن این مجسمه را نداشته است و این صدا فتنه‌ای از سوی خدا بوده است:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَمَّا نَجَّى مُوسَى رَبَّهُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ يَا مُوسَى قَدْ فَتَنَتْ قَوْمَكَ، قَالَ: وَمَا ذَا يَا رَبُّ قَالَ: بِالسَّامِرِيِّ صَاغَ لَهُمْ مِنْ خُلِيِّهِمْ عِجْلًا، قَالَ: يَا رَبُّ إِنَّ خُلِيِّهِمْ لَا يَحْتَمِلُ أَنْ يُصَاغَ مِنْهُ غَزَالٌ أَوْ تِمْنَالٌ أَوْ عِجْلٌ - فَكَيْفَ فَتَنَتْهُمْ قَالَ: صَاغَ لَهُمْ عِجْلًا فَخَارَ، قَالَ: يَا رَبُّ وَمَنْ أَخَارَهُ قَالَ: أَنَا، قَالَ عِنْدَهُ مُوسَى: إِنَّ هِيَ إِلَّا فَتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ (تفسير عیاشی، ج ۲ ص ۳۱) ابی بصیر از امام باقر ع نقل کرده است که فرمودند: زمانیکه موسی با پروردگارش در میقات مناجات می‌کرد، خداوند به او وحی کرد که یا موسی من قوم تو را دچار فتنه و امتحان کردم. موسی گفت: به چه چیزی ای پروردگارم؟ خدا فرمود: به واسطه سامری که از زیور آلات آنها برایشان گوساله‌ای ساخت. موسی گفت: پروردگارا از زیور آلات آنان نمی‌توان گوساله و تمثالی ساخت که باعث گمراهی آنها شود پس چگونه آنان را در فتنه انداختی و مورد امتحان قرار دادی؟ خدا فرمود: گوساله‌ای ساخت که از او صدا و آواز گاو بیرون می‌آمد (یعنی آن صدا باعث فریب و فتنه شد). موسی گفت: پروردگارا چه کسی آن صدا را در می‌آورد؟ (یعنی سامری قدرت این کار را ندارد پس این صدا چگونه ایجاد شد؟) خدا فرمود: من. موسی گفت: این نیست مگر فتنه‌ای از سمت تو که به واسطه آن هر که را بخواهی هدایت می‌کنی و هر که را بخواهی گمراه می‌کنی.

در روایت دیگری نیز از امام باقر ع آمده است:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مُوسَى: إِنَّا «قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» وَ عَبْدُوا الْعِجْلَ وَ «لَهُ خُورًا» فَقَالَ مُوسَى يَا رَبُّ الْعِجْلُ مِنَ السَّامِرِيِّ فَالْخُورُ مِمَّنْ فَقَالَ مَنِّي يَا مُوسَى إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهُمْ قَدْ وُكِّلُوا عَنِّي إِلَى الْعِجْلِ أَحَبَبْتُ أَنْ أَزِيدَهُمْ فَتْنَةً (تفسير قمی، ج ۲ ص ۶۲) خداوند به موسی وحی کرد که ما قوم تو را بعد از آمدن تو مورد فتنه قرار دادیم و سامری آنها را گمراه کرد و آنها گوساله را به عنوان خدا پرستیدند که برای آن گوساله صدا و بانگی بود. پس موسی گفت: پروردگارا، گوساله از سامری بود اما آن صدا کار چه کسی بود؟ خدا فرمود: از من. ای موسی من زمانیکه دیدم آنها به من پشت کرده‌اند و به سمت گوساله رو آوردند، دوست داشتم که فتنه آنها را زیاد کنم.

گوساله‌ای که به سبب خداوند قادر بود صدا در آورد باعث گمراهی مردم شد. پس اعمال خارق العاده به تنهایی نمیتواند دلیل صدق مدعیان باشد. و جالب اینجاست که مردمی در فتنه این عمل شگفت انگیز گمراه شدند که بزرگترین معجزات را از موسی دیده بودند. این نشان می‌دهد که آنها قدرت تشخیص معجزه از سحر و امثال آن را هم نداشتند و اگر قبلاً به موسی ایمان آوردند به دلیل دیگری بوده است که بعداً خواهیم گفت.

البته این موارد از آیات الهی به معنای این نیست که پیامبر اکرم ص همراه خویش معجزه‌ای نیاوردند بلکه وجود معجزات فراوانی همراه پیامبر ثابت است اما این معجزات در حدی نبودند که گردن‌ها را خاضع کند و جای شبهه و دسیسه منافقین کوردل را پر کند بلکه به گونه‌ای بوده است تا صرفاً کمک کار باشد برای بندگان خدا و امتحانی برای بندگان شیطان.

توجه به این نمونه از آیات بسیار با اهمیت است از این جهت که بیانگر واقعیتهای تکراری در تاریخ است که در زمان ما هم تکرار می‌شود و خواهد شد که نگاه مردم به معجزات چیست و انبیای الهی چه معجزات و کراماتی را ارائه می‌کردند:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (بقره ۱۱۸) افراد ناآگاه گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟! و یا چرا معجزه‌ای برای ما نمی‌آید؟!» پیشینیان آنها نیز، همین گونه سخن می‌گفتند؛ دل‌ها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین (و حقیقت‌جویان) روشن ساخته‌ایم.

مطابق این آیه شریفه، مشرکین منتظر معجزه قاهره‌ای مثل سخن گفتن خدا بودند و چنان می‌گویند که معجزه‌ای بر ما نازل نشد که انگار پیامبر اصلاً معجزه‌ای ارائه نکردند. خداوند عقیده این جماعت را عقیده نادانان معرفی می‌کند یعنی اینها علم و آگاهی ندارند که معجزه باید چگونه باشد و لفظ «لایعلمون» در موارد دیگری نیز برای این جماعت تکرار شده است. خداوند می‌فرماید که این قول این جماعت تکرار همان اقوال گذشتگان است و حرف جدیدی نیست. یعنی به طور کلی مردم در مواجهه با حجت‌های الهی اینگونه معجزه طلب می‌کردند و غیر آن را نمی‌پذیرفتند. دقیقاً امروزه نیز همه ماها اینگونه هستیم و مثل گذشتگان و اجداد خویش اینگونه خواستار معجزه هستیم و البته جزو نادانان. در ادامه، خداوند می‌فرماید که معجزاتی که لازم بود برای اهل یقین محقق شد. به عبارت دیگر باید چشم و ذهن و دل را شست و طور دیگر نگاه کرد و مبادا از کنار آنچه معجزه است به راحتی عبور کنیم و صاحبش را مدعی کذاب معرفی کنیم.

نکته‌ای بسیار دقیق و اساسی که لازم است آن را متذکر شوم تا حرفهای قبلی جا افتد این است که در هر زمانی مردم و مؤمنین گمان می‌کردند که انبیای گذشته یعنی پیامبر خودشان و قبل از ایشان، معجزه قاهره و منصفانه و درست را ارائه کرده‌اند اما پیامبر حاضر که او را مدعی کذاب می‌دانستند صرفاً اعمالی ارائه می‌دهد که حجت را تمام نمی‌کند و چه بسا از روی سحر باشد. در نتیجه خود را زیرک و آگاه می‌پنداشتند که فریب مدعیان دروغگو را نمی‌خورند و حال آنکه معجزاتی که این پیامبر ارائه کرده است تفاوتی در درجه اعتماد به آن با معجزات انبیاء گذشته ندارد:

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (انبیاء ۵) بلکه (مشرکان) گفتند: یک دسته خواب‌های پریشان است؛ بلکه آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است، بلکه او شاعر است؛ پس باید معجزه‌ای برای ما بیاورد همان گونه که پیشینیان از پیامبران فرستاده شدند.

پیامبر اکرم ص کرامات خویش را دلیل اصلی نبوتش قرار نمی‌داد اما در شرایط مختلف به صلاح‌دید الهی ممکن بود امر خارق العاده مادی نشان دهد تا کمکی باشد برای فرد یا افراد خاص. اما این امور جای بسی شک و شبهه در آن موجود بود و به تنهایی نمی‌توانست انسان منصف را بدون دلیل اصلی قانع کند و چه بسا جای تأمل در آن امور وجود داشت:

رکانه بن عبد یزید نوه هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف دلیرتر و نیرومندتر قرشیان بود روزی در یکی از دره‌های مکه با رسول خدا ص تنها ماند و آن حضرت به او فرمود: ای رکانه آیا از خدا نترسی و دعوت مرا نپذیری؟ در پاسخ گفت: راستش اگر میدانستم آنچه گوئی درست است از تو پیروی می‌کردم. رسول خدا ص فرمود: بین اگر تو را بر زمین زدم قبول میکنی که آنچه گویم درست است؟ گفت: آری، فرمود: برخیز تا با تو گشتی بگیرم. رکانه برخاست و چون برخاست رسول خدا بدو مشت کوبید و او را به خاک افکند و نتوانست هیچ خودداری کند رکانه که در شگفت شده بود گفت ای محمد دوباره. و باز او را به خاک انداخت بار دیگر و بر رکانه گران آمد و گفت: ای محمد این بسیار شگفت‌آور است. آن حضرت فرمود: اگر خواهی شگفت‌آورتر از آن را به تو بنمایم اگر از خدا بترسی و پیرو من شوی. گفت: آن چه باشد؟ فرمود: این درختی که مینگری برای تو میخوانم و نزد من آید و گفت: آن را بخوان، رسول خدا آن را نزد خود خواند و پیش آمد تا نزد آن حضرت ایستاد و سپس فرمودش برگرد و برگشت تا سر جای خود ایستاد و رکانه نزد عشیره خود رفت و گفت: با یار خود (محمد) همه مردم روی زمین را جادو کنید، به خدا هرگز من جادوگرتر از او ندیده‌ام و آنگاه آنچه دیده بود به آنان گزارش داد و هم آنچه پیغمبر کرده بود (کنز الفوائد، ج ۱ ص ۲۱۱).

یهودیان و مسیحیان به معجزات پیامبر بی اعتنا بودند همانطور که فریسیان یهودی به معجزات مسیح بی اعتنا بودند و همانطور که جز دو ساحر به معجزه موسی بی اعتنا بودند:

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (قصص ۴۸) ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟!» آیا معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: دو ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم؟

این آیه شریفه به این نکته اشاره دارد که اولاً مردم نگاهشان به معجزات انبیای گذشته مثبت است به طوری که حجت را تمام می‌کند و در ثانی معجزات و دلایل ارائه شده مدعی حاضر را ناکافی می‌دانند و ثالثاً خداوند می‌فرماید که این اشتباه است و گذشتگان نیز اینگونه بوده‌اند و شاهدش این است که معجزات موسی هم که در نگاه مردم جزو کاملترین معجزات است مورد انکار قرار گرفت چون بر خلاف تصور امروز، آن معجزات هم قاهره نبود و راه شبهه و سؤال و انکار را باقی می‌گذاشت.

اینکه فرعون و تابعینش تهمت سحر به موسی زدند نشان می‌دهد که معجزه موسی قابلیت این تهمت و شبهه را داشته است. شبهه‌ناک بودن معجزه موسی از دقت در آیات الهی فهمیده می‌شود. اول اینکه وقتی در مرتبه اول در نزد فرعون این کار را می‌کند، فرعون با یقین بر معجزه بودن کار موسی او را به مبارزه علنی دعوت می‌کند و خودش و بزرگان قوم فرعون موسی را ساحری علیم دانسته و در صدد پیدا کردن ساحران علیمی مثل موسی از شهرهای مختلف برای ضایع کردن موسی بر می‌آیند:

پس موسی عصایش را انداخت، پس به ناگاه ازدهایی آشکار شد. (۱۰۷) و دستش را از گریبانش بیرون کشید که ناگاه دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت. (۱۰۸) اشراف و سران قوم فرعون گفتند: قطعاً این جادوگری [زبردست و] دانا است. (۱۰۹) می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند؛ اینک [درباره او] چه رأی و نظری می‌دهید؟ (۱۱۰) گفتند: [مجازات] او و برادرش را به تأخیر انداز و نیروهای گردآورنده را به شهرها روانه کن. (۱۱۱) تا هر جادوگری دانا را به نزد تو آورند. (۱۱۲) و جادوگران نزد فرعون آمدند [و] گفتند: آیا اگر پیروز شویم، حتماً برای ما پاداش و مزد قابل توجهی خواهد بود؟ (۱۱۳) گفت: آری، و یقیناً از مقربان خواهید بود. (اعراف ۱۱۴)

دوم اینکه، به غیر از دو ساحر که متوجه عدم سحر موسی شده بودند دیگران از جمله فرعون متوجه این نکته نشده بودند و عدم آگاهی آنان از سحر و خصوصیات آن باعث شد که نتیجه بگیرند که صرفاً موسی در سحر و شعبده

بازی از این ساحرانی که انتخاب شده‌اند برتر است؛ مثل همه مسابقات دیگر که برنده و بازنده‌ای دارد. فلذا گفت که موسی بزرگ این ساحران در سحر است و معلم آنان است و معلوم است که شاگرد حریف سحر استاد و بزرگ خود نمی‌شود:

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (طه ۷۱) [فرعون به ساحران] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید؟ یقیناً او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس بی‌تردید دست‌ها و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و شما را بر تنه‌های درخت خرما خواهم آویخت تا کاملاً بدانید که کدام یک از ما [من یا خدای موسی] عذابش سخت‌تر و پایدارتر است؟

سوم اینکه زمانی که ساحران شروع به سحر کردند باعث ترس در دل موسی شد و خداوند به موسی دل‌داری و وعده غلبه داد. این نشان می‌دهد که با وجود غالب شدن کار موسی بر ساحران، سحر ساحران بسیار شبیه حقیقت و کار موسی بود که حتی موسی هم خوف در دلش ایجاد شد با اینکه قبلاً یک بار دیگر این کار را کرده بود و اکنون بار دومش بود:

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (طه ۶۵-۶۸) (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می‌افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟!» گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کند. موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد. گفتیم: نترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری.

لازم است خواننده عزیز برای درک این مطلب خود را جزو این امتحان قرار دهد. تصور کنید شما که خود را انسان زیرک و باهوشی می‌دانید و همچنین به راحتی در دام مدعیان دروغگو قرار نمی‌گیرید اگر چوپانی زنده پوش می‌آمد و در عصر سحر و جادو با عصایش این کار را می‌کرد کار برای شما تمام بود؟ و یا اینکه حداقل امر برای شما مشتبه بود؟ تصور کنید امروزه چنین شخصی بیاید و وسط حوزه علمیه قم بخواهد چنین کاری انجام دهد آیا علما و مراجع و حوزویان این کار را فوراً دلیلی بر صدق این چوپان می‌دانند؟ آیا حاضرند حکومت را به ایشان واگذار کنند و یا مطیع امر کسی شوند که صرفاً عصایی انداخت و به مار تبدیل شد؟ یقیناً خیر؛ نه تنها به ایشان ایمان نمی‌آورند بلکه فوراً نیروهای اطلاعاتی او را گرفته و در زندانهای ناکجا آباد سرش را زیر آب می‌کنند و یا مانند شبیه عیسی او را به صلیب می‌کشند و اگر فرار کند همچون فرعون به دنبالش خواهند رفت و او نیز

همچون موسی و پیامبر اکرم ص به جای اینکه به کمک قدرت الهی اش با آنها مبارزه کند، فرار را بر قرار ترجیح می دهد تا جانش حفظ شود.

در مورد معجزات دیگر انبیاء نیز همین گونه است یعنی عقیده ما مردم این است که معجزاتشان به وضوح حجت را تمام کرده و حق را از باطل و کذب جدا می کرده است. حتی گاهی اوقات تصور ما از معجزاتی که پیامبری انجام داده است خلاف واقع است و حقیقت جور دیگری است. مثلاً گمان ما از معجزات حضرت عیسی این است که به طور کاملاً واضح و در منظر عموم، مردگان را از قبر بیرون آورده و زنده می کرده است و یا در ملأ عام بیماران لاعلاج شناخته شده را صحیح و سالم می کرده است تا دهان همه بسته شود و حال آنکه عاقلانه به نظر نمی آید که چنین شخصی با این قدرت خارق العاده مورد انکار قرار گیرد و حتی مورد تعقیب و دستگیری و طعنه و سپس آزار و اذیت و بعد هم با وضع وحشتناکی به صلیب کشیده شود (طبق عقیده مسیحیان). نمونه هایی را بیان می کنیم که نشان می دهد در بعضی موارد درخواست اعجاز مردم از سوی ایشان رد می شده است و یا از شاهدین می خواست که آن را بیان نکنند به طوری که گویی حضرت مسیح از انجام آن معجزات اثبات دعوت خویش را در ذهن نداشت:

آن گاه عده ای از علمای دین و فریسیان به او گفتند: استاد، می خواهیم آیتی از تو بینیم. پاسخ داد: نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می خواهند! اما آیتی به ایشان داده نخواهد شد. جز آیت یونس نبی؛ زیرا همان گونه که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بزرگ بود، پسر انسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد بود (انجیل متی، باب ۱۲، ۳۸ تا ۴۰).

فریسیان نزد عیسی آمدند و با او به مباحثه نشستند. آن ها برای آزمایش، آیتی از او خواستند. اما عیسی آهی از دل برآورد و گفت: چرا این نسل خواستار آیت است؟ حق را به شما می گویم، هیچ آیتی به آن ها داده نخواهد شد. سپس ایشان را ترک گفت (انجیل مرقس، باب ۸، ۱۱ تا ۱۳).

او هنوز سخن می گفت که عده ای از خانه ی یایروس، رئیس کنیسه آمدند و گفتند: دخترت مرد! دیگر چرا استاد را زحمت می دهی؟ عیسی چون سخن آن ها را شنید، به رئیس کنیسه گفت: مترس! فقط ایمان داشته باش؛ و اجازه نداد جز پطرس و یعقوب و یوحنا، برادر یعقوب، کسی دیگر از پی او برود. چون به خانه ی رئیس کنیسه رسیدند، دید غوغایی به پاست و عده ای با صدای بلند می گریند و شیون می کنند. پس داخل شد و به آن ها گفت: این غوغا و شیون برای چیست؟ دختر نمرده، بلکه در خواب است. اما آن ها به او خندیدند. پس از این که همه ی آن ها را بیرون کرد، پدر و مادر دختر و همچنین شاگردانی را که همراهش بودند، با خود برگرفت و به جایی که دختر بود، داخل شد. آن گاه دست دختر را گرفت و

به وی گفت: تالیتا کوم! یعنی ای دختر کوچک، به تو می‌گویم: برخیز! او بی‌درنگ برخاست و راه رفتن آغاز کرد. آن دختر دوازده ساله بود. آن‌ها از این واقعه بی‌نهایت شگفت زده شدند. عیسی به آنان دستور اکید داد که نگذارند کسی از این واقعه آگاه شود و فرمود چیزی به آن دختر بدهند (انجیل مرقس، باب ۵، ۳۵ تا ۴۳).

در کنار همه این موارد می‌توان به چیزهایی اشاره کرد که قدرت نفوذ و قبولی آن اعجاز را کم کند و یا همراه شبهه کند. مثلاً معجزات انبیاء الهی مثل حضرت عیسی در چه شرایط مکانی و زمانی انجام شده است؟ چند نفر شاهد ماجرا بودند؟ چند نفر مطلع از حال و احوال آن بیمار شفا یافته در قبل از شفا بودند؟ مُرده‌ای که زنده شده چند ساعت از مُردنش می‌گذرد و چه کسانی تأیید به مرگش کرده‌اند؟ آیا احتمال دارد که بیهوش بوده باشد و مدعی از طریق جن یا سحر و طلسم او را به هوش آورده باشد؟ اگر در چگونگی این معجزات شک و شبهه داریم اما به یقین می‌دانیم که به گونه‌ای انجام شده که کسی را جز اندکی عوام به طرفش جذب نکرده و به یقین می‌دانیم که نیروهای حکومتی بدون ترس به دنبالش رفته‌اند و قصد کشتن کسی را داشته‌اند که صاحب معجزات بزرگ است. آیا عاقلانه است کسانی به دنبال کشتن مردی باشند که یقین دارند این مرد مُردگان را زنده می‌کند؟ و یا اینکه مساله طور دیگری است؟

همه این شبهات را که از اصل آن عمل بر می‌خیزد کنار این بگذارید که کلام و حرف آن رسول و فرستاده نیز در غالب موارد خلاف عقاید حاکم بر مؤمنین تا آن زمان بوده و فرستاده الهی مردم را از انحرافات و بدعت‌های بیشماری که در دین و زندگی مردم وارد شده است آگاه می‌کرده است که البته علما و بزرگان دین در این انحرافات نقش به سزایی داشتند و لو اینکه به ظاهر قصد بد یا انحراف را نداشته باشند. عادت مردم به سبک دینی تقلیدی و موروثی از گذشتگان و علمای آنها باعث می‌شد که شک به این اعمال خارق العاده بیشتر شود. و این مساله در جامعه امروزی ما بسیار بیشتر حس می‌شود تا جایی که هم اکنون نیز انتظار حرف خلاف مقبولات ما را از امام زمان ع در زمان ظهورش نداریم و اگر این امر اتفاق افتد یقیناً سببی خواهد بود برای انکار و ردّ حضرت و دلیلی برای کذاب خواندن و مدعی دروغین دانستن ایشان.

خلاصه از همه این حرف‌ها اینکه معجزات محقق شده توسط انبیای الهی بر خلاف تصور ما همراه با شبهه بوده است تا راه ایمان به غیب و امتحان و آزمایش مردم بسته نشود و این معجزات تنها کمک کار و تأییدی بوده اند نسبت به آنچه انبیای الهی به عنوان دلیل و حجت همراه خود می‌آوردند:

وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَدٌ مُبِينٌ (دخان ۳۳) و آنها را از آیات و معجزات آنچه در آن امتحانی آشکار بود عطا کردیم.

و اینکه این معجزه که مؤید و کمکی برای اصل دلیل پیامبران است به صلاح دید خداوند نازل می شده است و همیشه مورد اجابت قرار نمی گرفت:

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (عنکبوت ۵۰) گفتند: چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟! بگو: معجزات همه نزد خداست (و به فرمان او نازل می شود، نه به میل من و شما)؛ من تنها بیم دهنده ای آشکارم.

و اگر معجزات آنگونه باشند که الآن نیز من و شما همانند گذشتگان انتظار داریم خلاف حکمت است و همچنین ناعادلانه است بین کسانی که این معجزات را دیده اند و خود به خود و بدون اراده و بدون امتحان حقیقی وارد ایمان شوند و مستحق بهشت شوند و بین کسانی که شاهد این امر نبوده اند و مورد امتحان قرار می گیرند.

بعضی از معجزات سید احمد الحسن ع

ما منکر معجزات انبیاء و حجت های الهی نیستیم و قبلاً عرض کردیم که اینها طبق مصلحت برای مردم نازل می شده است. بعضی جاهلان گمان می کنند که وقتی ما اینگونه از معجزه سخن می گوئیم نشان از این دارد که هیچ معجزه ای از سوی سید احمد الحسن ع اتفاق نیفتاده است و در نتیجه در صدد رد و انکار معجزه هستیم و حال اینکه مساله اینطور نیست. سید احمد الحسن ع نیز همچون مدعیان صادق تاریخ، معجزات و کراماتی داشته است. از ایشان معجزات و کرامات فراوانی دیده شده و نقل شده است که به تعدادی از آن اشاره می کنیم:

زنده شدن کودکی که از دنیا رفته بود

گزارش و مستند این اعجاز به صورت تصویری در شبکه تلویزیونی دیار در عراق پخش شد^۱. در منطقه زبیدیّه استان واسط عراق که در آن بعضی از کراماتی که برای انصار امام مهدی ع اتفاق افتاده که مؤید حق می باشد که دعوت یمانی مبارک با آن آمده است و شاید از مهمترین این رخدادها که در آن زمان در عراق انفجاری ایجاد کرد، بازگشت زندگی به کودکی به نام علی سعدون بود که بر اثر سقوط از لبه جوی کوچکی، در آن جوی غرق شده، در نتیجه دار دنیا را وداع گفت. یکی از رهگذران او را دیده از جوی بیرون کشید بعد از اینکه او را بر

۱. <https://www.youtube.com/watch?v=HtVwxfxEuSs>

روی سطح آب یافت که شکم و ریه‌هایش پر آب شده و شکمش ورم کرده بود و نفس نمی‌کشید و ضربان قلبش از کار افتاده، زندگی را بدرود گفته بود. و هنگامی که خانواده‌اش او را به بیمارستان زبیدیه که در بیست کیلومتری مکان حادثه قرار داشت بردند، پزشکان بیمارستان کاری برای وی انجام ندادند زیرا که او زندگی را از مدتی طولانی وداع گفته بود و انجام هر کاری فایده‌ای نداشت. پس خانواده کودک تسلیم نشدند و ناامید نگشته او را به سرعت به بیمارستان عزیزیه که آن هم در بیست کیلومتری زبیدیه واقع بود انتقال دادند، و لیکن با کمال تأسف خانواده کودک با همان حقیقت تلخ روبرو شدند که همان تشخیص سابق بود که پزشکان بیمارستان قبلی به آنها گفته بودند. پزشک در بیمارستان عزیزیه تأکید نمود که علت مرگ کودک همان تشخیص قبلی بوده و آن این که مرگ بر اثر خونریزی مغزی و به علت شکافی در جمجمه کودک بر اثر سقوط روی لبه جوی بوده است.

و هنگامی که همه درها و اسباب طبیعی بسته شده و راهی جز تمسک به خدای سبحان و بزرگ مرتبه باقی نمانده بود صدای فریاد و گریه‌ی خانواده کودک بلند شد و مردم اطرافشان چه آنهایی که در بیمارستان و چه از اهل منطقه دورشان جمع شدند و در این شلوغی صدام سعدون عموی کودک دست دعا به سوی خداوند برداشت و به امام احمد الحسن ع توسل نمود تا کودک شفا یابد. در این هنگام معجزه بزرگ صورت گرفت و پسرک عطسه ای کرد و زندگی در وی مجدداً جریان گرفت و همه مردم و پزشکان را متحیر ساخت، و صدای فریاد پدری که در غم از دست دادن فرزندش بالا می‌رفت و دلیلی بر حقانیت دعوت یمانی طلب می‌کرد، همانطور که خود به شخصه تصریح نمود. و این هم دلیلی که برای پدر عزادار ظاهر شد همانطور که طلب نمود و بی اراده شروع به فریاد زدن به نام سید احمد الحسن ع در بیمارستان کرد که شاهد بالا آمدن مجدد نفسهای پسرش بود. سپس پزشکان کار خود را از سر گرفته به سوی پسر بچه روانه شدند، لوله‌ی پلاستیکی را وارد ریه‌اش برای استخراج آب کردند و طبق شهادت حاضرین حدود دو الی سه لیتر آب را استخراج نمودند. و نتیجه‌ی مهم این بود که پدر سعدون ایمان خود را به این دعوت مبارک اعلام کرده و گفت خدای عز و جل او را با فضل خود مورد رحمت قرار داده و دلیلی که از قبل طلب کرده بود و شرط ایمان به یمانی آل محمد ص گذاشته بود را به او داد، و شکر و سپاس مخصوص خدای دو عالم است.

و اینک این معجزه بزرگ در عراق مانند صدای انفجار پیچید و افراد و زائران بسیار زیادی به حسینه در منطقه زبیدیه برای تبرک و برآورده شدن حوائج آمدند، و مردم زیادی کوله بار سفر بسته، آماده رفتن به حسینه بر حسب شنیده‌هایمان از بسیاری از مردم، و مردمی که این حادثه و بسیاری از معجزات دیگری که این دعوت مبارک و انصار را یاری داده را شنیدند، و شاید بیشتر مردمی که روانه این مکان شده‌اند برای طلب حاجت خود باشد و لیکن بعضی طالب حق و آنها حقیقت و وقایع را با دست خود لمس می‌کنند تا یقین حاصل کنند و راه حق را بشناسند تا بیشتر مطمئن شوند و ایمانشان را به این دعوت یمانی مبارک اعلام کنند.

این اعجاز همان اعجاز عیسی مسیح است که سالهای سال در ذهن من و شما به عنوان دلیلی بر حقانیت نبوت ایشان وجود دارد و با افتخار آن را دلیلی برای حقانیت معجزات و اینکه این معجزات راه تمیز انبیاء از مدعیان کذاب هستند می‌دانیم. و حال آنکه امروز شاهدیم همان معجزات به دست مسیحی دیگر محقق می‌شود اما کمتر کسی به ایشان ایمان می‌آورد. قبلاً عرض کردم که تابعین هر یک از انبیاء گمان می‌کنند که معجزات پیامبر آنها و قبل از او درست بوده و حجت را تمام می‌کرده است و معجزات ادعایی مدعی حاضر بی ارزش است. حال در دعوت یمانی آل محمد ص نیز به این درد مبتلا شدیم. همانهایی که راه حقانیت و صدق کلام مدعی را معجزات می‌دانند همانها کسانی هستند که به معجزات ایمان نمی‌آورند و برای فرار از حجت منتخب خداوند به هر بهانه ای چنگ می‌زنند:

...امام رضا ع خطاب به عالم یهودی فرمودند: ای رأس الجالوت! از تو درباره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می‌کنم. عرض کرد: بفرمائید. فرمود: چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟ مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیاء پیشین نیاورده بودند. حضرت فرمودند: مثل چه چیز؟ گفت مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء (دست سفید و درخشانده) و نیز آیات و نشانه‌هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند. حضرت فرمودند: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می‌گویی، حال، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟ گفت: نه، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد. حضرت فرمودند: پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی علیهم السلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، و مثل موسی «ید بیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند؟ یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند هر چند غیر از معجزات موسی باشد اما کسی از خلق مثل آن نتواند انجام دهد تصدیقشان واجب است. حضرت فرمودند: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی‌آوری؟ با اینکه او مرده زنده می‌کرد و افراد نابینا و مبتلا به پستی را شفا می‌داد و از گل، پرنده‌ای گلی می‌ساخت و در آن می‌دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده‌ای زنده تبدیل می‌شد؟ رأس الجالوت گفت: می‌گویند که او این کارها را انجام می‌داد، ولی ما ندیده‌ایم، حضرت فرمودند: آیا معجزات موسی را دیده‌ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بله، همین طور است. حضرت فرمودند: خوب، همچنین درباره معجزات عیسی بن مریم ع اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد.

حضرت ادامه دادند: و همچنین است موضوع نبوت محمد صلی الله علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می کرد و اجرت می گرفت، دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می دادند خبر می داد، و آیات و معجزات بی شماری ارائه داد. رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم. حضرت فرمودند: پس شاهدهی که برای عیسی و محمد ص گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد (توحید صدوق، ص ۴۲۷).

در این مناظره امام رضاع با عالم یهودی، به زیبایی به این درد بی درمان همه علما در همه اعصار پرداخته شده است. نکات خوبی در این روایت موجود است:

اولاً اینکه زمانی که امام رضاع از عالم یهودی در مورد اثبات نبوت موسی سوال می کند او در پاسخ به معجزات موسی اشاره می کند. اما در جای دیگری وقتی امام رضاع مورد سوال قرار می گیرد که چگونه نبوت محمد ص را اثبات می کنی؟ ایشان در جواب می فرمایند که به نبوت ایشان موسی و عیسی و داود ع شهادت دادند:

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تَثْبُتُ نُبُوَّةُ مُحَمَّدٍ قَالَ الرَّضَاعُ شَهِدَ بُنْيُوتِهِ ص مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ (توحید صدوق، ص ۴۲۷). رأس الجالوت گفت که پیغمبری محمد ص را از کجا ثابت می کنی؟ امام رضاع فرمود که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود که خلیفه خدای عز و جل است در زمین، به نبوتش گواهی داده اند.

این همان دردی است که همیشه به آن مبتلا بودند و امروز نیز علمای شیعه به آن مبتلا شدند و با آن مورد امتحان قرار می گیرند. ملاک امام رضاع با ملاک کسانی که خود را عالم می دانند متفاوت است. ملاک امام رضاع برای اثبات نبوت چیزی غیر از معجزات است که بعداً در موردش مفصلاً صحبت خواهیم کرد.

ثانیاً اینکه امام رضاع معجزات موسی را انکار نکرده است و اینکه اگر کسی از این راه ایمان بیاورد ایرادی ندارد اما ملاکش باید همیشه جاری باشد و اگر از این طریق به موسی ایمان آورد لاجرم باید به مدعیان دیگر نیز ایمان بیاورد. و حال اکنون باید از علمای شیعه بپرسیم که چرا معجزات سید احمد الحسن ع در نزدشان بی اعتبار است؟

ثالثاً عالم یهودی چیزهایی را به عنوان دلیل حقانیت موسی ابراز می کند که خیلی از مؤمنین به موسی در زمان بعثتش از این طریق به موسی ایمان نیاوردند. مثلاً معجزه شکافتن رود نیل زمانی محقق شد که مؤمنین به موسی به همراه ایشان قصد فرار داشتند و این، آیه و معجزه‌ای برای حقانیت موسی نبود بلکه تأییدی بود برای ایمان کسانی که از قبل ایمان آورده بودند و عذابی برای کافران به موسی. و همچنین معجزات دیگر موسی اینگونه نبودند که همگی آنها در مرتبه اول برای اثبات نبوت ایشان نازل شده باشد بلکه بعضی از آن موارد بعداً در جلوی چشمان مؤمنین محقق شده است. گویی آنچه ملاک برای ایمان این عالم یهودی (رأس الجالوت) به موسی است غیر از آنچیزی است که ملاک برای مؤمنین زمان موسی بوده است. امروزه نیز در بین شیعیان همین مطرح است. امروز کسانی در لباس دین دلیل نبوت محمد را تنها قرآن جاودانه‌اش مطرح می کنند که اگر این قرآن چابی جمع آوری شده‌ی آماده نبود گویی دلیلی برای نبوت محمد ص نیز نبوده است و حال آنکه کسانی که به محمد ص ایمان می آوردند هنوز قرآنی به این شکل و شمایل آماده را مورد بررسی قرار نداده بودند تا از صفر تا صدش اعجاز بیرون بکشند. البته کسی گمان نکند که امام رضاع در این فقراتش، نبوت محمد ص را در همین قرآن و معجزات منقوله خلاصه کرده است بلکه ایشان از باب الزام و آنچه مورد نظر مقابل است با او محاجّه می کند.

رابعاً جواب بسیاری از نادانان به خوبی داده شد از این جهت که معتقد به تحقق معجزه توسط پیامبران مورد اعتقاد آنان هستند اما وقتی به آنها می گوئیم که از سید احمد الحسن ع نیز معجزات فراوانی نقل شده است می گویند کی دیده کی شنیده؟ به قول امام رضاع آیا کسانی که به معجزات موسی شهادت داده اند درست می گویند و کسانی که به معجزات عیسی و محمد شهادت داده اند شهادت باطل داده اند؟ آیا کسانی که به معجزات محمد ص شهادت داده اند و مسیحیان و یهودیان نپذیرفته اند درست می گویند اما کسانی که به معجزات سید احمد الحسن ع شهادت می دهند دروغ می گویند؟ خدا می داند که عالم یهودی در سرش به چه بهانه‌هایی دست آویز شده تا خیالش را بابت عدم ایمان به محمد ص آسوده کند همانطور که امروزه نیز می بینیم در مقابل کلام حق یمانی آل محمد ص بسیاری به فتنه‌ها و شبهات و ولیجه‌هایشان چنگ می زنند و فرستاده امام زمان ع را با مدعیان کذاب هم پیاله می کنند.

شفا دادن به جوان بیمار و افلیج

سید احمد الحسن ع به همراه یکی از انصارشان به زیارت امامین عسکریین ع در سامراء رفته بودند و پس از اتمام زیارت برای بازگشت به بغداد سوار ماشینی شدند. سپس پیرمردی به همراه جوانی مریض احوال و افلیج که به سختی سخن می گفت سوار ماشین شدند. شخص همراه سید احمد الحسن ع بعد از اینکه جایش را به جوان داد به کنار پدر این جوان آمد و احوال پسرش را جویا شد. پدر این جوان بیمار گفت که مدتی است به این بیماری

مبتلا شده است و قصد دارد به زیارت امیر المومنین علی ع برود تا شفای فرزندش را از ایشان طلب کند. آنگاه سید احمد الحسن ع چند آیه قرآن را بر جوان تلاوت نمود. در نیمه راه ماشین در راهی توقف نمود. سید به جوان گفت که دستت را تکان بده، تکان داد. پایت را تکان بده، تکان داد... سپس به جوان گفت پیاده شو. جوان گفت: نمی توانم. سپس سید دوباره گفت: پیاده شو و به خواست خدا می توانی. جوان پیاده شد و شروع به راه رفتن کرد. سپس سید آبی در دست گرفت و چند سوره بر آن خواند و به جوان گفت پاهایت را با آن بشوی و جوان کاملاً شفا یافت و به سفر خود ادامه دادند (کرامات و غیبات، ص ۱۱).

این معجزه نیز معجزه مسیحایی سید احمد الحسن ع بوده است و کو گوش شنوا؟ امروز مورد انکار و تمسخر قرار می گیرد اما آیندگان از آن به خوبی یاد خواهند کرد همانگونه که معجزات عیسی را انکار کرده و شبیهش را به صلیب کشیدند، اما امروزه پیروان زیادی از آن معجزات به خوبی یاد می کنند.

شفاء دختر بچه‌ی یکی از انصار

شیخ حبیب سعیدی یکی از نمایندگان مکتب سید احمد الحسن ع در نجف اشرف نقل کرده است که یکی از انصار که عبد الله نام داشت به من گفت: دختر بچه برادرم مریض احوال بود و برای درمانش به پزشکان زیادی مراجعه کردیم اما فایده نداشت. روزی پس از بازگشت از طبیب به خواب رفته و در عالم خواب دیدم که سید احمد الحسن ع به همراه چند تن از انصار برای عیادت دختر بچه بیمار به منزل ما آمدند. هنگام صبح دیدیم دختر بچه شفا یافته و مشغول بازی است گویی اصلاً بیماری در کار نبوده است (کرامات و غیبات، ص ۲۴).

اخبار غیبی

علم به همه غیب از صفات اختصاصی خداوند است و کسی بر بعضی از غیب مطلع نمی شود مگر اینکه خداوند بخواهد که او را به آن غیب مطلع کند. حجت‌های الهی به خواست و مصلحت الهی عالم به بعضی از علوم غیب بودند و طبق مصالحی بعضی از آن را بر مردم عرضه می کردند:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (جن ۲۶-۲۷) دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد.

فلذا اگر کسی از اخبار غیبی مطلع باشد و مردم بعضی از آن را مشاهده کنند، او رسول مرتبط با خدا است. امام رضاع برای اثبات حقانیت خویش در مقابل عمر بن هذاب در مناظره در بصره از این روش استفاده می کند:

ثُمَّ نَظَرَ الرُّضَاعَ إِلَى ابْنِ هَذَا فَقَالَ إِنَّ أَنَا أَخْبَرْتُكَ أَنَّكَ سَتُبْتَلَى فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ بِدَمِ ذِي رَحِمٍ لَكَ أَكُنْتَ مُصَدِّقًا لِي قَالَ لَا فَإِنَّ الْغَيْبَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى قَالَ عَ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَرَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضَى وَنَحْنُ وَرَثَتُهُ ذَلِكَ الرَّسُولُ الَّذِي أطلعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الَّذِي أَخْبَرْتُكَ بِهِ يَا ابْنَ هَذَا لَكَائِنْ إِلَى خَمْسَةِ أَيَّامٍ فَإِنْ لَمْ يَصِحَّ مَا قُلْتُ لَكَ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ فَإِنِّي كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَإِنْ صَحَّ فَتَعْلَمَنَّ أَنَّكَ الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَلَكَ دَلَالَةٌ أُخْرَى أَمَا إِنَّكَ سَتَصَابُ بِبَصَرِكَ وَ تَصِيرُ مَكْفُوفًا فَلَا تُبْصِرُ سَهْلًا وَلَا جَبَلًا وَ هَذَا كَائِنْ بَعْدَ أَيَّامٍ وَلَكَ عِنْدِي دَلَالَةٌ أُخْرَى أَنَّكَ سَتَحْلِفُ يَمِينًا كَاذِبَةً فَتَضْرِبُ بِالْبَرَصِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ نَزَلَ ذَلِكَ كُلُّهُ بِابْنِ هَذَا (الخرائج و الجرائح، ج ١ ص ٣٤٣) سپس امام رضا ع، به عمرو بن هذاب توجه نموده و فرمود: اگر به تو خبر دهم که در همین ایام به خون یکی از اقوامت، مبتلا می شوی (یعنی او را می کشی) مرا تصدیق می کنی؟ او جواب داد: خیر! چون غیب را فقط خدا می داند. حضرت فرمود: آری، اما آیا خداوند نمی فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ». پس رسول خدا نزد خداوند مرتضی (مورد پسند) می باشد و ما ورثه همان رسولی هستیم که خداوند او را مطلع و آگاه ساخته است از غیب خود از هر آنچه خواسته است. پس ما به آنچه در گذشته رخ داده است و آنچه در آینده تا روز قیامت رخ خواهد داد، آگاه هستیم. ای پسر هذاب! آنچه به تو خبر دادم در ظرف پنج روز واقع خواهد شد. پس اگر آنچه را که به تو گفتم در این مدت صورت نگرفت، پس من دروغگو و افترا زننده هستم. ولی اگر صحیح شد پس بدان که تو ردکننده خدا و رسول او هستی. سپس امام فرمود: چیز دیگری نیز هست و آن اینکه: آگاه باش که به زودی نابینا خواهی شد و چیزی را نمی بینی نه زمین و نه کوهی را. بعد از چند روز همان طور شد که امام فرموده بود. مطلب دیگر اینکه: تو بزودی به دروغ قسم خواهی خورد، لذا به مرض پیسی مبتلا می شوی. محمد بن فضل می گوید: به خدا قسم! هر چه حضرت رضا- علیه السلام- فرموده بود، به سر عمرو بن هذاب آمد.

امام رضا ع به صراحت به عمرو بن هذاب می گوید که اگر خبر از آینده من اشتباه بود من در ادعای وصایت خودم دروغگو هستم اما اگر همانطور شد که من گفتم بدان که تو خدا و حجتش را انکار می کنی.

در همین راستا انصار و همراهان سید احمد الحسن ع اخبار غیبی بسیار فراوانی از ایشان دیده اند که هر کس خواهان مطالعه آن است به کتاب کرامات و غیبات مراجعه کند. اما چند نمونه را اینجا ذکر می کنم:

__ از اخبارات غیبی سید احمد الحسن ع این بود که ماه ها قبل از شهادت سید محمد محمد صادق صدر، روز شهادت ایشان را خبر داده بودند و این از طریق جمعی از طلاب شنیده شده بود و حتی در روز مورد نظر که جمعه

بود توسط سید احمد الحسن ع تکرار شد و به همین خاطر طلبه‌ها منتظر این واقعه بودند. سید صدر در آن روز نماز جمعه را خواند و اتفاقی برایشان نیفتاد و همین باعث تعجب طلابی شده بود که این خبر را شنیده بودند و از ایشان پرسیدند که چرا خبر شما مبنی بر شهادت سید صدر به وقوع نپیوست. و سید جواب میداد که ان شاء الله خیر است. و منتظر بودند تا اینکه آن ترور در همان روز محقق شد (همان ۳۴).

— شماری از انصار ایشان نقل کردند که سید احمد الحسن ع شش ماه قبل از سقوط صدام، ما را از سقوط او با خبر ساخته و گفته بودند که در ماه صفر ساقط می‌شود (همان ۱۲).

— شیخ ناظم عقیلی نقل می‌کند که روزی در معیت سید و چند تن از انصار بودیم و عیالم در منزل تنها بود. در برخی موارد که دیر وقت به منزل می‌آمدم همسرم می‌ترسید. متحیر در امور خانواده و امور ضروری دعوت بودم که جریان را با سید در میان گذاشتم. فرمود که یکی از برادرانت با خانواده‌اش مشاجره می‌کند و به خانه تو می‌آید. در آن زمان خانواده‌ام در استان میسان زندگی می‌کردند و من در نجف اشرف بودم. با تعجب به سید عرض کردم: چطور؟ سید فرمودند که ان شا الله خیر است. و بعد از مدتی اینچنین شد و خدا بر آنچه می‌گویم گواه است (همان).

— شیخ ناظم عقیلی نقل می‌کند که چند ماه بعد از سقوط نظام صدام اکثریت انصار در محضر سید احمد الحسن ع بودند و ایشان به ما خبر داده بود که او را ترک می‌کنیم همانطور که اهل کوفه مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند. سپس سید رو به برجسته‌ترین انصار در آن زمان کرد و گفت: فلانی (حیدر مشنت) مرا ترک می‌کنی. آن شخص عرض کرد: نه هرگز. انصار از این سخن سید مبهوت مانده بودند. مدتی کوتاه گذشت که فتنه‌ای توسط همان شخص مشار الیه صورت گرفت و خودش و اغلب پیروان آغاز دعوت به غیر از چند نفر سید را ترک کردند. سید مدتی خانه نشین بود تا فتنه بر طرف شد و بیشتر پیروان به سمت سید برگشتند (همان ۱۳).

معجزه درخواستی شیخ علی کورانی

سید احمد الحسن ع پس از اینکه دعوت خویش را آشکار نمود و با نص و بینه از سمت خداوند و رسولش بر همگان احتجاج کرد، از علما و بزرگان خواست تا با او بحث و مناظره کنند و حتی پیشنهاد مباحثه را نیز داد اما کسی جوابش را نداد. همچنین فرمودند که از او درخواست معجزه‌ای کنند اما به غرور علما و مراجع بر میخورده است اگر پاسخ ایشان را می‌دادند و از ایشان طلب اعجاز می‌کردند. در یکی از روزها که شیخ علی کورانی که جزو برجسته‌ترین کارشناسان مهدویت است در حال اجرای برنامه در شبکه الکوثر در برنامه مهدی موعود ع با یکی از انصار سید گفتگویی می‌کند و دو معجزه را از سید احمد الحسن ع در خواست می‌کند: یکی هلاکت و مرگ شارون جنایتکار صهیونیست و دیگری اینکه نگذارند تا یکسال در شبکه الکوثر حاضر شود. پس از گذشت

یکسال و تحقق هر دو معجزه درخواستی (شارون به مرگ مغزی مبتلا شده بود و علی کورانی تا یکسال در شبکه الکوثر حاضر نشد) و گوشزد کردن یکی از انصار به کورانی، او بهانه می آورد و خواهان تکمیل معجزات از سوی سید احمد الحسن ع می شود و میگوید: کَمَلونا الکرامه؛ کرامت و معجزه را برای ما تکمیل کنید، و چیز دیگری در خواست میکند. ۲

دلیل و حجت اصلی فرستادگان الهی

در بحث گذشته متوجه شدیم که ذهن های ما برای رسیدن به صدق ادعای مدعی متوسل به معجزه مادی قاهره می شود و این راه نه تنها ایراداتی دارد بلکه اساساً از جانب هیچ یک از انبیاء الهی به عنوان دلیلی اصلی اثبات دعوت خویش و صدق مدعایش محقق نشده است بلکه صرفاً طبق مصلحتی از جانب الهی برای بعضی از مردم صورت گرفته است تا کمک و تأییدی برای آنها باشد.

انبیاء و حجت های معصوم الهی، فرستادگانی از جانب خداوند متعال هستند و تمام ادعای آنها نیز همین رسالتشان یعنی فرستاده شدن از جانب خدا است. خوب، در اینصورت برای این ادعا و رسالتشان چرا باید به دنبال معجزه مادی خواه قاهره و خواه غیر قاهره باشیم؟ به عبارت دیگر مگر بین ما انسانها اتفاق نمی افتد که کسی را برای امری ارسال کنیم و کسی را جانشین خود در اموری قرار دهیم؟ مثلاً صاحب کارخانه ای را تصور کنید که می خواهد برای خود جانشینی قرار دهد و یا وزیری برای خود انتخاب کند تا کلامش از طرف کارگران کارخانه پذیرفته شود. در اینصورت چه روشی اتخاذ می کنیم تا این جانشینی و این انتصاب مورد تأیید همه قرار بگیرد؟ آیا کارگران از آن شخص مدعی نیابت، طلب معجزه می کنند؟ خیر. شاید بگویید که علتش این است که صاحب کارخانه مثل ما انسان عادی است و قدرت بر اعجاز ندارد تا بخواهد شمه ای از آن را به نائیش بدهد ولی خداوند قادر به همه کار است. در جوابتان می گویم که این تفاوت با اینکه صحیح است ولی دلیل نمی شود که در راه انتصاب نائب و جانشین، راهی متفاوت اخذ کنیم. یعنی برای صحت انتصاب نائب صاحب کارخانه چه چیزی نیاز است؟ و آیا آنچیز در مورد انتصاب الهی کارآیی ندارد؟؟

در بین ما انسانها اینگونه مرسوم است که اگر کسی بخواهد جانشینی برای خود در امری یا اموری قرار دهد باید برای آن شخص معرفی نامه ای باشد خواه کتبی و خواه شفاهی اما در هر صورت آن معرفی نامه باید درست و

منتصب به آن کسی باشد که می‌خواهد جانشین تعیین کند؛ مثلاً همراه با شاهدان معتبر یا با دستخط خویش و مهر و امضاء باشد و یا به هر دلیل دیگر باید کلامش و انتصابش را برساند. اگر کسی ادعا کند که وارث اموال میتی است و یا اینکه آن مرحوم ملک خاصی را به او وصیت کرده است در اینصورت عقل سلیم برای اثبات ادعای آن شخص از او طلب مدرک و یا شاهد معتبر می‌کند و اگر اقامه کند روا نیست مخالفت شود.

انبیاء و حجت‌های الهی، جانشینان خداوند در روی زمین هستند:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره ۳۰) (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد».

پس چه چیزی مانع از این است که از مدعی، طلب مدرک و یا شاهد کنیم و از او بخواهیم که نصّ و معرفی نامه‌ای از سوی خداوند بیاورد؟ چرا به جای همین کار منطقی و عاقلانه سراغ انجام کارهای خارق‌العاده‌ی مادی می‌رویم؟ آیا خداوند از معرفی رسولش به صورت منطقی و با دلیل و مدرک و شاهد ناتوان است که برای اثبات ادعایش متوسل به عصای موسی شود تا آن را تبدیل به مار کند؟ و یا پیامبر اکرم بخواهد ماه را دو شقه کند؟ آیا خداوند مدرک انتصابش را شتر صالح قرار می‌دهد؟ و یا اینکه خداوند از این امور برای دل‌های زنگ‌زده و گرفتار در مادیات دنیا کمکی فرستاده است؟

برای درک این مسئله شما را به دقت در آیه فوق دعوت می‌کنم. اولین انتصاب جانشینی برای خداوند و اولین معرفی در حضور ملائکه انجام شد. خداوند خودش جانشینش را به آنها معرفی کرد و از آنها خواست تا به ایشان سجده کنند و این سجده یعنی اطاعت از این خلیفه. آیا خداوند خودش جانشینش را معرفی نکرد؟ چرا، خودش معرفی کرد. آیا خداوند برای اثبات جانشینی آدم به او معجزه داد و پس از اعجاز آدم، فرشتگان امر به سجده شدند؟ خیر. آیا خداوند تفاوتی قائل می‌شود بین فرشتگان و جنیان و بین انسانها در چگونگی معرفی خلیفه‌اش در زمین؟ ابلیس از جنیان بود و مأمور به سجده شد. او در اثبات خلافت آدم شک نکرد بلکه در اصل این خلیفه اعتراض داشت و به عمل خداوند ناراضی بود. ابلیس و دیگر ملائکه چگونه آدم به آنها معارفه شد؟ آیا ابلیس طلب معجزه کرد؟ آیا خداوند همانند انسانها با ملائکه صحبت کرد؟ آیا خداوند توانایی نداشت تا همانطور که خلیفه‌اش را برای ملائکه معرفی کرد بر انسانها معرفی کند؟

بسیاری از محققین برای این سوال که انبیاء الهی همچون آدم ع برای اثبات خویش به چه امری متوسل شده‌اند دست به دامن معجزه شده‌اند ولو اینکه اصلاً ندانند که اعجازی صورت گرفته یا نه و یا اینکه آن اعجاز چه بوده است؟ اما برای حل این مشکل به اجبار دست به دامن معجزه می‌شوند و آن‌هم از نوع قاهره. اصلاً نقلی به ما

نرسیده است که بسیاری از انبیاء الهی دارای اعجاز بوده باشند و با این کار خودشان را اثبات کرده باشند. دلیل این عقیده آنها این است که راهی برای معرفی خداوند نسبت به خلفایش بلد نیستند و تنها راه چاره را برای خداوند توسل به اعجاز می‌دانند. اما این عقیده قابل اثبات نیست چونکه نسبت به بسیاری از پیامبران الهی نقلی وارد نشده است که معجزه آنها چه بوده و آیا به واسطه آن معجزه خودشان را ثابت کرده‌اند یا نه؟ همچنین نمی‌توان گفت که عقل، حکم به این عقیده می‌کند. چونکه حصر عقلی در کار نیست که بگوییم یا این راه و یا آن راه و چون یکی مشکل دارد پس به ناچار راه اعجاز پذیرفته شود. به فضل الهی برای شما ثابت خواهیم کرد که نه تنها راه دیگری غیر از اعجاز وجود دارد بلکه آن راه از ابتدا مورد عنایت پروردگار بوده است و فرستادگان خودش را از آن طریق به مردم معرفی کرده است.

نصّ و معرفی نامه

وقتی کسی ادعا می‌کند فرستاده خداوند است پس منطقی است که از او درخواست کنیم تا از طرف خدایی که او را فرستاده، نصّ و معرفی نامه‌ای بیاورد. نصّ و شهادت خداوند برای جانشینش لازم است و اگر کسی نتواند این نصّ و شهادت را اقامه کند پس حتما دروغگویی بیش نیست. این نصّ و معرفی نامه از دو طریق امکان دارد؛ یکی به صورت مستقیم از ناحیه خداوند و دیگری به صورت غیر مستقیم از طریق خلیفه سابق، یعنی خلیفه و پیامبر قبلی بر وجود خلیفه بعدی شهادت دهد و نصّی برای او به جا گذاشته باشد تا به آن استدلال و احتجاج کند تا خودش را از مدعیان دروغین جدا کند.

نص و شهادت مستقیم خداوند از طریق وحی و رؤیا

خداوند از طریق وحی با ملائکه سخن گفت و از این راه خلیفه خودش را به آنها معرفی کرد. این آغازی است برای چگونگی معرفی خلیفه خدا در زمین. همین وحی برای انسانها نیز مفتوح است تا از آن طریق خداوند با انسانها تکلم کند و خودش به طور مستقیم جانشینش را معرفی کند. وحی همان رؤیا است که به دو صورت انجام می‌شود؛ یکی در خواب به صورت رؤیای صادقه و دیگری در بیداری به صورت مکاشفه. رؤیا، نصّ مستقیم خداوند است در مورد خلفایش. به دلیل حکمت و رحمت الهی، این رؤیا که تنها راه مفتوح وحی بین خدا و بندگانش است نصّی خواهد بود بر فرستادگان الهی تا از آن طریق مردم به جانشینان خداوند در زمین علم پیدا کنند و این راه که ابتدا از حضرت آدم شروع شده است تا انتها همراه همه حجت‌های الهی بوده و خواهد بود. وحیی که خداوند بر ملائکه و ابلیس نازل کرد تا به خلیفه‌اش ایمان بیاورند همان وحیی است که بر حواریون نازل کرد تا به عیسی ایمان بیاورند و آنها نیز همچون ملائکه به خلیفه خدا در زمین ایمان آوردند:

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِئِينَ أَنْ آمِنُوا بِى وَبِرَسُولِى قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (مائده ۱۱۱) و [یاد کنید] هنگامی که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما تسلیم هستیم.

حواریون عیسی انسانهای عادى بودند که توسط رؤیا و شهادت مستقیم الهی از خلافت حضرت عیسی با خبر شده و به آن ایمان آوردند. همین وحی و رؤیا در داستان مادر حضرت موسی نیز اتفاق افتاد:

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص ۷) و به مادر موسی وحی کردیم که: او را شیر بده، پس هنگامی که [از سؤی فرعونیان] بر او بترسی به دریایش انداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می گردانیم، و او را از پیامبران قرار می دهیم.

این وحی که به مادر موسی نازل شد همان رؤیا بود ولی متاسفانه بعضی از مفسرین چونکه گمان می کردند وحی فقط به معنای وحی مختص انبیاء است سعی کردند تا این آیه را به الهام درونی تفسیر کنند در حالی که از متن آیه غافل شدند. جدای از اینکه کدام مادری به صرف یک الهام فرزندش را درون رود خروشان نیل می اندازد اما نکته اساسی اینجاست که خداوند می فرماید که ما به مادر موسی گفتیم که او را از رسولان قرار می دهیم. آیا مادر موسی با یک الهام درونی متوجه شد که فرزندش به دامان او باز خواهد گشت و در آینده از مرسلین خواهد شد؟ خیر بلکه این وحی همان رؤیا بود همانطور که در کلام سید مرتضی علم الهدی نیز به رؤیای در خواب تفسیر شده است (ر.ک: الفصول المختاره، ص ۱۳۰).

همانگونه که خداوند از طریق رؤیا رسالت موسی را به مادرش اعلام کرد، نبوت یوسف را نیز به پدرش اعلام کرد و از آن جهت که این رؤیا دلیل انتخاب و معرفی خداوند نسبت به حجتش است، یعقوب پسرش را از تعریف این خواب بر برادرانش نهی کرد چونکه برادرانش از خاندان نبوت هستند و به خوبی می دانند که این خواب علامت چیست؟:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (يوسف ۴-۵) [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند. گفت: ای پسرک من خواب خود را بر برادرانت باز گو مکن که برایت حيله ای می اندیشند، همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.

البته این به این معنا نیست که همه خوابها و رؤیاها از خداست بلکه خواب و رویای کاذبه و شیطانی نیز وجود دارد که در آینده خواهیم گفت که راه شناخت رؤیای صادقه چیست و چگونه آنرا از وساوس شیطانی جدا کنیم. اما آنچه واجب و لازم است بدانیم این است که همه رؤیاها را از اعتبار ساقط نکنیم و بلکه به اهمیت و جایگاه رؤیای صادقه واقف باشیم و بدانیم که خداوند رسالت انبیاء را از طریق رؤیا و شهادت در عالم ملکوت به بندگان ابلاغ می‌کند و این نصّ و معرفی نامه و شهادت مستقیم خداوند است که فرستادگانش را تأیید کرده و آنها را از انجام معجزات بی نیاز می‌کند.

سید مرتضی علم الهدی در کتاب الفصول المختاره در جواب یک شیخ زیدی که کنایه و طعنه به یکی از شاگردانش زده بود مبنی بر اینکه ما امامیه مثل حنبلی‌ها هستیم چون به خواب اعتقاد داریم می‌گوید که اگر این اعتقاد ملاک حنبلی شدن امامیه است پس همه مسلمانان حنبلی هستند چون این اعتقادشان به خواب و رؤیا را از قرآن اخذ کرده‌اند. ایشان همچنین با توجه به خواب حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش می‌نویسد که گفتگوی پدر و پسر حکایت از آن دارد که آنها خواب را صادق دانسته و بر خود لازم دانستند تا از دستور الهی پیروی کنند و حضرت اسماعیل مانند مذهب معتزله بهانه نیاورد که ممکن است این خواب شیطانی باشد یا به خاطر حدیث نفس یا اخلاط بدن و یا تغییر طبع و مزاج باشد (همان، ص ۱۲۹):

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (صافات ۱۰۲) هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسر! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

تکلم و صحبت خداوند با ملائکه در مورد خلافت آدم به معنای تکلم انسانی نیست و این همان وحی و رؤیاست و این رؤیا به منزله کلام و قول خداوند است:

رُؤْيَا عَنِ عَلِيٍّ قَالَ: رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تَجْرِي مَجْرَىٰ كَلَامِ تَكَلَّمَ بِهِ الرَّبُّ عِنْدَهُ (كنز الفوائد، ج ۲ ص ۶۱) از امام علی ع روایت شده است که فرمودند: رؤیای مؤمن به منزله کلامی است که خداوند به واسطه آن با مؤمن صحبت کرده است.

در روایت دیگری نیز به این مضمون اشاره شده است:

عَنْهُ ص فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ هِيَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُؤْمِنُ لِنَفْسِهِ أَوْ تُرَىٰ لَهُ وَ هُوَ كَلَامٌ يُكَلِّمُ بِهِ رَبُّكَ عَبْدَهُ فِي الْمَنَامِ (بحار الانوار، ج ۵۸ ص ۱۹۳) از پیامبر اکرم ص در تفسیر این آیه

قرآن که خداوند فرموده است: «برای مومنین در حیات دنیا بشارت است» نقل شده است که فرمود این بشارت رؤیای صالحه‌ای است که مؤمن برای خود می‌بیند یا دیگری برای او می‌بیند و این رؤیا، کلامی است که پروردگار به واسطه آن با بنده‌اش در خواب صحبت می‌کند.

پس خداوند می‌تواند با بنده‌اش به صورت مستقیم به واسطه رؤیا صحبت کند و در حق خلیفه و فرستاده‌اش شهادت دهد تا او بتواند خود را از مدعیان دروغین جدا کند و خود را بی‌نیاز از معجزات درخواستی نشان دهد.

این شهادت و نصّ مستقیم الهی در مورد همه حجت‌های الهی محقق شده است مخصوصاً در زمان بعثت پیامبر اکرم ص و این به کرات در قرآن مورد اشاره قرار گرفته است:

۱. وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (رعد ۴۳) و کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: تو فرستاده (خدا) نیستی. بگو: کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد و نیز آن کس که علم کتاب نزد اوست.

۲. وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء ۷۹) و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم؛ و گواهی خدا در این باره، کافی است.

۳. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (فتح ۲۸) اوست آن که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و خداوند در شهادت بر این امر کافی است.

۴. لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء ۱۶۶) لکن خداوند به آنچه بر تو فرو فرستاده گواهی می‌دهد که آن را به علم خویش نازل نموده، و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند؛ و خداوند از نظر گواه بودن کافی است.

به صراحت در آیات فوق و غیر آن آمده است که خداوند بر این رسالت شهادت می‌دهد و این شهادت کفایت از هر چیز دیگری می‌کند. خداوند چگونه بر رسالت و صدق کلام حضرت محمد ص شهادت می‌دهد؟ و چگونه این شهادت کفایت می‌کند تا حجت را بر همه تمام کند؟ چگونه ملائکه در کنار خداوند نیز بر این امر شهادت می‌دهند؟

انسان از طریق رؤیای صادقه از عالم مُلک جدا شده و به عالم ملکوت متصل می‌شود تا از آن طریق به کلام ملائکه دست پیدا کند و شهادت خداوند و ملائکه را بشنود. این راهی است برای همه انسانها تا بدون واسطه به

حقانیت پیامبر و دین اسلام پی ببرند. پیامبر اکرم ص و دینش برای همه عالم و برای همه انسانهای روی کره زمین است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (فتح ۲۸) اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شاهد باشد.

پیروزی بر همه ادیان، یعنی رسالت همگانی که نیاز به ابلاغ همگانی دارد و همه انسانها موظف هستند به ایشان ایمان بیاورند و در نتیجه بر پیامبر لازم است که خبر رسالتش را به همه برساند:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سبا ۲۸) و تو را جز مژده بخش و بیم دهنده برای همه مردم نفرستاده ایم اما بیشتر مردم نمی دانند.

در مورد این آیه و چگونگی ابلاغ همگانی رسالت حضرت محمد ص به همه اهل عالم، سؤال و جواب زیبایی از امام صادق ع وارد شده است که در خور توجه است:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَفْصُ الْكِنَانِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُكَيْرٍ الدَّجَانِي [الْأَرَجَانِي] قَالَ قَالَ لِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع: أَخْبَرَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانَ عَاماً لِلنَّاسِ بَشِيراً - أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ، لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ - وَأَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ - هَلْ بَلَغَ رِسَالَتُهُ إِلَيْهِمْ كُلِّهِمْ قُلْتُ: لَا أَذْرِي، قَالَ: يَا ابْنَ بُكَيْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمَدِينَةِ فَكَيْفَ بَلَغَ أَهْلَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ قُلْتُ: لَا أَذْرِي، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ جِبْرِيلَ فَأَقْتَلَعَ الْأَرْضَ بَرِيْشَةً مِنْ جَنَاحِهِ وَنَصَبَهَا لِمُحَمَّدٍ ص فَكَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ رَاحَتِهِ فِي كَفِّهِ - يَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ - وَيَخَاطِبُ كُلَّ قَوْمٍ بِأَلْسِنَتِهِمْ - وَيَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى بُيُوتِهِ بِنَفْسِهِ - فَمَا بَقِيَتْ قَرْيَةٌ وَ لَا مَدِينَةٌ إِلَّا وَ دَعَاهُمْ النَّبِيُّ ص بِنَفْسِهِ (تفسیر القمی، ج ۲ ص ۲۰۳) ابن بُکیر دجانی می گوید: امام صادق ع به من فرمود: به من بگو چگونه رسول الله ص برای همه مردم بشیر بود؟ مگر خداوند در قرآن نفرمود «که ای پیامبر ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم»؟؛ برای اهل شرق و غرب و اهل آسمان و زمین از جن و انس؟ آیا رسالت محمد ص به همه مردم رسید؟ گفتم: نمی دانم. امام صادق ع فرمود: ای ابن بُکیر همانا رسول خدا ص از مدینه خارج نشد پس چگونه دعوتش به همه شرق و غرب رسید؟ گفتم: نمی دانم. امام صادق ع فرمود: همانا خداوند تعالی به جبرئیل فرمان داد تا زمین را با پری از بالش بکند و آن را برای محمد ص در مقابلش نصب کرد. زمین مانند کف دستش در مقابل محمد ص بود و به اهل شرق و غرب نظر می کرد و همه مردم و هر قومی را با زبان

خودشان مورد خطاب قرار داد و خودش همه آنها را به سمت خدا و به سمت نبوتش دعوت کرد. پس روستا و شهری نمانده بود مگر اینکه پیامبر آنها را به سمت خودشان (و رسالتش) دعوت کرد (و همه مردم از دعوت و بعثت محمد ص مطلع شدند و خبر به آنها رسید).

چگونه می شود که بگوئیم دعوت و رسالت و بعثت پیامبر به همگان ابلاغ شد؟ چگونه پیامبر هر قومی را به زبان خودش خطاب کرد و خودش بدون واسطه خبر ظهورش را به همگان رساند؟ آری پیامبر اکرم ص مانند همه انبیاء گذشته از شهادت مستقیم خداوند و ملائکه برخوردار بود و مردم از طریق رؤیا در خواب و یا بیداری به حقانیت پیامبر پی بردند و این همان نصّ مستقیم و شهادت خداوند است. در زمان بعثت حضرت محمد ص، مردم خوابهای زیادی می دیدند و این همان معنای کافی بودن شهادت خدا در آیات فوق است اما آنها که به دنبال بهانه بودند این خوابها و رؤیاها را خوابهای پریشان می دانستند و طلب معجزه می کردند:

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (انبیاء ۵) بلکه (مشرکان) گفتند: مُشتی خوابهای آشفته است (که خود محمد یا دیگران دیده اند)، بلکه دروغهایی است که خود بافته است، بلکه او شاعر است (و این کتاب هم سروده اوست)، پس (اگر راست می گوید) باید معجزه ای بیاورد چنان که پیشینیان ارسال شده بودند.

پس از نزول وحی بر پیامبر در غار حرا و بازگشت ایشان به منزل و پس از اینکه ماجرای وحی را برای همسرش تعریف می کند، خدیجه به سمت ورقه بن نوفل می رود و جریان را برای او تعریف می کند:

...فَقَالَ وَرَقَةُ هَذَا وَاللَّهِ النَّامُوسُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى وَعِيسَى وَإِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ ثَلَاثَ لَيَالٍ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ فِي مَكَّةَ رَسُولًا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَقَدْ قَرُبَ وَقْتُهُ وَكَسَتْ أَرَى فِي النَّاسِ رَجُلًا أَفْضَلَ مِنْهُ... (مناقب آل ابی طالب ع، ج ۱، ص ۴۴) ورقه بن نوفل به خدیجه گفت: قسم به خدا این همان جبرئیلی است که بر موسی و عیسی نازل شده است. من سه شب در خواب دیدم که خداوند در مکه رسولی را می فرستد که نامش محمد است و الآن وقتش رسیده و در بین مردم کسی را افضل از او (محمد) نمی دانم.

شخصی به نام عمرو بن مرّه جهنی نیز توسط رؤیا در خواب از رسالت محمد ص آگاه شد و در پی خوابش رفت تا با پیامبر آشنا شود و با او بیعت کرد بدون اینکه از او طلب معجزه کند:

می گویند که عمرو بن مرّه بسیار این خاطره را می گفت که من در دوران جاهلیت با جمعی از قوم خود به حج رفتم و در میان راه در خواب دیدم که نوری از خانه کعبه تابید تا نخلهای یثرب و دو کوه اشعر و اجرد جهینه را روشن کرد و در خواب شنیدم یکی می گفت: «پرده تاریکی دریده شد و روشنی تابید و

خاتم پیغمبران مبعوث شد»، و آنگاه بار دیگر تابید که در پرتو آن کاخهای حیره و سپیدی مدائن را دیدم و شنیدم که می گفت: «حق آمد و تابان شد و باطل سرنگون و ریشه کن شد»، و هراسناک از خواب بیدار شدم و به همراهانم گفتم: به خدا در مکه و در همین قوم قریش امر تازه ای رخ می دهد و آنگاه گزارش خواب خود را به آنها دادم و چون به بلاد خود بازگشتیم کسی بما گزارش داد که مردی از قریش که او را احمد گویند مبعوث شده و ما بتی داشتیم که من خدمتگزار او بودم و بر آن شوریدم و آن را شکستم و بیرون شدم تا در مکه آن حضرت را دیدار کردم و آنچه در خواب دیدم را به او خبر دادم و فرمود: ای مرّه، منم پیغمبر فرستاده شده بر همه بندگان... (بحار الانوار، ج ۱۸ ص ۱۰۳ - کنز الفوائد، ج ۱ ص ۲۰۹).

جندب بن جناده یهودی نیز با خوابی که دیده بود به محمد ص ایمان آورد:

دَخَلَ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَّا مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكَ وَ أَمَّا مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظُلْمٌ لِلْعِبَادِ وَ أَمَّا مَا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ إِنَّهُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ وَ لَدَا فَقَالَ جُنْدَبُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي النَّوْمِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع فَقَالَ لِي يَا جُنْدَبُ أَسْلِمَ عَلَى يَدِ مُحَمَّدٍ وَ اسْتَمْسِكَ بِالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ أَسْلَمْتُ فَرَزَقَنِي اللَّهُ ذَلِكَ... (كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۵۸).

جندب پس از اینکه چند سؤال از پیامبر می پرسد و اظهار ایمان می کند، حقیقت امر را تعریف می کند که شب گذشته حضرت موسی را خواب می بیند که به حقانیت محمد شهادت می دهد و او را امر می کند تا به دست ایشان ایمان بیاورد و او ایمان می آورد. این نشان می دهد که حتی یهودیان نیز خواب موسی بن عمران را صادق می دانستند و کلامش در خواب را لازم و واجب و هدایتگر می دانستند.

سعد بن ابی وقاص نیز جزو کسانی بود که با رؤیا در خواب به حقانیت پیامبر پی می برد و ایمان می آورد:

عایشه دختر سعد گوید: از پدرم شنیدم که گفت: سه روز پیش از اسلام آوردن، در خواب دیدم: انگار در تاریکی هستم که چیزی نمی بینم. ناگهان ماهی برای من تابید و دنبال آن رفتم. انگار به فردی نگاه می کنم که پیش از من به این ماه رسیده است. به زید بن حارثه و به علی بن ابی طالب و به ابوبکر نگاه می کنم. انگار از آنان می پرسم: چه زمانی به این جا رسیدید؟ گفتند: همین ساعت. به من رسیده است که رسول الله پنهانی به اسلام دعوت می کند. با او در «دره ای اجیاد» دیدار کردم و به ایشان عرض کردم: به

چه چیز دعوت می‌کنی؟ فرمود: آیا گواهی می‌دهی که خدایی جز الله نیست و من رسول الله هستم؟ عرض کردم: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و تو محمد رسول الله هستی (تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۲۰، ص ۲۹۹).

همینطور ایمان خالد بن سعید توسط خواب بوده است:

محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان گوید: اسلام خالد بن سعید، قدیمی بود و در میان برادرانش اولین کسی بود که اسلام آورد. آغاز اسلامش این گونه بود که در رؤیا دید که در دهانه‌ی آتش ایستاده است. از وسعت آن چیزی را ذکر می‌کرد که خداوند به آن داناتر است؛ و در خواب دید که پدرش او را در آن می‌کشانند و رسول الله را می‌بیند که کمر بندش را گرفته است تا در آتش نیفتد. با ترس از خواب برمی‌خیزد و می‌گوید: قسم به خدا که این رؤیا حق است... با رسول الله در حالی که در "اجیاد" بود، دیدار می‌کند و عرض می‌کند: ای محمد، به چه چیزی دعوت می‌کنی؟ فرمود: به خداوندی که یکتاست و شریکی ندارد، دعوت می‌کنم و این که محمد بنده و فرستاده‌اش است؛ و این که از پرستش سنگی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و زیان نمی‌رساند و سودی نمی‌رساند و بین فردی که او را می‌پرستد از فردی که او را نمی‌پرستد تمیز نمی‌دهد، از همه‌ی این‌ها دست برداری. خالد عرض کرد: من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول الله هستی. رسول الله از اسلام او خوشحال شد... (الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۹۴؛ المستدرک، الحاکم، ج ۳، ص ۲۴۸؛ أسد الغابۀ، ابن الأثیر، ج ۲، ص ۸۲).

این موارد، تنها، نمونه‌های کمی از رؤیاهای فراوانی است که در آن زمان مردم به اشکال متعدد می‌دیدند. این رؤیاها که همگی تأیید نبوت حضرت محمد ص بودند حتی قبل از به دنیا آمدن ایشان نیز محقق شده است. برای نمونه شیخ صدوق در امالی و کمال الدین از ابن عباس نقل می‌کند که:

از پدرم عباس شنیدم که می‌گفت: چون برای پدرم عبد المطلب، عبد الله به دنیا آمد در سیمای او نوری دیدیم که مانند خورشید می‌درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلتی بزرگ است، گوید: در خواب دیدم که از سوراخ بینی او پرنده سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب عالم رسید، سپس برگشت و بر خانه کعبه فرود آمد و همه قریش بر او سجده کردند. در این بین که مردم متوجه آن پرنده بودند به نوری بین آسمان و زمین مبدل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از کاهنه بنی مخزوم پرسیدم، گفت: ای عباس! اگر خوابت راست باشد از صلب او پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبد الله برایم اهمیت یافت تا

آن که آمنه- زیباترین و کاملترین زنان قریش- را به همسری برگزید و چون عبد الله در گذشت و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد آمدم و دیدم همان نور در پیشانی او می درخشد (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱ ص ۱۷۵).

همچنین وارد شده است:

قال الواقدي فلما أتى على رسول الله ص في بطن أمه سبعة أشهر جاء سواد بن قارب إلى عبد المطلب فقال له اعلم يا أبا الحارث أني كنت البارحة بين النوم واليقظة فرأيت أبواب السماء مفتحة و رأيت الملائكة ينزلون إلى الأرض معهم ألوان الثياب يقولون زينوا الأرض فقد قرب خروج من اسمه محمد و هو نافله عبد المطلب رسول الله إلى الأرض و إلى الأسود و الأحمر و الأصفر و إلى الصغير و الكبير و الذكر و الأنثى صاحب السيف القاطع و السهم النافذ فقلت لبعض الملائكة من هذا الذي تزعمون فقال ويحك هذا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فهذا ما رأيت فقال له عبد المطلب اكنم الرؤيا و لا تخبر بها أحدا لننظر ما يكون (الفضائل، ص ۱۶ و بحار الأنوار، ج ۱۵ ص ۲۸۶) واقدي گفت: زمانی که رسول الله ص در شکم مادرش هفت ماهه بود، سواد بن قارب پیش عبد المطلب آمد و به او گفت: ای ابو حارث بدان که من دیشب بین خواب و بیداری دیدم که دربهای آسمان باز شد و ملائکه را دیدم که به زمین می آیند و با آنها لباسهای رنگی است و می گویند: «که زمین را زینت دهید که به راستی وقت تولد کسی نزدیک شده است که اسمش محمد است و او نوه پسری عبد المطلب است. او فرستاده خدا روی زمین است؛ فرستاده ای برای سیاه و سرخ و زرد و برای بزرگ و کوچک و مرد و زن. صاحب شمشیر برآن و تیر تیز است». پس من به بعضی از ملائکه گفتم: این حرفها در مورد کیست؟ پس ملائکه گفتند: «وای بر تو، او محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است». پس این آنچیزی است که من (در خواب) دیدم. عبد المطلب به او گفت: رؤیایت را مخفی نگه دار و کسی را از آن با خبر مکن تا ببینیم چه می شود.

این هدایتگری و بشارت و شهادت خداوند و ملائکه و انبیاء در مورد خلفای الهی حتی پس از مرگ پیامبر نیز در مورد جانشینانش اتفاق می افتاد و خداوند کسانی را که خیری در آنها می دید از این طریق هدایت می کرد. سلمان فارسی نقل می کند که زمانی که پیامبر از دنیا رفت و ابوبکر خلافت را بر عهده گرفت، عده ای از مسیحیان که جلودار آنها جاثلیق نصرانی بود وارد مدینه شدند و بر ابوبکر وارد شدند. جاثلیق به ابوبکر گفت که در کتب مقدسمان به ظهور پیامبری بعد از عیسی اشاره شده است و خبر ظهور پیامبر شما محمد به ما رسیده است و پس از آن ما به سمت رئیس و حاکم خود رفتیم و او بزرگان قوم نصاری را جمع کرد و از آنها خواست تا حق را در این

مورد پیدا کنند. و امروز متأسفانه محمد از دنیا رفته است اما در کتابهایمان گفته‌اند که پیامبران حتماً برای خود جانشین و وصی انتخاب می‌کنند پس به خدمت شما رسیدیم تا حق را بیابیم. جاثلیق چند سوال از ابوبکر می‌پرسد اما او قادر به پاسخ صحیح نبود در نتیجه می‌گوید که جوابهای شما برای کسی که واقعا به دنبال حق و هدایت است کفایت نمی‌کند. تا اینکه سلمان خبر را به علی ع می‌رساند و او خودش را می‌رساند. جاثلیق اعلام می‌کند که مرا به سمت کسی هدایت کنید که جواب سوالاتم را بدهد. امام علی ع به او می‌گوید که من پاسخگوی شما هستم و پاسخ سوالهای آن مسیحی را می‌دهد. آن مسیحی از جوابها خوشش می‌آید اما برای ایمان و یقین به چیز بیشتری احتیاج داشت و از علی ع درخواست نشانه دیگری می‌کند. امام علی ع در پاسخ جاثلیق می‌گوید:

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): خَرَجْتَ - أَيُّهَا النَّصْرَانِيُّ - مِنْ مُسْتَقَرِّكَ مُسْتَفِزًّا لِمَنْ قَصَدْتَ بِسُؤَالِكَ لَهْ، مُضْمِرًا خِلَافَ مَا أَظْهَرْتَ مِنَ الطَّلَبِ وَالِاسْتِرْشَادِ، فَأَرَيْتَ فِي مَنَامِكَ مَقَامِي، وَ حَدَّثْتَ فِيهِ بِكَلَامِي، وَ حَدَّثْتَ فِيهِ مِنْ خِلَافِي، وَ أَمَرْتَ فِيهِ بِاتِّبَاعِي. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي بَعَثَ الْمَسِيحَ، وَ مَا أَطْلَعَ عَلَيَّ مَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ، وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ. وَ أَسْلَمَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ كَاسْلَامِهِ وَ قَالُوا: نَرْجِعُ إِلَى صَاحِبِنَا، فَنُخْبِرُهُ بِمَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ هَذَا الْأَمْرَ وَ نَدْعُوهُ إِلَى الْحَقِّ (امالی طوسی ص ۲۲۱) امیر المومنین علی ع می‌فرمایند: ای نصرانی تو از وطن و جایگاهت به سمت ما حرکت کردی در حالی که هدفت ضایع کردن کسی بود که قصد داشتی از او سؤال کنی و این حالت را پنهان کردی و چنان وانمود کردی که به دنبال هدایت هستی و غرضی نداری. این در حالی است که در خوابت به تو نشان دادند مقام و جایگاه مرا و به کلام من در خواب با تو صحبت شد و تو را از مخالفت من بر حذر داشتند و به تو امر کردند در خواب که از من تبعیت کنی. (در این هنگام جاثلیق با شنیدن این حرف و با تعجب) گفت: قسم به خدایی که مسیح را مبعوث کرد راست گفتی و کسی غیر از خداوند به این خواب من مطلع نبود. من شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست و تو وصی رسول خدایی و شایسته‌ترین مردم به مقام وصایت هستی. و کسانی که همراه آن مسیحی بودند نیز ایمان آوردند و گفتند که ما به وطن خود باز می‌گردیم و همراهانمان را به حق دعوت می‌کنیم.

این رؤیایها مصداق بارز همان شهادتی است که در آیات متعدد آمده است که برای اثبات حقانیت دعوت محمد ص کفایت می‌کند. اگر چه کفایت می‌کند اما بسیاری خود را به غفلت می‌زنند و چیزهای دیگری از پیامبر طلب می‌کردند خواه برای ایمان و خواه برای بهانه و فرار از ایمان. در این روایت نیز امام علی ع به صراحت به جاثلیق می‌گوید که با اینکه در خواب به تو گفتند که از من تبعیت کنی و مخالفت من نکنی اما باز شما به دنبال تضييع این دعوت بودی.

نمونه دیگری از رؤیاها در مورد جانشینان پیامبر که پسندیدم تا آن را در اینجا ذکر کنم رؤیاهایی است که شیعیان در فتنه واقفیه در مورد ولایت علی بن موسی الرضا ع دیده بودند و گویی بسیاری از این طریق به حق می رسیدند. شاید بتوان گفت که بعد از امیر المومنین علی ع بزرگترین فتنه ای که دامن مسلمانان و شیعیان ائمه را گرفته بود فتنه ای بود که از سوی بعضی از وکلای امام کاظم ع ایجاد شده بود که در امام هفتم توقف کرده و قائل به امامت علی بن موسی نبودند. این فتنه چنان در زمان خودش گریبانگیر اصحاب ائمه ع شده بود که حتی بعضی از اصحاب خاص و خالص مثل صفوان جمال نیز دچار شک شده بودند. در این زمان بود که شهادت ملکوتی خداوند در عالم رؤیا باعث نجات بسیاری از شیعیان شده بود:

حسن بن علی و شاء می گوید: در مرو (خراسان) نزد مردی بودیم و همراه ما یکی از پیروان مذهب واقفیه بود. به او گفتم: از خدا بترس. من هم مثل تو (واقفی) بودم؛ سپس خداوند قلبم را نورانی کرد. پس چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیر و غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و از خدا بخواه که در خوابت چیزی به تو نشان بدهد که این امر (ولایت امام رضا علیه السلام) برای اثبات شود. پس به خانه برگشتم در حالی که نامه ای از سوی امام رضا ع به من رسیده بود که در آن نامه مرا امر میکرد که آن شخص واقفی را تبلیغ و دعوت کنم به این امر. پس به سمت او رفتم و از این امر آگاهش کردم و به او گفتم که خدا را حمد کن و صد بار استخاره (طلب خیر) کن و گفتم که من نامه امام رضا ع را یافته ام که مرا توصیه کرده به تو بگویم در باره آنچه در آن بودیم. و من امیدوارم که خداوند قلبت را نورانی کند. پس آنچه گفتم یعنی روزه و دعا را انجام بده. پس آن مرد واقفی روز شنبه هنگام سحر نزد من آمد و گفت شهادت می دهم که علی بن موسی الرضا ع امام مفترض الطاعة است. گفتم: چطور؟ گفت: دیشب ابو الحسن ع در خوابم آمد و فرمود: ای ابراهیم، بخدا سوگند حتماً به سوی حق برمی گردید. و گمان داشت که غیر از خدا هیچ کس بر این قضیه مطلع نبوده (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۶۶).

حسن بن علی و شاء و آن مرد خراسانی به خوبی می دانستند که خواب صادق نه تنها حجت است بلکه بهترین راه نجات برای رسیدن به حقیقت است چون شهادت خدا است. اینها مثل ما نیستند که هزار و اندی سال است که از حضور امام زمانمان بی بهره ایم و در دین خودمان تبدیل و تغییراتی داده ایم بلکه آنها اصحاب ائمه و همراه و ملتزم آنان بودند و به خوبی از اهل بیت آموخته بودند که رویای صادق چه جایگاهی در دین و در شناخت حجت خدا دارد همانطور که برادران یوسف از خاندان نبوت بودند و جایگاه رؤیا را می دانستند و یعقوب به همین خاطر فرزندش یوسف را از بیان خوابش به برادرانش نهی کرد.

این خوابها و مبشرات آسمانی همچنان ادامه داشت و پیامبر اکرم ص هر روز صبح از مؤمنین در مورد رؤیا سؤال می کرد که آیا کسی مبشراتی در خواب دیده است یا خیر؟:

عَنِ الرَّضَّاعِ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ يَغْنِي بِهِ الرَّؤْيَا (كافی، ج ۸ ص ۹۰) امام رضا ع فرمودند: همانا رسول خدا ص زمانی که صبح می کردند به اصحابش می گفتند که آیا بشارتی وجود دارد؟ پیامبر از این کلامش رؤیا و خواب را اراده می کرد.

ملا صالح مازندرانی به نقل از اهل سنت نیز این مطلب را تایید کرده است:

من طریق العامة عن سمرة بن جندب قال «كان النبي صلى الله عليه وآله إذا صلى الصبح أقبل عليهم بوجهه فقال هل رأى منكم أحد البارحة الرؤيا» (شرح کافی، ج ۱۱، ص ۴۴۷) از طریق عامه (اهل سنت) نقل شده از سمرة بن جندب که گفت: نبی اکرم ص زمانی که نماز صبح را اقامه می کردند رو می کردند به مردم و می فرمودند که آیا کسی از شما دیشب رؤیا دیده است؟

اما چند نکته لازم و ضروری است تا مساله رؤیا و چگونگی نص بر خلیفه خدا کاملا روشن شود.

چگونگی تشخیص رؤیای صادقه

آنچه تا به اینجا نتیجه می گیریم این است که نباید هر رؤیا و خوابی را بی ارزش تلقی کنیم و آن را القائنات شیاطین و یا از روی تغییر مزاج و یا حدیث نفس بدانیم بلکه نه تنها رؤیای صادقه نیز وجود دارد بلکه برای آن جایگاه عظیمی در دعوت حجت های الهی است و این قسم از خوابها و مکاشفات تنها راه ارتباطی مردم با خداوند و با وحی است:

۱. وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: أَلَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ مُبَشِّرَاتِ النَّبُوَّةِ إِلَّا الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَى لَهُ (بحار الانوار ج ۵۸ ص ۱۹۲) ابن عباس از پیامبر نقل کرده است که فرمود: آگاه باشید که از مبشرات نبوت چیزی باقی نمانده است مگر رؤیای صالحه که مسلمان می بیند یا کس دیگری در موردش می بیند.

۲. وَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنْهُ ص قَالَ: لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُبَشِّرَاتُ قَالَ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ (همان) ابی طفیل از پیامبر نقل کرده است که فرمودند: بعد از من نبوتی (خبر وحی از ملکوت) نیست مگر مبشرات. به پیامبر عرض کردند که مبشرات چیست؟ فرمودند: رؤیای صالحه.

۳. وَ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ وَ هِيَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ النَّبُوَّةِ (همان) ابی قتاده از پیامبر نقل کرده است که فرمودند: رؤیای صالحه بشارت و خبری از سمت خداست و آن جزئی از اجزاء نبوت است.

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خِيَارُكُمْ أُولُو النَّهْيِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أُولُو النَّهْيِ فَقَالَ أُولُو النَّهْيِ أُولُو الْأَخْلَامِ الصَّادِقَةِ (همان، ص ۱۹۰) رسول خدا فرمودند: بهترین شما، صاحبان نهی (عقل) است. به پیامبر عرض شد که صاحبان نهی چه کسانی هستند؟ فرمود: صاحبان خوابهای صادق.

روایات در این باب و در تأیید رؤیاهای صادق و اینکه این راهی است از راههای وحی زیاد است و ما برای جلوگیری از اطاله کلام آنها را ذکر نمی‌کنیم. اما مسأله اینجاست که چگونه می‌توان خواب صادق را از خوابهای شیطانی جدا کرد؟ امام صادق ع به مفضل می‌فرماید:

فَكَرُّ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَخْلَامِ كَيْفَ دَبَّرَ الْأَمْرَ فِيهَا فَمَزَجَ صَادِقَهَا بِكَاذِبِهَا فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَصْدُقُ لَكَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَلَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَكْذِبُ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَنَفَعَةٌ بَلْ كَانَتْ فَضْلًا لَا مَعْنَى لَهُ فَصَارَتْ تَصْدُقُ أَحْيَانًا فَيَنْتَفِعُ بِهَا النَّاسُ فِي مَصْلَحَةٍ يَهْتَدِي لَهَا أَوْ مَضَرَةٍ يَتَحَذَرُ مِنْهَا وَتَكْذِبُ كَثِيرًا لِّئَلَّا يَعْتَمِدَ عَلَيْهَا كُلُّ الْإِعْتِمَادِ (توحيد المفضل، ص ۸۵) ای مفضل در مورد خوابها فکر کن که خداوند چگونه امر در آن را تدبیر می‌کند به گونه‌ایکه خواب صادق را با خواب کاذب مخلوط کرد!! این خوابها اگر همه، صادق بودند همه مردم پیامبر بودند و اگر همه خوابها کاذب باشند هیچ منفعتی در آن نیست بلکه یک چیز زیادی و بی‌معناست. پس اینگونه شد که در بعضی موارد صادق است تا مردم از آن بهره ببرند در مورد یک مصلحتی که باید برای انجامش هدایت شوند و یا برای یک ضرری که باید از آن دوری کنند. و در بسیاری از موارد کاذب است تا اعتماد همیشگی بر آن نشود.

در این روایت امام صادق ع به نکات ارزشمندی در مورد خوابها اشاره می‌کند؛ اولاً خوابها مخلوطی از صادق و کاذب است و این خودش نشانی از نشانه‌های الهی است که این دو را با هم مخلوط کرد یعنی از یک موضع دیده می‌شوند و آن زمان خواب است. ثانیاً تدبیر خداوند در مورد خواب اینگونه است که برای رسیدن به مصلحتی یا تحذیر از یک ضرری به او خواب صادق می‌دهد پس نه تنها خواب صادق وجود دارد بلکه برای هدایت بشر نازل می‌شود و اگر اینگونه نبود کار زائدی بود، پس نباید خواب را امر زائد دانست. ثالثاً این خوابها راه وحی و نبوت است چون اگر همه صادق بود همه مردم پیامبر بودند. رابعاً خواب شیطانی نیز وجود دارد تا اینکه حد و حدودی برای خوابها مشخص باشد و راهی برای امتحان مردم باشد.

دوباره برگردیم به سؤال اصلی و آن چگونگی تمیز خواب صادق از غیر آن است. برای تشخیص رؤیای صادق نشانه‌هایی وجود دارد:

نشانه اول، مشتمل بودن بر خبری از غیب و آینده

در صورتی که رؤیا مشتمل بر یک خبر غیبی باشد که در آینده محقق شود این نشان از صادقه بودن و ملکوتی بودن آن است. چون شیاطین و جنیان بر غیب مطلع نیستند و غیب تنها در نزد خدا است:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (جن ۲۷-۲۶) (خداوند) دانای غیب است، و بر اسرار غیبی خود کسی را آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است، پس نگهبانانی از پیش رو و پشت سرشان می گمارد.

در داستان مرگ حضرت سلیمان وارد شده است که سلیمان در حالی که بر عصایی تکیه زده بود از دنیا رفت و تا مدتی کسی از انس و جن بر این امر مطلع نبود و آنها همچنان تحت سیطره سلیمان بودند و جنیان راه فراری از دست سلیمان نداشتند تا اینکه موریانه عصای سلیمان را خورد و سلیمان بر زمین افتاد و مرگش بر همه آشکار شد:

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (سبا ۱۴) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [موریانه] که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد)؛ هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند.

این آیه به صراحت پاسخ آن دسته از کسانی را می دهد که گمان می کنند جنیان و شیاطین بر غیب و آینده علم دارند. جنیان به اجبار تحت سلطنت سلیمان بودند و مرگش را متوجه نشدند فلذا زمانی که فهمیدند سلیمان خیلی وقت پیش از دنیا رفت و آنها همچنان خواری و ذلت را تحمل می کردند گفتند که اگر علم و آگاهی به غیب داشتند اینگونه تا به اکنون ذلت را تحمل نمی کردند.

نشانه دوم؛ مشتمل بودن بر اسرار و رموز حکیمانه

در بسیاری از موارد، رؤیا شامل رمز و سرّی حکیمانه که ذهن انسان را درگیر خود کند نیست و پیام خاصی از آن نه تنها بیرون نمی آید بلکه خود بیننده ی رؤیا توجهی به آن نمی کند. اما گاهی اوقات خلاف آن است یعنی رؤیا مشتمل بر اسرار و رموزی حکیمانه است که از سفیهانی چون شیطان و سربازانش صادر نمی شود. ممکن است که خود بیننده از خوابش به تعبیری برسد و ممکن است که نرسد اما متوجه می شود که این خواب و رؤیا علامت و نشانه چیزی است و گویی خبری برایش دارد فلذا ذهنش را مشغول کرده و به دنبال تعبیرش می گردد. برای این

موارد می‌توان به خواب حضرت یوسف اشاره کرد که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده کردند. و مانند دو خوابی که پادشاه مصر در زمان حضرت یوسف ع دیده بود و خودش متوجه شده بود که این رؤیاها اشاره به نکاتی دارد و خواب پریشان نیست فلذا به دنبال تعبیرش بود:

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (یوسف ۴۳) پادشاه گفت: «من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده؛ (که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند؛ و آنها را از بین بردند.) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید.

رویای عمرو بن مرّه و روایی که ابن عباس از پدرش نقل کرده است نیز شامل همین اسرار است که قبلاً بیان شد.

نشانه سوم؛ مشتمل بودن بر متونی از کتب آسمانی که برای بیننده ثابت است

آنچه کتب مقدس آسمانی مانند قرآن به آن دستور می‌دهند همگی خیر و صلاح است و شیطان بر نزول این کلمات قادر نیست. خداوند در پاسخ کسانی که می‌گفتند این قرآن را شیاطین بر محمد عرضه می‌کنند می‌فرماید:

وَمَا تَنْزَلُكَ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُورُونَ (شعراء ۲۱۲-۲۱۰) شیاطین قرآن را نازل نکردند و اصلاً شایسته‌ی آنها نیست و آنها قادر بر این کار نیستند. آنها از شنیدن (اخبار آسمانی) محرومند.

محمد حسین طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد:

و وجه اینکه در آیه مورد بحث فرموده: "سزاوار ایشان نیست که قرآن را نازل کنند"، این است که ایشان خلق شروری هستند و جز به شر و فساد و جلوه دادن باطل در صورت حق و از این راه مردم را از راه خدا گمراه کردن، همتی ندارند و قرآن کریم، کلام سراپا حق است و باطل بدان راه ندارد پس طبیعت و جبلت آنها مناسبت ندارد که قرآن را به کسی نازل کنند (المیزان، ذیل آیه).

نشانه چهارم؛ وجود فرشته‌ای از فرشتگان الهی و یا خلیفه‌ای از خلفای الهی که خلافتش برای بیننده ثابت است

شیطان قادر نیست به صورت فرشتگان و انبیاء و اوصیای الهی در آید. شیطانی که از قرائت و نزول بعضی از کلمات قرآن عاجز است و شایستگی این کار را ندارد چگونه می‌تواند به صورت ارواح پاک و طاهر انبیاء الهی

متمثل شود در حالی که اینها قرآن ناطق هستند؟ چگونه کسی به خود اجازه می دهد چنین حرف سقیم و جاهلانه ای بزند؟ اگر اینگونه باشد که شیاطین قدرت تمثّل بر ارواح طاهر انبیاء و فرشتگان را داشته باشند دیگر چه چیزی از دین باقی می ماند؟ و به راستی باز تکرار می کنم که چه چیزی از دین خدا باقی می ماند؟ و اگر اینطور باشد راه برای شبهه باز می ماند که انبیاء الهی از کجا فهمیدند که آنکسی که بر آنها نازل شده است فرشته وحی است نه شیطان؟ چگونه انبیاء الهی وحی را در خواب و بیداری تمییز داده اند؟ آیا آنکس که چنین حرف سخیفی می زند خود را عاقل می داند؟ آیا کسی که میگوید شیطان قادر است خود را به صورت رسول خدا ص متمثل کند نمی داند که رسول خدا از جبرئیل بالاتر است؟ چگونه رسول خدا فهمید که آنکسی که با او سخن می گوید جبرئیل است نه شیطان که خود را به صورت جبرئیل در آورده است؟ آیا آنکس که این سخنان را می گوید و به مردم نیز می آموزد، می داند که از اول تا آخر تمام دعوت های انبیای الهی را مورد طعن و شبهه قرار داده است؟ و آیا متوجه شده است که با این حرفش چه درب بزرگی به سمت شیاطین و ملحدین باز کرده است؟ این شخص باید استغفار کند و به خدا باز گردد تا شاید مورد بخشش الهی قرار گیرد؛ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِإِبَائِهِمْ كِبَرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (کهف ۵) نه آنها و نه پدران آنها را علمی به این نیست، بزرگ سخنی است که از دهان آنان بیرون می آید. آنها جز دروغ نمی گویند.

در روایات متعددی از طریق شیعه و سنی آمده است که شیطان قدرت ندارد به شکل و صورت رسول خدا ص در آید و اینکه رؤیت پیامبر در خواب همانند رؤیت او در بیداری است:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَإِيَّايَ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَشَبَّهُ بِي (امالی طوسی، ص ۳۲۴)
رسول خدا ص فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند خود مرا دیده است چون شیطان نمی تواند به شکل من در آید.

بعد از شهادت امام حسین ع، رسول خدا ص در رؤیای بسیاری از مسلمانان چه کسانی که در قتل امام شرکت داشتند و چه کسانی که نبودند وارد شد و اخبار آن در کتب بسیار است. برای نمونه:

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعِيدٍ الْبَجَلِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي أَنْتَ الْكَرْبَاءُ بْنُ عَازِبٍ فَأَقْرَبُهُ السَّلَامَ وَأَخْبَرَهُ أَنَّ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ ع فِي النَّارِ وَإِنْ كَادَ وَاللَّهِ أَنْ يُسَحَّتْ أَهْلُ الْأَرْضِ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ فَأَتَيْتُ الْكَرْبَاءَ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يُتَصَوَّرُ فِي صُورَتِي (كشف الغمه، ج ۲ ص ۵۷) از عامر بن سعید بجلی نقل شده است که چون حسین بن علی (ع) به شهادت رسید، پیامبر را در خواب دیدم که به من گفت: برو نزد براء بن عازب و به او سلام برسان و بگو به او که قاتلان حسین در آتش سوزان گرفتارند و نزدیک است به خدا قسم که

مستأصل گرداند اهل زمین را و از بیخ بر کند به عذاب الیم. من آمدم پیش براء بن عازب و او را از این خواب با خبر کردم. گفت: خدا و رسولش راست می گویند. پیغمبر (ص) فرموده که کسی که مرا در خواب ببیند همانا مرا دیده است چونکه شیطان نمی تواند به صورت من در خواب مجسم شود.

ابن اثیر در نهاییه می نویسد:

الحق: ضدّ الباطل. و منه الحديث «من رأى فقد رأى الحق» أى رؤيا صادقة ليست من أضغاث الأحلام (النهاییه، ج ۱ ص ۴۱۳) حق در مقابل باطل است. مثلاً در حدیث نبوی آمده است که «هر کس مرا در خواب ببیند، حق را دیده است» یعنی این رویا صادق و حق است و خواب پریشان و باطل نیست.

سلیم بن قیس هلالی از محمد بن ابی بکر نقل می کند که امام علی ع هر شب پیامبر را در خواب می بیند و خبرهایی را از این طریق به دست می آورد:

...إِنَّهُ يَرَاهُ فِي مَنَامِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ وَ حَدِيثُهُ إِيَّاهُ فِي الْمَنَامِ مِثْلُ حَدِيثِهِ إِيَّاهُ فِي [الْحَيَاةِ] وَ الْيَقَظَةُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ بِي فِي نَوْمٍ وَلَا يَقَظُهُ وَلَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [قَالَ سُلَيْمٌ] فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا قَالَ عَلِيٌّ ع فَقُلْتُ وَ أَنَا سَمِعْتُهُ أَيْضاً مِنْهُ كَمَا سَمِعْتَ أَنْتَ (سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۲۳) علی پیامبر را هر شب در خواب می بیند، و صحبت او با آن حضرت در خواب مثل صحبت با او در حال حیات و بیداری آن حضرت است، چرا که پیامبر ص فرموده است: «هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است، چرا که شیطان نه در خواب و نه در بیداری به صورت من و هیچ کدام از جانشینانم تا روز قیامت در نمی آید». سلیم می گوید: به محمد بن ابی بکر گفتم: چه کسی این مطلب را برای نقل کرده است؟ گفت: علی ع. گفتم: من هم از او شنیدم همان طور که تو شنیدی.

محدثین اهل سنت هم این روایت را به چند سند از ابن عمر، ابی هریره، ابن مسعود، جابر، ابی سعید و ابی قتاده از پیغمبر ص روایت کردند به نقل از ابی داود، بخاری، مسلم و ترمذی، به تعبیرات گوناگون چون «من رأى فى المنام فكأنما رأى فى اليقظة و لا يتمثل الشيطان بى» و چون «من رأى فى المنام فقد رأى فان الشيطان لا يتمثل بى» و چون «من رأى فى النوم فقد رأى فإنه لا ينبغى للشيطان ان يتمثل فى صورتى» و در روایتی «ان يشبه بى» و چون «من رأى فقد رأى الحق فان الشيطان لا يترأى بى» (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵).

اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که منظور از دیدن رسول خدا و اوصیاء ایشان در خواب این نیست که حتماً به شکل و صورت مادی و ملکی این دنیا در رؤیا مجسم شوند. به عبارت دیگر بعضی ها گمان کرده‌اند که منظور از عدم تمثّل و تشبّه شیطان به صورت رسول خدا در خواب، عدم تمثّل به صورت و شکل ظاهری است که در این دنیا داشته‌اند و در نهایت نتیجه گرفته‌اند که اگر رسول خدا را به صورت دنیایی اش ندیده باشند مصداق این احادیث نمی‌شود و شیطان ممکن است در خواب به این صورت مجسم شود و بیننده به اشتباه گمان کند که رسول خدا را دیده است. این حرف بسیار غلط و نادرست است. برای فهم نادرستی این نظر، حدیث دیگری را از امام رضا ع نقل می‌کنیم:

وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ يَقُولُ لِي كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا دُفِنَ فِي أَرْضِكُمْ بَضْعَتِي وَ اسْتُخْفِطْتُمْ وَ دِيَعَتِي وَ عُيِّبَ فِي ثَرَاكُمُ نَجْمِي فَقَالَ لَهُ الرِّضَا أَنَا الْمَدْفُونُ فِي أَرْضِكُمْ وَ أَنَا بَضْعَةٌ مِنْ نَبِيِّكُمْ وَ أَنَا الْوَدِيعَةُ وَ النَّجْمُ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي وَ هُوَ يَعْرِفُ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَقِّي وَ طَاعَتِي فَأَنَا وَ آبَائِي شَفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كُنَّا شَفَعَاءَهُ نَجَا وَ لَوْ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ الثَّقَلَيْنِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ رَأَانِي فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَانِي لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَ لَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي وَ لَا فِي صُورَةِ وَاحِدَةٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ وَ إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنَ النَّبُوَّةِ (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۴ و آمالی صدوق، ص ۶۴ و عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۷) حسن بن علی بن فضال روایت می‌کند که شخصی از اهل خراسان به امام رضا ع عرض کرد: ای فرزند پیامبر، رسول خدا را در خواب دیدم که گویا به من می‌گوید: حال شما چگونه است هنگامی که در زمین شما پاره تن من دفن شود و حافظ امانت من شوید و ستاره من در خاک شما نهان شود؟ امام رضا ع به او فرمود: من در زمین شما دفن می‌شوم و من پاره تن پیامبران هستم و من آن امانت و ستاره‌ام. آگاه باشید که هر کس زیارت کند در حالی که آن چه خدا از حق و اطاعت واجب کرده را بشناسد، من و پدرانم شفیع او در روز قیامت هستیم و هر که ما شفیع او شویم نجات می‌یابد، اگر چه مانند بار همه ثقلین (جن و انس) بر دوش او باشد؛ و پدرم از جدم از پدرش روایت کرد که رسول خدا ص فرمود: هر که مرا در خوابش ببیند، پس خود مرا دیده است، چون شیطان به صورت من و هیچ یک از اوصیاء من و هیچ یک از شیعیان آن‌ها نمایان نمی‌شود؛ و همانا رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.

با توجه به این روایت، آیا آن مرد خراسانی، رسول خدا را در عالم دنیا دیده بود تا بداند که آنچه در خواب دیده است خود پیامبر بوده است به همان شکل ظاهری اش و نه تمثیل شیطان؟ خیر؛ آن مرد هرگز رسول خدا را ندیده بود اما گفت ایشان را در خواب دیده‌ام و امام رضا ع به ایشان نگفت که از کجا معلوم که ایشان رسول خدا باشند؟ خود امام رضا ع هم برای صحت رؤیای آن مرد، به این روایت رسیده از رسول خدا استناد می‌کند. یعنی می‌گوید که رؤیایت صحیح است نه به خاطر اینکه من می‌گویم بلکه به خاطر این روایت از رسول خدا. پس خود امام رضا ع به ما می‌فهماند که منظور از این روایت و رؤیت پیامبر در خواب به این معناست که انسان کسی را در خواب ببیند که در عالم رؤیا یقین دارد او پیامبر است. در داستان ایمان جندب بن جناده یهودی که موسی بن عمران را در خواب دیده بود نیز همین مساله وجود دارد یعنی بسیاری از یهودیان و مسیحیان پیامبرشان را در خواب دیده‌اند که امر به اطاعت از حضرت محمد ص می‌کنند اما آنها هرگز حضرت موسی و عیسی را در عالم دنیا ندیده بودند. مساله روشن است و آن اینکه وقتی می‌گوییم کسی را در خواب دیده‌ایم به این معنی نیست که حتماً او را به صورت مُلکی‌اش دیده‌ایم. ممکن است کسی را به صورت و شکل دیگری ببینیم که این تغییر و این شکل خلاف ظاهر نشان از تعبیری دارد نه اینکه بگوییم آن شخص را در خواب ندیدیم یا گمان اشتباه می‌کردیم. بسیار برای همه ما اتفاق افتاده است که کسی از خویشاوندان و یا دوستان را در خواب می‌بینیم اما می‌گوییم او را به صورت و شکل دیگری دیده‌ایم مثلاً قدش خم بود و یا محاسن نداشت و یا طور دیگری شده بود اما یقین داریم که در عالم خواب خودش بوده است. این به چه معناست؟ این یعنی ممکن است کسی که می‌خواهی در عالم رؤیا ببینی را به صورتهای مختلف ببینی که این خود علت و تفسیر و تعبیری دارد. عالم رؤیا، عالم ملکوت است نه عالم مُلک دنیا، در نتیجه وقتی در عالم ملکوت کسی را به عنوان رسول خدا اطمینان داریم پس خود ایشان است و لو اینکه در عالم دنیا ایشان را ندیده باشیم و یا دیده باشیم اما به شکل دیگری در خواب دیده شوند. پس ملائک، یقین و اطمینان بیننده خواب در عالم رؤیا است به طوریکه در عالم رؤیا شکی ندارد که این کسی که می‌بیند رسول خدا است. فلذا این غیر از این است که کسی در خواب بیاید و خودش بگوید من رسول خدایم بدون اینکه بیننده خواب در عالم خواب بداند و یقین داشته باشد که او رسول خدا است. در روایتی به صراحت به این نکته اشاره شده است که صورت ملکوتی پیامبر در عالم رؤیا ممکن است متفاوت با عالم دنیا باشد:

قال رسول الله ص: من رآنی فی المنام فقد رآنی فانی أری فی کل صورة (بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵)
 رسول خدا ص فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند به تحقیق خود مرا دیده است چونکه من به هر صورتی دیده می‌شوم.

حجیت رؤیا در حقّ غیر بیننده

مساله دیگری که باید در مورد رؤیای صادقۀ مطرح شود این است که آیا رؤیایی که شخص یا اشخاصی در تأیید و نصّ بر خلافت حجّتی از حجّتهای خداوند دیده‌اند برای دیگرانی که رؤیا ندیده‌اند حجّت است یا خیر؟ در جواب باید بگوییم بله حجّت است. خواب و رؤیا به مثابه شهادت و نصّ خداوند است و کسی که این نصّ و شهادت را دیده است باید برای آن خلیفه شهادت دهد و اگر شروط شهادت در مورد آن محقق شود حرفش باید پذیرفته شود همانند عالم بیداری. مثلاً اگر ما در عالم بیداری شاهد باشیم که رسول خدا به کسی وصیت کرده است آیا نباید در حقّ آن جانشین شهادت دهیم؟ آیا شهادت ما و حضور ما در موقع وصیت نباید مورد قبول دیگران قرار گیرد؟ چرا، باید پذیرفته شود. اما یک سوال باقی می‌ماند و آن اینکه اگر احتمال دهیم که کسی که مدعی است رؤیا دیده است دروغ می‌گوید و اصلاً خواب و رؤیایی در کار نبوده است چه؟ چگونه بپذیریم که خداوند در عالم ملکوت و از طریق رؤیا بر کسی شهادت می‌دهد و حال آنکه ممکن است بینندگان رؤیا از اساس دروغ بگویند و شاید با هم تبانی کرده باشند تا این دروغ را بگویند و از ناحیه این به نان و آبی برسند؟

برای فهم این مساله دو راه وجود دارد که باید محقق شود:

اول اینکه باید خوابها و رؤیاها که توسط مردم تعریف می‌شود که مثلاً در مورد فلان شخص خداوند و ملائکه و انبیاء شهادت می‌دهند، متواتر باشد یعنی به حدّی باشد که احتمال تبانی آنها بر کذب و دروغ ممتنع باشد. فلذا کسی ادعا نکند که خودش در خواب دیده که مثلاً رسول خدا به او گفته تو جانشین من هستی و بعد بیاید ادعا کند بدون اینکه مردم در خواب چنین شهادتی را دیده باشند. و یا اینکه یکی و دو و یا چند نفری بگویند که رؤیا دیده‌اند در حالی که به حدّ تواتر نرسد؛ حدّی که احتمال دروغ و تبانی بر کذبشان ممتنع باشد. آنچه می‌تواند دلیل و حجّتی برای مدعی باشد کثرت و تواتر رؤیا است و البته این کثرت رؤیا در صورتی که افرادی که رؤیا می‌بینند از عقاید مختلف و ادیان مختلف و مشربهای مختلف باشند حجّت را بیشتر می‌کند.

دوم اینکه بعد از حضرت آدم که اولین خلیفه خداوند در زمین است این سنت به جا مانده است که حجّت قبل برای حجّت بعد، نصّ و وصیتی به جا می‌گذارد (که در آینده پس از اتمام بحث رؤیا که شهادت و نصّ مستقیم الهی است به آن می‌پردازیم). این نصّ به جا مانده از حجّت و خلیفه سابق نباید مخالف با رؤیاها باشد که حتماً نیز اینگونه است یعنی امکان تضاد و اختلاف بین نصّ به جا مانده از خلیفه سابق با نصّ مستقیم الهی نیست. فلذا کس یا کسانی که مدعی رؤیا در مورد کسی شوند که نصّ به جا مانده از خلیفه سابق آن را تأیید نمی‌کند یقیناً دروغ می‌گویند و یا دچار اشتباه و توهم در رؤیا و تعبیرش شده‌اند. روایت می‌فرماید که کلام ما در خواب و بیداری یکی است یعنی تضادی بینشان نیست و وقتی در عالم حقیقت به کسی وصیت کرده باشد نمی‌تواند در عالم رؤیا به کس دیگری وصیت و شهادت داده باشند. در نتیجه وقتی از نصّ به جا مانده در عالم حقیقت و بیداری مطلع هستیم و کسی خلاف آن را در عالم رؤیا ادعا کند یقیناً به خدا و رسولش دروغ می‌بندد همانطور که تا به حال این اتفاق نیفتاده است که در مورد پیامبری کثرت رؤیا محقق شود اما ایشان نصّی از پیامبر سابق

نداشته باشند. پیامبران الهی همگی با شهادت خداوند در عالم رؤیا تأیید شدند همانگونه که با نص به جا مانده از خلیفه سابق نیز بر مردم استدلال می کردند. و همینطور تا به اکنون اتفاق نیفتاده است که در مورد مدعی کذابی در تاریخ که نصی از خلیفه و پیامبر سابق نداشته است بخواهد رؤیاهای کثیره محقق شود اگر چه رؤیای کم هم محقق نشده است مگر آنکه از اساس دروغ بگویند و این احتمال زیاد است. این محتمل است و محقق شده است که کسانی اندک برای مخالفت و دشمنی با انبیاء الهی در مقابل دیگر مردم بگویند که خواب و رؤیایی خلاف آنچه آن پیامبر ادعا می کند دیده است:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ (انعام ۹۳) چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می بندد؟ یا می گوید: به من وحی شده؛ در حالی که چیزی به او وحی نشده است؟

حمزه بن عماره کسی بود که امام صادق ع او را لعنت کرد و او را کذاب و دروغگو می دانست. او مدعی بود که امام باقر ع را در رؤیا می بیند و از او کسب تکلیف می کند:

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَخْبَرَنِي عَنْ حَمْزَةَ أَيْزَعُمُ أَنْ أَبِي آتِيَهُ قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ كَذَبَ وَاللَّهِ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكَوِّنُ، إِنَّ إِبْلِيسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوِّنُ يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، إِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ، وَلَا وَاللَّهِ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيءَ فِي صُورَةِ أَبِي ع (رجال کشی، ص ۳۰۰) حماد بن عثمان از زراره نقل کرد که گفت: حضرت صادق ع از من پرسید آیا حمزه هنوز مدعی است که پدرم (حضرت باقر ع) پیش او می آید؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند دروغ می گوید؛ جز متکون چیز دیگری را نمی بیند. شیطان یکی از همکاران خود را بنام متکون بر مردم مسلط می کند که به هر شکل مایل باشد برای مردم آشکار می گردد یا به صورت بزرگ و یا کوچک هر طور مایل باشد ولی به خدا سوگند که نمی تواند به صورت پدرم در آید.

بعضی از نادانان این روایت را دستمایه خودشان قرار داده اند تا بگویند که شیطان می تواند به شکلهای مختلف ظاهر شود و شخص گمان کند که مثلاً امام باقر ع است. به عبارت دیگر می خواهند بگویند که ممکن است شیطان نتواند به صورت حقیقی به صورت انبیاء و اوصیاء در آید اما می تواند طوری الغاء کند که مثلاً امام باقر ع است. در حالی که این روایت، خلاف این را می گوید و تأیید کننده آنچه تا به اینجا گفته ایم است. امام صادق ع به زراره می گوید که ادعای رؤیت پدرم توسط حمزه بن عماره دروغ و کذب است و برای این حرفش به خدا هم قسم یاد می کند (کذب و الله). امام صادق ع از اساس این را دروغ حمزه می داند و جالب این است که امام صادق ع برای اثبات این حرفش استناد می کند به این نظریه که اصلاً شیطان نمی تواند به صورت امام باقر ع در آید. یعنی امام صادق ع می خواهد بگوید که گمان نکنید که حمزه کسی را به اشتباه پدرم می پندارد بلکه از اساس دروغ

می گوید و خودش به دروغش واقف است و خودش می داند که او با شیطانی به نام متکون دیدار می کند. حمزه برای گمراهی و ضلالت خویش این دروغ را می گوید در حالی که می داند پدرم را نمی بیند.

فلذا در روایات متعددی نهی شده است از اینکه کسی به دروغ ادعای رؤیا کند حتی در مواردی غیر از تعیین خلیفه خدا:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ثَلَاثَةٌ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ صَوَّرَ صُورَةً مِنَ الْحَيَوَانِ يُعَذَّبُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا وَالَّذِي يَكْذِبُ فِي مَنَامِهِ يُعَذَّبُ حَتَّى يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَيْسَ بِعَاقِدِهِمَا وَالْمُسْتَمِعُ مِنْ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ يُصَبُّ فِي أُذُنَيْهِ الْأُتْكُ وَهُوَ الْأُسْرُبُ (خصال، ج ۱ ص ۱۰۸) از امام صادق ع روایت شده است که سه نفر در روز قیامت عذاب خواهند شد: اول کسی که عکس حیوانی را بکشد، تا وقتی که روح در آن بدمد عذاب خواهد شد و هیچ گاه نخواهد توانست روح در آن بدمد. دوم کسی که خواب دروغی را از خود نقل کند، تا زمانی که دو دانه جو را گره بزند عذاب خواهد شد و هیچ گاه نخواهد توانست آن دو را گره بزند و سوم کسی که به سخن عده ای گوش بدهد و آنها دوست نداشته باشند که در این صورت در گوشهایش سرب می ریزند.

در روایت دیگری از رسول خدا ص وارد شده است که فرمودند:

مَنْ كَذَبَ فِي حُلْمِهِ كُفِّرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ (بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۵۹) رسول خدا ص فرمودند که هر کس در مورد خواب و رؤیایش دروغ بگوید در روز قیامت مکلف میشود که بین دو دانه جو گره بزند.

پس به روشنی عیان است برای کسانی که اندک فهم و انصاف داشته باشند که رؤیا (چه در خواب و چه در بیداری که اصطلاحاً مکاشفه گفته می شود) راهی است برای شهادت خداوند و کلامی است که از ناحیه خداوند بر مردم نازل می شود و بدانید که کسانی که می خواهند این راه را ضایع کرده و شهادت خداوند را نادیده انگارند مصداق کسانی هستند که به باطل ایمان دارند:

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيِّنًا وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (عنکبوت ۵۲) بگو: کافی است که خدا [نسبت به حقایق نبوت من] میان من و شما شاهد باشد، [او] آنچه را در آسمانها و زمین است می داند، و آنان که به باطل [تکذیب شهادت خدا] گرویده و به خدا کفر ورزیده اند همان زیانکاران اند.

امروزه نیز کم نیستند کسانی که در لباس علم، باد به غبغب می اندازند و برای مردم نسخه می پیچند و اینگونه خوابها را چرند و پرند و بی ارزش می دانند. این گروه از علما و حوزویان به احکام نجاست که می رسند مو را از ماست می کشند اما وقتی در مقابل حجت خدا قرار گیرند که در حقش شهادت خداوند نازل می شود این خوابها را اضغاث احلام نامیده و به دنبال معجزه مادی می گردند:

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (انبیاء ۵) بلکه گفتند: مُشْتی خواب های آشفته است بلکه دروغ هایی است که خود بافته است، بلکه او شاعر است (و این کتاب هم سروده اوست)، پس (اگر راست می گوید) باید معجزه ای بیاورد چنان که پیشینیان (با معجزاتی چون ناقه صالح، عصای موسی و مائده عیسی) ارسال شده بودند.

چکیده بحث رؤیا

رؤیاها راهی هستند برای اثبات حقانیت خلیفه خداوند در زمین و این همان نصّ مستقیم و شهادت مستقیم خداوند بر جانشینش می باشد. این رؤیاها ملاکی برای جدایی و تمییز مدعی صادق از مدعی کذاب است، و اگر زمانی این رؤیاها در بین مردم در شأن یک مدعی کثرت بگیرد او مصداق خلیفه خداوند است و البته این رؤیاها باید چند شرط داشته باشند: اول اینکه موافق باشند با آن نصّی که از پیامبران سابق موجود است یعنی اگر مردم در مورد حقانیت محمد بن عبد الله رؤیا می بینند پس حتماً باید نامش و اوصافش در کلام پیامبران گذشته موجود باشد و تضادی بین این دو نباشد. ثانیاً این رؤیاها کثرت داشته باشند به گونه ای که احتمال تبانی بر کذب وجود نداشته باشد. ثالثاً رؤیاها مشتمل بر اوصافی باشد که احتمال شیطانی بودن آن را رد کند مثلاً مشتمل بر قرآن یا پیامبران و اوصیاء الهی باشد. رابعاً در تصریح بر کسی، محکم و استوار باشد یعنی مبهم نباشد.

البته رؤیاها در دین خدا اعم از اعتقادات و یا احکام حجّتی ندارند و بلکه برای دریافت این احکام باید به خلیفه خدا در زمین مراجعه کرد مگر در مواردی که با نص قرآن و روایات ثابت باشد و آن همان اثبات خلیفه خداوند است. یعنی رؤیاها به عنوان وحی بین خدا و مردم، خلیفه خدا را مشخص کرده و او را تأیید و تعیین می کند اما پس از تأیید آن خلیفه و حجت، دیگر نمی توان احکام را از رؤیا دریافت کرد بلکه باید مراجعه کرد به همان حجّتی که توسط رؤیا تأیید شد. مثلاً زمانیکه یک یهودی با خواب موسی بن عمران به محمد ص ایمان می آورد دیگر برای بقیه احکامش نباید به خواب مراجعه کند، و یا زمانیکه شیعیان برای خلاصی از فتنه واقفیه از رؤیا کمک می گیرند و به امامت علی بن موسی ع یقین می کنند دیگر نمی توانند احکامشان را مستقیماً از خواب بگیرند بلکه باید به امام رضا ع مراجعه کنند:

عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ: مَا تَرَوِي هَذِهِ النَّاصِبَةَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِيمَاذَا فَقَالَ فِي أَذَانِهِمْ وَرُكُوعِهِمْ وَسُجُودِهِمْ فَقُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أُمَّيَّ بْنَ كَعْبٍ رَأَاهُ فِي النَّوْمِ فَقَالَ كَذَبُوا فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ (کافی، ج ۳ ص ۴۸۲) ابن اذینه می گوید که امام صادق ع به من گفت: این گروه ناصبی چه روایت می کنند؟ گفتیم: فدایت شوم در چه موردی؟ فرمود: در مورد اذان و رکوع و سجودشان. گفتیم: آنها می گویند که ابی بن کعب (خدا را) در خواب می بیند (واحکام را مستقیماً از خواب می گیرد). امام فرمود: دروغ می گویند؛ همانا دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود.

بعضی از افراد به اصطلاح عالم و حوزوی، این روایت را علم کرده اند تا این را اثبات کنند که خواب و رؤیا هیچ جایگاهی در دین خدا ندارد و وقتی در احکام فقهی و فرعی جایی نداشته باشد پس به طریق اولی در تعیین و شناخت خلیفه خدا جایی ندارد. اما در مورد این روایت:

اولاً امام صادق ع از ابتدا می گوید که آنها دروغ می گویند یعنی، اینکه آنها معتقدند ابی بن کعب در خواب می بیند این دروغ است و چنین عقیده ای ندارند و خوابی در کار نیست.

ثانیاً سؤال امام صادق ع در مورد فرعیات و احکام فقهی مانند اذان و رکوع و سجود است پس به قرینه این سؤال منظور از کلمه «دین خدا» احکام فرعی و فقهی است نه مطلق هر چیزی که به طریقی به دین مرتبط شود مانند تشخیص مصداق خلیفه خدا در زمین، و گرنه این روایت در تضاد با همه روایاتی قرار می گیرد که قبلاً ذکرش کردیم.

ثالثاً، کسی که مدعی است در این روایت طریق اولویت وجود دارد یعنی می گوید که چون خواب جایگاهی در احکام فقهی ندارد پس به طریق اولی در تعیین مصداق خلیفه خدا جایی ندارد، او یا نمی داند که طریق اولویت چیست و یا خود را به نادانی زده است. تمام بحث ما در مورد رؤیا و خواب چه بوده است؟ آیا غیر از این بوده است که بتوانیم مصداق خلیفه خدا در زمین را تعیین کنیم و بشناسیم؟ مگر صحبت این نبوده است که معجزه دلیل اصلی نیست و بلکه خداوند از طریق رؤیا که همان وحی است خلفایش را معرفی می کند همانطور که بر فرشتگان وحی کرد که آدم جانشینش در زمین است؟ خوب، در این صورت و پس از معرفی و شناخت خلیفه و ایمان به او دیگر چرا باید به خواب مراجعه کنیم؟ اصلاً برای چه دنبال حجت خدا بودیم؟ اگر کسی بخواهد برای احکام دینش به خواب مراجعه کند دیگر چه جایگاهی برای خلیفه خدا در زمین می ماند؟ مگر می شود رسول خدا حاضر باشد و مأمور به اطاعت از ایشان باشیم و بعد بگوییم در تمامی احکام دین الهی از ایشان بی نیازیم و به خواب مراجعه می کنیم؟ اینکه امام صادق ع می فرماید دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود

یعنی مسخره است که من امام صادق ع باشم و مأمور به شناخت و اطاعت من باشید با اینحال از من بی نیاز باشید و مجاز هستید به خواب مراجعه کنید. اینکه خداوند در مورد خلافت آدم از طریق رؤیا بر ملائکه وحی کرد و جانشینش را به آنها معرفی کرد، آیا پس از معارفه آدم، ملائکه مأمور به سجده نشدند؟ سجده یعنی چه؟ یعنی اطاعت از او در همه دین و دنیا. اینکه آدم، عالم به اسماء الهی باشد یعنی صاحب علم است و این علم برای چه بوده است؟ مگر می شود که حواریون از طریق رؤیا و وحی به مسیح ایمان بیاورند و از طرفی به دلیل همین وحی از مسیح بی نیاز باشند و برای دینشان به خواب و رویا مراجعه کنند؟ جالب اینجاست که آنکس که این روایت را دلیل حرف باطل خود قرار داده است خوب می داند که حتی اگر دلالتش به نفع او بود باز این یک روایت توان مقابله با روایات متعدد و نصوص قرآنی مبتنی بر شهادت خداوند بر خلفایش را نداشت. تمام دین خدا و تمام خلقت خدا مبتنی بر انتخاب خلیفه خدا و اطاعت مردم از آن خلیفه است، پس ابتدا رؤیا دلیلی می شود برای این خلیفه (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) و پس از آن مأمور به اطاعت و سجده بر ایشان میشوند (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. بقره ۳۴)

در انتهای این بحث متذکر می شوم که این رؤیا یکی از ملاکهای تمیز مدعی صادق از مدعیان دروغین است یعنی اگر در مورد شخصی مردم و مؤمنین به کرات رؤیای صادقه ببینند که در آن خداوند و ملائکه به خلافت کسی شهادت می دهند و این شهادت نیز با نص به جا مانده از خلیفه سابق هماهنگ است باید به آن شخص ایمان بیاوریم و عذر هیچ انسانی در رد این شخص پذیرفته نیست و گرنه در زمره ابلیس و ابلیسیان قرار خواهد گرفت که خداوند به او امر کرده بود تا بر آدم سجده کند و او بهانه آورد که من از او بهترم. نکند که ما هم در چنین مواردی بگوییم که این مدعی یکی است مثل ما و ما فضل و برتری در ظاهر از او نمی بینیم و توجهی به شهادت و نص ملکوتی خدا نکنیم که در این صورت آنچه خدا به ابلیس گفت در حق ما نیز جاری خواهد بود:

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ... (اعراف ۱۲) خدا فرمود: آن گاه که من تو را امر کردم چه چیز مانع شد که سجده نکردی؟

خداوند سوال خوبی از ابلیس می پرسد و آن اینکه چرا از دستور من و امر من سرپیچی کردی؟ به عبارت دیگر خداوند به ابلیس نگفت که چرا بر آدم سجده نکردی؟ بلکه مهم امر و فرمان من خداست و وقتی من امر کردم چرا گوش ندادی؟ ولی ابلیس برای فرار از این سؤال به جواب بی ارتباط با سؤال پناه می برد که:

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (اعراف ۱۲) گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

در اینجا نیز نکند که ما به خاطر عدم درک فضل و مقامی برتر از سوی خلیفه خدا در ظاهر و به خاطر خودخواهی خودمان از سجده بر خلیفه خدا سرباز زنیم و بهانه بیاوریم که این رؤیاها خوابهای پریشان است:

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (انبیاء ۵) بلکه گفتند: مُشْتَبِه خوابهای آشفته است (که خود محمد یا دیگران دیده‌اند)، بلکه دروغ‌هایی است که خود بافته است، بلکه او شاعر است (و این کتاب هم سروده اوست)، پس (اگر راست می‌گوید) باید معجزه‌ای بیاورد چنان که پیشینیان (با معجزاتی چون ناقه صالح، عصای موسی و مائده عیسی) ارسال شده بودند.

شهادت مستقیم خداوند در حق سید احمد الحسن ع و قائم

امروزه در دعوت مبارک یمانی آل محمد ص سید احمد الحسن ع نیز شاهد این نصوص متعدد و متواتر ملکوتی هستیم. خیلی از مردم چه کسانی که این دعوت را شنیده‌اند و چه کسانی که اصلاً آشنایی با این دعوت نداشته‌اند در عالم رؤیا، شاهد شهادت خداوند و ملائکه و پیامبران و ائمه هدی ع بودند و هستند. این خوابها و رؤیاها آنقدر زیاد و متواتر است که دیگر جایی نمانده است حتی برای مخالفان دعوت مبارک که مدعی شوند این رؤیاها از اساس دیده نشدند و دروغ هستند و یا توهم هستند. بنده خودم از زبان یکی از مخالفان سر سخت این دعوت شنیدم که می‌گفت ما ابتدائاً گمان می‌کردیم یمانی‌ها در بیان خواب و رؤیا دروغ می‌گویند اما بعد از گذشت مدتی و تحقیقات فراوان متوجه شدیم که آنها و افراد دیگر واقعاً در مورد این دعوت و تصدیق این دعوت خواب می‌بینند. امروزه نیز کسی که اندک آشنایی با این دعوت مبارک داشته باشد نمی‌تواند منکر رؤیاهایی شود که انصار و غیر آنها چه قبل از آشنایی با دعوت و چه بعد از آن می‌بینند. در نتیجه، مخالفان دعوت یمانی سعی کردند و می‌کنند که از اساس، حجیت را از رؤیا بگیرند و با نوشتن کتاب و مقالات در صددند تا این رؤیاها را از اعتبار ساقط کنند و اینها را خوابهای شیطانی و بی ارزش تلقی کنند.

کلام سست و بی ارزش آنان در ردّ و ساقط کردن رؤیاهای صادقه قبلاً پاسخ داده شد و متوجه شدیم که نه تنها این رؤیاها صادقه هستند و کلامی از ناحیه خداوند محسوب می‌شوند بلکه اساساً در مورد تأیید و نصّ بر حجت‌های الهی بسیار به کار برده شده است و بلکه آغاز معرفی الهی نسبت به اولین خلیفه در زمین با این وحی و رؤیا بر ملائکه و انسانها صورت گرفته است.

حال بینیم در خصوص امر قائم آل محمد ص نیز چنین چیزی مورد اشاره قرار گرفته است که بتواند تأییدی باشد بر رؤیاهایی که در تأیید دعوت سید احمد الحسن ع نازل می‌شود؟ این را از این جهت می‌گوییم که غیر از همه دلایل در اثبات و تأیید رؤیاهای صادقه و دلالت آنها بر حجیت خلفای الهی، روایات زیادی وجود دارد که تنها در مورد امر منجی و قائم وارد شده است و اینکه ایشان در زمان ظهورشان با رؤیاها شناخته و تأیید می‌شوند:

عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَابْنُ عَلِيٍّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَذَلِكَ حِينَ ظَهَرَتِ الرِّايَاتُ السُّودُ بِخُرَاسَانَ فَقُلْنَا مَا تَرَى فَقَالَ اجْلِسُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى رَجُلٍ فَأَنْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ (غیبت نعمانی، ص ۱۹۷) ابی بکر خضرمی گفت: من و ابان به محضر امام صادق ع شرفیاب شدیم در زمانی که پرچمهای سیاه از سمت خراسان ظاهر شده بود. پس به حضرت گفتیم که نظر شما درباره این جماعت (صاحبان پرچمهای سیاه خراسان) چیست؟ امام فرمود: در خانه‌هایتان بمانید (و به این جماعت توجه نکنید) پس هرگاه ما اهل بیت ع را دیدید که دور یک مردی اجتماع کردیم پس با سلاح به سمت ما بشتابید.

امام صادق ع در این روایت شریفه نشانه‌ی شخص موعود را اینگونه معرفی می‌کند که ما اهل بیت ع بر آن مرد، اجتماع می‌کنیم و شما شیعیان این اجتماع را می‌بینید. چطور می‌شود که ما اهل بیت ع را ببینیم که همگی مردی را تأیید می‌کنند و بر او اتفاق نظر و اجتماع دارند؟ آیا این در عالم بیداری و حقیقت محقق می‌شود؟ مگر همه اهل بیت ع زنده هستند؟ این امر محقق نمی‌شود مگر در عالم ملکوت و مشاهدات ملکوتی و در عالم رؤیا. همانطور که حضرت یوسف ع در عالم رؤیا مشاهده کرد که ماه و خورشید و یازده ستاره بر او اجتماع کرده و به او سجده می‌کنند:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (یوسف ۴)
(به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من یازده ستاره، و خورشید و ماه را دیدم که در برابر من سجده می‌کنند!»

یوسف خواب خویش را با کلمه «رأیت» بیان می‌کند یعنی دیدم... و همینطور است زمانی که حضرت ابراهیم در مورد خوابش که ذبح اسماعیل بود از کلمه «أری» (دیدم) استفاده می‌کند و به فرزندش می‌گوید:

...يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ... (صافات ۱۰۲) گفت: «پسر! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن».

در روایت مورد بحث نیز امام صادق ع به ابوبکر خضرمی و ابان این نشانه را می‌دهد که در مورد قائم این اجتماع ملکوتی ما مشاهده می‌شود و از کلمه «رأیتُمونا» (ما را دیدید) استفاده می‌کند و تأکید می‌کند که تا قبل از این نباید برای کسی به پا خیزید و بلکه در خانه‌هایتان بمانید و به احدی و پرچمی توجه نکنید. حال چگونه است که امروزه کسانی قصد دارند به طور کامل ریشه رؤیاهای صادق را بخشکانند؟ یقیناً رؤیاهای متعددی که در تأیید دعوت یمانی ع محقق می‌شود آنها را وادار کرده است تا از اساس ریشه آن را بخشکانند.

آری امروزه شاهدیم که ائمه معصومین ع بر سید احمد الحسن ع اجتماع کرده‌اند و مردم را به اطاعت از ایشان دعوت می‌کنند. یک نفر پیامبر ص را در رؤیا می‌بیند و کس دیگری امیر المومنین ع را و دیگری فاطمه زهرا س را و دیگری امام حسن ع را و دیگری امام حسین ع را و همینطور در نقل‌های متعدد از افراد متعدد می‌شنویم که هر کدامشان یکی از ائمه و اوصیاء را در خواب و مکاشفه دیده است که به سید احمد الحسن ع سفارش می‌کنند. حال آیا با همه این رؤیاها در حق سید احمد الحسن ع عاقلی پیدا می‌شود که بگوید اهل بیت ع به حقانیت ایشان شهادت نمی‌دهند و بر ایشان اجتماع نکرده‌اند؟

به روایت دیگری توجه کنید:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْقَائِمِ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ لَنَا أَنْ نَعْلَمَ ذَلِكَ فَقَالَ يُصْبِحُ أَحَدُكُمْ وَتَحْتَ رَأْسِهِ صَحِيفَةٌ عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ (كمال الدین و تمام النعمه، ج ۲ ص ۶۵۴) عبد الله بن عجلان گفت که در مورد قیام قائم ع پیش امام صادق ع گفتگو کردیم. پس به ایشان عرض کردم: چطور به قیام قائم علم پیدا کنیم و مطلع شویم؟ امام فرمودند: یکی از شماها صبح از خواب بیدار می‌شود در حالی که زیر سرش صحیفه‌ای می‌یابد که در آن نوشته است «اطاعتش پسندیده است».

ارزشمندی این روایت نیز از این جهت است که راوی به صراحت می‌پرسد که چطور به قائم و ظهورش علم پیدا کنیم؟ اما جواب امام صادق ع چیست؟ اینکه یکی از ما شیعیان در وقت بیداری صبح زیر سرش نوشته‌ای می‌یابد که اشاره به فرد موعود خاص می‌کند و می‌گوید که از فلانی اطاعت کنید که اطاعتش درست و پسندیده است!! آیا واقعا قرار است نوشته‌ای ناگهان زیر سر کسی پیدا شود؟ این نوشته چگونه است و کاغذش چگونه است؟ چگونه زیر سر ما پیدا می‌شود؟ معجزه‌ای در کار است؟ چگونه به این نوشته اعتماد کنیم؟

کسی که اندک فهم روایی داشته باشد و با کلام ائمه هدی ع آگاهی داشته باشد می‌داند که این کلام امام صادق ع اشاره به خواب و رؤیای صادقه دارد. یعنی در عالم رؤیا به او می‌فهمانند و می‌بیند که چه کسی را معرفی کرده‌اند و چه کسی قائم است و چه کسی را باید اطاعت کرد. فلذا امروزه شاهدیم که افراد زیادی در مواجهه با این دعوت مبارک و پس از تحقیقات و بررسی، در مورد آن دچار شک و حیرت می‌شوند اما توسط رؤیایی که می‌بینند شگشان تبدیل به یقین می‌شود. گویی صبح هنگام زیر سرشان نامه‌ای از اهل بیت ع است که به آنها امر کرده است که اطاعت از احمد الحسن اطاعت پسندیده و نیکویی است.

شاید از همین جهت باشد که امام رضا ع در پاسخ به سؤالی در مورد رؤیا آن را به صاحب الامر گره می‌زند:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَاعَ عَنِ الرَّؤْيَا، فَأَمْسَكَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ: «لَوْ أَنَا أَعْطَيْتُكُمْ مَا تُرِيدُونَ كَانَ شَرًّا لَكُمْ، وَأُخِذَ بِرَقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ» (مختصر البصائر، ص ۲۹۳ و قرب الاسناد، ص ۳۸۰) احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که از امام رضاع در مورد رؤیا پرسیدم. پس جوابم را نداد و گفت: اگر ما همه آنچه می‌خواهید را به شما بگوییم برای شما شرّ می‌شود و جان صاحب این امر به خطر می‌افتد.

نداء و صیحه جبرئیل از آسمان

آنچه لازم و ضروری است تا در بحث رؤیا به آن پرداخته شود مسأله ندای آسمانی و صیحه در وقت ظهور است. این مسأله از این جهت حائز اهمیت است و باید مورد بحث قرار گیرد که جزو علائم ظهور شناخته می‌شود و ذهن بسیاری را به این سمت سوق می‌دهد که از جمله راههای شناخت قائم و زمان ظهور ایشان است. به این معنا که وقتی صحبت از این به میان می‌آید که چگونه زمان ظهور و یا خود قائم شناخته می‌شود همه گمان می‌کنند که از آسمان دنیا صدای عجیب و غریبی شنیده می‌شود که به نام مهدی ندا می‌دهد و از این طریق مردم متوجه ظهور حضرت می‌شوند.

در روایات متعددی وارد شده است که منادی از آسمان ندا می‌دهد و صیحه‌ای مثلاً در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان شنیده می‌شود و این از علائم حتمیه ظهور است:

— عَنْ شُرَحْبِيلَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ قَدْ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّهُ لَا يَكُونُ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ حَتَّى تَسْمَعَهُ الْفَتَاةُ فِي خُدْرِهِنَّ (غیبت نعمانی، ص ۲۵۷) شرحبیل گوید: امام باقر ع - که من از آن حضرت در باره قائم ع سؤال کرده بودم - فرمود: «همانا این کار نخواهد شد تا اینکه نداکننده‌ای از آسمان ندائی سر دهد که اهل مشرق و مغرب بشنوند تا جایی که دوشیزگان در پس پرده خویش بشنوند».

— عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: قُلْنَا لَهُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ فَقَالَ نَعَمْ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَالْقَائِمُ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ خَسْفُ الْبَيْدَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ كَفُّ تَطْلُعِ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ يَكُونُ النَّدَاءُ فَقَالَ مُنَادٍ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ ع (همان) زیاد قندی به واسطه تعدادی از یاران خود از امام صادق ع روایت کرده که گفت: به آن حضرت عرض کردیم: آیا سفیانی از حتمیات است، فرمود آری و نیز کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم از حتمیات است و فرو رفتن دشت از حتمیات است و کف دستی که از

آسمان بیرون آید از حتمیات است و ندائی از آسمان از حتمیات است، پس عرض کردم: آن نداء چه خواهد بود؟ فرمود: نداکننده‌ای به نام قائم و نام پدرش ندا می‌کند».

— عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مَضِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲ ص ۶۵۰) امام صادق ع فرمودند: صیحه در شب بیست و سوم ماه رمضان و در شب جمعه زده می‌شود.

روایات در این باب بسیار فراوان است که در خلال بحث به بعضی از آن اشاره می‌شود. اما مسئله‌ای که باید بررسی شود این است که این نداء چیست و چگونه محقق می‌شود؟ به بیان دیگر آیا صدایی مادی در همین آسمان دنیا مدّ نظر است که مردم با گوشه‌هایشان می‌شنوند؟

بسیاری از مردم چه عموم آنها و چه اهل علم از علما و بزرگان گمان کردند و می‌کنند که این نداء همینگونه است یعنی منتظر صدایی مادی در همین دنیا با همین گوشه‌هایشان هستند. اینها از ظاهر روایت تجاوز نکردند و حتی به خودشان اجازه ندادند تا بگویند این صدا چگونه است و چگونه دلالت بر قائم خواهد کرد؟

کسی که اندک دقتی در مباحث مهدوی و روایات ظهور کرده باشد نتیجه می‌گیرد که این تفسیر با بسیاری از روایات سازگاری ندارد اما به دلیل نداشتن جواب مناسب برای بسیاری از سؤالات به نقل ظاهر روایات اکتفا کرده‌اند.

اما حقیقت این نداء و صیحه و ماهیت آن طبق آنچه از سید احمد الحسن ع آموختیم همان رؤیا است که در خواب و بیداری (مکاشفه) شنیده می‌شود. قرار نیست جبرئیل وارد عالم مُلک شود و از همین آسمان دنیایی نداء سر دهد. منظور از منادی همان جبرئیل است که جنس ملکوتی دارد نه مُلکی و صدا و ندای او نیز ندایی ملکوتی است نه ندای مادی مُلکی. مگر غیر از این بوده است که وحی جبرئیل بر پیامبر از طریق رؤیا در خواب و مکاشفه در بیداری بوده است؟ حال چرا باید منتظر صدای مادی در دنیا از جبرئیل باشیم؟ و منظور از آسمان در این روایات عالم ملکوت است نه این آسمانی که در بین چشمان ماست. کسی که با کلام اهل بیت ع و روایات شریف آشنایی داشته باشد می‌داند که آسمان و ندای از آسمان به معنای آسمان دنیا که همانند هواپیما به سمتش رویم و از آنجا صدا زنیست. بلکه تکرار کلمه آسمان در این روایات تأکید بر این است که این ندا، ندایی ملکوتی و آسمانی است نه دنیایی و مُلکی:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ع مَنْ عَادَ مَرِيضًا نَادَاهُ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ يَا فُلَانُ طُبْتُ وَ طَابَ لَكَ مَمَشَاكَ بِثَوَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ (کافی، ج ۳ ص ۱۲۱) از امام صادق ع روایت شده که فرمودند: رسول خدا

ص فرمودند: هر کس مریضی را عیادت کند منادی از آسمان ندا می‌دهد به نامش که ای فلان پاک شدی و راحت پاک شد به همراه ثوابی از بهشت.

این نمونه‌ای از روایاتی است که در آن کلمه منادی و ندای آسمانی آمده است که همه اتفاق نظر دارند که این نداء یک ندای آسمانی یعنی ملکوتی است که فرشته الهی در عالم ملکوت چنین ندایی سر می‌دهد و کسی قائل نیست که چنین ندایی به حالت عادی در دنیا شنیده می‌شود. مثلاً در روایت دیگری آمده است:

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَتَحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابُ الشَّهْرِ كُلِّهِ وَأُغْلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابُ الشَّهْرِ كُلِّهِ وَغُلَّتْ عَتَاةُ الْجَنَّةِ وَمَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَنَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى أَنْفِجَارِ الصُّبْحِ يَا بَاغِيَ الْخَيْرِ تَمِّمْ وَأَبْشِرْ يَا بَاغِيَ الشَّرِّ أَقْصِرْ وَأَبْصِرْ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ نَغْفِرُ لَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ نَتُوبُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَتَسْتَجِيبُ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ يُعْطَى سُؤْلُهُ وَلِلَّهِ عِنْدَ كُلِّ فِطْرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ كُلِّ لَيْلَةٍ عُتْقَاءُ مِنَ النَّارِ سِتُّونَ أَلْفًا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْفِطْرِ أَعْتَقَ مِثْلَ مَا أَعْتَقَ فِي جَمِيعِ ثَلَاثِينَ مَرَّةً سِتِّينَ أَلْفًا سِتِّينَ أَلْفًا (مستدرک الوسائل، ج ۷ ص ۴۳۶) عبد الله بن مسعود روایت می‌کند که رسول خدا ص فرمودند: زمانی که شب اول ماه رمضان می‌شود دربهای بهشت باز می‌شوند و دربی از آن در تمام این ماه بسته نمی‌ماند. و دربهای جهنم بسته می‌شوند و در تمام این ماه دربی از آن باز نمی‌ماند. و اجنه و شیاطین به غل و زنجیر کشیده می‌شوند و منادی از آسمان هر شب تا به صبح ندا می‌دهد که ای کسی که کار خیر می‌کنی آن را تمام کن و ای گناهکار گناهت را کوتاه کن...

آیا ندای منادی از آسمان در هر شب ماه رمضان به معنای ندایی مادی است که ما با گوشهایمان می‌شنویم؟ خیر. آیا زمانی که ندای آسمانی در جنگ احد ندا داد که هیچ جوانمردی به مانند علی نیست و هیچ شمشیری به مانند ذو الفقار نیست همه مردم شنیدند؟:

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَخَرَجَ إِلَيْهِ فِي رِدَاءٍ مُمَشَّقٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ خَرَجْتَ إِلَيَّ كَأَنَّكَ فَتَى فَقَالَ ص نَعَمْ يَا أَعْرَابِيُّ أَنَا الْفَتَى ابْنُ الْفَتَى أَخُو الْفَتَى فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ ص أَمَّا الْفَتَى فَنَعَمْ فَكَيْفَ ابْنُ الْفَتَى وَأَخُو الْفَتَى فَقَالَ ص أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ- قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ فَأَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ وَأَخُو الْفَتَى فَإِنَّ مُنَادِيًا نَادَى مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ أَحَدٍ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَنَا أَخُوهُ (امالی صدوق، ص ۲۰۰) امام صادق ع از پدرش و ایشان از جدش ع روایت کرده است که مردی بادیه نشین پیش رسول خدا ص آمد و ایشان ص با عبايي که به رنگ گل قرمز بود به سمتش آمد. آن مرد گفت: ای محمد همانند جوانمردی به سمت من آمدی. پیامبر فرمود بله ای اعرابی من جوانمرد و پسر یک جوانمرد و برادر یک جوانمرد

هستم. عرض کرد: ای محمد جوانمرد بودن شما را می دانم اما چگونه فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد هستید؟ پیامبر فرمود: آیا نشیده ای قول خداوند عزوجل را که می فرماید «گفتند: از جوانی شنیدیم که از بتان ما [به عنوان عناصری بی اثر و بی اختیار] یاد می کرد که به او ابراهیم می گویند» پس من فرزند ابراهیم هستم و اما برادر جوانمرد پس همانا منادی ای از آسمان در روز اُحد ندا داد که هیچ شمشیری به مانند ذو الفقار نیست و هیچ جوانمردی به مانند علی. پس علی برادر من و من برادر او هستم.

همینگونه است زمانی که جبرئیل در واقعه مسجد کوفه و شهادت امام علی ع ندا داد که «تهدمت و الله ارکان الهدی...». آیا همه مردم این ندای جبرئیل را با گوشهانشان شنیده بودند؟ خیر.

در روایتی از امام صادق ع در اشاره به این نداء به نکته خوبی اشاره شده است:

عَنْ فَضِيلِ بْنِ مُحَمَّدٍ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدِ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: أَمَا إِنَّ النَّدَاءَ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَيِّنٌ فَقُلْتُ فَأَيْنَ هُوَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ فِي «طَسْمِ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» قَوْلُهُ «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» قَالَ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ أَصْبَحُوا وَكَأَنَّمَا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ (غیبت نعمانی، ص ۲۶۳) فضیل بن محمد از امام صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود: «بدانید آن ندایی که از آسمان به نام قائم زده خواهد شد، در کتاب خدا بسیار روشن است. عرض کردم: آن در کجا است خداوند حال شما را اصلاح فرماید؟ فرمود: در طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ که می فرماید: «اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان برایشان فرو فرستیم تا گردنهای ایشان برای آن خاضع و ذلیل گردد» آن حضرت فرمود: هنگامی که صدا را بشنوند از خواب برخیزند و همچون کسانی که پرنده بر سرشان نشسته باشد بی حرکت بمانند».

در این روایت امام صادق ع می فرماید که بعد از شنیدن صوت از خواب بر می خیزند. این نشان می دهد که این ندا و صوت آسمانی در خواب و رؤیا دیده و شنیده می شود و پس از بیداری نسبت به آنچه دیده اند حیرت زده اند گویی بر سرشان پرنده لانه دارد. زمانیکه این روایت در کنار روایت دیگری در مورد راه شناخت قیام قائم، قرار گیرد معنایش واضحتر می شود:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْقَائِمِ عِندَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ لَنَا أَنْ نَعْلَمَ ذَلِكَ فَقَالَ يُصْبِحُ أَحَدُكُمْ وَتَحْتَ رَأْسِهِ صَحِيفَةٌ عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲ ص ۶۵۴) عبد الله بن عجلان گفت که در مورد قیام قائم ع پیش امام صادق ع گفتگو کردیم. پس به ایشان عرض

کردم: چطور به قیام قائم علم پیدا کنیم و مطلع شویم؟ امام فرمودند: یکی از شماها صبح از خواب بیدار می شود در حالی که زیر سرش صحیفه ای می یابد که در آن نوشته است «اطاعتش پسندیده است».

از جمله مؤیداتی که انسان عاقل را سوق می دهد به این معنا که ندا و صیحه در زمان ظهور اشاره به رؤیاهای مردم دارد نه آن چیزی که در توهمات ما است این است که می بینیم آنچه منادی و جبرئیل به آن ندا می دهد کلمات متعددی است که در روایات وارد شده است:

— أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ

— يُنَادِي مُنَادٍ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام

— يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ

— أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ لَفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَفِيمَ الْقِتَالِ.

— أَلَا إِنَّ فُلَانًا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَعَلَامَ الْقِتَالِ

— أَلَا إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ

— إِنْ فُلَانًا هُوَ الْأَمِيرُ

— إِنْ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمِينَ

و...

این کلمات و جملات متعددی که در روایات آمده است مبنی بر اینکه منادی چه می گوید نشان از این دارد که این ندا و صیحه یک ندا نیست بلکه نداهای متعدد است با کلمات متعدد اما همه آنها در صدد تبیین شخص قائم هستند و در زمانهای مختلف برای افراد مختلف نازل می شود. به روایت زیر دقت کنید:

عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ إِنْ فُلَانًا هُوَ الْأَمِيرُ وَيُنَادِي مُنَادٍ إِنْ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ... (غیبت نعمانی، ص ۲۶۴) زراره بن أعین گوید: شنیدم امام صادق ع می فرمود: نداکننده ای از آسمان ندا می کند که: «همانا فلانی امیر است» و نداکننده ای دیگر ندا می کند: «فقط علی و پیروان او پیروزند».

همانطور که در روایات متعددی آمده است که این صوت در زمان‌ها و ماه‌های مختلفی مثل رمضان و رجب زده می‌شود:

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ الزَّرَّادُ قَالَ: قَالَ لِي الرُّضَاع... كَأَنِّي بِهِ آيَسَ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ وَ مَا ذَلِكَ النِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ الثَّانِي أَزِفَتِ الْآزِفَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الثَّالِثُ يَرُونَ يَدًا بَارِزاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَاناً عَلَى هَلاَكِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ - وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ (غيت نعمانی، ص ۱۸۱) چنان که گوئی او را می‌بینم که در نهایت ناامیدی، ندائی به گوش مردم می‌رسد که کسی که دور است آن را چنان می‌شنود که نزدیک می‌شنود (دور و نزدیک یکسان می‌شنوند) آن صدا برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذابی خواهد بود، عرض کردم: پدر و مادرم فدایت، آن آواز چیست؟ فرمود: سه آواز در ماه رجب برآید، نخستین آن عبارت است از: «هان که لعنت خداوند بر ستمگران باد» و دومین: «ای گروه مؤمنان گرفتاری هولناک فرا رسید» و سومین، دستی را آشکار پیشاپیش آفتاب می‌بینند که آواز می‌دهد: «هان که خداوند، فلان را برای از بین بردن ستمگران برانگیخت» در آن هنگام فرج مؤمنان فرا می‌رسد، و خداوند سینه‌های دردمندشان را شفا می‌بخشد، و خشم دلهایشان را فرو می‌نشاند.

اینکه خداوند در رؤیا بر صاحب الامر شهادت دهد همانگونه که بر پیامبر شهادت داده است امر قابل فهم و منطقی خواهد بود. در نتیجه انسان عاقل به نص و رؤیاهای متعددی که توسط مردم در تأیید سید احمد الحسن ع دیده می‌شود بی‌اعتنایی نمی‌کند تا منتظر صدایی عجیب از آسمان دنیا باشد.

اما کسانی که گمان می‌کنند منظور از صیحه و ندای آسمانی، صدایی مادی است باید از آنها چند سوال پرسید:

__ فرض کنید که چنین صدای مادی از آسمان دنیا شنیده شد، حال چگونه این صدا دلالت بر صاحب الامر می‌کند؟ یعنی تصور کنید که صدایی در آسمان شنیده شد که می‌گوید «حق با علی و شیعیان علی است» و یا اینکه بگوید «محمد بن الحسن قائم و امیر است» حال چگونه در خارج مصداق قائم را بشناسیم؟ اگر همزمان با این صدا صدها نفر مدعی شوند که قائم هستند و ندا برای آنها بوده است چه؟

__ از کجا بفهمیم که این ندا و صدا یک صدای گمراه کننده و فریبی از سوی دشمنان اسلام همچون آمریکا نباشد؟ آیا معیاری برای شناخت صدای مادی مورد نظر با صداهای دیگر که ممکن است ایجادش برای بشر سخت نباشد داریم؟

__ چگونه صدای حق جبرئیل را از صدای ابلیس تشخیص دهیم در حالی که روایات متعدد وارد شده است که صیحه ابلیس زده میشود و بسیاری از جمله شیعیان در آن صیحه فریب می‌خورند و در صیحه حق شک می‌کنند؟

__ اگر جبرئیل طبق خواست الهی این معجزه را ایجاد می‌کند پس چگونه ابلیس این توانایی را دارد که همچون آن ندا سر دهد و باعث گمراهی شود؟

__ در روایتی وارد شده است که:

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ هُمَا صَيَحَتَانِ صَيَحَةٌ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَ صَيَحَةٌ فِي آخِرِ اللَّيْلِ الثَّانِيَةِ قَالَ فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ وَاحِدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ وَاحِدَةٌ مِنْ إِبْلِيسَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ تُعْرِفُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ فَقَالَ يَعْرِفُهَا مَنْ كَانَ سَمِعَ بِهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ (غیبت نعمانی، ص ۲۶۵) هشام بن سالم گوید: شنیدم امام صادق ع می‌فرمود: «آنها دو صیحه است، یک صیحه در آغاز شب و صیحه دیگر در پایان شب دوم، گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ گوید: آن حضرت فرمود: یکی از آسمان، و یکی از ابلیس، پس عرض کردم: این از آن چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: کسی که آن را قبل از وقوع شنیده (و بدان ایمان دارد) می‌شناسد».

طبق این روایت کسی می‌تواند ندای جبرئیل را از ندای ابلیس تشخیص دهد که قبل از این ندا آن را شنیده باشد و به آن ایمان آورده باشد. حال چگونه بعضی‌ها انتظار دارند که با شنیدن این صیحه قائم را بشناسند؟ این روایت دلالت دارد که قبل از صیحه خاص جبرئیل، نداهای دیگری قبلاً زده شد و کسانی شنیدند و ایمان آوردند و این همان رؤیاهایی است که مؤمنین توسط آن به قائم ایمان آوردند و هنگام آن صیحه خاص می‌دانند که حق کدام است. و امروزه مؤمنین به سید احمد الحسن ع نداهای زیادی را از ملکوت و جبرئیل شنیده‌اند و نیازی به آن صیحه خاص ندارند و زمانیکه آن صیحه حق در کنار صیحه ابلیس زده شود می‌دانند که حق از آن کیست؟

بحث پیرامون ندای آسمانی و صیحه جبرئیل بسیار مفصل است و ما در این مختصر قصد نداریم تمام مباحث آن را مورد بررسی قرار دهیم و اگر کسی خواهان آن است که حقیقت صیحه را کامل بداند به کتب انصار امام مهدی ع در این زمینه مراجعه کند. در اینجا قصد ما این بود که به طور خلاصه به این نکته اشاره کنیم که حقیقت ندای آسمانی و صیحه جبرئیل همان رؤیاهایی است که مؤمنین در زمان ظهور می‌بینند و در ابتدا روایاتی را در مورد آن ذکر کردیم. کسی که مباحث ما را در مورد رؤیا و شهادت مستقیم خداوند بر خلیفه‌اش به خوبی دنبال کند به راحتی می‌تواند تشخیص دهد که روایات صیحه در مورد چه چیزی سخن می‌گویند.

نکته دیگری که در اینجا صلاح می‌بینم بیان کنم مسأله صیحه و ندای ابلیس است. توضیح این نکته به ما کمک خواهد کرد تا بدانیم منظور از ندای آسمانی همان رؤیا است.

این را می‌دانیم که ابلیس و اجنه این قدرت را نداشته‌اند و ندارند که صدا و صیحه‌ای عجیب و مادی در زمین ایجاد کنند تا حتی قلوب مؤمنین را به لرزه و شک اندازند. پس این صدا چه صدایی خواهد بود که ابلیس و تابعینش این قدرت را خواهند داشت تا ایجاد کنند و از این طریق در صدد ابطال ندای حق جبرئیل باشند؟

کسی که مباحث مربوط به رؤیا و خواب را در بخشهای گذشته دنبال کرده باشد و روایات این باب را دیده باشد جوابش را خواهد فهمید. در مورد حجیت رؤیا عرض کرده بودم که این حجیت مربوط به رؤیای صادقه است نه هر رؤیا و خوابی. زیرا همانطور که خواب و رؤیای صادقه و حق وجود دارد که قسمتی از وحی است همانطور خوابهای شیطانی نیز وجود دارد که شیاطین و اجنه از آن طریق مؤمنین را آزار داده و در بعضی موارد باعث گمراهی آنان می‌شود. فلذا در مبحث گذشته معیارهایی برای رؤیای صادقه بیان کردیم تا مبدا کسی بخواهد این اشکال کودکانه را مطرح کند که خوابهای شیطانی نیز وجود دارند. یعنی اگر کسی امروزه بخواهد برای کلام حق ما در مبحث حجیت رؤیا این اشکال را بتراشد که خواب شیطانی نیز وجود دارد و در نتیجه این خواب نمی‌تواند راهی برای شناخت خلیفه خدا باشد، ما در جوابش خواهیم گفت که وجود خوابهای شیطانی نه تنها کلام ما را رد نمی‌کند بلکه اثبات نیز می‌کند. زیرا اهل بیت ع سالهای قبل به این نکته اشاره کرده‌اند که در کنار ندای حق جبرئیل، ندای باطل ابلیس نیز وجود دارد. یعنی در کنار رؤیاهای صادقه که در حق قائم دیده می‌شود تا او شناخته شود اما خوابهای شیطانی نیز وجود دارند و شیاطین بیکار ننشسته‌اند و تا میتوانند سعی می‌کنند تا از این طریق مؤمنین را گمراه کنند. پس حقیقت ندای ابلیس همان است که حقیقت ندای جبرئیل آن است و آن شنیده شدن آن نداها از طریق رؤیا است. البته بین این دو تفاوتی وجود دارد که در بخش گذشته آن را بیان کردیم. به روایت زیر دقت کنید:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّؤْيَا الصَّادِقَةُ وَالْكَاذِبَةُ مَخْرَجُهُمَا مِنْ مَوْضِعٍ وَاحِدٍ قَالَ صَدَقْتَ أَمَّا الْكَاذِبَةُ الْمُخْتَلِفَةُ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرَاهَا فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ فِي سُلْطَانِ الْمَرَدَةِ الْفَسَقَةِ وَإِنَّمَا هِيَ شَيْءٌ يُخِيلُ إِلَى الرَّجُلِ وَهِيَ كَاذِبَةٌ مُخَالِفَةٌ لَهَا خَيْرٌ فِيهَا وَأَمَّا الصَّادِقَةُ إِذَا رَاهَا بَعْدَ الثَّلَاثِينَ مِنَ اللَّيْلِ مَعَ حُلُولِ الْمَلَائِكَةِ وَذَلِكَ قَبْلَ السَّحَرِ فَهِيَ صَادِقَةٌ لَا تَخْلَفُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ جُنُبًا أَوْ يَنَامَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَقِيقَةَ ذِكْرِهِ فَإِنَّهَا تَخْتَلِفُ وَتُبْطِئُ عَلَى صَاحِبِهَا (کافی، ج ۸ ص ۹۱) ابو بصیر می‌گوید که به امام صادق ع عرض کردم که فدایت شوم، رؤیای صادقه و کاذبه هر دو از یک موضع واحد خارج می‌شوند (یعنی هر دو در خواب دیده می‌شوند). امام فرمود: راست گفתי، اما رؤیای کاذبه در اول شب

دیده می‌شود زمانیکه شیاطین فاسق حکمرانی و فعالیت می‌کنند. و همانا این رؤیای کاذبه به تخیل مرد در می‌آید در حالی که واقعیت ندارد و دروغ است و خیری در آن نیست. اما رؤیای صادقه زمانی دیده می‌شود که دو سوم شب رفته باشد و در آن هنگام ملائکه حلول می‌کنند و این قبل از سحر است. پس این رؤیا، صادقه است و حقیقت دارد ان شاء الله مگر اینکه خواب‌بیننده جنب باشد یا بدون طهارت خوابیده باشد و نام خدا را نیاورده باشد که در اینصورت مختلف می‌شود.

در این روایت به صراحت اشاره می‌کند که هم خواب صادق و هم خواب کاذب وجود دارد و هر دو از یک موضع دیده می‌شود و در مورد خواب کاذب، شیاطین حکمرانی می‌کنند و در مورد خواب صادقه، ملائکه حلول می‌کنند. انسان عاقل و منصف از همین یک روایت می‌تواند تمام ماجرای ندای جبرئیل و ابلیس را بفهمد. ندایی که جبرئیل می‌زند در ملکوت است فلذا گفته شده که ندایی آسمانی است و ندایی که ابلیس سر می‌دهد از عالم مُلک است و به خاطر همین گفته شده که ندای ابلیس از زمین زده می‌شود. شیاطین به ملکوت دسترسی ندارند فلذا در بازگشت روح انسان از ملکوت و هنوز از خواب بیدار نشده برای او ایجاد تخیل می‌کنند و امور باطلی را به او الهام می‌کنند و این همان ندای ابلیس از زمین است:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: الْعَجَبُ مِنْ رُؤْيَا الرَّجُلِ أَنَّهُ يَبِيتُ فَيَرَى الشَّيْءَ لَمْ يَخْطُرْ لَهُ عَلَى بَالٍ فَيَكُونُ رُؤْيَاهُ كَأَخْذٍ بِالْيَدِ وَ يَرَى الرَّجُلُ الرُّؤْيَا فَلَا يَكُونُ رُؤْيَاهُ شَيْئًا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَفَلَا أَخْبَرْتُكَ بِذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ اللَّهُ يَتَوَقَّى النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيَمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاللَّهُ يَتَوَقَّى النَّفْسَ كُلَّهَا فَمَا رَأَتْ وَ هِيَ عِنْدَهُ فِي السَّمَاءِ فَهِيَ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ وَ مَا رَأَتْ إِذَا أُرْسِلَتْ إِلَى أَجْسَادِهَا تَلَقَّتْهَا الشَّيَاطِينُ فِي الْهَوَاءِ فَكَذَبَتْهَا وَ أَخْبَرَتْهَا بِالْبَاطِلِ فَكَذِبَتْ فِيهَا فَعَجِبَ عُمَرُ مِنْ قَوْلِهِ (بحار الأنوار، ج ۵۸ ص ۱۹۴) از سلیم بن عامر نقل شده است که عمر بن خطاب گفت: تعجب می‌کنم از رؤیا و خوابی که کسی می‌بیند؛ گاهی کسی می‌خوابد و رؤیایی می‌بیند و چیزی در خواب می‌بیند که به ذهنش هم خطور نمی‌کرد اما دقیقاً همان چیز محقق می‌شود و گاهی اوقات چیزی را در خواب می‌بیند که حقیقتی ندارد. در این هنگام علی بن ابیطالب ع به عمر فرمود: آیا علتش را برایت بازگو نکنم؟؛ همانا خداوند در قرآن می‌فرماید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمدی معین» پس خداوند همه ارواح را (به هنگام خواب) قبض می‌کند، پس هر آنچه که این ارواح در نزد خداوند در آسمان دیده‌اند رؤیای صادقه است و اما آنچه که ارواح در هنگام بازگشت به بدن‌ها می‌بینند، تلقین شیاطین در هواء است که به ارواح دروغ می‌گویند و اخبار دروغ و

اباطیل را به ارواح می‌رسانند و در نتیجه غلط از آب در می‌آید. عمر از این کلام علی بن ابیطالب تعجب کرد.

طبق توضیح صریح این روایت، نداهای شیاطین و ابلیس در خواب، زمانی صورت می‌گیرد که روح انسان از عالم ملکوت بازگشته و به عالم دنیا رسیده است اما هنوز به بدن وارد نشده است، در این هنگام شیاطین تلقین به دروغ می‌کنند و این همان معنای ندای ابلیس از زمین است.

در روایت دیگری نیز به این نکته اشاره شده است:

عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَ عَنْ الرَّجُلِ يَنَامُ فَيَرَى الرُّؤْيَا فَرُبَّمَا كَانَتْ حَقًّا وَرُبَّمَا كَانَتْ بَاطِلًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَا عَلِيُّ مَا مِنْ عَبْدٍ يَنَامُ إِلَّا عُرِجَ بِرُوحِهِ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَمَا رَأَى عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَهُوَ حَقٌّ ثُمَّ إِذَا أَمَرَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِرُدِّ رُوحِهِ إِلَى جَسَدِهِ فَصَارَتِ الرُّوحُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَمَا رَأَتْهُ فَهُوَ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ (امالی صدوق، ص ۱۴۶) امام علی ع فرمود: از رسول خدا ص درباره‌ی مردی سؤال کردم که می‌خوابد و رؤیایی می‌بیند که گاهی اوقات حق است و گاهی اوقات باطل است. رسول خدا ص فرمود: ای علی! هر بنده‌ای که می‌خوابد، روح او به سمت پروردگار جهانیان می‌رود، پس هرچه که نزد پروردگار دیده، حق است، سپس هنگامی که خداوند عزیز و جبار به بازگرداندن روح او به جسمش دستور دهد، روح، بین آسمان و زمین می‌گردد، و آنچه را در بین آسمان و زمین می‌بیند خوابهای آشفته و پریشان است.

فلذا وقتی فهمیدیم که هم ندای جبرئیل از آسمان و هم ندای ابلیس از زمین توسط رؤیا و خواب دیده می‌شود در این هنگام برای تشخیص ندای حق باید به ملاکها و معیارهایی که برای رؤیای صادقه گفتیم مراجعه شود.

پس بر انسان عاقل پوشیده و مخفی نیست که رؤیاهایی که امروزه مردم و مؤمنین در تأیید سید احمد الحسن ع می‌بینند جزو رؤیاهای صادقه است چونکه ملاکها و معیارهای آن را دارا است مانند اینکه پیامبر و ائمه معصومین ع را در خواب می‌بینند که به حقانیت و وصایت ایشان شهادت می‌دهند و باکی نیست از ندای باطل ابلیس در مورد عثمان زمان و تابعین آن چونکه هیچ معیاری از معیارهای رؤیای صادقه را دارا نیست. مگر اینکه کس یا کسانی معدود به عمد دروغ بگویند که پاسخش را قبلاً دادیم. فلذا امام باقر ع سفارش می‌کنند که مبادا در صوت جبرئیل شک کنید و در فتنه ابلیس گرفتار شوید، و بر انسان مطیع و عاقل لازم است تا با خود تفکر کند که عثمان زمانه‌اش کیست و چگونه ابلیس قصد فریب او را دارد:

لَا بُدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَ صَوْتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَالصَّوْتِ الثَّانِي مِنَ الْأَرْضِ وَهُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فُلَانٍ أَنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتِ الْأَوَّلَ وَإِيَّاكُمْ وَالْآخِرَ أَنْ تُفْتَنُوا بِهِ (غیبت نعمانی، ص ۲۵۴) ناگزیر و بدون شک قبل از خروج قائم ع این دو صدا برخواید خاست: صدائی از آسمان و آن آوای جبرئیل است، به نام صاحب این امر و نام پدرش. و صدای دومین از زمین بر می خیزد، و آن آوای ابلیس لعین است که ندا می کند به نام فلانی (عثمان) که او مظلومانه کشته شد، و مرادش از آن ایجاد فتنه است. پس صدای نخستین را پیروی کنید و بهره‌یزید از صدای دوم که بدان دچار گرفتاری شوید.

نص غیر مستقیم خداوند از طریق خلیفه سابق

نص همانطور که گفتیم یعنی معرفی نامه. کسی که می خواهد ادعا کند که جانشین خداوند در زمین است پس حتما باید از سمت خداوند نص و معرفی نامه‌ای داشته باشد و این منطقی تر و عاقلانه تر و مرسوم تر است تا اینکه بخواهیم از روی جهل، به معجزه پناه ببریم. در بین ما انسانها نیز اینگونه مرسوم است که مثلاً اگر مسئول بالادستی بخواهد مسئول پایین دستی را انتخاب کند و یا رئیسی بخواهد جانشینش را تعویض و تغییر دهد مراسمی برپا می کند تا در آن تودیع و معارفه صورت بگیرد؛ وداع با مسئول سابق و معرفی مسئول و جانشین حاضر. خداوند نیز از طریق رؤیا که تنها راه وحی بین او و مردم است می تواند به طور مستقیم جانشینش را معرفی کند و یا خلیفه سابق را تودیع کند و خبر از مرگ و وفاتش دهد:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صَرَخًا عَظِيمًا عَالِيًا مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَقُولُ يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنِي وَابْكَيْنَ مَعِيَ فَقَدْ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ فَقِيلَ وَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ شَعْنًا مَدْعُورًا فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ... (مناقب آل ابی طالب ع (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۵۵) ابن عباس می گوید که زمانی که در خانه مشغول استراحت بودم ناگهان از خانه‌ی ام سلمه صدای شیون و ناله عظیمی شنیدم در حالی که ام سلمه می گفت ای دختران عبد المطلب مرا یاری کنید و با من گریه کنید که سرور شما کشته شد. به او گفتند از کجا فهمیدی؟ ام سلمه گفت: الآن رسول خدا ص را در خواب دیدم در حالی که ژولیده و پریشان بود. از او پرسیدم که چرا اینگونه هستید؟ رسول خدا ص فرمودند: پسر من حسین و خانواده اش کشته شدند...

نمونه های زیادی از تودیع و خبر مرگ حجت خدا توسط رؤیای صادقه وجود دارد که برای عدم اطاله تنها به یک نمونه دیگر اکتفا می کنم:

أَبُو بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا كَانَ عَلَى أُمِّيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ فَقِيلَ لَهُ انْطَلِقْ فَصَلَّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تُغَسِّلُهُ فِي الْبَقِيعِ فَجَاءَ الرَّجُلُ فَوَجَدَ أَبَا جَعْفَرٍ ع قَدْ تَوَفَّى (كافی، ج ۸ ص ۱۸۳) ابو بصیر گفت که از امام صادق ع شنیدم که می فرمود: مردی در فاصله چند میلی از مدینه بود (با مدینه کیلومترها فاصله داشت) پس در خوابش دید که به او می گویند: «حرکت کن و برو و بر جنازه ابو جعفر امام باقر نماز بخوان پس همانا ملائکه در بقیع او را غسل داده اند». پس آن مرد به مدینه آمد و دید که امام باقر ع از دنیا رفته است.

هدف امام صادق ع از بیان این داستان چه بوده است؟ چرا امام صادق ع به اصحابش فرمودند که مردی چنین خواب دید و این خواب درست بود؟ امام صادق ع در صدد تأیید روای صادقه بودند و می خواستند که به اصحابش بفهمانند که حتی خداوند از طریق رؤیای صادقه خبر از اتمام دوران ولایت یکی از حجتیهایش را می دهد. خداوندی که قادر است از این طریق تودیع یکی از جانشینانش را برای مردم انجام دهد پس حتما قادر است از همین طریق یکی دیگر از جانشینانش و وصی امام قبل را معرفی کند.

اکنون در این بخش در صد دیدیم تا معرفی نامه و نصی که از خلیفه سابق برای خلیفه بعد به جا می ماند را بررسی کنیم. خداوند به طور غیر مستقیم و توسط خلیفه فعلی می تواند برای جانشین بعدی اش در زمین نصی به جا بگذارد. نصّ و معرفی نامه ی خلیفه سابق برای خلیفه لاحق به دو صورت محقق می شود:

- یکی به صورت مستقیم برای خلیفه ای که در زمان مرگش حاضر است. مانند وصیت پیامبر به علی بن ابی طالب ع و وصیت هر یک از ائمه ع به امام بعد از خودشان همانند وصیت و نص امام حسن عسکری ع نسبت به فرزند خردسالشان امام محمد بن الحسن ع.

- دیگری به صورت غیر مستقیم برای خلیفه ای که در آینده خواهد آمد و الآن حضور ندارد یعنی جانشین و وصی پس از مرگش نیست و یا اصلاً به دنیا نیامده است و یا پس از زمان فترت می آید. مانند پیامبر اکرم ص و مانند حضرت موسی و عیسی ع و بعضی دیگر از انبیاء الهی و مانند مهدی آل محمد ص در زمان ظهورش.

نصّ مستقیم از خلیفه گذشته بر شخص برگزیده شده

اگر پیامبری از پیامبران و یا حجتی از حجج الهی بخواهد طبق دستور خداوند جانشینی را برای بعد از مرگ خود تعیین کند در اینصورت باید نصی برای آن وصی به جا بگذارد تا آن وصی بتواند ادعای خودش را مبنی بر جانشینی اثبات کند همانند جانشینی امیرالمؤمنین علی ع برای پیامبر اکرم ص. در اینصورت خلیفه سابق باید جانشینش را انتخاب کرده و او را به عنوان وصی خودش به مردم معرفی کند و این معرفی و وصیت به آن شخص، نصّ و معرفی نامه ای است برای اثبات حجیت و صدق کلام خلیفه حاضر و شخص برگزیده:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ هَبَّةُ اللَّهِ بَنُ آدَمَ وَمَا مِنْ نَبِيِّ مَضَى إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ كَانَ عَدَدُ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفِ نَبِيٍّ خَمْسَةٌ مِنْهُمْ أُولُو الْعِزِّمِ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ ص وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع هَبَّةُ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ ص (بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۱۲۱) از امام باقر ع وارد شده است که فرمودند: رسول خدا ص فرموده است: اولین وصی که در روی زمین بوده است هبه الله فرزند آدم بوده است. و هیچ پیامبری نبوده است مگر اینکه وصی و جانشینی داشته است. تعداد انبیاء صد و بیست و چهار هزار بوده که پنج نفرشان اولو العزم بوده اند یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد. و همانا علی بن ابیطالب برای محمد ص مثل هبه الله است.

خداوند اولین خلیفه خودش حضرت آدم را به واسطه وحی و رؤیا معرفی کرد اما تمامی اوصیاء و انبیاء بعد از ایشان در کنار این شهادت ملکوتی، دارای نصی از پیامبر و حجت قبلی هم هستند و این امری از ناحیه خدا بوده است و سنتی است که تا به اکنون باقی مانده است و رمزی شگفت انگیز است برای جدایی مدعیان دروغین از مدعیان صادق. حبیب سجستانی از امام باقر ع نقل کرده است که فرمودند:

...آدم وقتی از کشته شدن هابیل اطلاع یافت بسیار اندوهناک شد و خیلی گریه و زاری کرد و شکایت به خدا نمود. خداوند به او وحی کرد که من به جای هابیل به تو فرزندی خواهم داد که جانشین تو باشد. پسری پاک و پاکیزه از حوا متولد شد که روز هفتم آدم او را شیث نام گذاشت. خداوند به او وحی کرد که این پسر هبه و بخشش من است نام او را هبه الله بگذار. به همین جهت آدم او را هبه الله نامید. هنگام مرگ آدم که رسید خداوند به او خبر داد که به زودی در فلان روز تو از دنیا خواهی رفت و روح تو را به جانب خود می برم بهترین فرزند خود را جانشین قرار ده همان هبه الله را. او را وصی خود گردان و آنچه به تو تعلیم کرده ایم از اسماء و اسم اعظم به او بسپار و آنها را درون صندوق بگذار. من چنین مایلم که روی زمین خالی از عالمی که اطلاع از علم من دارد نباشد که به حکم من قضاوت نماید و او را حجت بر خلق خود قرار دهم. آدم تمام فرزندان خود از زن و مرد را جمع نمود به آنها گفت خداوند به من وحی نموده که روح مرا به جانب خود خواهد برد و دستور داده که بهترین فرزند خود را جانشین قرار دهم، و او هبه الله است که خدا او را برگزیده است به جانشینی من برای شما، از دستورش سرپیچی نکنید او وصی و جانشین من میان شما خواهد بود. همگی گفتند: مطیع او خواهیم بود و هرگز مخالفت نخواهیم کرد. دستور داد صندوق را ساختند. آثار علوم خود را با اسماء و وصیت در آن نهاد و در اختیار هبه الله گذاشت. آنگاه روی به جانب او کرده گفت پسر من متوجه باش وقتی من از دنیا رفتم مرا غسل ده و کفن کن و بر پیکرم نماز بخوان و مرا دفن نما، چهل روز که از فوت من گذشت تمام استخوانهایم را جمع کن و در صندوق بگذار و نزد خود نگه دار به هیچ کس در این کار اطمینان مکن. وقتی هنگام وفات خودت رسید و احساس مرگ کردی بهترین فرزند خویش را وصی قرار ده کسی که بیشتر در

مصاحبت تو بوده و از همه شایسته‌تر است؛ همین وصیت‌ها که من به تو کردم به او بکن؛ نباید زمین خالی از عالمی از خانواده ما باشد. پسر! خدا مرا در زمین فرود آورد و خلیفه خویش و حجت بر مردم قرار داد. من سفارش و دستور خدا را به تو ابلاغ کردم و تو را حجت بر مردم قرار دادم مبادا از دنیا بروی مگر اینکه حجتی تعیین کنی و وصی برای خود قرار دهی و همان صندوق را به او بسپاری با محتویاتش همان طوری که من به تو سپردم. به او بگو از فرزندان من مردی به نام نوح خواهد آمد که در زمان پیامبری او طوفان می‌شود و مردم غرق می‌گردند. هر که سوار کشتی او شود نجات می‌یابد و هر کس تخلف جوید هلاک می‌شود. به جانشین خود سفارش کن صندوق را حفظ کند او نیز هنگام وفات بهترین فرزند و شایسته‌ترین آنها را جانشین قرار دهد و صندوق را با آنچه در آن است به وصی خود بسپارد. باید هر وصی وصیت خود را در همان صندوق بگذارد و این سفارش را به یکدیگر بنمایند. هر که نبوت نوح را درک کرد با او سوار کشتی شود و صندوق را با محتویاتش در کشتی گذارد مبادا از نوح تخلف ورزند (تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۳۰۷).

طبق این روایت چند نکته به دست می‌آید: اول اینکه همان خدایی که بر آدم و خلافتش شهادت می‌دهد او را امر می‌کند تا به فرزندش وصیت کند یعنی اینگونه نیست که بدون انتخاب وصی و خلیفه بعدی مردم را رها کند و این راهی است برای صدق ادعای خلیفه بعدی و این همان نص مستقیمی است که خلیفه سابق برای خلیفه لاحق به جا می‌گذارد. دوم اینکه این وصیت و انتخاب را در نهان انجام نمی‌دهد بلکه کس یا کسانی را بر این وصیت شاهد می‌گیرد تا شهادت دهند که حجت سابق بر چه کسی وصیت کرد. سوم اینکه این وصیت و انتخاب را در لحظات پایانی عمر خود و در موقع نزدیکی مرگ انجام می‌دهد.

نکته جالبی که در این روایت وجود دارد و برای بحث آینده (نص غیر مستقیم خلیفه سابق بر خلیفه لاحق) به درد می‌خورد این است که حضرت آدم به طور مستقیم به فرزندش هبّ الله وصیت می‌کند تا دلیلی باشد برای مردم در حجیت او و همچنین به طور غیر مستقیم اشاره می‌کند به پیامبری از فرزندان او در آینده به نام نوح و هم اکنون با این سخنش، نصّی برایش به جا می‌گذارد که در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

این قسمت از امر با اینکه واضح و بدون شبهه، خود را نشان می‌دهد و گویی متکلمین و اهل علم در این قسمت کار آسانی در پیش دارند اما همیشه اینگونه نیست. یعنی در بسیاری از موارد، وصیت حجت قبل موجود است و وصیت انجام شده است و لکن مردم برای شناخت وصی و شخص برگزیده دچار مشکل می‌شوند. البته این حرف به این معنا نیست که مردم حق دارند به بیراهه بروند و امر برایشان غیر واضح است و حجت بر آنها تمام نباشد بلکه می‌گوییم که همیشه اینگونه نیست که بی‌شبهه باشد و امر کاملاً روشن باشد بلکه نکاتی نهفته دارد که باید مورد بررسی قرار بگیرد. مثلاً در مورد ولایت امام رضا ع مردم و شیعیان دچار شک شده بودند و بسیاری در

فتنه‌ی واقفیه گرفتار شده بودند که قبلاً در بحث رؤیا گذشت که عده‌ای از طریق رؤیا به یقین رسیدند. و یا مثلاً در ولایت امام سجاده نیز اینگونه بوده است تا جایی که در نقلی وارد شده است که عموی ایشان محمد حنفیه معتقد بود در مورد ایشان وصایتی انجام نشده است:

علی بن رئاب، از ابو عبیده و زراره، روایت کرده است از امام محمد باقر ع که فرمود: «چون امام حسین ع شهید شد، محمد بن حنفیه به نزد علی بن الحسین ع فرستاد و چون آن حضرت تشریف آورد، محمد با او خلوت کرد و به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو می‌دانی که رسول خدا ص وصیت و امامت را بعد از خود، به امیر المؤمنین ع تسلیم فرمود. بعد از آن، به امام حسن، پس به امام حسین ع تسلیم شد، و پدر تو که خدا از او راضی باشد و بر روح او صلوات فرستد شهید شد و وصیت نکرد، و تو می‌دانی که من، عموی توأم و اصل من، با اصل پدر تو یکی است؛ چنانچه دو درخت خرما از یک ریشه بر آیند، و من به سبب آن که از علی ع بلا واسطه متولد شده‌ام، با سنی که دارم و پیش از تو بوده‌ام، به امامت از تو سزاوارترم، با وجود آن که تو تازه سن و جوانی. پس در باب وصیت و امامت، با من منازعه و گفت‌وگو مکن. حضرت علی بن الحسین ع فرمود که: ای عمو، از خدا بترس و ادعا مکن آنچه را که برای تو درست نیست. «به درستی که من، تو را پند می‌دهم تا آن که از جمله جاهلان نباشی». ای عمو، به درستی که پدرم - صلوات الله علیه - مرا وصی گردانید، پیش از آن که به جانب کربلا توجه فرماید، و در این امر، با من عهد کرد و وصیت فرمود، یک ساعت پیش از آن که شهید شود. و اینک سلاح رسول خداست ص در نزد من است، پس متعرض این امر مشو که من بر تو می‌ترسم از نقصان عمر و پراکندگی حال. به درستی که خدای عزوجل وصیت و امامت را در فرزند امام حسین ع قرار داده. پس اگر خواهی که این را بدانی، بیا با ما به نزد حجر الاسود تا به سوی آن محاکمه کنیم، و این مرافعه را به نزد آن ببریم، و این امر را از آن سؤال کنیم». حضرت امام محمد باقر ع فرمود که: «این سخن در میانه ایشان در مکه اتفاق افتاد، پس رفتند تا به نزد حجر الاسود آمدند. علی بن الحسین ع به محمد بن حنفیه فرمود که: تو ابتدا کن و به سوی خدای عزوجل زاری نما و از او سؤال کن که این سنگ برای تو سخن گوید. پس محمد دست به دعا برداشت و تضرع و زاری نمود و از خدا سؤال کرد، بعد از آن، حجر الاسود را خواند و حجر او را جواب نداد. علی بن الحسین ع فرمود که: ای عمو، اگر وصی و امام می‌بودی، هر آینه تو را جواب می‌داد. محمد بن حنفیه عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو خدا را بخوان و از او سؤال کن. علی بن الحسین ع خدا را خواند به آنچه خواست. بعد از آن، به حجر الاسود فرمود که: سؤال می‌کنم تو را به حق آن خدایی که پیمان پیغمبران و پیمان اوصیای ایشان و پیمان همه مردمان را در تو قرار داده، مگر آن که ما را خبر دهی که وصی و امام بعد از حسین بن علی ع کیست؟» حضرت باقر ع فرمود که: «حجر الاسود به جنبش آمد تا آن که نزدیک بود که از جای خود برود، و خدای عزوجل آن را به سخن

در آورد، به زبان عربی روشن و فصیح و گفت: بار خدایا، به درستی که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السلام، با علی بن حسین، پسر فاطمه دختر رسول خدا است». حضرت فرمود که: «پس محمد بن حنفیه برگردید، و با علی بن الحسین علیهما السلام دوستی می‌ورزید» (کافی، ج ۱ ص ۳۴۸).

این وصیتِ مستقیم دو خصوصیت را به همراه دارد: یکی اینکه وصیت کننده، این انتخابِ وصی را در لحظات پایانی عمر خویش انجام می‌دهد. و دوم اینکه این وصیت باید ظاهر و آشکار باشد مثلاً شاهدینی وجود داشته باشند تا به این انتخاب و وصیت شهادت دهند.

وصیت در لحظات انتهایی عمر

وصیت کننده در لحظات پایانی و قریب به مرگ، وصی خویش را انتخاب می‌کند و بر او وصیت می‌کند تا حجت بر همگان تمام شود خواه قبل از آن نیز وصیت و سفارشی کرده باشد یا نکرده باشد اما آنچه مهم است انتخاب و وصیت لحظات انتهایی است، چونکه لحظات انتهایی پیامبران، آخرین وحی‌ها بر آنان عرضه می‌شود و از این جهت ارزشمند است. و از طرفی راه بهانه را بر انسانهای پست و مریض می‌بندد تا مبادا شبهه کنند که وصیت در لحظه پایانی مهم‌تر از سفارشات گذشته است و اگر کسی در لحظات پایانی این کار را نکرد گویی سفارشات گذشته حجت را تمام نمی‌کند. این تفکر شیطانی بود که باعث شد عمر بن خطاب در لحظه بیماری پیامبر که قصد نوشتن وصیت داشت با بیان شبهه‌ای مانع این کار شود. در روز پنج‌شنبه که بیماری بر پیامبر غلبه کرد آن حضرت در خواست قلم و دواتی کرد تا وصیت کند و جانشینش را انتخاب کند تا مبادا بعد از مرگ وی شبهه و نفاق پیش بیاید، و ایشان قصد داشت تا با این کار راه را بر منافقین ببندد و کسی نتواند به علی بن ابیطالب و وصایت و ولایتش شک کند. خلیفه دوم متوجه ارزش وصیت در این لحظات بود و می‌دانست اگر پیامبر در جلوی چشمان همه به علی وصیت کند کار تمام است. فلذا در این زمان شبهه‌ای مطرح کرد تا از اساس ارزش وصیت را از بین ببرد. او در مقابل در خواست قلم و دوات پیامبر گفت که پیامبر بیمار است و هذیان می‌گوید. این حرف به این منزله بود که حتی اگر پیامبر وصیت را در روز پنج‌شنبه انجام می‌داد اما ارزشی نداشت چون این شبهه مطرح شده بود که آیا پیامبر از روی سلامت حواس این وصیت را انجام داده است و یا اینکه به خاطر غلبه بیماری هذیان می‌گوید نعوذ بالله؟ به این سبب پیامبر ناراحت و عصبانی شد و دستور داد تا همگی بیرون روند:

و روی ابن عباس رضی الله عنه قال دخلت علی عمر فی أول خلافته و قد ألقى له صاع من تمر علی خصفه فدعاني إلى الأكل فأكلت ثمرة واحدة و أقبل يأكل حتی أتى علیه ثم شرب من جر كان عنده و استلقى علی مرفقه له و طفق یحمد الله یکرر ذلک ثم قال من این جئت یا عبد الله قلت من المسجد قال کیف خلفت ابن عمک فظننته یعنی عبد الله بن جعفر قلت خلفته یلعب مع أترابه قال لم أعن ذلک إنما عنیت

عظیمکم اهل البيت قلت خلفته يمتح بالغرب على نخیلات من فلان و هو یقرأ القرآن قال یا عبد الله علیک دماء البدن ان کتمتینها هل بقى فى نفسه شیء من أمر الخلافة قلت نعم قال أ یزعم أن رسول الله ص نص علیه قلت نعم و أزیدک سألت أبی عما یدعیه فقال صدق فقال عمر لقد کان من رسول الله ص فى أمره ذرو من قول لا یثبت حجّه و لا یقطع عذرا و لقد کان یزیغ فى أمره وقتا ما و لقد أراد فى مرضه أن یصرح باسمه فمנعت من ذلك إشفاقا و حیطة على الإسلام لا و رب هذه البنية لا تجتمع علیه قریش أبدا (شرح نهج البلاغه لابن أبی الحديد، ج ۱۲، ص ۲۱).

ابن عباس روایت می کند که: در اوایل خلافت عمر بر او وارد شدم در حالی که یک ظرف خرما در پیش روی او قرار داشت. او مرا به خوردن دعوت کرد و من یک خرما خوردم و او هم شروع به خوردن کرد تا جایی که دیگر خرمایی نماند و از کوزه ای که نزد او بود آب نوشید و بر بالشش تکیه داد و گفت: ای عبد الله! از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ من گمان کردم مقصود او عبد الله بن جعفر است. گفتم: او را در حالی ترک کردم که با همسن و سال هایش بازی می کرد. گفت: مقصود من این نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت (علی بن ابیطالب) است. گفتم: نخل هایش را با دلو آب می داد در حالی که قرآن تلاوت می کرد. گفت: ای عبد الله! خون شترهای قربانی بر گردن تو باد اگر پاسخ این پرسش را کتمان کنی؛ آیا هنوز در امر خلافت چیزی در خاطر او می گذرد؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می کند پیامبر (ص) تصریح به نام او کرده است و نصی دارد؟ گفتم: آری، و اضافه می کنم که از پدرم در این پیرامون پرسش کردم و او گفت که او (علی) راست می گوید. عمر گفت: پیامبر (ص) گاهی سخنانی (در مورد علی) بر زبان می آورد که حجت را تمام نمی کرد و عذری را از میان بر نمی دارد و گاهی به این امر تمایل داشت. او می خواست در بستر مرگ صراحتاً نام او را ببرد، ولی من از باب دلسوزی و هراس بر اسلام جلوی او را گرفتم. سوگند به خدای این خانه [کعبه] هرگز قریش بر این امر [خلافت علی] اجتماع نمی کرد.

فلذا می بینیم که خود امیرالمومنین علی ع در مواردی برای اثبات ولایت و خلافت خویش به وصیت پیامبر اشاره می کند نه به واقعه تاریخی غدیر:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ إِنَّ عَلِيًّا قَالَ لَطَلْحَةَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ عِنْدَ ذِكْرِ تَفَاخُرِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بِمَنَاقِبِهِمْ وَفَضَائِلِهِمْ يَا طَلْحَةُ أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ دَعَانَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَ لَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ تَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرْتَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَيُشْهَدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةُ وَ إِنَّ جَبْرَيْلَ أَخْبَرَهُ

بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَتَفْتَرِقُ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَى مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ وَ أَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةً رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَمَّى مَنْ يَكُونُ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٍ كَذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ يَا مِقْدَادُ قَالَا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ طَلَحَهُ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ لِأَبِي ذَرٍّ مَا أَقَلَّتِ الْعِبْرَاءُ وَ لَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقُ وَ لَا أَبَرُّ مِنْ أَبِي ذَرٍّ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُمَا لَمْ يَشْهَدَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ أَصْدَقُ وَ أَبَرُّ عِنْدِي مِنْهُمَا (غيبت نعمانی، ص ۸۲ و سلیم بن قیس هلالی، ج ۲ ص ۶۵۸) امام علی ع ضمن حدیث مفصلی که مهاجرین و انصار به مناقب و فضایل خودشان می‌بالیدند به طلحه فرمود: ای طلحه مگر نبودی هنگامی که رسول خدا ص استخوان شانه‌ای از ما خواست تا چیزی بر آن بنویسد تا امت پس از او گمراه نشود و اختلاف نکند و رفیق تو (عمر) آن حرف را زد: (که رسول خدا هذیان می‌گوید) پس رسول خدا خشمگین شد و از نوشتن منصرف گردید؟ گفت: چرا بودم. فرمود: شما که بیرون رفتید رسول خدا به من خبر داد که می‌خواست چه بنویسد و مردم را بر آن گواه بگیرد جبرئیل به او خبر داده بود که خدای تعالی می‌دانست که امت به زودی اختلاف خواهند کرد و متفرق خواهند شد. پس از بیرون رفتن شما آن حضرت صفحه‌ای طلبید و آنچه را که می‌خواست در آن بنویسد به من املاء فرمود و سه نفر از آن جمعیت را گواه گرفت: سلمان فارسی و ابا ذر و مقداد، و امامان هدایت را که مؤمنین مأمورند تا روز قیامت از آنان فرمان برند نام برد و نام مرا در آغاز برد و سپس نام این پسر حسن را و سپس این پسر حسین را و سپس نه نفر از فرزندان این پسر حسین. ای ابا ذر و تو ای مقداد آیا چنین است؟ آن دو گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول الله ص چنین کرد. طلحه گفت: من از رسول خدا ص شنیدم که درباره ابوذر فرمود: زمین بر خود بر نداشته و آسمان سایه نیفکنده است به صاحب گفتاری که راستگوتر و نیکوکارتر از ابوذر باشد و من گواهی می‌دهم که آن دو جز به حق گواهی نمی‌دهند و تو در نزد من از آن دو راستگوتر و نیکوکارتر هستی.

ظاهر و آشکار بودن وصیت و نصّ

مسأله دیگر و بسیار مهم در مورد وصیت و نصّ به خلیفه بعد این است که این وصیت و انتخاب نباید مخفی و پنهان بوده باشد بلکه باید ظاهر و آشکار باشد به گونه‌ای که کذب و دروغ در آن راه نداشته باشد. به عبارت دیگر اگر کسی مدعی شود که حجت قبل به او در نهان وصیت کرده است و نتواند این وصیت را اثبات کند در این صورت این وصیت ارزشی نخواهد داشت. فلذا پیامبران و اوصیاء الهی در هنگام وصیت چند نفر را شاهد

می گرفتند تا بر این انتخاب و وصیت شهادت دهند و مردم را از این خبر آگاه سازند. گاهی اوقات شاهدین زیادی را در خواست می کنند و گاهی کم اما حداقل باید دو نفر عادل به آن شهادت دهند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ... (مائده ۱۰۶) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید، و مصیبت مرگ شما فرا رسید (و در آن جا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید.

برای نمونه می توان به وصیت پیامبر اشاره کرد که ابتدا در روز پنج شنبه می خواست در حضور همگی وصیت کند اما بعد از آن ماجرای زشتی که خلیفه دوم به راه انداخت، پیامبر وصیتش را در بین چند نفر خصوصی انجام داد و شاهدینی از جمله مقداد و ابوذر و سلمان را بر آن شاهد گرفت. در همین حدیث فوق مشاهده می کنید که امام علی ع برای اثبات وصایت خویش به وصیتی اشاره می کند که پیامبر انجام داد و سلمان و ابوذر را برای تأیید و شهادت فرا می خواند و آنها شهادت می دهند و شهادتشان باید پذیرفته شود همانطور که خود طلحه می گوید که شهادت ابوذر پذیرفته است چون از پیامبر شنیده است که صادق تر از ابوذر در زمین وجود ندارد.

در روایات متعددی به این خصوصیت وصیت اشاره شده است:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الْحُجَّةُ عَلَى الْمُدَّعَى لِهَذَا الْأَمْرِ بِغَيْرِ حَقٍّ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ مِنْ الْحُجَّةِ لَمْ يَجْتَمِعْنَ فِي رَجُلٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوَّلَى النَّاسِ بِمَنْ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ، الَّذِي إِذَا قَدِمَتِ الْمَدِينَةُ سَأَلَتِ الْعَامَّةُ وَ الصَّيَّيَانُ: إِلَيَّ مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ؟ فَيَقُولُونَ: إِلَيَّ فُلَانٌ (الامامه و التبصره، ص ۱۳۹) عبد الاعلی می گوید که به امام صادق ع عرض کردم که چه دلیلی علیه مدعی دروغین امر ولایت بیاوریم؟ امام فرمود: سه دلیل و حجت است که در مردی جمع نمی شود مگر اینکه واقعاً صاحب این امر است؛ اول اینکه شایسته ترین مردم نسبت به امام قبل است و دوم اینکه سلاح رسول خدا ص پیش اوست و سوم اینکه صاحب وصیت ظاهر و آشکار باشد به صورتی که اگر وارد شهر شدی و از عموم مردم و حتی بچه ها بپرسی که فلانی به که وصیت کرد بگویند به فلان.

بعضی ها گمان کرده اند که امام صادق ع در این روایت و روایات دیگری شبیه این که وارد شده است در صد تعریف وصیت ظاهره است به این شکل که حتماً وصیت ظاهره اینگونه است که همه مردم شهر حتی بچه ها

می‌دانند که فلانی یعنی امام قبل به که وصیت کرده است. این برداشت از روایت درست نیست و منظور امام این نیست که واقعا در مورد هر امامی اینگونه باشد که همه مردم شهر حتی بچه‌ها بدانند که امام قبل به چه کسی وصیت کرده است. چونکه اولاً این نوع وصیت در مورد هیچ یک از ائمه ع محقق نشده است. ثانياً در بسیاری از موارد و طبق مصلحتی مانند داستان وصیت پیامبر این وصیت در بین عموم واضح و آشکار نیست تا جایی که بسیاری معتقد بودند که پیامبر اصلاً وصیتی نکرده است و یا برای حفظ جان امام بعد، آن وصیت دارای نکته و اشاراتی است که از فهم همه به دور است، مانند وصیت امام صادق ع به چند نفر.

در توضیح باید بگویم که منظور از وصیت ظاهره که در این روایات وجود دارد همان است که قبلاً عرض شد یعنی وصیتی که قابل اثبات باشد مثلاً شاهدینی عادل باشند تا شهادت دهند و یا به هر دلیل معتبر دیگری ثابت شود و صرف ادعا نباشد. اما اینکه در ادامه روایت می‌گوید که وقتی داخل شهر شدی همه می‌دانند حتی بچه‌ها به این معناست که اگر آن وصیت شاهدانی داشته باشد این قابلیت را دارد که برای همگی آشکار شود حتی بچه‌ها اما اگر شاهدی بر ماجرا نباشد این امر محقق نخواهد شد. این توجیه به صراحت در حدیث دیگری از امام صادق ع وارد شده است:

عبدالاعلی می‌گوید که به امام صادق ع عرض کردم: مردم در باره امام باقر ع سخن می‌گویند و می‌گفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش (امام سجاد ع) بیرون شد و به او رسید، با آنکه در میان آنها کسانی بودند که از نظر خویشاوندی، مثل او و از نظر سن بزرگتر از او (مانند زید بن علی) بودند؟ امام صادق ع فرمود: صاحب امر امامت به سه خصلت شناخته می‌شود که مختص به اوست و در غیر او نیست: اول اینکه او نسبت به امام پیشین سزاوارتر از سایر مردمست، و او وصی اوست (یعنی برای امور کفن و دفن و غیره به عنوان وصی میت انتخاب می‌شود). دوم اینکه سلاح رسول خدا در نزد او است و سوم اینکه وصیت پیغمبر ص نزد اوست. امام صادق ع در ادامه فرمود: و اینها (سلاح و وصیت رسول الله) نزد من است، کسی با من در این باره نزاع نکند. عرض کردم اینها از ترس سلطان پنهان است؟ فرمود: پنهان نمی‌شود مگر اینکه دلیلی روشن داشته باشد (یعنی دلیل و حجتی وجود داشته باشد که نشان دهد آنها نزد من است و آن حجت این است که) همانا پدرم هر چه آنجا (مخزن ودایع امامت) بود به من سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، به من فرمود: شاهدانی را نزد من حاضر کن. من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبد الله بن عمر یکی از آنها بود، حاضر کردم. پدرم امام باقر ع فرمود: بنویس: اینست آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می‌کند «پسرانم همانا خدا این دین را برای شما برگزید نمیرید جز اینکه مسلمان باشید- بقره ۱۳۲-» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بُردی که در آن نماز جمعه می‌خواند، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را

چهار گوش ساخته، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آن را واگذارد (از چهار انگشت بلندتر نکند). آنگاه فرمود: وصیت نامه را در هم پیچید و به شاهدان فرمود: بروید خدا شما را رحمت کند. پس از رفتن شاهدان، من به پدرم گفتم: پدرم! در این وصیت نامه چه احتیاجی به شاهد گرفتن بود؟ فرمود: من نخواستم که تو (پس از مرگ من) مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت نکرده است و خواستم تو دلیل و حجتی بر وصیت من به خودت داشته باشی. این کار (شاهد گرفتن بر وصیت) همان است که می گویند هر گاه مردی وارد شهر شود و پرسد که وصی فلانی کیست؟ بگویند فلانی (... فَقُلْتُ بَعْدَ مَا أَنْصَرَفُوا مَا كَانَ فِي هَذَا يَا أَبَتِ أَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقَالَ إِنَّهُ لَمْ يُوصَ فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قَالَ مَنْ وَصَّى فُلَانٌ قِيلَ فُلَانٌ...) (کافی، ج ۱ ص ۳۷۹).

در این روایت امام باقر ع به صراحت، علت گرفتن چند شاهد را بیان می کند و می فرماید که این شاهد گرفتن همان است که از ما اهل بیت شنیدید در مورد اینکه زمانیکه وارد شهر شدید و پرسیدید وصی فلانی کیست بگویند فلانی.

نکته دیگری که در این روایت وجود دارد این است که در روایات متعددی وارد شده است که از جمله خصائص امام این است که سلاح و وصیت رسول خدا پیش اوست. برای اینکه بدانید منظور از سلاح چیست می توانید به کتب انصار امام مهدی ع مراجعه کنید اما این نکته به دست می آید که نیازی نیست که حتما سلاح و وصیت رسول خدا در دستان امام دیده شود بلکه همین که امام دارای نص از امام قبل است و شاهدانی بر این وصیت دارد کفایت می کند که بگوییم سلاح و وصیت رسول خدا پیش او است. ملا صالح مازندرانی در ذیل این حدیث که چرا راوی از امام می پرسد که آیا وصیت و سلاح رسول الله از خوف حاکم ظالم مخفی است می گوید:

الغرض من هذا السؤال استبعاد معرفة صاحب هذا الامر بهذه الخصلة لاستتارها واختفائها ومحصل الجواب أن عليه دليلا ظاهرا وهو الوصية الظاهرة ولا ينافي ذلك استقلالها في الدلالة على صاحب هذا الامر لجواز أن يكون الشيء دليلا على الشيء بنفسه ومع ذلك يدل على دليل آخر له فليتأمل (شرح کافی، ج ۶ ص ۳۴۱) علت این سوال و پرسش این است که بعید است صاحب این امر با این خصلت (سلاح و وصیت رسول خدا) شناخته شود چونکه معمولا این دو مخفی و پنهان هستند (به عبارت دیگر اگر قرار بود که اینها علامت امامت باشند و مردم از این طریق امام را بشناسند و از طرفی در دسترس بوده باشد جا دارد که حاکمان ظالم و دزدان شیطان صفت اینها را به کلک و یا به زور از اهل بیت سرقت کنند). خلاصه پاسخ به این سوال این است که دلیل و حجت اصلی همان وصیت ظاهره امام قبل است. و این دلیل به تنهایی خودش دلالت بر صاحب این امر می کند و استقلالاً دارای ارزش است و از طرفی همین

دلیل، دلالت بر دو علامت دیگر هم دارد (یعنی وقتی به سبب وصیت و نص امام قبل بر امام بعد مشخص شد که فلانی امام بعدی است، پس به این نتیجه قطعی هم می‌رسیم که سلاح و وصیت مادی پیامبر ص نیز در نزد آن بزرگوار است).

توضیحاتی که اینجا در این قسمت داده‌ایم در آینده برای بحث از راه شناخت قائم آل محمد ع به کارمان می‌آید و پیشاپیش دفع شبهه مقدر می‌کند.

نصّ غیر مستقیم از خلیفه گذشته بر شخص برگزیده شده

این نصّ زمانی مطرح می‌شود که وحی بر پیامبری نازل شده و او را به عنوان رسول و نبیّ انتخاب کند و این پیامبر ادعای وصایت و جانشینی از پیامبری که مثلاً تازه از دنیا رفته باشد را ندارد. زمانیکه موسی به پیامبری مبعوث می‌شود ادعای جانشینی و وصایت از طرف پیامبری که به تازگی از دنیا رفته باشد را نمی‌کند بلکه ناگهان وحی بر او نازل می‌شود و او نبی و رسول خدا می‌شود. همینطور است زمانیکه حضرت عیسی به پیامبری رسیدند و یا وقتی که وحی بر حضرت محمد ص نازل شد و خبر از نبوت ایشان داد. پیامبر نفرمود که من جانشین فلان پیامبرم بلکه اصلاً مردم دسترسی به پیامبری نداشتند و حضرت محمد ص نیز همینطور دسترسی به پیامبری نداشت که بخواهد وصی و جانشین او باشد و به دست او تربیت شده باشد، بلکه با نزول وحی بر ایشان تازه همه چیز شروع می‌شود و ایشان تا قبل از آن مطلع از مقام و جایگاهش و اینکه او برترین خلق خدا و پیامبر آخر الزمان می‌باشد نبوده است.

این قسمت از نبوت و راه شناخت مدعی صادق بسیار پر اهمیت و کاربردی است. هم از آن جهت که بتوانیم منبع تمام اعتقادات خودمان در اسلام و تشیع را ثابت کنیم یعنی نبوت پیامبر اکرم ص را، و هم بفهمیم و یاد بگیریم که منجی موعود همه ادیان فارغ از اینکه آن منجی چه کسی است چگونه نصیّ از خلفای سابق می‌آورد؟ چونکه ایشان هم باید از همین راستا خود را اثبات کند و روا نیست که باز برگردیم به بحث معجزه چونکه ناکارآمد بودن معجزه به تنهایی قبلاً به اثبات رسیده است.

پس از آنکه از بحث معجزه فارغ شدیم و دانستیم که معجزه یا صورت نمی‌گیرد و یا اگر بگیرد همراه شبهه است و ارسال معجزه، تنها کمک و تأییدی است برای دلیل اصلی فرستادگان الهی که در بعضی مواقع به امر خداوند نازل می‌شده است، حال خواهیم گفت که انبیاء الهی یا به تنهایی با نص و شهادت ملکوتی خداوند خود را اثبات کرده‌اند و این اختصاص به اولین پیامبران یعنی آدم ابو البشر دارد و یا اینکه هم نص ملکوتی داشته‌اند و هم نصیّ از خلفای سابق که البته این دو نصّ با هم یکی هستند و تضادی در کار آنها نیست.

حال می‌خواهیم در مورد این صحبت کنیم که آیا پیامبرانی که نص مستقیم خلیفه سابق را نداشته‌اند و به عبارت دیگر وصی مستقیم حجت قبل نبوده‌اند و هم اکنون پس از زمان فترت بر این امر مبعوث می‌شوند آیا صرفاً با نص ملکوتی و شهادت خداوند در عالم رؤیا خود را اثبات می‌کنند و یا اینکه نص دیگری در کار است؟

پاسخ این سوال یعنی داشتن نص و معرفی‌نامه برای بعثت پیامبری بعد از زمان فترت برای بسیاری از اهل علم و تحقیق منفی است یعنی آنان اصلاً معتقد به چنین نصی نیستند که البته این اعتقادشان از روی جهل آنها است و در نتیجه برای فرار از این سوال که چگونه باید این پیامبران خودشان را اثبات کنند دست به دامان معجزه شده‌اند و حتی اعتقادی به نص ملکوتی هم ندارند. ممکن است اشکالاتی که در عدم کفایت معجزه مطرح کرده‌ایم ذهن بعضی از آنها را درگیر هم کرده باشد اما چاره‌ای برای توجیه نمی‌بینند فلذا همچنان معجزه و اعجاز را راه اصلی می‌دانند به طوری که گویی نبوت موسی با مار شدن عصایش به تنهایی اثبات شده است و یا اینکه حضرت محمد ص وقتی از غار حرا پایین آمدند کتابی خوش چاپ با خط عثمان طه در دست داشته و آن را بر همگان عرضه کرده است!!

اما ما در اینجا اثبات خواهیم کرد که همه این انبیاء الهی نصّ و معرفی‌نامه‌ای از خلفای گذشته داشته‌اند که وقتی نص ملکوتی در مورد آنها محقق می‌شد با آن نص هماهنگ بوده و در تأیید آن نازل می‌شده است. و همینطور وقتی پیامبری معجزه و کرامتی انجام می‌داده است برای هدایت و دلالت بشر به سمت آن نص بوده است و این معجزه کمک و تأییدی است بر ادعای آن مدّعی نسبت به نصّی که از انبیاء الهی ارائه می‌کرده است.

برای شروع این ادعا، آیه شریفه زیر را بررسی می‌کنیم:

وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِيَنَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ يَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (طه ۱۳۳) گفتند: «چرا (پیامبر) معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟! (بگو): مگر بیّنه‌ای که در کتابهای (آسمانی) نخستین بوده، برای آنها نیامد؟»

چند نکته از این آیه به دست می‌آید:

__ اول اینکه کسانی که به حضرت محمد ص ایمان نیاورند از ایشان برای صدق ادعایش طلب معجزه می‌کردند.

__ دوم اینکه خداوند این درخواست آنها را به جا و منطقی نمی‌داند و جواب مثبت نمی‌دهد.

__ سوم اینکه برای صدق ادعای پیامبر، آنها را حواله می‌دهد به چیزی با عنوان بیّنه و می‌گوید که مگر بیّنه برایتان نیامده است؟! این یعنی بیّنه برای این دعوت کفایت می‌کند و کار تمام است و احتیاجی به اعجاز نیست.

— چهارم اینکه این بینه هر چه است مربوط به کتاب‌ها و صحیفه‌ها و نوشته‌هایی است که از پیشینیان به جا مانده است یعنی در آنها باید دنبال بینه برای اثبات دعوت پیامبر بود.

بینه از حیث لغت یعنی چیز روشن و واضح و مبین و اما از نظر اصطلاحی معمولاً به شاهد و گواه اطلاق می‌شود از آن جهت که شاهد و مدرک باعث تبیین و وضوح شبهه و اختلاف می‌شود. فلذا در دعاوی حقوقی معروف است که می‌گویند که بینه با مدعی است و قسم خوردن برای مُنکر یعنی اگر کسی در دادگاهی علیه کسی ادعا و شکایتی دارد او باید بینه بیاورد یعنی شاهد و یا مدرکی بیاورد که ادعایش را اثبات کند.

در این آیه شریفه، خداوند برای اثبات دعوت پیامبر، در قبال درخواست معجزه، اشاره به آن شاهد و مدرک و بینه می‌کند که در کتابها و نوشته‌های گذشتگان وجود دارد. یعنی برای اثبات نبوت ایشان باید به دنبال نص و مدرکی در نوشته‌های باقی مانده از پیشینیان باشیم و این کتابها و نوشته‌ها یقیناً هر کتاب و نوشته‌ای نیست بلکه باید مورد اعتماد و اعتبار باشد. فلذا منظور، کتابها و نوشته‌ها و روایات مقدسی است که از پیامبران و حجت‌های گذشته دست به دست رسیده است خواه کتاب مقدسی مانند تورات و انجیل بوده باشد و یا نقل قول‌های معتبری که اصحاب پیامبران سینه به سینه نقل کرده‌اند و در کتابها و صحیفه‌های مختلف ثبت و ضبط کرده‌اند.

کسی که به بحث و گفتگوی ما در باب معجزه گوش سپرده باشد و فهمیده باشد که اعجاز راه شناخت و معرفی حجت‌های الهی نیست در اینجا به سخنان ما با دقت بیشتری گوش خواهد داد. در بسیاری از آیات الهی در قرآن آمده است که در پاسخ به درخواست معجزه، اشاره به شهادت مستقیم خداوند کرده است که قبلاً بحثش گذشت. در موارد دیگری نیز مانند آیه فوق اشاره به نصوص و معرفی نامه‌ای می‌کند که از انبیاء گذشته به جا مانده است و این همان نصی است که قبلاً گفتیم که هر حجتی در کنار نص مستقیم الهی به نصی از خلفای گذشته احتیاج دارد؛ اگر بلافاصله بخواهد وصی حجت قبل باشد، دارای نص مستقیم از خلیفه سابق است و اگر بخواهد پس از زمان فترت بیاید و وصی خلیفه‌ای بلا فصل نباشد در اینصورت نص او همان است که در کتب و صحیفه‌های پیشینیان باقی مانده است. به عبارت دیگر، انبیاء الهی برای آنها نصی در کتابها و بیاناتشان به جا می‌گذارند که بر مدعی حقیقی منطبق است و یقیناً از دسترس مدعی دروغین دور است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَإِذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف ۱۵۷)

(مؤمنین) همانها هستند که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که او را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند؛ آنها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیاء پاکیزه

را برای آنها حلال می‌شمرد، و ناپاکیها را تحریم می‌کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

در این آیه شریفه خداوند در بیان صفات مؤمنین و کسانی که به پیامبر ایمان آوردند می‌فرماید که این مؤمنین، محمد ص را در تورات و انجیل مکتوب و نوشته شده می‌یابند. این صفت اشاره به علت ایمان و تبعیت مؤمنین از محمد ص دارد یعنی علت اینکه آنها دعوت پیامبر را پذیرفته‌اند و به آن ایمان آوردند این بود که او را در تورات و انجیل، موجود و مکتوب یافتند و این راه برای اثبات حقانیت یک مدعی، مورد تأیید خداوند است و گرنه مؤمنین را با این صفت یاد نمی‌کرد. این همان است که در آیه قبلی در مورد آن صحبت کرده بودیم که بینۀ‌ای که در کتب پیشینیان است برای ایمان کفایت می‌کند و احتیاجی به اعجاز نیست. اینکه پیامبران به ظهور بعضی از پیامبران بشارت می‌دادند علتش وجود همین نص و معرفی‌نامه‌ای بود که از خودشان برای آن پیامبر به جا می‌گذاشتند:

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ... (صف ۶) و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [تورات] می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است.

در این آیه، خداوند اشاره می‌کند که حضرت عیسی در زمان ظهورش اولاً تصدیق‌کننده تورات بود و ثانیاً بشارت‌دهنده به ظهور پیامبری برای بعد از خودش. می‌توان گفت که یک پای تصدیق تورات این است که خود را از همان تورات اثبات می‌کند و همزمان نیز نص و بینۀ‌ای برای پیامبر بعدی به جا می‌گذارد:

و به ناصره، جایی که پرورش یافته بود رسید و به حسب دستور خود در روز سبت به کنیسه در آمده، برای تلاوت برخاست. آنگاه صحیفه اشعیای نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود موضعی را یافت که مکتوب است «روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرده است تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم» پس کتاب را به هم پیچیده به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته بود. آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که: امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد (انجیل لوقا ۴: ۲۱-۱۶).

در حدیثی که قبلاً آن را در همین کتاب آوردیم ذکر کردیم که حضرت آدم ع بعد از اینکه به پسرش هبه الله وصیت می کند و او را وصی و جانشین خودش قرار می دهد اما همزمان به ظهور پیامبری از نسلش به نام نوح نیز اشاره می کند و برای او نیز نصی قرار می دهد. فلذا در قرآن می خوانیم که وقتی قوم نوح به او می گویند:

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (هود ۲۷) اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند، جز گروهی اراذل ساده لوح، مشاهده نمی کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم».

نوح در جوابشان و اینکه او را دروغگو می خوانند و مؤمنین به ایشان را ساده لوح تلقی می کنند می فرماید:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (هود ۲۸) گفت: «اگر من بینه ای از پروردگارم داشته باشم، و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده است (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید)؟! آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این بینه مجبور سازیم، با اینکه شما کراحت دارید؟».

همانگونه که حضرت عیسی به پیامبری به نام احمد بشارت می دهد و نصی برای ایشان به جا می گذارد و در زمان بعثتش مؤمنین، ایشان را در انجیل می یابند همینطور است که حضرت آدم برای نوح نصی به جا می گذارد و او در زمان ظهورش به آن استناد می کند تا حقانیت خودش را اثبات کند. و همینطور است زمانی که حضرت موسی به واسطه نص و وصیتی از حضرت یوسف ع بر منتظرینش شناخته شد:

ابو بصیر از امام باقر ع روایت کرده است که: ... شبی مهتابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می یابیم، تا کی و تا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لاوی بن یعقوب را که نامش موسی بن عمران است ظاهر سازد. او جوانی بلند بالا با گیسوانی مجعد است. در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد، شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران. آن شیخ پرید و بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۵۰).

این شیخ دانا که گرفتاران بنی اسرائیل به او پناه آورده بودند و منتظر بشارتی از او بودند، صفات و ویژگیهای منجی را از وصیت و نص حضرت یوسف ع می شناخت:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ يَوْسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ صَ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَمَعَ آلَ يَعْقُوبَ وَهُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا فَقَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَبِطَ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ وَيَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَإِنَّمَا يُنَجِّكُمْ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِرَجُلٍ مِنْ وَلَدِ لَأَوَى بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عْ غُلَامٌ طَوَالُ جَعْدِ آدَمَ فَجَعَلَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُسَمَّى ابْنَهُ عِمْرَانَ وَيُسَمَّى عِمْرَانُ ابْنَهُ مُوسَى (همان ۱۴۷) امام صادق ع فرمود: چون وفات یوسف بن یعقوب فرا رسید خاندان یعقوب را که بالغ بر هشتاد مرد بودند گرد آورد و گفت: این قبطیان به زودی بر شما پیروز شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لای بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است، قرار داده است، او جوانی بلند قامت با گیسوانی مجعد و گندمگون است. و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می گذاشت (از این جهت که منتظر نجات از دست فرعون بودند و گمان می کردند که شاید نوه اش یا پسرش همان موسی موعود باشد. بدون اینکه به نص یوسف احتجاج کنند و یا صفات وصیت یوسف بر آنها تطبیق کند).

به همین سبب است که در قرآن می خوانیم که موسی با بیّنه به سمت فرعون رفت:

وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (اعراف ۱۰۵-۱۰۴) و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من بیّنه ای از پروردگارتان برای شما آورده ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!»

در اینجا موسی پس از اینکه خودش را برای قومش که سالها منتظر ظهورش بودند و از دست فرعون به تنگ آمده بودند با بیّنه اثبات می کند به سمت فرعون می رود تا بدون اینکه قصد مبارزه با فرعون را داشته باشد از او بخواهد که بیّنه پروردگار را بپذیرد و بنی اسرائیل را به او بدهد. اما فرعون بر خلاف دیگر مردم و منتظرین واقعی از موسی طلب اعجاز می کند و صدق گفتار و ادعای موسی را در آیه و معجزه میدانده بیّنه ای از سوی خداوند:

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (اعراف ۱۰۶) فرعون گفت: اگر [در ادعای پیامبری] از راستگویانی، چنانچه معجزه ای آورده ای آن را ارائه کن.

البته در اینجا طبق خواست و صلاح خداوند به موسی معجزه هم داده می‌شود که البته این به معنای عدم کفایت آن بینه نیست که قبلاً گفته شد. و معجزه موسی نیز نتوانست بهانه‌های دل‌شُرک آلود فرعون و درباریان‌ش را پاسخ بگوید و آنها به دنبال معجزات قاهره بودند نه اینگونه معجزات که قابل شبهه است و می‌تواند مورد تهمت سحر قرار گیرد. اما آنکس که قلبش خالی از نفاق و فریب باشد اندک کرامتی از موسی به کمک او می‌آید تا بینه‌ی او را بپذیرد و شک را از دلش خالی کند. در این روایت و داستان ایمان به موسی نکته‌ای بسیار ارزشمند نهفته است و آن اینکه مردمی از بنی اسرائیل که در گرفتاری بودند و از دست ظلمهای فرعون به تنگ آمده بودند مصداق واقعی منتظرین واقعی بودند و زمانی که موسی را با ویژگیها و صفات مذکور در وصیت یوسف نبی منطبق دیدند کلامش را پذیرفته و به او ایمان آوردند و از ایشان طلب معجزه نکردند. اما کسانی که شکمهایشان مدیون فرعون و فرعونیان بود، همچون فرعونیان به دنبال بهانه بودند. امروزه نیز کسانی بدون اینکه در سختی و فشار باشند خود را مدعی انتظار می‌دانند و خود را آماده کرده‌اند برای اینکه بهانه‌هایی برای انکار قائم ع بیاورند.

در مورد پیامبر اکرم ص نیز وارد شده است که در خواست معجزه و نزول عذاب کفار را نیز به دست خود نمی‌داند و در مقابل، آنچه دلیل و حجت برای راستگویی اوست همان بینه است که کفار آن را تکذیب می‌کنند:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (اعراف ۵۷) بگو: «من همراه بینه‌ای از سمت پروردگارم هستم در حالی که شما آن را تکذیب کرده‌اید! آنچه شما در باره آن (از نزول معجزات و عذاب الهی) عجله دارید، به دست من نیست! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می‌کند، و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است».

خلاصه این آیه شریفه این می‌شود که آن چیزی که خدای تعالی رسالت پیامبر را به آن تأیید نموده، بینه‌ی رسالتش است که کفار آن را تکذیب می‌کنند و معجزه و آیه دیگری طلب می‌نمایند که نه پیامبر به خودی خود اختیار آن را دارد، و نه پروردگار امر آن را به ایشان واگذار نموده، بنا بر این، بین پیامبر و کفار چیزی که بر سر آن توافق کنند وجود ندارد. زیرا آن بینه و معجزه‌ای که به ایشان واگذار شده آنها قبولش ندارند، و آن چیزی که مورد قبول آنها است به ایشان واگذار نشده است.

در تاریخ آمده است که چند نفر از جمله مالک بن ضیف و ابولبابه بن عبد المنذر و کعب بن اشرف نزد پیامبر اکرم ص آمده و در این باره با ایشان سخن گفتند:

مالک بن ضیف به رسول خدا ص گفت: ای محمد آیا گمان می‌کنی فرستاده خدا هستی؟ رسول خدا ص فرمود: خداوندی که آفریننده‌ی همه مخلوقات است اینچنین فرموده است. مالک گفت: ای محمد، هرگز به تو به این عنوان که فرستاده خدا هستی ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه این فرشی که زیر ما

است به تو ایمان بیاورد، و هرگز به اینکه از جانب خدا آمده‌ای شهادت نخواهیم داد تا اینکه این فرش برای تو شهادت دهد. ابولبابه بن عبد المنذر نیز گفت: ای محمد، هرگز به تو به این عنوان که فرستاده خدا هستی ایمان نخواهیم آورد و برای تو به آن شهادت نخواهیم داد تا اینکه این شلاقی که در دست من است ایمان آورده و شهادت دهد. و کعب بن اشرف نیز گفت: ای محمد، هرگز به تو به این عنوان که فرستاده خدا هستی ایمان نخواهیم آورد و تو را نسبت به آن تصدیق نخواهیم کرد تا اینکه این الاغی که سوار آن شده‌ام به تو ایمان بیاورد. پس رسول خدا ص فرمود: «برای بندگان جایز نیست که برای خدا پیشنهاد بدهند بلکه بر آنها واجب است در برابر امر خدا تسلیم باشند، و به آنچه خدا آن را کافی قرار داده اکتفاء کنند. شما را کفایت می‌کند اینکه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم از نبوت من سخن می‌گویند و بر راستی من دلالت دارند. و در آنها، از برادر و وصی و خلیفه‌ی من و بهترین کسی که پس از خود بجای می‌گذارم یعنی علی ابن ابی‌طالب، یاد شده است. و این قرآنی که برای تمامی آفریده‌ها چشمگیر است، بر من نازل شده، قرآنی که آنان را از آوردن مثلش عاجز و ناتوان کرده است...» (فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِنَّهُ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْاِقْتِرَاحُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، بَلْ عَلَيْهِمُ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَالِانْقِيَادُ لِأَمْرِهِ وَالِاِكْتِفَاءُ بِمَا جَعَلَهُ كَافِيًا. أَمَا كَفَاكُمْ أَنْ أَنْطَقَ التَّوْرَةَ، وَالْإِنْجِيلَ، وَالزَّبُورَ، وَصُحُفَ إِبْرَاهِيمَ بُنْيَوِيِّ وَدَلَّ عَلَى صِدْقِي...) (تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۹۳).

این گواه و نص، همان بینه‌ای است که خداوند در سوره‌ای مستقل به نام «بینه» به آن اشاره می‌کند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸) به نام خداوند بخشنده مهربان. کسانی که به پیامبر کفر ورزیدند چه از اهل کتاب و چه از مشرکین، از هم منفک و متفرق نبودند تا زمانی که بینه به سمت آنها آمد. فرستاده‌ای از سوی خدا که صحیفه‌ها و کتابهای مطهری را تلاوت می‌کرد که در آنها نوشته‌های ارزشمندی بود. اهل کتاب (مانند یهود و نصاری) از هم متفرق نشدند مگر بعد از اینکه بینه برایشان آمد. و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را

پپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار! کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخند، جاودانه در آن می‌مانند؛ آنها بدترین مخلوقاتند! (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) یند! پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند! (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد!

این سوره نه تنها وجود یبّنه را به عنوان دلیل اصلی پیامبر معرفی می‌کند بلکه ماهیت و چیستی آن را نیز تا حدّی بیان می‌کند. این سوره به نام مستقل «یّبّنه» دو بار تکرار می‌کند که علت اختلاف و تفرقه مشرکین و اهل کتاب در مورد دعوت محمد ص زمانی شروع می‌شود که یّبّنه برایشان آمد. خداوند در این سوره، یّبّنه را شرح می‌دهد و می‌گوید که رسولی را می‌فرستیم که از روی صحیفه‌های مقدس، نوشته‌های با ارزشی را می‌خواند (يَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيْهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ). این صحیفه‌ها اعم از کتب آسمانی مانند تورات و انجیل است بلکه شامل هر کتاب و نوشته و رساله‌ای می‌شود که از گذشتگان به دست مردم رسیده است که برایشان حجت و با ارزش است و به نقل از انبیاء و اصحاب آنان دست به دست رسیده است. در این صحیفه‌ها نوشته‌های با ارزشی وجود دارد یعنی نص و اشاراتی برای آن رسول وجود دارد که با آن بر مردم چه اهل کتاب و چه غیر آن احتجاج می‌کند:

وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِيَنَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ يَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (طه ۱۳۳) گفتند: «چرا (پیامبر) معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟! (بگو:) مگر یّبّنه‌ای که در کتابها و صحیفه‌های پیشینیان بوده، برای آنها نیامد؟

روایتی را سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند که بسیار دلنشین است:

هنگامی که ما به همراه امام علی ع از صفین باز می‌گشتیم آن حضرت در نزدیکی دیر یک نصرانی فرود آمد (دیر به مکانی می‌گویند که راهبان مسیحی در آن عبادت می‌کنند و معمولاً در جایی دور از شهر و آبادی می‌سازند)، در این موقع پیرمردی خوش روی با ظاهری آراسته که کتابی همراه داشت، از دیر بیرون آمد تا به خدمت امیر المؤمنین ع رسید و بر او سلام کرد، سپس گفت: من از نسل شمعون، یکی از حواریین عیسی بن مریم هستم که برترین آن دوازده حواری عیسی و محبوبترین ایشان نزد او بود و وی او را بر دیگران مقدم می‌داشت و او را جانشین خود ساخت، کتابهای خود را به او داد و حکمت خویش را به او آموخت، افراد این خانواده همواره بر دین عیسی بوده‌اند، و پیوسته کیش او را به دست داشتند، نه کافر شدند و نه مرتدّ، و نه تغییری در دین او به وجود آوردند، و آن کتابها به املاء عیسی بن مریم و به خط دست نویس پدر ما هم اکنون نزد من است؛ در آن کتاب از تمامی آنچه که مردم پس از

او انجام خواهند داد یاد شده است، و نیز نام یکایک پادشاهان که پس از او از میان مردم به سلطنت می‌نشینند (ذکر شده) و همچنین ذکر اینکه خدای تبارک و تعالی مردی از عرب را که از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خدا است از سرزمینی که به آن تهامه می‌گویند و از قریه‌ای که به آن مگه گفته می‌شود بر می‌انگیزد، آن مرد «احمد» نامیده می‌شود، و دارای دوازده اسم است و نیز زمان بعثت او و زادگاهش و هجرتش، و کسانی که با او می‌جنگند، و آن که یاریش می‌کند، و کسی که با او دشمنی می‌ورزد، و این که چه مقدار زندگی می‌کند، و امتش پس از او با چه چیزها روبرو می‌شود، تا زمانی که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید، همه اینها در آن کتاب آمده است، همچنین در آن ذکر شده که سیزده نفر از بهترین آفریدگان خدا از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الله که محبوبترین خلق خدا در نزد او هستند، و اینکه خدا دوست هر کسی است که آنان را دوست بدارد و دشمن هر کس است که آنان را دشمن بدارد، هر آن کس که از ایشان اطاعت کند هدایت شده و هر که آنان را نافرمانی کند گمراه گشته است، طاعت آنان، طاعت خدا و گردنکشی نسبت به آنان، گردنکشی با خدا است، و نامها و نسبتها و اوصافشان در آن کتاب نوشته شده، و اینکه هر کدام از آنها یکی پس از دیگری چقدر زندگی می‌کند و چند نفر از آنان دین خود را پوشیده می‌دارد و آن را از قومش پنهان می‌کند، و چه کسی از بین آنان ظهور خواهد کرد و مردم اوامر او را گردن می‌نهند تا عیسی بن مریم بر آخرین آنان از آسمان فرود می‌آید و عیسی پشت سر او به نماز می‌ایستد و می‌گوید: همانا شما پیشوایانی هستید که هیچ کس را شایسته نیست بر شما پیشی جوید، پس او پیش می‌رود و با مردم نماز می‌گزارد و عیسی در صف پشت سر او می‌ایستد. نخستین و برترین آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که پاداش او برابر پاداش جمله ایشان و همه کسانی است که از ایشان پیروی می‌کنند و به وسیله ایشان هدایت یافته‌اند، نام او عبارت است از: محمد و عبد الله و یس و فتاح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی و قائد و نبی خدا و صفی خدا و حبیب خدا... (کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۰۵).

همچنین ابن عباس نقل می‌کند:

أن رجلاً من اليهود سأل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الأئمة فأخبره فأسلم، وقال: لقد وجدت هذا في الكتب المتقدمة وفيما عهده إلينا موسى بن عمران عليه السلام: أنه إذا كان في آخر الزمان يخرج نبی يقال له أحمد، خاتم الأنبياء لا نبی بعده، يخرج من صلبه أئمة أبرار عدد الأسباط (إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۲۱۳) مردی از یهود از حضرت محمد ص در مورد ائمه و اوصیاء ایشان پرسید و پیامبر جوابش را داد و آن مرد یهودی اسلام آورد و گفت: این مطلب را در کتابهای قدیمی یافتم. و در وصایای موسی بن عمران به ما آمده است که در آخر الزمان پیامبری ظهور می‌کند که به او احمد

میگویند. او خاتم انبیاء است که بعد از او پیامبری نیست و از صلب او به تعداد اسباط موسی، امامان نیک خواهند آمد.

این نص و بینه در مورد پیامبر اکرم ص در این آیه نیز به آن اشاره شده است:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضُوبِهِمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (بقره ۷۶) و هنگامی که (گروهی از یهودیان) با مؤمنان دیدار کنند، می گویند: ما ایمان آوردیم. و چون با هم خلوت می کنند [از روی اعتراض و ایراد] به یکدیگر می گویند: چرا حقایقی را که خدا [در تورات درباره پیامبر اسلام] برای شما بیان کرده به مؤمنان می گویند تا [روز قیامت با این حقایق] در پیشگاه پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا تعقل نمی کنید (که نباید زمینه استدلال بر ضد خود را در اختیار مؤمنان گذارید)؟

از امام باقر ع در تفسیر این آیه وارد شده است:

كَانَ قَوْمٌ مِنَ الْيَهُودِ لَيْسُوا مِنَ الْمُعَانِدِينَ الْمُتَوَاطِّينَ إِذَا لَقُوا الْمُسْلِمِينَ حَدَّثُوهُمْ بِمَا فِي التَّوْرَةِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ ص فَهَنَاهُمْ كِبَرَاؤُهُمْ عَنْ ذَلِكَ وَقَالُوا أَتُخْبِرُونَهُمْ بِمَا فِي التَّوْرَةِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ ص فَيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ فَنَزَلَتْ الْآيَةُ (إثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۲۱۵) گروهی از یهود بودند که جزو معاندین و دشمنان مقابله گر با پیامبر نبودند و اینها زمانی که با مسلمانان مواجه می شدند با آنها در مورد اوصافی که از محمد در تورات ذکر شده صحبت می کردند و مسلمانان را از آن اوصاف مذکور در تورات با خبر می ساختند. در این هنگام علما و بزرگان آنها را از این کار منع و نهی کردند و به آنها گفتند که آیا آنچه از اوصاف و بشارتها که در تورات آمده در مورد محمد به مسلمانان خبر می دهید تا آنها علیه شما پیش خداوند احتجاج کنند؟

به طوری که از لحن کلام برمی آید، جریان از این قرار بوده که عوام یهود از ساده لوحی، وقتی به مسلمانان می رسیدند، اظهار مسرت می کردند، و پاره ای از بشارتها و اوصاف محمد در تورات را به ایشان می گفتند، و یا اطلاعاتی در اختیار آنها می گذاشتند، که مسلمانان از آنها برای تصدیق نبوت پیامبرشان، استفاده می کردند، و رؤسایشان از این کار نهی می کردند، و می گفتند: این خود فتحی است که خدا برای مسلمانان قرار داده، و ما نباید آن را برای ایشان فاش سازیم، چون با همین بشارتها که در کتب ما است، نزد پروردگار خود علیه ما احتجاج خواهند کرد (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۴).

سید بن طاووس از علمای بزرگ شیعه در راستای اثبات امامت و ولایت علی بن ابی طالب ع به نصوص و سفارشات و وصیت پیامبر ص اشاره می کند و بعد از بیان همه آنها، در پاسخ به این شبهه که چگونه امکان دارد یک مسلمان همه این موارد و وصایا را نادیده بگیرد می نویسد:

آیا تو نمی دانی که محمد ص آقای همه رسولان بوده است و به این مطلب همه مسلمانان شهادت می دهند؟ در حالی که یهود و نصاری، نص موسی و عیسی ع بر محمد خاتم پیامبران را کتمان کردند و انکار نمودند؟ و هیچ شکی نیست که تعداد آنها بیشتر از کسانی بود که نص بر علی بن ابی طالب ع را مخفی کردند و انکار نمودند. آیا نشنیده ای نص خداوند بر محمد ص را در تورات و انجیل؟ و اینکه خداوند علیه یهود و نصاری شهادت می دهد به اینکه آنها محمد را منصوب و مکتوب (در تورات و انجیل) یافتند اما پنهانش کردند و با او مخالفت کردند؟ و در نتیجه به نبوت محمد اقرار نکردند و توجهی به ایشان نکردند. خداوند در قرآنش فرمود: «همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر امی پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکیها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد (اعراف ۱۵۷)». پس نص خداوند بر پیامبر را انکار کردند، و کراهت داشتند که از پیامبر و نبوتش سودی ببرند، یا به دلیل حسادت و یا به دلیل ریاست طلبی بر ایشان و یا به هر دلیل گمراه کننده دیگری. در نتیجه بعید نیست مخصوصاً از کسانی که تعدادشان از آنها (یهود و نصاری) کمتر است (در اینکه نص بر علی بن ابی طالب را نادیده بگیرند). به خودت رحم کن از اینکه گرفتار خطر عناد و لجاجت شوی (طرف من الانباء و المناقب، ص ۲۱۲).

آری، پیامبران الهی غیر از اینکه وصی و جانشین خویش را به صورت مستقیم تعیین می کردند و نسبت به وصی خویش شاهدانی می گرفتند، بشارتها و توصیفاتی نیز برای پیامبری باقی می گذاشتند که در آینده خواهد آمد تا از این طریق بتواند حقانیت خویش را اثبات کند. حضرت آدم فرزندش هبه الله را وصی خود قرار داد و به او وصیت کرد و در ضمن وصیت، به آمدن نوح بشارت داد و اوصافش را متذکر شد. همچنین نوح به فرزندش سام وصیت کرد و او را به عنوان وصی بعد از خودش انتخاب کرد و در عین حال از آمدن هود خبر داد. حضرت یوسف ع در هنگام وفاتش به ببرز بن لاوی وصیت می کند و در ضمن آن به آمدن موسی بن عمران بشارت می دهد. حضرت موسی، یوشع بن نون را وصی و جانشین خویش قرار داد و در ضمن این وصیت به آمدن مسیح بشارت داد. و حضرت مسیح، شمعون بن حمون را وصی و جانشین خویش قرار داد و در ضمن آن نصوصی برای محمد ص به جا گذاشت و از آمدن ایشان خبر داد. و محمد ص، علی را وصی خویش قرار داد و در ضمن آن به آمدن مهدی بشارت داد و اوصافش را متذکر شد. آنچه مهم است برای یک مدعی تا بتواند ادعای خلافت و ولایت الهی

خویش را اثبات کند تا بتواند خودش را از مدعیان دروغین جدا کند همین نصوص و اشاراتی است که از حجت‌های گذشته باقی می‌ماند. به عبارت دیگر قبل از آنکه بخواهیم از مدعی امر ولایت طلب اعجاز کنیم باید از او پرسیم و بخواهیم که آیا میتواند ادعایش را از طریق نصوص انبیاء گذشته اثبات کند؟ آیا حجت‌های الهی به شخصیت ادعا شده توسط آن مدعی و به اسم و خصوصیات ایشان اشاره کرده اند یا خیر؟ اگر جواب منفی باشد و چنین جایگاه و شخصیتی را بشارت نداده باشند از اساس مساله یا روی دروغ و فریب بسته شده است و یا روی توهم و بیماری یعنی در بسیاری از موارد شخص مدعی ممکن است تحت تأثیرات بعضی از افعال و اعمال و عبادتها و ریاضتها به نتیجه غلطی برسد و گمان کند که رابطه‌ای با خدا دارد و سپس ادعایی می‌کند که شایسته او نیست. اگر در طول تاریخ شاهد مدعیان دروغین بوده‌ایم، وجه دروغ و تکذیبشان به همین امر بر می‌گردد نه به وجه اعجاز و عجز از آوردن معجزه؛ به عبارت دیگر چه بسا کسانی بوده‌اند که اعمال خارق العاده‌ای انجام می‌دادند اما اینها دلیل بر صدق کلامشان نبوده است چونکه نه نص و بینیه‌ای از انبیاء الهی داشته‌اند و نه شهادت مستقیم خداوند در عالم رؤیا به کمکشان می‌آمده است. مثلاً اگر جستجویی در اینترنت بکنید و کلمه سای بابا را جستجو کنید خواهید دید که کسی با اعمال و افعال بسیار خارق العاده‌ای داشته است و تا هم اکنون نیز در مورد چگونگی انجام آن اعمال با هم اختلاف دارند؛ آیا او واقعا معجزه می‌کرده است؟ و یا سحری در کار بوده است؟ و یا صرفا شعبده بازی بوده است؟ در هر صورت بسیاری آن را اعجاز دانسته و به او ایمان داشتند و مریدانی همچنان دارد.

فلذا می‌بینیم که انبیاء الهی و مدعیان صادق در طول تاریخ به جای توسل به اعمال خارق العاده، مردم را به نصوص و سفارشات که انبیاء الهی برای او باقی گذاشته بودند هدایت می‌کردند و برای تأیید آن و کمک به مردم، رؤیاهایی از سمت خداوند بر مردم نازل می‌شده است اگر چه در کنار اینها کرامات و معجزاتی نیز از خود نشان میداده‌اند تا دل بیمار انسانهای گرفتار در عالم ظلمانی دنیا را به خود جلب کنند.

پس می‌توان به مدعیان دروغین همچون مسیلمه که پیامبر اکرم او را کذاب نامید و سجاح و امثال حسین علی نوری معروف به بهاء الله و احمد قادیانی ها و هر کس دیگری که ادعای ولایت و نبوت دارند بگوییم که اگر به خدا افتراء نمی‌بندید، نص و بینیه خوتان را عرضه کنید؛ آیا می‌توانید اثبات کنید انبیاء الهی مثل موسی و عیسی به کسی به نام مسیلمه بشارت داده اند؟ آیا می‌توانید اثبات کنید که پیامبر اکرم و ائمه هدی ع به آمدن و ظهور شخصی به نام حسین علی بهاء الله بشارت داده‌اند و اوصافش را ذکر کرده اند؟ و اگر شما جانشین خدا بر زمین هستید پس می‌بایست که خداوند در عالم ملکوت به شما شهادت دهد.

ویژگی‌های این نصّ

پس از آنکه متوجه شدیم، انبیاء الهی و حجت‌های خداوند همگی برخوردار از نصّ و معرفی‌نامه هستند و این نصّ و معرفی‌نامه برای حجت‌هایی که پس از زمان فترت می‌آیند و به عبارت دیگر وصی مستقیم و بلافضل خلیفه دیگر

نیستند، به اینگونه است که بشارت ظهورش و ویژگیهایش، در وصایا و سخنان و بشارتهای انبیاء الهی گذشته موجود است، هم اکنون نوبت به این می‌رسد که بدانیم ویژگیهای این نص چیست؟ به عبارت دیگر این نصوصی که در کتب مقدس موجود است چگونه است و چه ویژگیهایی باید داشته باشد و اینکه چگونه دلالت بر شخص این مدعی صادق می‌کند؟ آیا امکان احتجاج مدعی کذاب به این نصوص و بشارتها هست یا خیر؟ ممکن است به ذهن برخی اینگونه برسد که اگر انبیاء الهی به صراحت، اسم و اوصاف آن شخص را گفته‌اند پس این راه برای تابعین ابلیس باز است تا از این طریق بخواهند خود را شبیه این اسم و اوصاف درآورند و به آن وصایا احتجاج کنند و خود را مصداق آن پیامبر و عده داده شده اعلام کنند. به عبارت دیگر این حرف ما در مورد نص به جا مانده از انبیاء گذشته برایشان نه تنها تمام نیست بلکه قابل سخره است.

در پاسخ باید بگوییم که این نص باید طوری باشد که انطباقش بر کسی غیر از مدعی حقیقی امکان نداشته باشد تا از این طریق بتواند با احتجاج به این نص و وصیت خود را از مدعیان کذاب جدا کند؛

__ اولاً اینکه ممکن است اینگونه باشد که مردم تا قبل از ظهور مدعی حقیقی و صاحب آن نص و وصیت، علم تفصیلی به جزئیات و خصوصیات خلیفه موعود نداشته باشند. یعنی تا قبل از ظهور ایشان مردم اجمالاً می‌دانند که پیامبر و یا رسولی خواهد آمد و انبیاء به آمدنش بشارت دادند و بعضی خصوصیات و محل ظهورش را اجمالاً می‌دانند اما زمانیکه مدعی صادق ظهور می‌کند این علم اجمالی را به علم تفصیلی تبدیل می‌کند به طوری که آنان نمی‌توانند جزئیاتی که به هم پیوسته شده را انکار کنند. همانند تکه‌های یک پازل که به دست کسی جز صاحبش کنار هم قرار نمی‌گیرد. آن کسانی که به انصاف، کلام مدعی صادق را می‌شنوند و به نصوصی که از کتب مقدس احتجاج می‌کند نظر می‌کنند می‌یابند که کلامش صحیح است و منطبق بر داشته‌ها و موجودات در صحیفه‌های مقدس است اگر چه تا به حال توجه تفصیلی به آن نداشته‌اند. زمانیکه حضرت محمد ص بر نصوص تورات و انجیل استدلال می‌کند تازه آنان متوجه می‌شوند که آن اسم و اوصاف بر ایشان منطبق است و گره‌هایی در آن متون بوده که الآن گشوده شده است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (اعراف ۱۵۷) (مؤمنین)

همانها هستند که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که او را، در تورات و انجیلی

که نزدشان است، می‌یابند.

به عبارت دیگر این نصوص به گونه‌ای رمز آلود بیان شده است که کسی جز صاحب حقیقی آن نمی‌تواند بر رموز آن مطلع باشد و لو اینکه جزو علما و بزرگان باشد. امام رضا ع در مناظره‌ای که با جاثلیق نصرانی (رئیس اساقفه مسیحی) در بصره داشته است به این روش، نبوت حضرت محمد ص را اثبات می‌کند به گونه‌ای که این عالم مسیحی از این موارد و این نصوص و خصوصیات دقیق آن مطلع نبوده است و چه بسا تصور غلطی از بعضی متون انجیل داشته است:

ثُمَّ إِنَّ الرُّضَاعَ التَّفَتَ إِلَى الْجَائِلِقِ فَقَالَ هَلْ دَلَّ الْإِنْجِيلُ عَلَى نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ لَوْ دَلَّ الْإِنْجِيلُ عَلَى ذَلِكَ مَا جَحَدْنَاهُ فَقَالَ ع أَخْبِرْنِي عَنِ السَّكْنَةِ الَّتِي لَكُمْ فِي السَّفَرِ الثَّلَاثِ فَقَالَ الْجَائِلِقُ اسْمُ مَنْ أَسْمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُظْهِرَهُ قَالَ الرُّضَاعُ فَإِنْ قَرَرْتُكَ أَنَّهُ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَ ذِكْرُهُ وَ أَقَرَّ عِيسَى بِهِ وَ أَنَّهُ بَشَرٌ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمُحَمَّدٍ أَتَقَرُّ بِهِ وَ لَا تُنْكِرُهُ قَالَ الْجَائِلِقُ إِنْ فَعَلْتَ أَقَرَرْتُ فَإِنِّي لَا أَرُدُّ الْإِنْجِيلَ وَ لَا أَجْحَدُهُ قَالَ الرُّضَاعُ فَخُذْ عَلَى السَّفَرِ الثَّلَاثِ الَّذِي فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ بَشَارَةُ عِيسَى بِمُحَمَّدٍ قَالَ الْجَائِلِقُ هَاتِ فَأَقْبَلَ الرُّضَاعُ يَتْلُو ذَلِكَ السَّفَرِ الثَّلَاثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ يَا جَائِلِقُ مَنْ هَذَا النَّبِيُّ الْمَوْصُوفُ قَالَ الْجَائِلِقُ صِفُهُ قَالَ لَا أَصِفُهُ إِلَّا بِمَا وَصَفَهُ اللَّهُ هُوَ صَاحِبُ النَّاقَةِ وَ الْعَصَا وَ الْكِسَاءِ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ يَهْدِي إِلَى الطَّرِيقِ الْأَقْصَدِ وَ الْمُنْهَاجِ الْأَعْدَلِ وَ الصِّرَاطِ الْأَقْوَمِ سَأَلْتُكَ يَا جَائِلِقُ بِحَقِّ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتِهِ هَلْ تَجِدُ هَذِهِ الصَّفَةَ فِي الْإِنْجِيلِ لِهَذَا النَّبِيِّ فَأُطْرَقَ الْجَائِلِقُ مَلِيًّا وَ عَلِمَ أَنَّهُ إِنْ جَحَدَ الْإِنْجِيلَ كَفَرَ فَقَالَ نَعَمْ هَذِهِ الصَّفَةُ فِي الْإِنْجِيلِ وَ قَدْ ذَكَرَ عِيسَى هَذَا النَّبِيَّ وَ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَ النَّصَارَى أَنَّهُ صَاحِبُكُمْ فَقَالَ الرُّضَاعُ أَمَا إِذَا لَمْ تَكْفُرْ بِجُحُودِ الْإِنْجِيلِ وَ أَقَرَرْتَ بِمَا فِيهِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ ص فَخُذْ عَلَى فِي السَّفَرِ الثَّانِي فَإِنِّي أَوْجِدُكَ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرَ وَصِيِّهِ وَ ذِكْرَ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ ذِكْرَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَمَّا سَمِعَ الْجَائِلِقُ وَ رَأْسُ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرُّضَاعَ عَالِمٌ بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَ اللَّهُ قَدْ آتَى بِمَا لَا يُمَكِّنُنَا رُدُّهُ وَ لَا دَفْعَهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى جَمِيعًا... (الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٣٤٤).

ترجمه روایت (توضیحات داخل پرانتز شرح نویسنده است):

{سپس امام رضاع رو به جاثلیق (رئیس اساقفه مسیحی) کرده فرمود: آیا در انجیل، دلیلی بر پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله هست؟ (اینکه امام رضاع می فرماید که آیا دلیلی در انجیل برای نبوت محمد است به این معنا است که محمد ص باید دلیل و نصی از انجیل ارائه دهد و این همان نصی است که ما آن را نص غیر مستقیم از خلیفه سابق نامیدیم).

جاثلیق گفت: اگر چنین چیزی باشد، ما او را انکار نمی کنیم (یعنی اولاً مدعی نبوت باید از انجیل دلیل و نص بیاورد و ثانياً اگر بیاورد دیگر جای انکار او نیست و حتی جای طلب اعجاز از او هم نیست و ما اهل انجیل این را می دانیم که اگر انجیل بر محمد دلالت کند پس او نبی خدا است).

امام رضاع فرمود: از «سکینه» - که در سفر سوم از کتاب انجیل است - به من بگو.

گفت: نامی از نامهای خدای متعال است که برای ما اظهار آن جایز نیست (جاثلیق گمان می کرد و چنین معتقد بود که آن سکینه در سفر سوم، نام خداست به طوری که گویی در مذهب و دینشان حتی اظهار آن اسم نیز جایز نبود. شبیه اعتقادی که هم اکنون بعضی ها در مورد نام مبارک امام زمان ع دارند که می گویند نام حقیقی ایشان یعنی محمد نباید برده شود).

امام رضاع فرمود: اگر برای تو ثابت کنم که آن، اسم محمد - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله - و یاد اوست و عیسای پیامبر، به آن اقرار کرده و آن را برای بنی اسرائیل بشارت داده است، اقرار می کنی؟ و در صدد انکار آن بر نمی آیی؟ (این حرف امام رضاع نشان میدهد که جاثلیق با اینکه عالم به انجیل است اما در فهم این مساله به غلط رفته است. به عبارت دیگر گویی غیر صریح نام محمد برده شد).

جاثلیق گفت: اگر چنین کنی اقرار می کنم؛ چون من انجیل را رد نمی کنم و منکر آن نیز نمی شوم (جاثلیق گمان نمی کرد در انجیل چیزی باشد که او نداند و از طرفی یک غیر مسیحی مثل علی بن موسی الرضا عالم به نکته ای از انجیل باشد که از دید او پنهان باشد).

حضرت فرمود: پس بگیر برای من سفر سوم را که در آنجا نام محمد ص ذکر شده و عیسی به پیامبر اکرم حضرت محمد ص بشارت داده است.

جاثلیق گفت: این هم سفر سوم.

حضرت، سفر سوم از انجیل را گرفته و خواند، تا رسید به نام پیامبر، سپس رو به جاثلیق نموده، فرمود: این پیامبری که در اینجا توصیف شده است، کیست؟

جاثلیق گفت: او را توصیف کن.

حضرت فرمود: چیزی از خود نمی گویم بلکه توصیف خدا را ذکر می کنم؛ او صاحب شتر و عصا و کسا می باشد، پیامبر امّی است که نام مبارک او در تورات و انجیل نوشته شده، امر به معروف و نهی از منکر می کند و حلال و حرام خدا را بیان می نماید. طّیبات و پاکیه را حلال و خبائث و ناپاکیه را حرام می نماید. تکالیف و گناهان سخت را بر می دارد. و زنجیرهایی که مانع از پیمودن راه رستگاری و طریق عدل و مستقیم می شوند، از بین می برد. ای جاثلیق! تو را به حق عیسی - که روح خدا و کلمه او بود - آیا در انجیل این توصیفات را برای این پیامبر ندیده ای؟ (یعنی این اوصاف بوده و جاثلیق هم دیده بود اما علم تفصیلی به آن نداشت و متوجه جزئیات و انطباقش بر حضرت محمد ص نبود).

جاثلیق سرش را پایین انداخت و دانست که اگر انکار کند، کافر خواهد شد. بعد گفت: آری، این صفات در انجیل هست و عیسی ع نام این پیامبر را آورده است.

امام فرمود: اکنون که انکار نکردی و به این مطالب اقرار نمودی، سفر دوم انجیل را نیز بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و جانشینش (علی - علیه السلام -) و نام دخترش فاطمه و فرزندان حسن و حسین - علیهم السلام - ذکر شده است (رفتن به سفر دوم یعنی این نصوص در جاهای متعدد انجیل است به گونه‌ی تکه های پازل).

وقتی جاثلیق و رأس الجالوت (عالم یهودی که در کنار جاثلیق بود؛ ظاهراً رأس الجالوت به رئیس و مرجع یهودیان گفته می‌شود) مشاهده کردند که امام رضاع به کتابهایشان عالمتر است از خودشان، عرضه داشتند: قسم به خدا! چیزی فرمودید که رد و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم و همانا موسی و عیسی جمیعاً به او بشارت دادند... (یعنی هم اکنون با توضیحات امام رضاع متوجه شدند و فهمیدند که حضرت عیسی چگونه اسم و اوصاف پیامبر موعود را بیان کرده است و آنان تا قبل از این توجه نداشتند). پایان ترجمه.

همین پیچیدگی نص، در مورد نصی که مهدی موعود در زمان ظهورش به آن استناد می‌کند نیز وجود دارد:

عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّا نَصِفُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِالصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ (غیبت نعمانی، ص ۳۲۱) مالک جُهَنی گفت که به امام باقر ع عرض کردم که ما (شیعیان و اصحاب شما) صاحب این امر را با صفاتی توصیف می‌کنیم که هیچ یک از مردم اینگونه نیست. امام باقر ع فرمودند: نه قسم به خدا؛ هرگز اینگونه نیست تا اینکه او خودش بر شما به همین احتجاج کند و شما را به سمت همین دعوت کند.

این روایت نکات دقیق و جالبی را در تأیید آنچه گفتیم بیان می‌کند؛ اینکه اولاً اصحاب امام باقر ع، آنچه از اسم و اوصاف قائم از امام شنیده‌اند و یاد گرفته‌اند خیلی روشن و صریح نیست گویی قابل تطبیق بر کسی نخواهد بود و چه بسا در مواردی در ظاهر تضاد و تناقضی دیده باشند. ثانیاً امام باقر ع در صدد این بر نمی‌آیند که مشکل و شبهه آن شخص را بپرسند و جوابش را بدهند تا از این مشکل خارج شود. ثالثاً او را حواله به آینده می‌دهد یعنی این سوال و شبهه در آینده توسط خودش حل می‌شود. رابعاً همین اسم و اوصافی که الآن از امام باقر ع می‌شنوند و سینه به سینه نقل می‌شود، نص و بینه‌ای خواهد بود برای قائم. و ایشان در زمان ظهورش مردم را به همین‌ها دعوت می‌کند نه به مثل معجزه، و در نتیجه خود قائم و صاحب الامر ع مردم را به تفصیل از اسم و اوصاف قائم با خبر می‌کند.

اصلاً می‌توان گفت که علت اصلی برای اینکه انبیاء الهی و شخص پیامبر اکرم ص و همچنین ائمه ع از ظهور منجی و مهدی در آخر الزمان خبر می‌دادند و در موردش سخنان زیادی می‌فرمودند این بوده که ایشان بتوانند در زمان بعثت و ظهورشان با همین سفارشات و وصایا خود را اثبات کنند یعنی مصداق واقعی و حقیقی مهدی را باید از این بیانات به جا مانده از حجت‌های گذشته اثبات کرد و گرنه اگر قرار بود قائم ع خود را با معجزات اثبات کند نیازمند این همه توضیح و تبیین در مورد شخصیت و خصوصیات ظهورش نبودیم. این نکته را عاقلان خوب می‌فهمند.

در مورد نصّ و بیّنه‌ای که حضرت نوح به آن احتجاج می‌کند نیز همین نکته از قرآن بیان شده است یعنی آنچه حضرت آدم ع به آن سفارش و وصیت کرده بود در مورد نبوت و بعثت نوح (که قبلاً روایتش گذشت زمانی که بر فرزندش هبه الله وصیت می‌کرد و در ضمن وصیت مستقیم به هبه الله، به ظهور نوح بشارت داد و برای او نصی به جا گذاشت) و این وصایا بر مردم زمان حضرت نوح پوشیده مانده بود:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي فَعَمَّيتُ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْتُكُمْ هَا وَآتَيْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (هود ۲۸) گفت: «ای قوم من، اگر من بیّنه‌ای از پروردگارم داشته باشم، و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده است (آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید)؟! آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این بیّنه مجبور سازیم، با اینکه شما کراهت دارید؟»

این آیه برای آنانی که چشم دل خویش را باز کنند و با عقل سلیم و انصاف نظر کنند حرف‌ها و سخنها دارد.

__ ثانیاً (دومین خصوصیت نصّ و بیّنه) باید آن اسم و اوصاف به طور کامل بر آن شخص تطبیق کند. یعنی اینگونه نباشد که کسی که نامش مثلاً اصغر است بخواهد استناد کند به نصی که بشارت ظهور کسی را داده‌اند که نامش عیسی است. به عبارت دیگر پس از آنکه مدعی صادق، اسرار روایات و وصایای گذشته را باز می‌کند، می‌بینیم که در مقام واقع و خارج نیز خصوصیات ایشان با آنچه در نصوص بیان شده تطبیق دارد و هماهنگ است.

__ ثالثاً (این خصوصیت مهم‌ترین خصوصیت نصّ است) امکان احتجاج مدعی کذاب به نصّ الهی که برای اثبات مدعی صادق به جا گذاشته شده وجود ندارد. وقتی خداوند قادر و حکیم می‌خواهد از این طریق مدعی صادق را تأیید کند و نصّی برایش به جا بماند پس نمی‌توان تصور کرد که راه را برای کذابین و ابلیس‌صفتان باز بگذارد. و اگر این احتمال وجود داشته باشد، کار برای حجت‌های الهی سخت خواهد شد و مردم حق دارند که به نوح ایمان نیاورند و یا نسبت به مکتوبات انجیل و تورات در مورد محمد ص بی اهمیت باشند. دقیقاً جاثلیق نصرانی در مناظره با امام رضاع از همین روش استفاده کرد تا بتواند راه فراری برای خودش باقی گذارد. در مناظره‌ای که فقراتش را در بالا ذکر کردیم خواندید و مشاهده کردید که امام رضاع از طریق انجیل توانست اثبات کند که عیسی ع به

ظهور و بعثت شخصی با اسم محمد و خصوصیات و اوصافی که حضرت محمد دارا بود بشارت داده است. به گونه‌ای که جاثلیق نتوانست منکر آن شود و اگر استدلال امام رضا را انکار می‌کرد یعنی انجیل را انکار می‌کرد. فلذا در انتها اشکالی مطرح می‌کند تا بتواند از این طریق وعده‌ای را که به امام رضا داده بود عملی نکند. او در ابتدا گفته بود که اگر امام رضا ع بتواند از طریق انجیل نبوت محمد را اثبات کند منکرش نخواهد شد. اما در انتها بهانه می‌آورد و اشکالی مطرح می‌کند به اینصورت که از کجا معلوم این محمد همان محمد موعود در انجیل باشد؟ یعنی جاثلیق از طریق علم امام رضا ع فهمید و متوجه شد که شخصی به اسم محمد و اوصاف مذکور در انجیل ثبت و ضبط است اما از کجا معلوم این همان باشد؟ ممکن است منظورش محمد دیگری باشد که در آینده خواهد آمد و یا جای دیگری قبلاً ظهور کرده باشد. و خلاصه اینکه در مصداق خارجی تشکیک کرد و اشکال را متوجه تطبیق مصداق کرد:

فَلَمَّا سَمِعَ الْجَائِلِيُّ وَرَأْسُ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرُّضَاعَ عَالِمٌ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَاللَّهِ قَدْ أَتَى بِمَا لَا يُمَكِّنُنَا رَدُّهُ وَلَا دَفْعُهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزُّبُورِ وَقَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَعِيسَى جَمِيعاً وَلَكِنْ لَمْ يَنْقَرَّرْ عِنْدَنَا بِالصَّحَّةِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا فَأَمَّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقَرَّ لَكُمْ بِبُيُوتِهِ وَنَحْنُ شَاكُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ كُمْ أَوْ غَيْرُهُ؛ وَفَتَى جَائِلِيٍّ وَرَأْسُ الْجَالُوتِ (عالم یهودی که در کنار جاثلیق بود) مشاهده کردند که امام رضا ع به کتابهایشان عالمتر است از خودشان، عرضه داشتند: قسم به خدا! چیزی فرمودید که رد و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم و همانا موسی و عیسی جمیعاً به او بشارت دادند. اما برای ما به طریق صحیح ثابت نشده که منظور همان محمد شما باشد. اما این که صرفاً نامش محمد است، ما نمی‌توانیم به نبوتش اقرار کنیم در حالی که شک داریم که آیا او (محمد موعود در تورات و انجیل) همان محمد شماست؟

اشکالی که جاثلیق نصرانی مطرح کرده است در ظاهر، اشکال خوب و منطقی به نظر می‌رسد و گویی آنها حق دارند چنین اشکالی در تطبیق کنند. اما جوابی که امام رضا ع به آنها می‌دهد باعث سکوتشان می‌شود و متوجه می‌شوند که جایی برای طرح این شبهه وجود ندارد:

فَقَالَ الرُّضَاعُ احْتَجَجْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلُ أَوْ بَعْدُ مِنْ وَلَدٍ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيًّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ص أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ مُحَمَّدٍ فَاحْجَمُوا عَنْ جَوَابِهِ؛ امام رضا ع فرمود: با شک احتجاج کردید! آیا خداوند قبل یا بعد از حضرت آدم تا امروز، پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد باشد؟! یا در هیچ یک از کتبی که خدا بر همه انبیاء نازل کرده غیر از پیامبر ما محمد را یافته‌اید؟ (یعنی آیا جایی در کتب مقدس دیده‌اید که مثلاً پیامبری با نام محمد ظهور کرده باشد غیر از محمد ما که ادعای این را داشته است؟) در این جا بود که آن‌ها از جواب امام رضا ع درماندند.

به عبارت دیگر امام رضاع در جواب اشکال جاثلیق اینگونه می‌فرماید که وقتی تا به حال کسی با اسم محمد و اوصاف مذکور در انجیل نیامده و حتی ادعا نکرده است و همچنین شایسته نیست که بگوییم ممکن است بعداً بیاید چون به قول بازاریها دست به نقد کسی آمده است پس وجه انکارش چیست؟ به عبارت دیگر کسی که برای اولین بار می‌آید و به نصوص و بینات کتب مقدس احتجاج می‌کند و اسم و اوصاف مکتوب در آنها بر این مدعی هم صادق است پس حتماً او خودش می‌باشد و شایسته نیست که در مصداق شک و تردید کنیم. چونکه نمی‌توان به هوای ادعای شخص دیگری در آینده این را رد کنیم چون اگر الآن رد شود به طریق اولی دومی رد خواهد شد چون مسبوق به ادعا است. اینکه امام رضاع می‌فرماید با شک احتجاج کردی یعنی این یک صرف شک بیجا و بی دلیل است و منطقی نیست چنین شکی صورت گیرد چون تنها در یک صورت شک و شبهه‌ی جاثلیق به جا و منطقی بود و آن هم زمانی بود که قبلاً کسی با این اسم و اوصاف آمده باشد و مدعی شده باشد که در اینصورت الحق و الانصاف شک به جایی است و به عبارت بهتر پس از احتجاج یک مدعی به یک نص، دیگر سخن کسانی که پس از او به آن نص احتجاج می‌کنند قابل قبول نیست. و ملاک حقانیت و صدق برای کسی خواهد بود که برای اولین بار به آن نص احتجاج کند. مثلاً در همین روایت سابق که از مالک جُهنی نقل کردیم می‌بینید که امام باقر ع و عده می‌دهد که خود مهدی و صاحب الامر به این اوصاف احتجاج می‌کند و شما را دعوت می‌کند و این یعنی قبل از او کسی نمی‌تواند بر این اسم و اوصاف احتجاج کند و راه برای مدعی کذاب بسته است.

این نص و بینات علامتی است که خداوند برای مردم قرار داده است تا به واسطه آن بتوانند مدعی صادق را بشناسند پس روا نیست که این علامت باعث گمراهی شود و مردم را به بیراهه ببرد. پس اگر در وصایای حجت‌های الهی و در کتب معتبر و مقدس به آمدن کسی با اسم و اوصاف خاص بشارت داده‌اند و کسی با همین اسم و اوصاف بیاید و به این نصوص احتجاج کند حتماً خودش می‌باشد و انکار ایشان روا نیست و این همان راه اصلی برای جدایی و تمییز مدعیان کذاب از مدعی صادق است.

قرآن کریم نیز به این نکته اشاره می‌کند که مدعی کذاب نمی‌تواند به این نص احتجاج کند و خداوند اجازه این کار را به او نمی‌دهد. خداوند در مقابل کفار و کسانی که به پیامبر ایمان نیاوردند و او را دروغگو می‌دانستند اینگونه استدلال می‌کند:

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ * وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدْكُرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (حاقه ۴۶-۳۸) پس سوگند یاد می‌کنم به آنچه می‌بینید، و آنچه نمی‌بینید، بی‌تردید آن، گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است، و آن، گفتار یک شاعر نیست، ولی جز اندکی ایمان نمی‌آوردید، و گفتار کاهن هم نیست، ولی جز اندکی متذکر نمی‌شوید. نازل شده از سوی پروردگار

جهانیان است. و اگر [محمد] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.

خداوند متعال در این آیات شریفه در مقابل کسانی که به محمد ایمان نیاوردند و ایشان را فرستاده خدا نمی‌دانستند بلکه ایشان را مدعی کذاب و شاعر و یا کاهن می‌دانستند چنین استدلال می‌کند که او فرستاده خدا است و قرآنش از سمت خدا نازل شده است به این دلیل که او بعضی از سخنان خاص را به خدا نسبت می‌دهد. در آیه شریفه کلمه «بعض الاقوال» آمده است. این کلمه معرفه است و خداوند فرمود که «قولاً» یا «اقوال» بلکه صحبت از یک گفتار خاص و شناخته شده است.

بعضی از مفسرین گمان کرده‌اند که خداوند در اینجا چنین می‌گوید که محمد به ما دروغ نمی‌بندد و اگر هر دروغی را به خدا ببندد خداوند به او رحم نمی‌کند. این برداشت اشتباه است چونکه اولاً صحبت از گفتار خاص و شناخته شده است نه گفتار نکره و هر گفتار دروغی. و ثانیاً خداوند در جهت استدلال برای نبوت و صدق و حقانیت محمد است برای کفار؛ در نتیجه معنا ندارد بگوید که او صادق است چون اگر دروغ ببندد ما او را زنده نمی‌گذاریم. فلذا این آیات شریفه مبتنی بر یک استدلال عقلی و منطقی است که برای غیر مؤمنین ثابت و مسلم است. حال ببینیم چه گفتار و کلامی است که محمد ص برای اثبات نبوتش بیان کرده است و احتمال تمسک به این گفتار برای مدعی کذاب وجود ندارد چنانکه خداوند فرمود او را به شدت می‌گیریم و رگ قلبش را پاره می‌کنیم. این همان استدلال و احتجاج به وصیت و نصوص پیامبران گذشته از جمله موسی و عیسی است و آنها خوب می‌دانند که احتجاج کننده به این نصوص فقط صاحبش می‌باشد.

__ رابعاً (چهارمین خصوصیت نصّ و بیّنه) آن نص و وصیت، موصوف به محفوظ از گمراهی می‌شده است و اگر خلاف آن محقق شود در اینصورت این ناشی از جهل و یا عدم قدرت خداوند بر حفظ نص است و یقیناً خداوند بر حفظ نصّ و بیّنه‌ای که برای صاحبش قرار داده است قادر و توانا است. فلذا می‌بینیم که پیامبر در لحظات انتهایی عمر مبارک خویش با اینکه در موارد بسیاری در مورد جانشین و جانشینانش سخن گفته است مانند جریان غدیر خم اما اصرار دارد که وصیتی بنویسد و آن وصیت را موصوف به بازدارنده از گمراهی می‌کند. جالب اینجاست که در نقلهای متعدد از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر در بیماری منجر به مرگش قصد داشت تا چیزی بنویسد که امت تا روز قیامت با آن گمراه نشوند. سید بن طاووس از علمای بزرگ شیعه به پسرش می‌نویسد:

فَإِنَّ الْبَخَارِيَّ وَ مُسْلِمَ فِي صَحِيحَيْهِمَا (صحيح البخاريّ ٦: ١١، صحيح مسلم ٣: ١٢٥٩ حديث ٢١، ٢٢)، وَ كُلُّ مَنْ لَهُ صِدْقٌ وَ أَمَانَةٌ مِنْ رِوَاةِ الْمُسْلِمِينَ ذَكَرُوا بَلَا خِلَافٍ أَنَّ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ عِنْدَ وَفَاتِهِ: «إِيْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدِي أَبَدًا» (كشف المحجّة لثمره المهجّة،

ص ۱۱۷) همانا بخاری و مسلم در کتابشان و همینطور هر کسی از راویان مسلمان که صادق و امانت‌دار بودند بدون اختلاف ذکر کرده‌اند که جدّ تو حضرت محمد ص در زمان وفاتش گفت: «کاغذ و دواتی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که تا ابد گمراه نشوید».

اینکه سرانجام این داستان و وصیت پیامبر چه شده است و اینکه آیا پیامبر در این وصیت چیزی از نص و یثنه برای مهدی موعود در زمان ظهورش به جا گذاشته است را در آینده خواهیم گفت و اینکه چرا پیامبر این وصیت و نوشته‌اش را توصیف کرده است به اینکه نه تنها بعد از مرگ بلکه تا روز قیامت باعث هدایت و دوری از گمراهی خواهد شد. آیا غیر از امیر المؤمنین علی ع و ائمه‌ای از فرزندان او که دارای نص مستقیم یکی پس از دیگری هستند، نصّی برای مهدی موعود در آخر الزمان و در زمان ظهورش از طرف پیامبر اکرم ص به جا مانده است؟ و آیا این وصیت عاصم از گمراهی ربطی به این ماجرا دارد؟

شاهد بر این ضمانت و حفظ نصّ از سوی خداوند متعال این است که سالها از ظهور موسی و عیسی و بشارتهای ایشان گذشت اما کسی غیر از حضرت محمد ص به آن استدلال و احتجاج نکرده است. به خاطر همین نکته بود که امام رضاع به جاثلیق گفت که آیا تا به اکنون کسی غیر از محمد ما سراغ دارید که خود را مصداق این سفارشات بداند؟ یعنی زمان طولانی از بعثت عیسی گذشته است و کسی نتوانسته به این وصایا احتجاج کند. ادامه داستان مناظره امام رضاع را به خاطر داشتن نکات زیبا و قابل تأمل برایتان می‌آورم:

آنها (جاثلیق و رأس الجالوت) از جواب باز ماندند و گفتند: ما نمی‌توانیم قبول کنیم که این محمد، محمد شماس؛ چون اگر به او و وصی او و دختر او و دو پسرش (حسن و حسین) طبق آنچه گفتی اقرار کنیم، به اجبار مسلمان شده‌ایم. امام فرمود: تو ای جاثلیق! در پناه خدا و پیامبرش ایمان بیاور و از ناحیه ما، ضرری به تو نمی‌رسد و از چیزی خوف نداشته باش. جاثلیق گفت: اکنون که مرا پناه دادی، اقرار می‌کنم که این پیامبر که نامش محمد است و وصی او که نامش علی است و دخترش که نام او فاطمه است و دو نوه‌اش که نامشان حسن و حسین است در تورات، انجیل و زبور آمده است. حضرت فرمود: آیا آنچه گفتی و اقرار کردی از تورات و انجیل و زبور درست و از روی عدل است و یا دروغ و از روی زور؟ گفت: بلکه راست و از روی عدل است و خدا جز حق نمی‌گوید. بعد از اینکه امام از جاثلیق اقرار گرفت، رو به رأس الجالوت (عالم یهودی) کرده، فرمود: گوش کن ای رأس الجالوت! سفر فلان از زبور داود را. رأس الجالوت گفت: بخوان، خدا تو را و پدر و مادرت را مبارک گرداند. امام شروع کرد و سفر اول از زبور را خواند. تا اینکه به نام محمد، علی، فاطمه و حسنین - علیهم السّلام - رسید. فرمود: ای رأس الجالوت! تو را به خدا! آیا اینها در زبور داود نیست؟ و به تو نیز مثل جاثلیق پناه می‌دهم. رأس الجالوت

گفت: آری، عین مطالب و نامها در زبور آمده است. حضرت فرمود: تو را به حق ده نشانه‌ای که خداوند بر موسی بن عمران در تورات نازل کرده است قسم می‌دهم آیا این پنج تن، در تورات به عدل و فضل توصیف نشده‌اند؟ گفت: آری، و کسی که منکر آن شود به خدا و پیامبرانش کافر گردیده است. امام رو به او کرد و فرمود: فلان سفر از تورات را بیاور و شروع کرد به خواندن. رأس الجالوت از خواندن و فصاحت و بلاغت حضرت، تعجب کرد. وقتی امام به نام مقدس محمد- صلی الله علیه و آله- رسید، رأس الجالوت گفت: آری، اینها احما و فطیم دختر او، و ایلیا و شبر و شبیر هستند که معنای آن به عربی می‌شود: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین. امام آن جزء از تورات را تا به آخر خواند. سپس رأس الجالوت گفت: به خدا قسم! ای پسر محمد! اگر خوف از دست دادن ریاستی که بر تمام یهود پیدا کرده‌ام، نبود به احما (محمد- صلی الله علیه و آله-) ایمان می‌آوردم و دستورات شما را اطاعت می‌کردم. و قسم به خدایی که تورات را بر موسی و زبور را بر داود نازل کرد، تا به حال کسی را ندیدم بهتر از شما تورات و انجیل و زبور را بخواند. و به بهترین بیان و فصاحت و بلاغت، آن را تفسیر کند.

امام رضاع تا ظهر با آنان بود. وقتی ظهر شد فرمود: من نمازم را می‌خوانم و به مدینه بر می‌گردم تا به وعده‌ای که به والی مدینه داده‌ام و آن نوشتن جواب نامه صاحبش می‌باشد، وفا کنم. و فردا صبح نزد شما بر می‌گردم، ان شاء الله. راوی می‌گوید: بعد از اینکه امام نمازش را خواند، روانه مدینه شد. صبح روز بعد، حضرت برگشت و دوباره همان مجلس، برپا شد. پس کنیز رومی آوردند و امام با او به زبان رومی سخن گفت. و در این حال جاثلیق که با زبان رومی آشنا بود، گوش فرا می‌داد. حضرت به زبان رومی خطاب به آن کنیز فرمود: محمد- صلی الله علیه و آله- را بیشتر دوست می‌داری یا عیسی- علیه السلام-؟ گفت: تا زمانی که محمد ص را نمی‌شناختم، عیسی را بیشتر دوست داشتم. اما بعد از اینکه محمد ص را شناختم، او را بیشتر از حضرت عیسی و سایر پیامبران، دوست می‌دارم. جاثلیق به کنیز گفت: اگر مسلمان بشوی، دشمن عیسی می‌شوی؟! کنیز گفت: به خدا پناه می‌برم! عیسی را دوست داشته و به او ایمان دارم ولی محمد نزد من محبوبتر است. آنگاه امام به جاثلیق گفت: آنچه را که این جاریه گفت، برای مردم تفسیر کن و همچنین تفسیر کن آنچه را که تو به او گفتی و او برای تو جواب گفت، پس جاثلیق نیز همه اینها را برای مردم تفسیر نمود. سپس جاثلیق به امام عرضه داشت: ای فرزند محمد ص در اینجا مردی سندی می‌باشد که مذهبش نصرانی است و می‌خواهد با شما به زبان سندی احتجاج نماید. حضرت فرمود: او را حاضر کنید. وقتی که حاضر شد، امام- علیه السلام- با او به زبان خودش صحبت کرد و بعد سؤال و جوابهایی بین آن دو در مورد نصرانیت رد و بدل شد. راوی می‌گوید: شنیدیم که مرد سندی می‌گوید: بطلی بطلی بطله. حضرت فرمود: او به زبان سندی، به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد.

سپس امام ع در مورد حضرت عیسی و مریم با او صحبت کرد و او را قانع کرد تا اینکه به زبان سندی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». بعد کمر بندش را بالا برد و علامتی که به رسم نصرانیت، می بستند، آن را به امام داد و عرض کرد، یا بن رسول الله! با دست خود، این را پاره کنید. و حضرت چاقویی طلب کردند و به وسیله آن، علامت را پاره کردند. سپس حضرت به محمد بن فضل، دستور داد تا مرد سندی را به حمام ببرد و او را غسل دهد و لباس بپوشاند و با خانواده اش به مدینه بیاورد...

آنچه از مناظره امام رضاع با علمای مسیحی و یهودی نقل کردیم مربوط بوده است به مناظره ای که ایشان در بصره بعد از شهادت پدر بزرگوارشان و برای پاسخ به بعضی شبهات منکرین ولایت ایشان انجام داده بودند. اما امام رضاع مناظره دیگری نیز بعدها در زمان ولایت عهدی شان در مرو و در مجلسی که مأمون تشکیل داده بود انجام می دهند که بسیاری از متکلمین و اهل علم و نظر حضور داشتند که از جمله آنها علمای یهود و نصاری بودند. این مناظره نیز مثل مناظره فوق الذکر بسیار جذاب و حاوی نکات ارزشمندی است برای کسانی که خواهان راه شناخت و معرفی انبیاء الهی هستند. به دلیل طولانی بودن این مناظره و به جهت عدم اطاله کلام آن را ذکر نکردم اما به فقراتی از آن اشاره می کنم تا تأیید مجددی باشد نسبت به آنچه در مورد نص و بینة عرض کردم:

قَالَ الْجَائِلِيُّ مَا تَقُولُ فِي بُؤَةِ عِيسَى ع وَ كِتَابِهِ هَلْ تُنْكِرُ مِنْهُمَا شَيْئًا قَالَ الرُّضَاع أَنَا مُقِرٌّ بِبُؤَةِ عِيسَى وَ كِتَابِهِ وَ مَا بَشَرَهُ أُمَّتُهُ وَ أَقَرَّ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَ كَافِرٌ بِبُؤَةِ كُلِّ عِيسَى لَمْ يُقِرَّ بِبُؤَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِكِتَابِهِ وَ لَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتُهُ (توحید صدوق، ص ۴۲۰) جاثلیق به امام رضاع گفت که در مورد پیغمبری عیسی و کتابش چه می گوئی؟ آیا از این دو، چیزی را انکار می کنی؟ امام رضاع فرمود که من اقرار دارم به پیغمبری عیسی و کتابش و آنچه امتش را به آن بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده اند و کافر به پیغمبری عیسائی که به پیغمبری محمد ص و به کتابش اقرار نکرده و امتش را به او بشارت نداده است.

از این کلام امام رضاع می توان نتیجه گرفت که بشارت و وصیت به ظهور و نبوت محمد ص بر عیسی ع لازم و ضروری بود و گرنه وجهی برای تکفیر به این عیسی اگر وصیت به محمد نمی کرد نبود. وجه ضرورت بشارت و وصیت به محمد ص این است که حضرت محمد ص در هنگام ظهورش باید برای اثبات ادعای خویش از انجیل و کلام عیسی ع شاهد و گواه بیاورد.

همچنین در ادامه، امام رضاع فرمودند:

پس تو را قسم می دهم که آیا انجیل به این مطلب اشاره کرده است که یوحنا گفت: مسیح مرا خبر داد به دین محمد عربی و مرا به او بشارت داد که بعد از او می باشد، پس من حواریون را به او بشارت دادم

و ایشان به آن حضرت ایمان آوردند؟ جاثلیق گفت که یوحنا این را ذکر کرده و به پیغمبری مردی و به اهل بیت و وصیش بشارت داده اما بیان نکرده که این در چه زمان می باشد و آنها را برای ما نام نبرده تا ما ایشان را بشناسیم.

اینکه جاثلیق در مقابل بشارت عیسی می گوید که ما محمد و اهل بیتش را نمی شناسیم اشاره و تأییدی است برای آنچه قبلاً ذکر کردیم که آنها به تفصیل متوجه جزئیات نبودند مگر با ظهور خود مدعی و بیانات ایشان.

ثُمَّ اتَّفَتَعَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِيُّ أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوباً نَبأَ مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبٍ الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جَدّاً جَدّاً تَسْبِيحاً جَدِيداً فِي الْكِنَانِ الْجَدِّ فَلْيُفْرِغْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنْ بَايَدِيهِمْ سَيُوفاً يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثِلِيقِ يَا نَصْرَانِي كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفاً حَرْفاً قَالَ الرُّضَاعُ لَهُمَا أَ تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبٍ الْحِمَارِ لَابِساً جَلَابِيبَ الثَّوْرِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالَا قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا قَالَ الرُّضَاعُ يَا نَصْرَانِي هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَ رَبِّكُمْ وَ الْفَارَقْلِيطَا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتَ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يُنَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يُبْدِي فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عُمُودَ الْكُفْرِ فَقَالَ الْجَاثِلِيقُ مَا ذَكَرْتَ شَيْئاً مِمَّا فِي الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُقَرُّونَ بِهِ فَقَالَ أَ تَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتاً يَا جَاثِلِيقُ قَالَ نَعَمْ... سپس امام رضاع رو کرد به سمت رأس الجالوت رئیس یهودیان و گفت ای یهودی به من توجه کن، تو را قسم می دهم به ده نشانه ای که بر موسی بن عمران نازل شد آیا خبر محمد ص و امتش را در تورات، مکتوب و ثبت شده می یابی به این صورت که آمده است: «(زمانی که امت پایانی بیاید همانها که پیروان کسی هستند که بر شتر سوار است، پروردگار را به صورت جدی تسبیح می کنند تسبیحی تازه و نو در کنیسه های تازه؛ باید که بنی اسرائیل به آنها و به پادشاه آنها پناه برند تا دلهای ایشان آرام گیرد زیرا که در دستهای ایشان شمشیرهایی است که به واسطه آن از اتمهای کافر که در اطراف زمینند انتقام می گیرند» آیا این مطلب به این صورت در تورات مکتوب است؟؟ رأس الجالوت گفت آری ما آن را اینچنین می یابیم. بعد از آن به جاثلیق فرمود که ای نصرانی، دانش تو به کتاب شعیا چگونه است؟ گفت که آن را حرف به حرف می شناسم. حضرت به هر دو فرمود: آیا این را از کلام شعیا می شناسید که «ای قوم به درستی که من صورت الاغ سوار را دیدم که پوشیده به ردهای نور بود، و شتر سوار را دیدم که روشنیش چون روشنی ماه بود»؟ گفتند که شعیا این را گفته است. امام رضا (ع) رو به جاثلیق فرمود که ای نصرانی آیا در انجیل کلام عیسی را می شناسی که فرمود: «به درستی که من به سوی پروردگار شما و پروردگار خویش می روم، و فارقلیطا (نام عبری به معنای محمد) می آید و او همانست که از برای من به حق گواهی

می‌دهد چنان که من از برایش گواهی داده‌ام و او است آنکه هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان می‌کند و او همانست که رسوائیهای امتها را آشکار می‌نماید و او همانست که ستون کفر را می‌شکند». جاثلیق گفت که خبری را ذکر نکردی از آنچه در انجیل است مگر آنکه ما به آن اقرار می‌کنیم. حضرت فرمود که ای جاثلیق آیا این را در انجیل ثابت می‌یابی؟ گفت آری.

در ادامه، عالم یهودی از امام رضا ع می‌پرسد که چگونه دعوت محمد ص و نبوتش را اثبات می‌کنی:

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تَثْبُتُ نُبُوَّةُ مُحَمَّدٍ قَالَ الرَّضَاعُ شَهِدَ بُنْيَوْتَهُ ص مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ؛ راس الجالوت گفت که پیغمبری محمد (ص) را از کجا ثابت می‌کنی؟ امام رضا (ع) فرمود که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود که خلیفه خدای عز و جل است در زمین، به نبوتش گواهی داده‌اند.

جالب است که امام رضا ع در مقابل عالم یهودی نمی‌گوید که نبوت محمد ص با معجزه اثبات می‌شود بلکه اثبات نبوت پیامبر را اینچنین معرفی می‌کند که انبیاء گذشته به او بشارت داده و نصی برای او به جا گذاشته‌اند. این در حالی است که یهودیان اثبات نبوت موسی ع را در معجزاتش می‌دانند و چنین انتظار داشتند که محمد نیز با معجزه اثبات و معرفی شود اما امام رضا ع اثبات نبوت پیامبر را در نصوص به جا مانده از خلفای سابق می‌داند. البته این به معنای انکار معجزات حضرت محمد ص نیست و بحث معجزات پیامبران و جایگاه آن در تأیید نبوت ایشان قبلاً گذشت. پس این کلام امام رضا ع باید به عنوان یک ملاک اصلی برای پاسخ به این سؤال که دلیل صدق ادعای یک مدعی چیست آویزه گوشمان باشد یعنی هر کسی ادعایی از خلافت الهی کرد باید شاهد یا شاهدانی از خلفای سابق ارائه دهد. و امام رضا ع در مناظره قبلی در بصره نیز به این راه و روش برای اثبات صدق ادعای یک مدعی اشاره کرده بود و اینجا دوباره از همان روش اثبات می‌کند.

اما خوب است دقت کنیم و ببینیم که امام رضا ع این نص و شهادت انبیاء سابق را چگونه برای عالم یهودی اثبات می‌کند. این را می‌گوییم از این جهت که کسی گمان نکند وقتی صحبت از نص و وصیت موسی و عیسی و انبیاء گذشته مطرح است همیشه این به این صورت خواهد بود که در خط و صفحه‌ای کاملاً مشخص و صریح مثلاً بگوید که در سال فلان، شخصی با اسم فلان حتی به همان اسم عربی مثلاً و اسم صریح پدر و مادر و ذکر صریح محل تولدش و چند سالگی و دیگر خصوصیات با بیانی کاملاً واضح و شیوا و بدون شبهه باشد، بلکه گاهی اوقات اینگونه صراحت و فاش بودن نص باعث این می‌شود که مدعیان کذاب و منافق هر از چندگاهی خود را شبیه آن کنند و آنقدر به این نصوص استناد شود که دیگر مساله لوث شود و وقتی نوبت مدعی حقیقی برسد

کارش به سخره گرفته شود. خداوند از نص و بینه‌اش محافظت می‌کند و برای این محافظت راههایی وجود دارد از جمله اینکه در بعضی موارد انبیاء الهی با سخنانی غیر صریح و رمزآلود به آن می‌پردازند:

راس الجالوت به حضرت گفت که قول موسی بن عمران را ثابت کن. امام رضا ع فرمود که ای یهودی آیا می‌دانی که موسی بن عمران، بنی اسرائیل را وصیت نمود و به ایشان فرمود که «زود باشد که شما را پیغمبری از برادران شما بیاید پس او را تصدیق کنید و از او اطاعت کنید»؟ آیا از برای بنی اسرائیل برادرانی را غیر از فرزندان اسماعیل می‌شناسی؟ البته اگر خویشاوندی اسرائیل (یعقوب نبی) را با اسماعیل بشناسی و نسبتی که بین آندو از طرف ابراهیم ع برقرار است را بدانی. راس الجالوت گفت که این از قول موسی است و ما این را رد نمی‌کنیم. امام رضا ع فرمود که آیا شما را از برادران اسرائیل، پیغمبری (یعنی کسی که مدعی نبوت است) غیر از محمد (ص) آمده است؟ راس الجالوت گفت: نه. امام رضا (ع) فرمود: آیا این مطلب در نزد شما پذیرفته نیست؟ گفت آری و لیکن دوست می‌دارم که این را از تورات برایم تصحیح کنی. امام رضا (ع) فرمود که آیا این را انکار می‌کنی که تورات به شما می‌گوید که «نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر برای مردم روشن شد و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ راس الجالوت گفت که این سخنان را می‌شناسم اما تفسیر و توضیح آن را نمی‌شناسم. امام رضا ع فرمود که من برای تو توضیح می‌دهم. اما قول او که «نور از جانب طور سینا آمد» همان وحی خدای تبارک و تعالی است که بر بالای کوه طور سینا آن را بر موسی فرود آورد و اما قول او که «از کوه ساعیر برای مردم روشن شد» همان کوهی است که خدای عز و جل به سوی عیسی بن مریم وحی فرمود و او بر بالای آن بود و اما قول او که «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» پس آن کوهی است از کوههای مکه که میان آن و مکه یک روز راه است. و شعیای نبی ع همانطور که تو و اصحاب از او در تورات نقل می‌کنید، گفته است که «دو سواری را دیدم که زمین برای ایشان روشن شد و یکی از آن دو سوار بر الاغ سوار بود و دیگری بر شتر»، پس الاغ سوار کیست و شتر سوار کیست؟ راس الجالوت گفت که من ایشان (الاغ سوار و شتر سوار) را نمی‌شناسم پس مرا آگاه کن. حضرت فرمود: اما الاغ سوار عیسی است و اما شتر سوار محمد. آیا این را از تورات انکار می‌کنی؟ گفت: نه این را انکار نمی‌کنم. بعد از آن امام رضا ع فرمود که آیا حقیق نبی ع را می‌شناسی؟ گفت آری من به او عارفم و او را می‌شناسم. حضرت فرمود که حقیق گفته و کتاب شما در موردش حرف می‌زند که «خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امتش پر شد و لشکرش در دریا حمله می‌برند چنان که در بیابان حمله می‌برند و بعد از خرابی و ویرانی بیت المقدس ما را کتاب تازه می‌آورد» و مقصودش از این کتاب، قرآن است. آیا این

را می‌شناسی و به این ایمان داری؟ راس الجالوت گفت که حقیق این را گفته و ما قول او را انکار نمی‌کنیم. امام رضاع فرمود که حضرت داود ع در زبورش گفته و تو آن را می‌خوانی که «بار خدا/یا مبعوث کن برپاکننده سنت را بعد از فترت». پس آیا تو پیغمبری را می‌شناسی که بعد از فترت، سنت را برپا کرده باشد غیر از محمد؟ راس الجالوت گفت: این کلام داود است و ما این را می‌شناسیم و انکارش نمی‌کنیم اما منظور داود از این کلمات حضرت عیسی بود و روزگار او همان فترت است. امام رضاع فرمود: اشتباه کردی، به درستی که عیسی با سنت مخالفت نکرد و با سنت تورات موافق بود تا آنکه خدا او را به سوی خود بلند کرد و در انجیل نوشته شده است که «پسر زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعد از او می‌آید و او همانست که بارهای گران را سبک می‌گرداند و تکالیف شاقه را آسان می‌سازد و هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان می‌کند و از برای من گواهی می‌دهد چنان که من از برایش گواهی داده‌ام و من برای شما مثالها آورده‌ام و او شما را تاویل می‌آورد». حضرت فرمود که آیا به این نوشته ایمان داری که در انجیل است؟ راس الجالوت گفت آری این را انکار نمی‌کنم...

از این فقرات به راحتی می‌شود نتیجه گرفت که اولاً نصوص به جا مانده از تورات و زبور و انجیل، تفسیرش بر همگان واضح نیست تا جایی که رئیس و مرجع علمای مسیحی و یهودی اعتراف می‌کنند که فقراتی در کتب مقدس است که تفسیرش را نمی‌دانند و چه بسا برداشت غلط داشته باشند. و ثانیاً تفسیر این کلمات و این نصوص به عهده شخص خلیفه لاحق و صادق است به طوری که قابل رد نیست البته اگر منصف باشند و گرنه راه برای شبهه هر منافقی همیشه وجود دارد و کسی که بخواهد زیر بار ولایت حجت خدا نرود به هر شبهه و دسیسه‌ای چنگ می‌زند. همچنین بسیار واضح است که امام رضاع چگونه برای اثبات نبوت محمد ص صحبتی از معجزه به میان نمی‌آورد و با همان نصوص و بشارتهای تورات و انجیل کار را یکسره می‌کند. این مناظرات امام رضاع درسی است برای همه ما مسلمانان مخصوصاً علمای حوزه که پیاموریم راه معرفی و شناخت مدعی صادق چیست؟ در حالی که همین الان اگر سراغ علما و حوزویان هم بروید آنها نیز همچون علمای یهود و نصاری باز سخن از اعجاز می‌کنند، پس دیگر چه انتظاری از مردم عادی دارید که از یمانی آل محمد ص درخواست معجزه نکنند.

از همین جا نیز می‌توان نتیجه گرفت که چرا در بین تمامی موضوعات مختلفی که پیامبر اکرم و ائمه هدی ع از آنها سخن گفته‌اند، روایات مهدویت و آنچه مربوط به مهدی موعود و چگونگی ظهور و قیام ایشان است از همه پیچیده‌تر و گنگ‌تر است. به شکلی که به یقین می‌توان گفت که حتی آنکس که عمر خویش را صرف روایات مهدویت کرده است نیز از پاسخ به بسیاری از سؤالات ناتوان است و حتی قادر نیست فیلمنامه مشخص و جامعی از نحوه ظهور منجی موعود ارائه دهد که قابل جمع با همه روایات باشد. علت اصلی این پیچیدگی را می‌توان در همین نکته دانست که متونی پیچیده و سخت وجود دارد تا خود مهدی موعود با حل و فصل آن بتواند برای

خودش دلیل و حجتی ارائه کند. فلذا می‌بینیم که چرا امام باقر ع در قبال پیچیدگی این امر، پاسخی به مالک جهنی نمی‌دهد و تفسیر آن را به خود قائم ع واگذار می‌کند:

عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّا نَصِفُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِالصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ وَيدْعُوكُمْ إِلَيْهِ (غیبت نعمانی، ص ۳۲۱) مالک جهنی گفت که به امام باقر ع عرض کردم که ما (شیعیان و اصحاب شما) صاحب این امر را با صفاتی توصیف می‌کنیم که هیچ یک از مردم اینگونه نیست. امام باقر ع فرمودند: نه قسم به خدا؛ هرگز اینگونه نیست تا اینکه او خودش بر شما به همین احتجاج کند و شما را به سمت همین دعوت کند.

برای پیچیدگی روایات مهدویت تنها یک نمونه را از دهها مورد فعلاً ذکر می‌کنم تا کسانی که آشنایی با روایات مهدویت ندارند از اصل ماجرا با خبر باشند. مثلاً در مورد نام مبارک قائم، در روایات متعددی ذکر شده و اهل بیت ع بیان کرده‌اند که نهمین فرزند امام حسین ع که نامش محمد است قائم و صاحب الامر است و روایات در این باب و بیان نام محمد فراوان است:

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أُبَشِّرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِالْمَهْدِيِّ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي سُلْطَانًا عَادِلًا وَإِمَامًا قَاسِطًا يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، اسْمُهُ اسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. أَلَا وَكَأَيِّ خَيْرٍ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ، وَكَأَيِّ خَيْرٍ أَنْتَهُاءُ دَوْلَتِهِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا (کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲ ص ۹۵۹) سلیم از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود: ای مردم آیا شما را به «مهدی» بشارت ندهم؟ گفتند: آری. فرمود: بدانید که خداوند تعالی در امتم سلطانی عادل و امامی دادگر مبعوث می‌کند که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. او نهمی از فرزندان پسر من حسین است. نام او نام من و کنیه او کنیه من است. بدانید که خیری در زندگانی بعد از او نیست. و انتهای دولت او چهل روز قبل از روز قیامت خواهد بود.

و یا در روایت دیگر از امام باقر ع:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ صَالِحٌ مِنَ الصَّالِحِينَ سَمَّاهُ إِلَى أُرِيدُ الْقَائِمَ ع فَقَالَ اسْمُهُ اسْمِي (غیبت نعمانی، ص ۲۳۱) زراره می‌گوید که از امام باقر ع خواستم تا اسم یک انسان صالح را که منظورم قائم بود برایم بگوید. امام فرمود: اسمش اسم من است (یعنی محمد).

اما از طرف دیگر مثلاً از شخص امام باقر ع که در روایت فوق نام مبارک قائم را تبیین کرد وارد شده است که بیان نام قائم ع اصلاً جایز نیست حتی برای خواص شیعیان:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: لَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَأَنْسَى بِهِ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا خَالِدٍ فَتَرِيدُ مَاذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ قَالَ فَتَرِيدُ مَاذَا يَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَهُ لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُجْهِدٍ وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا وَلَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً (غيبت نعمانی، ص ۲۸۸) ابو خالد کابلی (از اصحاب خاص و سر امام سجاده ع) میگوید: چون علی بن الحسین ع از دنیا در گذشت به خدمت محمد بن علی (امام باقر) ع رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم می دانی که من به جز پدرت کسی را نداشتم و چقدر با او مانوس بودم و از مردم وحشت داشتم. امام باقر ع فرمود: راست می گوئی ای ابا خالد؛ چه می خواهی؟ عرض کردم: فدایت شوم، پدرت صاحب این امر را آنچنان برایم توصیف کرده است که اگر در کوچه ای بینم دستش را می گیرم. فرمود: پس چه می خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می خواهم نامش را به من بگوئی تا او را با نامش بشناسم. امام باقر ع فرمود: به خدا قسم ای ابا خالد که درخواست ناراحت کننده ای از من کردی و از امری از من پرسیدی که به هیچ کس نگفتم و اگر به کسی گفته بودم به تو نیز می گفتم و چیزی را از من پرسیدی که اگر فرزندان فاطمه (سادات) او را بشناسند حرص آن دارند که او را تکه تکه کنند.

سؤالی که وجود دارد این است که چرا امام سجاده ع با اینکه تمام اوصاف قائم را به ابو خالد گفته بود اما از بیان نامش دریغ کرد تا جایی که امروز فرزندش امام باقر ع نیز همان راه را در پیش گرفت با اینکه ابو خالد کابلی از اصحاب سر امام سجاده بوده است. مگر نام مبارک امام زمان محمد بن الحسن در روایات زیادی بیان نشده است؟ از جمله همین روایتی که امام باقر ع به زراره فرمود نامش نام من است؟ پس چرا اینجا به ابو خالد نفرمود نامش نام من است؟ همین نکته و این سنت یعنی عدم ذکر نام مهدی از امیر المومنین علی ع شروع شده است:

عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: سَأَلَ عُمَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الْمَهْدِيِّ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ؟ قَالَ: أَمَّا اسْمُهُ فَلَا، إِنَّ حَبِيبِي وَخَلِيلِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ مِمَّا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ فِي عِلْمِهِ (الامامه و التبصره، ص ۱۱۸) جابر بن یزید جعفی می گوید که از امام باقر ع شنیدم که فرمودند: عمر (خلیفه دوم) از امیر المومنین ع در مورد مهدی سوال کرد و گفت که ای پسر ابو طالب از مهدی خبرم کن که اسمش

چیست؟ امام علی ع فرمودند: اما اسم او هرگز؛ همانا دوست و حبیبم حضرت محمد ص از من عهد گرفت که نامش را نگویم تا اینکه خداوند او را بر این امر مبعوث کند و این مساله جزو علومى است که خداوند در رسولش به امانت گذاشت.

امام علی ع می فرماید که چىستى نام قائم از علوم اختصاصى و امانت نزد پیامبر است که اجازه فاش کردنش را ندارم تا زمانى که خودش بیاید. این در حالى است که در بسیاری از روایات آمده است که خود امیر المومنین نام مبارک امام زمان را ذکر کردند و او را به عنوان قائم معرفی کردند. پس نکته در چیست؟ اصلاً چرا بیان نام قائم باید به خودش در زمان ظهورش حواله داده شود؟

من از مفصل این نکته مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل

نصوص محمد ص در کتب مقدس موجود

جدای از آنچه امام رضاع به آن از تورات و انجیل احتجاج کرد، اکنون خودمان سری به عهدین موجود بزنیم تا ببینیم که آیا می توانیم بشارتهایی از پیامبر اکرم ص را در آن بیابیم؟:

بامدادان، ابراهیم برخاست، نان و مشکى از آب گرفت و به هاجر داد، و آن ها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در بیابان بشرع می گشت؛ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت. و تا فاصله ی دورى از او به مسافت پرتاب تیری رفت، رو به او بنشست، زیرا می گفت: مرگ پسر را نینم. و رو به او نشست، آواز خود را بلند کرد و گریست. و خدا آواز پسر را شنید و فرشته ی خدا از آسمان، هاجر را ندا داد و وی را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا آواز پسر را در آن جایی که او هست، شنیده است. برخیز و پسر را بردار، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او امتی عظیم به وجود خواهم آورد». و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفت، مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید. و خدا با آن پسر می بود. و او رشد کرد، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید و در صحرای فاران، ساکن شد (پیدایش، باب ۲۱).

کسى که با کلمات خداوند آشنایی داشته باشد می داند که منظور خداوند از ایجاد امت عظیم از نسل اسماعیل، زیادى جمعیت نیست بلکه منظور از امت عظیم همان پیامبران و اوصیاء هستند و این امت عظیم تا به اکنون محقق نشده است مگر در محمد و آل محمد ص که از نسل اسماعیل هستند. و هر کس که ایشان ع را انکار کند تورات را انکار کرده است و آن هم مهمترین سفر آن را یعنی سفر پیدایش. در جای دیگری می بینیم:

دعای حَبَّقُوقِ نَبِیِّ بر شُجُوْوت. ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سال ها زنده کن! در میان سال ها آن را معروف ساز و در حین غضب، رحمت را به یاد

آور. خدا از تیمان آمد و قدّوس از جبل فاران. سلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملوّ گردید. پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوّت او در آن جا بود. پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب نزد پاهای او می‌بود (حقوق، باب ۳).

خدا از تیمان آمد یعنی از یمن و قدّوس از جبل فاران آمد یعنی مکه. و این حرکت و آمدن از صفاتی است که از خدا دور است و به آن متصف نمی‌شود بلکه منظور از آمدن خدا و قدّوس آمدن کسی است که خلیفه و جانشین خدا در زمین است همانطور که امام رضاع در متن دیگری چنین تفسیر کردند که نور از فاران آمد یعنی محمد و فاران یعنی مکه. در نتیجه فردی که آمده است و ویژگی متن بالا کاملاً بر او منطبق است، بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او محمد ص و پس از او خاندان او هستند؛ از این جهت که آنان از مکه «فاران» آمده‌اند و محمد و آل محمد ص یمانی نیز هستند؛ به این خاطر که مکه از تهامه و تهامه از یمن یا تیمان است. ابن اثیر در ذیل حدیث نبوی که آمده است «الایمان یمان و الحکمه یمانیه» می‌نویسد:

إنما قال ذلك لأنّ الإيمان بدأ من مكّة، و هي من تهامة، و تهامة من أرض اليمَن، و لهذا يقال: الكعبة اليمانيّة (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۵ ص ۳۰۱) پیامبر این کلام را فرمودند از این جهت که ایمان از مکه شروع شد و مکه جزئی از تهامه است و تهامه نیز جزئی از یمن است. و به همین جهت به کعبه می‌گویند کعبه یمانیه.

از همین جهت که مکه جزئی از یمن بزرگ در آن زمان بوده است پیامبر اکرم در روایت دیگری خویش را یمانی می‌داند:

...إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ وَالْإِيمَانُ يَمَانٍ وَأَنَا يَمَانِي... (بحار الانوار، ج ۵۷ ص ۲۳۲) همانا بهترین مردان اهل یمن هستند و ایمان یمانی است و من یمانی هستم.

همانطور که در نقل دیگری اینطور آمده است:

...الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ وَلَوْ لَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ... (کافی، ج ۸ ص ۷۰) ایمان یمانی است و حکمت یمانیه است و اگر هجرت نبود من هم جزوی از اهل یمن بودم.

اینکه تیمن به معنای یمن است در انجیل نیز بر زبان حضرت عیسی جاری شده است زمانی که ملکه یمن را تیمن می‌خواند:

ملکه‌ی تیمن در روز داوری با این فرقه برخورد خواهد خاست و بر ایشان حکم خواهد کرد. زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک، شخصی بزرگتر از سلیمان در این جاست (انجیل متی، باب ۱۲).

ملکه‌ی تیمن در روز داوری با مردم این فرقه برخورد خواهد خاست و بر ایشان حکم خواهد کرد. زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود (انجیل لوقا، باب ۱۱).

ملکه تیمن همان ملکه‌ای است که در قرآن در داستان سلیمان و هدهد آمده است که در غیاب هدهد، سلیمان خبر آن را می‌گیرد و علت غیبتش را سوال می‌کند:

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (نمل ۲۲) پس هدهد درنگی نه طولانی کرده و گفت: من بر چیزی آگاهی یافته‌ام که تو آگاهی نیافته‌ای، و برای تو از شهر سبأ خبری مهم و یقینی آورده‌ام (و اما شهر "سبأ" یکی از شهرهای یمن است، که آن روز پایتخت یمن بوده است. المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۵ ص ۳۵۵).

و از اینجا متوجه می‌شویم که از پیامبر مکی نیز به عنوان یمانی در کتب مقدس نام برده شده است و اهل کتاب منتظر مردی از یمن (سرزمین بزرگ یمن در آن روزگار نه کشور یمن امروزی با محدودیت خاص جغرافیای سیاسی) بودند و در انتظار ایشان در آن مناطق سکونت هم می‌کردند.

در روایات آخرالزمان و مربوط به عصر ظهور قائم نیز با چنین عنوانی (یمانی) روبرو می‌شویم که اتفاقاً اهل بیت ع نسبت به آن شخص و ظهورش بشارت داده و همگان را امر به تبعیت از او کرده‌اند:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ... خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامُ الْخَزَرِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَاسُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَيَلُ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ (غیبت نعمانی، ص ۲۵۵) ابو بصیر از امام باقر ع نقل کرده است که فرمودند:... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده؛ هر یک از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود، وای بر کسی

که با آنان دشمنی و ستیز کند. در میان پرچمها راهنما تر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا شما را به صاحبان دعوت می کند، و هنگامی که یمانی قیام کند خرید و فروش سلاح را برای مردم و هر مسلمانی حرام می کند. و چون یمانی قیام کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که از او رو برگرداند، پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می خواند.

شیخ مفید نیز روایت دیگری را از امام صادق ع نقل می کند:

سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بُكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَالْخُرَّاسَانِيَّ وَالْإِمَّانِيَّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيٌ أَهْدَى مِنْ رَأْيِ الْإِمَّانِيَّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ (الارشاد، ج ۲ ص ۳۷۵) بکر بن محمد از امام صادق ع نقل می کند که فرمودند: خروج سه کس؛ سفیانی و خراسانی و یمانی، در سال واحدی در ماه واحدی و در روز واحدی خواهد بود. و در بین این سه کس پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست چون او به حق دعوت می کند.

سید بن طاووس نیز در کتاب الملاحم و الفتن به نقل از کتاب فتن ابن حماد روایتی را از ارطاه نقل می کند که در مورد قائم است و از او به عنوان خلیفه یمانی یاد شده است:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ جَرَّاحٍ عَنْ أَرْطَاءَ، قَالَ: أَمِيرُ الْغَضَبِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَلا ذَهْ وَلَكِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ صَوْتًا مَا قَالَهُ إِنْسٌ وَلا جَانٌ: «بَايَعُوا فَلَانًا بِاسْمِهِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَلا ذَهْ وَلَكِنَّهُ خَلِيفَةُ إِمَّانِيَّ» (ص ۷۷) ارطاه گفت: امیر غضب نه از این (مرد) و نه از این (زن) است و لکن آنها (مردم) صدایی را می شنوند که نه انسان و نه جن آن را گفته است (صدای منادی آسمانی) که می گوید: «با فلانی (نامش را می برد) بیعت کنید که نه از این (مرد) است و نه از این (زن) اما او خلیفه یمانی است.

توضیح شخصیت یمانی در این روایات بماند برای بعد، اما آنچه در اینجا نصیب ما شده است این است که بدانیم، بیان و توصیف به عنوان یمانی به چه وجهی است و این وجه قبلاً نیز در مورد پیامبر اکرم ص در کتب مقدس انبیاء گذشته به کار برده شده است. پس عاقلانه نیست که بگوییم اگر در تورات آمده که محمد از یمن می آید پس باید منتظر ظهورش از صعده و صنعاء باشیم. همانطور که در نقلی، انتساب به یمن را از ویژگیهای مهدی ع ذکر کرده اند در حالی که همه می دانیم که امام زمان ع متولد عراق هستند نه یمن. در کتاب الفتن اثر نعیم بن حماد مروزی از شریح بن عبید از کعب نقل می کند که می گوید:

ما المهدی إلا من قریش وما الخلافة إلا فیهم غیر أن له أصلاً ونسباً فی الیمن (ص ۲۳۱) مهدی نیست مگر از قریش و خلافت نیست مگر در آنها، غیر از اینکه او اصل و نسبی در یمن دارد.

این کلام به این معنا است که محمد و آل محمد و قریش با اینکه اهل مکه هستند اما یمنی هستند و مهدی اصل و نسبی در یمن دارد. این همانند این است که شخصی در تهران زندگی کند اما اصل و نسب و اجدادش اهل شهر تبریز باشند و به او بگویند تبریزی و شاید در عمرش به تبریز سفر نکرده باشد.

خلاصه نصّ و بینه از خلفای گذشته

اگر بخواهم آنچه از این قسمت گفتم را در عبارت بهتر و مفیدتری خلاصه کنم این را می گویم که اگر با ادعای یک مدعی مواجه شدیم که می گوید خلیفه خدا در زمین است (حال با هر عنوان و جایگاهی مثل رسالت یا نبوت یا امامت و...) در این صورت باید سه نکته در موردش بررسی شود:

__ اول اینکه باید آن جایگاه و امری که ادعا می کند را بر اساس سخنان و نصوص به جا مانده از حجت‌های سابق اثبات کند. مثلاً اگر امروزه کسی ادعایی کرده است باید به او بگوییم که آیا پیامبر اکرم ص و اهل بیت ایشان ع به آن جایگاه ادعایی بشارت داده‌اند یا خیر؟ برای نمونه، اگر کسی گفت من باب و دربی به سمت امام زمان هستم باید به او بگوییم که چگونه می‌کنید که اهل بیت ع مردم را سفارش کرده‌اند و بشارت داده‌اند به چنین مقام و جایگاهی؟ و یا اگر کسی مدعی شود که پیامبری تازه مبعوث شده پس از پیامبر اکرم است باید به او بگوییم چگونه این پیامبری ثابت می‌شود در حالی که نه تنها پیامبر اکرم به این مقام بشارت نداده است بلکه درب آن را بسته و بعد از خودش چیز دیگری عنوان کرده است؟

__ دوم اینکه اسم و اوصاف ادعایی نصّ منطبق بر مدعی باشد.

__ سوم اینکه این امر و جایگاه را قبل از او کس دیگری ادعا نکرده باشد یعنی او نفر اولی باشد که به این نصوص استناد می‌کند. امام رضاع در جواب اشکالِ مصداقی و تطبیقیِ جاثلیق نصرانی از این باب وارد شد و برای حقانیت دعوت محمد ص گفت که مگر از زمان آدم ع تا به حال کسی با این اسم و اوصاف به این نصوص احتجاج کرده است؟ که در نتیجه اگر فرضاً کسی قبل از محمد ص این کار را کرده بود دیگر استناد و استدلال محمد به این نصوص تورات و انجیل بی فایده بود. فلذا اگر امروز کسی بخواهد طبق وصیت پیامبر اکرم ص و طبق وصایا و سفارشات اهل بیت ع مبنی بر وجود امام دوازدهم به نام محمد فرزند حسن، ادعا کند که همان محمد بن الحسن امام دوازدهم است کارش بیهوده است چون قبل از آن مدعی، خود آن حضرت در کودکی و بعد از شهادت امام حسن عسکری ع طبق همان وصیت پیامبر و طبق وصیت امام قبل به امامت و ولایت رسیده است و تا به اکنون

طبق همان سند هزار و اندی سال است که ولیّ و امام مردم است. و همینطور مثل اینکه امروزه کسی بخواهد بر اساس نصوص تورات و انجیل بگوید که محمد و پیامبر خاتم است.

اگر دقت کنیم می‌یابیم که هیچ مدعی کذابی در طول تاریخ نتوانسته است اینچنین نصّ و معرفی‌نامه‌ای اقامه کند و بلکه از اساس قادر به تبیین جایگاه ادعاشده نیز نبوده است. در مقابل اگر مدعی بتواند این کار را بکند یعنی برای اولین بار پرده از نصوصی بر می‌دارد که آن نصوص برای صاحب حق به جا گذاشته شده است و به آن احتجاج می‌کند، او مدعی صادق است و اگر مردم او را کذاب بخوانند دلالت بر کذب او نمی‌کند بلکه این اشتباه مردم و جهل آنها است. همانطور که همیشه در طول تاریخ، انبیاء صادق را تکذیب کرده و آنها را به سخره گرفتند و بعضی را به قتل رساندند:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره ۸۷) و یقیناً ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال هم فرستادیم، و به عیسی بن مریم بیّنات عطا نمودیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم؛ پس چرا هرگاه پیامبری آیین و احکامی که مطابق هوا و هوسان نبود برای شما آورد، سرکشی کردید؟ پس گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را می‌کشید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَأْمِنُوا بِمَا نُنْزِلُ عَلَيْنَا وَنَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (بقره ۹۱) هنگامی که به آنان گفته شود: به آنچه که خدا [بر پیامبر اسلام] نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان می‌آوریم و به غیر آن در حالی که حق است و تصدیق کننده توراتی است که با آنان است، کفر می‌ورزند. بگو: اگر شما مؤمن بودید، پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشید؟

و همینطور اگر احوال مدعیان دروغین را مطالعه و بررسی کنیم می‌بینیم که هیچکدام از آنها نه تنها نصّ خلفای گذشته را نداشتند بلکه نصّ مستقیم الهی در مکاشفه و رؤیا نیز آنها را همراهی نکرده است اگر چه این اشخاص با عدم ارائه مدرک و گواهی از سوی خلفای پیشین اصلاً صلاحیت بررسی این را ندارند که آیا رؤیایی در قبال آنها دیده می‌شود یا نه؟

نصّ و بینة سید احمد الحسن ع

حال وقت آن رسیده تا بررسی کنیم که آیا سید احمد الحسن ع توانسته همچون تمام انبیائی که پس از زمان فترت آمده‌اند، نصّی ارائه دهد؟ اصلاً ایشان مدعی چه جایگاهی هستند؟

سید احمد الحسن ع مدعی است که وصی و فرستاده امام زمان محمد بن الحسن ع است. ایشان می گویند که طبق روایات شریفه شخصی از حجت‌های الهی قبل از ظهور امام زمان ع به عنوان وصی و فرستاده ایشان به سمت مردم می آید و برای ظهور امام زمان ع زمینه سازی می کند و بر مردم واجب است که از این فرستاده تبعیت کنند و به او ایمان بیاورند. ایشان مدعی است که از نوادگان امام زمان ع است یعنی با چهار واسطه به امام زمان ع می رسند و هم اکنون به عنوان وصی و فرستاده امام زمان ع و به دستور ایشان به سمت مردم آمده است و بر مردم لازم و ضروری است که به او ایمان بیاورند و هر کسی که ایشان را رد کند، پدرش امام زمان ع را رد کرده است. ایشان می فرمایند که من اولین مهدی از دوازده مهدی از فرزندان امام زمان ع هستم که پیامبر اکرم ص در شب وفاتشان به آنها وصیت کردند:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزَوَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمُوَصِلِيِّ الْعَدَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزَّكِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيِّ ع يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاهُ فَأَمَلَّا رَسُولُ اللَّهِ ص وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَى عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونُ وَالْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُهم وَمِيتِهِمْ وَعَلَى نِسَائِي فَمَنْ تَبَتْهَا لَقَيْتَنِي غَدًا وَمَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرْنِي وَلَمْ أَرَهَا فِي عَرُصَةِ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الزَّكِيِّ الْمَقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرُّضَا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِ النَّقِيِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ أَسْمَى كَاسِمَى وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (غيبت شیخ طوسی، ص ۱۵۰) امام صادق ع از پدرش امام باقر ع از پدرش امام زین العابدین ع از پدرش امام حسین ع از پدرش امیرالمؤمنین ع نقل کردند که: رسول خدا ص در همان شبی که وفاتش در آن واقع شد، به علی ع فرمود: «ای ابا الحسن، کاغذ و دواتی بیاور.» و حضرت وصیت خود را املا فرمود و

علی ع می نوشت، تا به این جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی. پس تو یا علی اولین دوازده امام هستی. خدای تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی، و امیرالمؤمنین، و صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون و مهدی نامیده و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست، ای علی تو وصی من بر خاندانم، زنده و مرده ی ایشان هستی، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری، فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی، من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید، و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتم هستی، هر گاه وفاتت رسید، خلافت را به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول است، چون او وفاتش رسید آن را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد، چون هنگام وفاتش رسید، آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثفّنات علی بسپارد، چون هنگام وفات او رسد، آن را به فرزندش محمد باقر بسپارد، و چون وفاتش رسد، آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند، و چون وفاتش فرا رسد، به فرزندش موسی کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد، به فرزندش علی رضا بسپارد، و چون وفات او فرا رسد، به فرزندش محمد ثقه تقی واگذارد، و چون هنگام وفات او شود، به فرزندش علی ناصح بسپارد، و چون وفاتش در رسد، به فرزندش حسن فاضل واگذارد، و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمّد ص است، تسلیم کند، و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می باشند. (پس وقتی که زمان وفاتش فرا رسید) او باید خلافت را به فرزندش که اولین مقربین است بسپارد، و برای او سه نام است؛ یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبدالله و احمد است، و سوّمین نام، مهدی است و او اولین مؤمنان است.

سید احمد الحسن ع مدعی است که طبق وصیت پیامبر اکرم ص در شب وفاتشان، دوازده مهدی از حجت های الهی که از فرزندان امام زمان هستند نیز به عنوان معصوم و خلیفه الهی یکی پس از دیگری خواهند آمد و بر همه مردم واجب است تا به آنها نیز ایمان بیاورند همانطور که به پیامبر و دوازده امام ایمان داشته اند.

مهدی اول که در وصیت پیامبر نامش برده شد، قبل از ظهور امام زمان ع به عنوان وصی و فرستاده پدرش به سمت مردم خواهد آمد تا برای ظهور امام زمان ع زمینه سازی کند. ایشان مدعی است که این شخصیت (مهدی اول) در روایات زیادی از اهل بیت ع مورد اشاره قرار گرفته است و به عنوان قائم و مهدی و صاحب الامر از او یاد شده است. به عبارت بهتر باید گفت که ایشان مدعی است که روایاتی که از اهل بیت ع در مورد مهدی و منجی موعود به ما رسیده است همگی اشاره به یک شخصیت واحد یعنی امام محمد بن الحسن ع ندارد، بلکه در بسیاری از این روایات منظور از قائم و مهدی، فرزند ایشان یعنی مهدی اول است که نامش احمد است. همچنین می گوید که مهدی اول است که برای اولین بار با مردم مواجه خواهد شد و مردم در ولایت ایشان مورد امتحان قرار خواهند گرفت.

پس برای بررسی ادعای سید احمد الحسن ع، جایگاه ادعایی ایشان را اینگونه خلاصه می‌کنیم که ایشان اولین مهدی از دوازده مهدی از حجت‌های الهی پس از امام زمان ع است که البته این شخص قبل از ظهور امام زمان ع به عنوان وصی و فرستاده پدرش امام زمان ع به سمت مردم خواهد آمد و اطاعت از ایشان بر مردم واجب است و این شخص نیز همچون پدرش امام زمان ع، قائم و مهدی و منجی موعود است.

بر انسان محقق منصف لازم است تا برای بررسی صدق و کذب سید احمد الحسن ع و برای اینکه ببینیم آیا ایشان توانسته نص و یتیم‌ای ارائه دهد، بیانات گذشته‌ی ما را در مورد چگونگی نص و یتیم‌های انبیای الهی، مطالعه و مرور مجدد کند.

وصیت شب وفات پیامبر ص

خوب، تا به اینجا متوجه شدیم که ایشان به وصیت شب وفات پیامبر اکرم ص احتجاج کرده‌اند و برای ادعای خویش به آن متمسک شده‌اند. کسی در طول تاریخ تا به امروز نه تنها مدعی نشده است که مهدی اول از دوازده مهدی مورد نظر در وصیت شب وفات پیامبر است بلکه اصلاً اشاره‌ای به وصیت مورد نظر نکرده است.

این روایت تنها متن موجود در مورد وصیت پیامبر اکرم ص در مورد جانشینان بعد از خودش است. یعنی هیچ متن دیگری در تمام کتب شیعه و سنی وجود ندارد که وصیت شب وفات پیامبر ص را در مورد جانشینانش بیان کرده باشد. روایات زیادی به ما رسیده است که در آن به صراحت فرمودند که پیامبر در هنگام وفاتشان وصیت کرده‌اند و همچنین تعابیر غیر صریحی نیز وجود دارد که حاکی از انجام این وصیت است اما هیچ یک از این روایات، نقل و بیان عین متن مورد وصیت پیامبر در مورد جانشینان و خلفای بعد از ایشان نیست.

این روایت را شیخ طوسی در کتاب گرانهای غیبت خویش نقل می‌کند. شیخ در بیان و اثبات دوازده جانشین برای پیامبر به روایاتی از اهل سنت استناد می‌کند و سپس برای بیان روایات رسیده از شیعیان امامیه می‌گوید:

فَأَمَّا مَا رُويَ مِنْ جِهَةِ الْخَاصَّةِ فَأَكْثَرُ مَنْ أَنْ يُحْصَى غَيْرَ أَنَا نَذْكُرُ طَرَفًا مِنْهَا (ص ۱۳۷) اما آنچه از طریق خاصه (شیعه امامیه) روایت شده است بیشتر از حدی است که قابل شمارش باشد اما ما قسمتی از آن را ذکر می‌کنیم.

سپس این روایت را جزو آن روایات منتخب از شیعه امامیه ذکر می‌کند. ما در این کتاب قصد پرداختن به مباحث سندی و رجالی این وصیت نداریم و کسانی که خواهان پیگیری این مسأله هستند می‌توانند به کتب صادره از انتشارات انصار امام مهدی ع در این زمینه مراجعه کنند تا سؤال و شبهه‌ای در این زمینه برای آنها باقی نماند. اما کوتاه سخن در این زمینه اینکه بدانند اولاً شیخ طوسی که خود از علمای مرجع رجالی است بر سند این وصیت

شهادت می‌دهد و این را جزو احادیث منتخب رسیده از شیعیان خاصه معرفی می‌کند. پس اگر کلام شیخ طوسی و شهادت ایشان در مورد رجال و سند روایت پذیرفتنی است پس تفاوتی بین این کتابش و دیگر کتابهای رجالی او نخواهد بود. و ثانیاً اینکه اصلاً احتیاجی به پرداختن سندی این روایت نیست تا بخواهیم بگوییم آیا سند این روایت صحیح است یا موثق است یا حسن است و یا ضعیف است؟ چونکه اصلاً در باب اعتقادات، روایات غیر قطعی و یقینی به درد نمی‌خورد تا بخواهیم سندش را بررسی کنیم، و از طرفی وقتی روایتی به دلیل تواتر یا همراهی با قرائن صحت، قطعی الصدور شد دیگر مورد بررسی سندی قرار نمی‌گیرد به این دلیل که این بررسی و تقسیمات چهارگانه‌ی حدیثی اساساً در مورد روایات واحد و غیر یقینی مطرح می‌شود. و زمانی که روایتی همچون این روایت به دلیل قرائن صحت صدور قطعی الصدور شد دیگر مجالی برای بحث در مورد صحت یا ضعف روایت باقی نمی‌ماند و کسی که بخواهد از این درب به مخالفت برخیزد، خودش را نادان به مباحث رجالی معرفی می‌کند.

مضمون روایت وصیت به هیچ عنوان مخالفت و تعارضی با قرآن و روایات قطعی ندارد. و بلکه نه تنها تعارضی ندارد بلکه روایات زیادی این مضمون را تأیید می‌کنند. مجموعه روایاتی که در تأیید این روایت وجود دارند و از زبان سید احمد الحسن ع شرح و تبیین شده است و قبل از آن کسی به آن توجه نداشته است و یا روایاتی که خود شخص محقق می‌بیند و پیدا می‌کند و آن را طبق کُدی که سید احمد الحسن ع دادند منطبق می‌یابد نشان از این دارد که ایشان ع توانسته است به مجموعه‌ای از نصوص و بیّنات در روایات استناد کند که این همان چیزی است که قبلاً شرحش داده شد مبنی بر اینکه همه حجت‌های الهی باید برای خویش نصّ و بیّنه‌ای از حجت‌های گذشته ارائه دهند و باید بتوانند اثبات کنند که اولاً چنین جایگاه ادعایی، مورد سفارش و بشارت حجت‌های الهی بوده است و همچنین اسم و اوصاف مذکور نیز بر ایشان منطبق باشد؛ دقیقاً همان کاری که امام رضا ع در مناظره با علمای یهود و نصاری انجام داد و توانسته بود بر اساس تورات و انجیل و زبور اثبات کند که انبیاء گذشته به پیامبری در آخرالزمان با این ویژگی‌ها اشاره کردند و به آن بشارت دادند و هم اکنون جز محمد به آنها احتجاج نمی‌کند.

چیزی که امروزه توانسته است سید احمد الحسن ع را از همه مدعیان کذاب مهدویت جدا کند و ایشان را همپای تمام مدعیان صادق الهی به مردم معرفی کند همین نصوص و بیّناتی است که از روایات به جا مانده از اهل بیت ع به ما رسیده است که در رأس آنها وصیت شب وفات پیامبر است که در آن بشارت ظهور حجت‌های دیگری غیر ائمه معصومین داده شده است و امروزه سید احمد الحسن ع به آن نص استناد و احتجاج می‌کند.

اگر دقتی در ادعاهای مدعیان کذاب مهدویت بیندازید خواهید دید که عده‌ای از آنها اصلاً نتوانسته‌اند اثبات کنند که جایگاه ادعاشده، مورد سفارش و بشارت اهل بیت ع بوده است چه برسد به اینکه بخواهیم ببینیم آیا آنچه در روایات آمده است بر آنها تطبیق دارد یا نه؟ و عده‌ی دیگری نیز که دستشان از نصوص و بیّنات خالی بوده است

به شخصیت و جایگاهی مدعی شده‌اند که قبلاً کس دیگری مدعی آن مقام و جایگاه بوده است. مثلاً بسیاری خود را محمد بن الحسن العسکری معرفی کرده‌اند؛ یعنی درست است که جایگاه و مقام امامت شخصی به عنوان امام دوازدهم در روایات ثابت است اما اینکه امروزه کسی مدعی شود همان امام زمان محمد بن الحسن است کار لغو و بیهوده‌ای است چونکه خود امام زمان ع در دوران کودکی و پس از شهادت امام حسن عسکری ع به این مقام استناد و احتجاج کرده است و تا هم اکنون طبق همان نص، امام و صاحب ما است. و اگر کسی امروزه بخواهد دلیل معتبری ارائه دهد که همان امام محمد بن الحسن ع است باید به دنبال چیز دیگری باشد.

امام زمان ع بعد از شهادت پدرشان به همین وصیت اشاره کردند و از همین طریق خودشان را اثبات کردند. امام مهدی ع در پاسخ عده‌ای که سخن از شبهه در مورد ایشان و امامت ایشان بوده است به وصیت پدرشان امام حسن عسکری ع احتجاج کرده و می‌فرماید:

... وَأَنَّ الْمَاضِيَ عَ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَ حَدُّو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَفِينَا وَصِيَّتُهُ وَعِلْمُهُ وَمَنْ هُوَ خَلْفُهُ وَمَنْ هُوَ يَسُدُّ مَسَدَهُ... (غیبت طوسی، ص ۲۸۶) تحقیقاً امام گذشته و قبلی [یعنی امام حسن عسکری ع] بر همان روش پدران بزرگوارش و مانند ایشان ع سعادت‌مندان از دنیا رفته است، اما وصیت و علم او و همچنین جانشین و کسی که جای او را پر می‌کند در میان ماست ...

بنابراین امام مهدی ع پس از به امامت رسیدن، به وصیت پدرش امام حسن عسکری ع احتجاج کرده و از طریق وصیت پدرش شناخته شده است، و این یعنی آن قائمی که مطابق روایات، بعد از دوران غیبت آمده و به وصیت رسول خدا ص احتجاج می‌کند و از طریق وصیت رسول خدا ص شناخته می‌شود، شخصی به جز امام مهدی ع است.

اگر در استدلال امام رضا ع دقت کرده باشید می‌بینید که پس از آنکه جاثلیق نصرانی در انتها در مصداق، تشکیک می‌کند و می‌گوید از کجا معلوم که این محمد همان محمد باشد، امام رضا ع می‌فرماید که مگر از قبل، کسی مدعی این مقام شده است و یا اینکه در کتب انبیاء چیزی یافته‌اید که مثلاً کسی این مقام را ادعا کرده باشد؟ این به این معناست که نصی که مورد استناد شخصی قرار می‌گیرد دیگر به درد دیگران و مدعیان بعدی نمی‌خورد. پس چگونه است که امام محمد بن الحسن ع طبق نص به جا مانده از پدر بزرگوارشان و همچنین طبق سفارشات و وصیت پیامبر و ائمه هدی به مقام امامت برسند و سالهای سال است که طبق همان نص امام همه مردم هستند اما امروزه کس دیگری بخواهد به آن نص استناد کند؟ از این حرف برای عاقلان و اهل دقت و انصاف کمی روشن می‌شود که چرا امروزه سید احمد الحسن ع می‌گویند که قبل از ظهور امام زمان ع فرزندش مهدی اول به سمت مردم خواهد آمد و این مهدی اول است که با مردم و شیعیان مواجه می‌شود و مورد طعن و طرد مردم قرار می‌گیرد.

وصیت پیامبر، تنها نصّ حافظ از گمراهی تا روز قیامت

قبلاً عرض کردیم که نص و بینه‌ای که برای صاحب آن باقی می‌ماند احتمال گمراهی برای آن نیست و معنا ندارد که نصّی به عنوان علامت و راه شناخت بوده باشد اما از طرفی راه را به بیراهه ببرد. فلذا می‌بینیم که تنها نصّی که توسط پیامبر اکرم ص به عنوان عاصم و حافظ از گمراهی معرفی شده است، وصیت شب وفات ایشان است. سید بن طاووس از علمای بزرگ شیعه به پسرش می‌نویسد:

فَإِنَّ الْبُخَارِيَّ وَ مُسْلِمَ فِي صَحِيحَيْهِمَا (صحيح البخاري ٦: ١١، صحيح مسلم ٣: ١٢٥٩ حديث ٢١، ٢٢)، وَ كُلُّ مَنْ لَهُ صِدْقٌ وَ أَمَانَةٌ مِنْ رِوَاةِ الْمُسْلِمِينَ ذَكَرُوا بَلَا خِلَافٍ أَنْ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ عِنْدَ وَفَاتِهِ: «إِتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا» (كشف المحجّة لثمره المهجّة، ص ١١٧) همانا بخاری و مسلم در کتابشان و همینطور هر کسی از راویان مسلمان که صادق و امانت‌دار بودند بدون اختلاف ذکر کرده‌اند که جدّ تو حضرت محمد ص در زمان وفاتش گفت: «کاغذ و دواتی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که تا ابد گمراه نشوید».

ابن شهر آشوب نیز در کتاب مناقب خویش می‌گوید:

ابنُ بَطَّةَ وَ الطَّبْرِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ الْبُخَارِيُّ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعُهُ الْحَصَى فَقَالَ اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ أَتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كَتِفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ فَقَالُوا هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَ فِي رِوَايَةٍ مُسْلِمٍ وَ الطَّبْرِيُّ قَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ (ج ١، ص ٢٣٦) ابن بطه و طبری و مسلم و بخاری نقل کرده‌اند که ابن عباس می‌گفت: روز پنج‌شنبه و چه می‌دانی که چیست روز پنج‌شنبه (اشاره به آخرین پنج‌شنبه پیامبر که در حال بیماری مرگ بودند)؟ سپس گریه کرد و اشکهایش جاری شد و گفت: درد بیماری پیامبر در روز پنج‌شنبه شدت گرفت، پس پیامبر فرمود: «جوهر و استخوانی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». پس مردم با هم تنازع و اختلاف کردند در حالی که در کنار پیامبر این تنازع روا نبود. و عده‌ای گفتند که پیامبر هذیان گفت.

اینکه پیامبر در هنگام وفاتشان قصد داشتند وصیتی بنویسند و این وصیت را عاصم و حافظ از ضلالت و گمراهی امت تا روز قیامت معرفی کردند جای هیچ شک و تردیدی نیست و روایت از شیعه و سنی در این باب زیاد است. اما در این داستان چند نکته وجود دارد:

اول اینکه بدانیم پیامبر کاری نمی‌کند مگر اینکه وحی و دستوری از ناحیه خداوند متعال باشد. پس اینکه تصمیم می‌گیرند وصیتی بنویسند نشان از امر و دستور مهمی از ناحیه خداوند دارد؛ دستور مهمی که درد و رنج بیماری پیامبر نباید مانع انجام آن شود.

دوم اینکه این وصیت و نوشته را چنین وصف می‌کند که امت را بعد از ایشان از گمراهی نجات می‌دهد و این تضمینی است از ناحیه رسول خدا ص که این نوشته این خاصیت را دارد.

سوم اینکه این عدم گمراهی را منحصر در وقت و زمان خاصی نمی‌کند و بلکه می‌فرماید تا ابد امت را از گمراهی نجات می‌دهد.

چهارم اینکه بعد از این ماجرا در پنج شنبه، پیامبر سه روز فرصت داشتند تا این امر و دستور الهی را انجام دهند چونکه وفات ایشان در دوشنبه اتفاق افتاد، و وجهی وجود ندارد که پیامبر این واجب الهی را انجام نداده باشند.

هر انسان عاقلی می‌داند و می‌فهمد که منظور پیامبر از این وصیت و نوشته، بیان صریح جانشینانش تا روز قیامت بود و این وصیت نام جانشینان و خلفای بعد از پیامبر را تا روز قیامت تعیین می‌کند. همین نکته باعث شد که خلیفه دوم نگذارد پیامبر در روز پنج شنبه وصیت کند و او می‌دانست که وصیت پیامبر کار را تمام می‌کند:

ابن عباس روایت می‌کند که: در اوایل خلافت عمر بر او وارد شدم در حالی که یک ظرف خرما در پیش روی او قرار داشت. او مرا به خوردن دعوت کرد و من یک خرما خوردم و او هم شروع به خوردن کرد تا جایی که دیگر خرمایی نماند و از کوزه‌ای که نزد او بود آب نوشید و بر بالشش تکیه داد و گفت: ای عبد الله! از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ من گمان کردم مقصود او عبد الله بن جعفر است. گفتم: او را در حالی ترک کردم که با همسن و سال‌هایش بازی می‌کرد. گفت: مقصود من این نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت (علی بن ابیطالب) است. گفتم: نخل‌هایش را با دلو آب می‌داد. در حالی که قرآن تلاوت می‌کرد. گفت: ای عبد الله! خون شترهای قربانی بر گردن تو باد اگر پاسخ این پرسش را کتمان کنی. آیا هنوز در امر خلافت چیزی در خاطر او می‌گذرد؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می‌کند پیامبر ص تصریح به نام او کرده است و نصی دارد؟ گفتم: آری، و اضافه می‌کنم که از پدرم در این پیرامون پرسش کردم و او گفت که او (علی) راست می‌گوید. عمر گفت: پیامبر گاهی سخنانی (در مورد علی) بر زبان می‌آورد که حجت را تمام نمی‌کرد و عذری را از میان بر نمی‌دارد و گاهی به این امر تمایل داشت. او می‌خواست در بستر مرگ صراحتاً نام

او را ببرد، ولی من از باب دلسوزی و هراس بر اسلام جلوی او را گرفتم. سوگند به خدای این خانه [کعبه] هرگز قریش بر این امر [خلافت علی] اجتماع نمی کرد (شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱).

برای فهم ارزش بالای وصیت شب وفات پیامبر باید بدانیم که خود امام علی ع در مواردی برای اثبات ولایت خویش به وصیت شب وفات پیامبر استناد می کردند (ر.ک: سلیم بن قیس هلالی، ج ۲ ص ۶۵۸). همچنین هر یک از امامان معصوم ع برای انتخاب وصی و جانشین بعد از خودش به میل خویش این کار را نمی کرد بلکه طبق عهد و وصیت پیامبر نسبت به جانشینانش این کار را می کردند:

عَمْرُو بْنُ الْأَشْعَثِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أ تَرَوْنَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَيَّ صَاحِبُهُ (بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۴۷۰) عمرو بن اشعث می گوید که از امام صادق ع شنیدم که می فرمود: آیا گمان می کنید که وصیت کننده ای از ما به هر کسی که بخواهد، وصیت می کند؟ قسم به خدا اینگونه نیست و لکن این طبق وصیتی از رسول خدا است که به مردی و سپس مرد دیگر وصیت می شود تا به صاحبش منتهی شود.

همچنین اینگونه است که طبق روایات متعددی، قائم با وصیت پیامبر شناخته می شود. پس حتماً وصیتی صورت گرفته است و موجود است که قائم خود را با آن اثبات می کند:

...ثم يخرج من مكة هو و من معه الثلاثمائة و بضعة عشر - يبايعونه بين الركن و المقام، و معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه و وزيره معه، فينادي المنادي بمكة باسمه و أمره من السماء - حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبي، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ص و رايته و سلاحه و النفس الزكية من ولد الحسين، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره و إياك و شذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و على راية و لغيرهم رايات، فالزم الأرض و لا تتبع منهم رجلاً أبداً - حتى ترى رجلاً من ولد الحسين، معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه... (تفسير عياشي، ج ۱، ص ۶۵) سپس او و همراهانش که سیصد و اندی هستند که بین رکن و مقام با او بیعت کردند، از مکه خروج می کنند در حالی که وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا با او است. و وزیرش نیز همراه او است. پس منادی از آسمان به نام او و امر او ندا می دهد تا اینکه همه اهل زمین می شنوند. اسمش اسم پیامبری است. هر آنچه که برای شما مشکل شود (در راه شناخت او) اما وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا بر شما مشکل نشود و نفس زکیه از فرزندان حسین. اگر همه اینها هم برای شما مشکل شد پس دیگر صوت از آسمان که به اسم و امر او ندا می دهد نباید برای شما مشکل شود. بر حذر باشید از معدود سادات آل محمد و بدانید

که برای محمد و علی تنها یک پرچم است و برای دیگران پرچمها. پس، از زمین تکان نخور و مردی از این سادات را تبعیت نکن هرگز تا اینکه مردی از فرزندان حسین را ببینی که با او وصیت و سلاح و پرچم رسول خدا است.

در این روایت چند نکته‌ی مهم به چشم می‌خورد؛ اولاً، وقتی فهمیدیم که نصّ و بشارتهای موجود در کلام حجت‌های سابق همان دلیل اصلی اثبات مدعی صادق است پس لاجرم این وصیتی که در این روایت به آن اشاره می‌کند باید نصّ و بینه‌ی قائم باشد. به عبارت بهتر اینکه در کنار سلاح و پرچم پیامبر که اشاره به علم و پرچم قائم دارد، وصیت و عهد پیامبر به عنوان نصّ و بینه‌ی قائم مطرح می‌شود و در آن وصیت، ویژگی‌هایی است که در مورد نصّ قبلاً گفتیم. ثانیاً همانطور که قبلاً در مورد نصّ ملکوتی و رؤیای صادق توضیحاتی داده بودیم که این رؤیا به کمک نصّ مکتوب می‌آید و مردم در حقانیت مدعی صادق رؤیای متواتر می‌بینند، در این روایت نیز به این رؤیا اشاره می‌کند که اگر کسی با وصیت و نصّ قائم باز دچار شبهه و حیرت باشد در اینصورت ندای آسمانی و رؤیاهای متواتری که مردم می‌بینند باید مشکل را حل کند.

حال، همه این نکات را کنار هم بگذار و بین که اهمیت وصیت پیامبر چقدر است و این وصیت از اثبات امیرالمومنین ع و تک تک ائمه ع مورد استفاده و شهادت قرار می‌گرفته تا در مورد قائم و زمان ظهورش. و از طرفی پیامبر این وصیت خویش را موصوف به حافظ از گمراهی می‌کند. و از طرفی هیچ متن وصیتی از پیامبر در تمام کتب شیعه و سنی یافت نمی‌شود مگر همین متن موجود در کتاب غیبت شیخ طوسی. از این جهت تمام این قرائن به ما کمک می‌کنند که تنها نصّ موجود از وصیت پیامبر را انکار نکنیم و بدانیم که این همان نصّ مورد نظر است که نه تنها تعارضی با روایات ما ندارد بلکه با اصول فهمیده شده از داستان وصیت پیامبر همخوانی دارد مثلاً وصیت پیامبر موصوف بوده به اینکه تا روز قیامت باعث نجات و هدایت می‌شود پس حتماً اشاره‌ای به جانشینان امام دوازدهم خواهد داشت.

در این صورت امروزه ما مواجه شده‌ایم با احتجاج و استناد سید احمد الحسن ع به تنها متن وصیت پیامبر که متّصف شده است به بازدارندگی از گمراهی و یقیناً این متن، نقش به سزایی در تعیین قائم در عصر ظهور دارد. حال آیا رواست که بگوییم متنی که قرار بود امت را از گمراهی نجات دهد امروز ملعبه دست یک مدعی کذاب شده است؟ آیا رواست که بگوییم متنی که قرار بود مهدی با آن همراه شود و خودش را با آن معرفی کند امروزه ملعبه دست مدعی کذاب شده است؟

عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالْعِلْمِ وَالْوَصِيَّةِ (خصال، ج ۱ ص ۲۰۰) حارث بن مغیره گفت که به امام صادق ع گفتیم که صاحب این امر با چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: با سکینه و وقار و علم و وصیت.

بعضی از نادانان که گاهی اوقات بر منبر رسول خدا هم می‌نشینند چنین گمان می‌کنند که منظور از همراهی قائم با وصیت، این است که ایشان در زمان ظهورشان، اصل آن وصیتی که در پوسته یا استخوانی به دست امیرالمؤمنین نوشته شده را می‌آورد و با آن بر مردم احتجاج می‌کند. آیا این جاهل با خودش فکر نمی‌کند که این وصیت چه خاصیتی خواهد داشت؟ از کجا بدانیم که این همان وصیت است؟ اگر با اعجازی همراه است که در اینصورت راه شناختش معجزه است نه وصیت پیامبر. کسی که اندک انصافی داشته باشد می‌فهمد که چه تفسیر دقیقی در این مورد از سید احمد الحسن ع رسیده است و آن اینکه این وصیت زمانی می‌تواند قائم را معرفی کند و بشناساند که خودش شناخته شده باشد یعنی سینه به سینه و نقل به نقل در کتب معتبر ما وارد شده باشد و امروزه قائم به آن استناد می‌کند و آن وصیت را از حجابی که خداوند بر آن قرار داده است خارج می‌کند. این همان معنای نص و بینه‌ای است که در بحثهای گذشته بدان پرداختیم؛ چگونه انبیاء الهی به نصوصی استناد می‌کردند که در کتب و صحف مقدس و مورد اعتبار آنها بوده است، امروزه نیز سید احمد الحسن ع پرده از حجاب وصیت شب وفات پیامبر برداشته است و در عصر و زمانی که همه منتظر ظهور منجی هستند با این نشانه و وصیت و نص، خودش را بر همگان معرفی می‌کند.

این نکته را تأکید می‌کنم که وصیت شب وفات پیامبر ص، به حافظ از گمراهی تا روز قیامت، توصیف شده است. در نتیجه امکان ندارد که مدعی باطلی به آن تمسک کند و عده‌ای از امت را به باطل و گمراهی ببرد، که اگر این فرض محقق شود به این معنا خواهد بود که خداوند در حفظ نصی که پیامبر آن را ضمانت کرده بود یا عاجز و ناتوان است و یا کذاب و دروغگو است و یا جاهل، در حالی که خداوند متعال از این صفات منزّه است.

دوازده مهدی

بحثی که در این قسمت ذهن خوانندگان را به خودش مشغول می‌کند مضمون حدیث وصیت است یعنی وجود دوازده مهدی از حجت‌های الهی. شیعیان و منتظرین امام زمان ع تا به حال گمان می‌کردند و چنین اعتقاد داشتند که حجت‌های الهی پس از پیامبر اکرم ص دوازده نفر هستند و بس؛ نه کمتر و نه بیشتر. این اعتقاد چنان در اذهان و قلوب شیعیان رسوخ کرده است که در مورد آن شکی به خودشان راه نمی‌دهند و به همین دلیل، تا اسم مهدیین از فرزندان امام زمان ع می‌آید حال خوشی به آنها دست نمی‌دهد و در بعضی موارد دیده شده است که شخص، وجود حجت‌های الهی دیگری را بر نمی‌تابد، گویی که به دوازده امام و حصر خلافت الهی در این بزرگواران غیرت دارد. در بعضی موارد نیز چنین دیده‌ایم که شخص با شنیدن این حرف چنین پنداشته که انگار از مقام و جایگاه

امام زمان محمد بن الحسن ع کم می شود، گویی به ایشان ع بی احترامی باشد که بخواهیم بگوییم بعضی از صفات مذکور در روایات قائم در مورد مهدی اول است.

شیعیان و منتظرین امام زمان ع را درک می کنم که چنین واکنش هایی از خود نشان دهند (اگر چه چنین حقّی ندارند)، چونکه عمری را با این عقیده و اعتقاد زندگی کردند و امروز به هم زدن این عقیده سخت است. اما برای فهم و حل این مشکل باید بدانند که خداوند برای کار خودش، خودش برنامه ریزی می کند و او است که انتخاب می کند چه کسانی خلیفه او باشند و چه تعداد باشند و چه زمانی به خلافت برسند و چگونه به خلافت برسند؟

اگر به مباحث نصّ و بینّه به خوبی دقت کرده باشید متوجه می شوید که اینگونه غافلگیری و شبیه این در زمان ظهور انبیاء الهی محقق می شده است. حال روا نیست که شیعیان، خودشان را از همه تاریخ و اعصار جدا کنند و گمان کنند که برنامه ظهور شخص موعود، دقیقاً طبق دانسته ها و اعتقادات آنان محقق شود. مسیحیان معتقدند که عیسی، منجی خواهد بود و یهودیان منتظر ایلیا هستند و اهل سنت طبق روایات زیادی که از پیامبر به آنها رسیده است منتظر تولد مهدی در آخرالزمان هستند و شیعیان نیز معتقدند که تمام ویژگی های مهدی منحصر در امام دوازدهم است. اما در کنار همه این بحثها و اعتقادات و گمانه زنی ها، تنها خداوند می داند که امر ظهور منجی چگونه خواهد بود و آیا حجتی یا حجت های دیگری نیز غیر از دوازده امام ع به حکومت و خلافت می رسند یا خیر؟ این مهم نیست که ما تا به حال چه فکر می کردیم و چه اعتقاد و گمانی داشتیم. مهم این است که امروزه شخص مدعی بتواند خودش را بر اساس آنچه موجود است اثبات کند و اعتقاد باطل ما را تصحیح کند و اگر این اتفاق بیفتد نه تنها ایرادی ندارد بلکه بر ماست که از او اطاعت کنیم و مانند مردم تاریخ بهانه نیاوریم.

آیا تعداد حجت های الهی پس از پیامبر تا روز قیامت منحصر در دوازده امام است؟ و آیا وجود و اعتقاد به دوازده مهدی، مخالف با عقیده شیعه و دوازده امامی بودن ما است؟

آنچه لازم و ضروری مذهب شیعه ای دوازده امامی است این است که به دوازده امام پس از پیامبر ایمان داشته باشیم که اولین آنها امیرالمومنین علی ع است و آخرین آنها حضرت صاحب الامر امام زمان محمد بن الحسن ع است. اما اینکه کسی بگوید که حصر در این تعداد هم جزو عقائد ضروری مذهب شیعه دوازده امامی است، حرف غلط و باطلی است. به عبارت دیگر، دوازده امامی بودن ما به این معنا است که ما چهار امامی یا شش امامی نیستیم و یا دیگر مذاهب که به همه امامان معتقد نیستند را نیز غلط می دانیم. اما اینکه بگوییم حتماً و لاجرم امام و حجت دیگری بعد از امام زمان نخواهد آمد حرف باطل و زور است. فلذا از ابتدا بین علما و صاحب نظران در این مورد اختلاف بوده است که حقیقت ماجرا پس از حکومت امام زمان ع چیست؟؛ آیا پس از ایشان هیچکس

حکومت نمی‌کند و مستقیم کار دنیا به پایان می‌رسد؟ و یا اینکه پس از حکومت ایشان رجعت می‌شود و اهل بیت ع به دنیا بر خواهند گشت؟ و یا اینکه فرزندان امام زمان که همان مهدیین باشند به حکومت می‌رسند؟

هر کسی نیز که یکی از این وجوه سه گانه را معتقد باشد برای اثبات حرفش به روایاتی استناد می‌کند که در اینجا قصد ذکر آن روایات را نداریم. اما انسان عاقل می‌داند که نمی‌توان در این زمینه به یک عقیده ثابت و لا یتغیر دست یافت که اگر زمانی خلافت محقق شد درجا بزند. همیشه برای محققین مهدویت این سوالات مطرح بوده است که چگونه بعضی روایات دلالت دارند که حکومت امام زمان ع آخرین حکومت است اما در بسیار دیگری از روایات دلالت دارند که رجعت ائمه ع صورت خواهد گرفت؟ و یا اینکه در روایات زیادی آمده است که فرزندان امام زمان ع و ائمه دیگری نیز بعد از ایشان به حکومت می‌رسند؟

کسی که با کلام ائمه و روش آنها آشنا باشد و سنت الهی را آگاه باشد می‌داند که از ابتدا آن بزرگواران قصد نداشتند که شیعیان دقیقاً بدانند که ماجرای ظهور و بعد از ظهور چگونه خواهد بود. آن بزرگواران از ابتدا با کلمات و جملات مختلف و گاهی اوقات به ظاهر متعارض در مورد جریان ظهور منجی در آخرالزمان صحبت می‌کردند. یقیناً آنها قصد نداشتند تا همه جزئیات را به تفصیل به شیعیان منتقل کنند. مثلاً روایات زیادی در مورد رجعت ائمه ع صحبت می‌کند اما به وضوح می‌توان فهمید که شیعیان دقیقاً نمی‌دانند که این رجعت چیست و چگونه است و اهل بیت ع هم نمی‌خواستند تا ما از جزئیات آن با خبر باشیم:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الْعِظَامِ مِنَ الرَّجْعَةِ وَ أَشْبَاهِهَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يَجِئْ أَوَانُهُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» (يونس ۳۹) (مختصر البصائر، ص ۱۰۸) زراره گفت که از امام صادق ع در مورد امور بزرگی مثل رجعت و شبهه آن پرسیدم. امام صادق ع فرمودند: این چیزی که در موردش سؤال می‌کنید هنوز زمانش نرسیده است، و خداوند عز و جل فرموده است: «بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است».

علت اصلی این تعارضات و شبهات و اختلافات در باب مهدویت و عقائد پیرامون آن این است که اهل بیت ع می‌خواستند تا در بین کلماتشان نص و نصوصی برای قائم در زمان ظهورش باقی بگذارند تا ایشان ع بتواند با حل گره این روایات خودشان را اثبات کنند. این مطلب را قبلاً در مورد پیچیدگی نص بیان کرده بودیم که همین پیچیدگی نص، در مورد نصی که مهدی موعود در زمان ظهورش به آن استناد می‌کند نیز وجود دارد:

عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّا نَصِفُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِالصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ (غیبت نعمانی، ص ۳۲۱) مالک جهنی گفت که به امام باقر ع عرض کردم که ما (شیعیان و اصحاب شما) صاحب این امر را با صفاتی توصیف می کنیم که هیچ یک از مردم اینگونه نیست. امام باقر ع فرمودند: نه قسم به خدا؛ هرگز اینگونه نیست تا اینکه او خودش بر شما به همین احتجاج کند و شما را به سمت همین دعوت کند.

این روایت نکات دقیق و جالبی را در تأیید آنچه گفتیم بیان می کند؛ اینکه اولاً اصحاب امام باقر ع، آنچه از اسم و اوصاف قائم از امام شنیده اند و یاد گرفته اند خیلی روشن و صریح نیست گویی قابل تطبیق بر کسی نخواهد بود و چه بسا در مواردی در ظاهر تضاد و تناقضی دیده باشند. ثانیاً امام باقر ع در صدد این بر نمی آیند که مشکل و شبهه آن شخص را بپرسند و جوابش را بدهند تا از این مشکل خارج شود. ثالثاً او را حواله به آینده می دهند یعنی این سوال و شبهه در آینده توسط خود قائم حل می شود. رابعاً همین اسم و اوصافی که الآن از امام باقر ع می شنوند و سینه به سینه نقل می شود، نص و بینه ای خواهد بود برای قائم. و ایشان در زمان ظهورش مردم را به همین ها دعوت می کنند نه به مثل معجزه، و در نتیجه خود قائم و صاحب الامر ع مردم را به تفصیل از اسم و اوصاف قائم با خبر می کند.

اصلاً می توان گفت که علت اصلی برای اینکه انبیاء الهی و شخص پیامبر اکرم و همچنین ائمه ع از ظهور منجی و مهدی در آخر الزمان خبر می دادند و در موردش سخنان زیادی می فرمودند این بوده که ایشان بتوانند در زمان بعثت و ظهورشان با همین سفارشات و وصایا خود را اثبات کنند یعنی مصداق واقعی و حقیقی مهدی را باید از این بیانات به جا مانده از حجت های گذشته اثبات کرد و گرنه اگر قرار بود قائم ع خود را با معجزات اثبات کند نیازمند اینهمه توضیح و تبیین در مورد شخصیت و خصوصیات ظهورش نبودیم.

سخنان بعضی از علما و بزرگان در مورد مهدیین

شیخ صدوق در پاسخ شبهه ای از زیدیه حرف متینی می زند. زیدیه که تنها به چهار امام اعتقاد دارند، در اشکال به مذهب دوازده امامی می گویند که این اشکال بر امامیه وارد است که قائل به دوازده امام هستند و بس و از طرفی می گویند که تا قیامت زمین از حجت خالی نیست در حالی که از این دوازده امام، یازده نفرشان از دنیا رفتند و تنها یک نفر باقی مانده است (که نمی تواند حجت تا روز قیامت باشد). شیخ صدوق در پاسخ آنها می گوید:

فَيَقَالُ لَهُمْ إِنَّ عِدَدَ الْأَئِمَّةِ عِثْنَا عَشْرًا وَ الثَّانِي عَشْرَ هُوَ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ مَا يَذْكُرُهُ مِنْ كَوْنِ إِمَامٍ بَعْدَهُ أَوْ قِيَامِ الْقِيَامَةِ وَ لَسْنَا مُسْتَعْبِدِينَ فِي ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ بِأَنَّهُ عَشْرٌ إِمَامًا وَ اعْتِقَادِ كَوْنِ مَا يَذْكُرُهُ الثَّانِي عَشْرَ بَعْدَهُ (كمال الدین، ج ۱ ص ۷۷) در جواب اشکال آنها (زیدیه) گفته می شود

که تعداد ائمه ع دوازده شخص است که دوازدهمی آنها همان کسی است که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد و سپس بعد از ایشان هر چه خودشان بفرمایند خواهد بود؛ اینکه امامی بعد از ایشان خواهد بود و یا اینکه قیامت برپا شود. و ما در این زمینه تکلیفی نداریم مگر اینکه به دوازده نفر اقرار کنیم و به هر آنچه که امام دوازدهم در زمان ظهورشان نسبت به حوادث بعد از خودشان بفرمایند اعتقاد داشته باشیم.

به وضوح می بینید که شیخ صدوق در مورد اینکه آیا ائمه ی دیگری بعد از امام زمان خواهند بود یا نه حرف قطعی نمی زند و آن را حواله به زمان ظهور و آینده می دهد و این را مخالف با مذهب امامیه نمی داند و تأکید می کند که ما مکلف هستیم به اینکه فعلاً به دوازده نفر اقرار کنیم و بعداً اگر مشخص شد کسان دیگری نیز هستند به آنها نیز معتقد باشیم. شیخ صدوق برای این حرفش استناد به دو روایت می کند:

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ ع يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ قَالَ يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذَكَرَهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع (همان)، عبد الله بن حارث می گوید که به علی ع عرض کردم یا امیر المومنین مرا از حوادث بعد از قائمتان آگاه کنید. امام علی ع در جواب فرمودند: ای پسر حارث، این مطلب، چیزی است که ذکرش به خود قائم موکول شده است و همانا رسول خدا ص از من عهد گرفت که پیرامون این مطلب به کسی چیزی نگویم مگر به حسن و حسین ع.

۲. عَنِ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَمْرَ الدَّجَالِ وَيَقُولُ فِي آخِرِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدَ إِلَيَّ حَبِيبِي ع أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَتَرَتِي... (همان)، نزال بن سبره از امیر المومنین علی ع در حدیث طولانی که در آن در مورد دجال سخن می گفت روایت کرده است که امام علی ع در آخر سخنش فرمود: از من در مورد حوادث بعد از آن سؤال نکنید چونکه دوست و برادرم پیامبر از من عهد گرفت که کسی را از آن آگاه نکنم مگر عترتم را.

جالب اینجاست که شیخ صدوق در ادامه، خطاب به زیدیه می گوید که شما با این همه روایت از پیامبر که در مورد دوازده امام وارد شده است چه کار می کنید؟ اگر بگویید که پیامبر اینها را فرموده است پس چگونه کلام کسانی را که در مورد حدیث غدیر می گویند پیامبر فرمود رد می کنید؟

در اینجا نیز ما به شما مخاطبین عزیز می‌گوییم که روایات متعدد در مورد مهدیین و ذریه قائم را چگونه انکار می‌کنید؟ آیا حدیث وصیت را اهل بیت ع نفرمودند؟ اگر اینها را به راحتی انکار می‌کنید پس چرا بین خودتان و بین کسانی مثل زیدیه و واقفیه تفاوت قائلید؟

سید مرتضی علم الهدی نیز دقیقاً پا در جای شیخ صدوق گذاشته و وجود ائمه بعد از امام زمان ع را انکار نکرده است و این امر را محتمل می‌داند و اگر زمانی مشخص شود که ائمه‌ی دیگری نیز وجود دارند، دلیل بر ابطال عقیده شیعه امامیه نیست چونکه دوازده امامی بودن ما یعنی اقرار و اثبات این دوازده بزرگوار، نه اینکه بگوییم بعد از اینها کسانی نیستند:

إنا لا نقطع على مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن عليه السلام زوال التكليف ، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زمانا كثيرا ، ولا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة ، ويجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين ومصالح اهله ، وليس يضرنا ذالك في ما سلكناه من طرق الإمامة ، لأن الذي كلفنا اياه وتعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثني عشر ، ونبينه بيانا شافيا ، إذ هو موضع الخلاف والحاجة ، ولا يخرجنا هذا القول من التسمي بالاثني عشرية ، لأن هذا الاسم عندنا يطلق على من يثبت إمامة اثني عشر اماما ، وقد أثبتنا نحن ، ولا موافق لنا في هذا المذهب ، فأنفردنا نحن بهذا الاسم دون غيرنا (رسائل المرتضى ۳ / ۱۴۶)، ما يقين نداریم که با مرگ امام زمان محمد بن الحسن ع تکلیف برداشته شود، بلکه جایز است که عالم بعد از ایشان زمان زیادی باقی باشد و از طرفی در اینصورت جایز نیست که زمین از امام بعد از ایشان خالی باشد، و جایز است که بعد از امام زمان ع تعداد دیگری از ائمه و پیشوایان وجود داشته باشند که برای حفظ دین و مصالح آن قیام کنند. و این حرف و عقیده، مخالف با مسلک امامیه نیست چونکه ما مکلف و متعبد به این هستیم که به دوازده امام علم و ایمان داشته باشیم که این را کاملاً تبیین کردیم و اینکه همین نکته یعنی اثبات دوازده امام موضع اختلاف با دیگر مذاهب است. و اینکه بعد از ایشان ع ائمه دیگری باشند ما را از دوازده امامی بودن خارج نمی‌کند چونکه این اسم (شیعه دوازده امامی) بر کسانی اطلاق می‌شود که امامت دوازده امام را اثبات می‌کنند که ما اثبات کردیم در حالی که دیگر مذاهب با ما در این عقیده موافق نیستند و هر کدامشان تعدادی از این ائمه را از امامت ساقط می‌کنند.

کلامی صریحتر و زیباتر از این کلام سید مرتضی یافت نمی‌شود. ایشان به صراحت این احتمال را می‌دهند که ائمه دیگری ممکن است در کار باشند اما آنچه فعلاً بر ما وظیفه است این است که به امامت دوازده نفر معتقد باشیم. پس بر کسانی که بر حصر ائمه در این تعداد حساس هستند و غیرت بیجا از خود نشان می‌دهند لازم است که از این بزرگان یاد بگیرند و بیخود و بیهت در مقابل نص و وصیت رسول خدا ص نایستند و اگر امروزه رمز

و راز این جریان و وصیت رسول خدا مشخص شده است و سید احمد الحسن ع بر آن احتجاج کرده است، به او ایمان بیاوریم و به دنبال بهانه‌های واهی نباشیم.

شیخ مفید نیز در این مورد می‌فرماید:

وَلَيْسَ بَعْدَ دَوْلَةِ الْقَائِمِ ع لِأَحَدٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَةُ مِنْ قِيَامِ وَلَدِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِكَ وَلَمْ تَرِدْ بِهِ عَلَى الْقَطْعِ وَالثَّبَاتِ. وَ أَكْثَرُ الرُّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمْضِيَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ ع إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَرَجُ وَ عَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَ قِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ. وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ وَ هُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ لِلصَّوَابِ وَ إِيَّاهُ نَسْأَلُ الْعِصْمَةَ مِنَ الضَّلَالِ وَ نَسْتَهْدِي بِهِ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ (الارشاد، ج ۲ ص ۳۸۷) بعد از دولت قائم ع برای احدی دولتی نخواهد بود مگر آنچه روایت در مورد قیام فرزندش وارد شده است اگر خدا بخواهد. البته این مطلب به طور قطعی و یقینی وارد نشده است و اکثر روایات حاکی از این است که مهدی این امت از دنیا نمی‌رود مگر اینکه چهل روز با قیامت فاصله باشد که در این زمان هرج و مرج خواهد بود و نشانه‌هایی از خروج اموات و قیام قیامت برای حساب و جزاء محقق می‌شود. و خداوند دانای‌تر است به آنچه خواهد شد و او است که توفیق برای راه درست را می‌دهد و از او می‌خواهم تا از گمراهی محفوظ باشم و از او می‌خواهم که مرا به راه درست هدایت کند و صلوات خداوند بر محمد و اهل بیت پاکش.

مشاهده می‌کنید که شیخ مفید نیز به روایاتی در مورد قیام فرزندان امام زمان ع اشاره می‌کند. اگر چه ایشان این عقیده را حتمی و ثابت نمی‌داند اما وجود این احتمال را بعید نمی‌داند همانطور که روایاتی در این زمینه وارد شده است. شیخ مفید گمان کرده است که منظور از دولتِ انتهایی مهدی این است که کس دیگری بعد از ایشان به حکومت نمی‌رسد در حالی که این روایت به این معنا نیست بلکه مهدیین از فرزندان ایشان اقامه کننده همان دولت امام زمان ع هستند و دولت آنها همان دولت پدرشان است. دولت امام زمان ع وابسته به عمر شریف ایشان نیست بلکه توسط فرزندان او استمرار می‌یابد و به دست حاکم طاغوت نمی‌افتد. همانطور که اهل بیت ع دولت قائم را دولت خودشان معرفی کرده‌اند و این به این معنا است که دولت پیامبر و اهل بیت پاکش یکی است چه حاکمش ائمه باشند و چه مهدیین از نسل آنها:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: دَوْلَتُنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَلَنْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مُلْكُوا قَبْلَنَا لِنَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مُلْكُنَا سِرَتَنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (غیبت طوسی، ص ۴۷۲) از امام باقر ع نقل شده است که فرمودند: دولت ما آخرین دولتهاست. و دسته و گروهی (صاحب دولت) باقی نمی‌مانند مگر اینکه قبل از دولت ما به حکومت می‌رسند. به این خاطر که زمانیکه سیره ما را زمانیکه

حاکم شدیم دیدند نگویند که اگر ما هم حاکم می شدیم همینگونه عمل می کردیم. و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید «عاقبت از آن متقین است».

همین برداشت و فهم اشتباه شیخ مفید در مورد تعارض روایات باعث شده است که ملا محسن فیض کاشانی از اکابر علمای امامیه در کتاب «نوادر الاخبار فیما یتعلق باصول الدین» پس از ذکر چند روایت در مورد مهدیین و ذریه قائم ع و همینطور ذکر حدیث وصیت شب وفات پیامبر ص، اشاره به کلام شیخ مفید می کند و در جواب شیخ مفید می نویسد:

أقول: لا منافاة بین ما ذکره و بین سایر روایات هذا الباب لأن الأخير من الاثنی عشر مهدیاً مهدی ایضاً مع أن قیامهم بالدعوة لا یستلزم دولة و العلم عند الله (ص ۲۹۴) می گویم: منافاتی نیست بین آنچه شیخ مفید ذکر کرده است (روایاتی که می گوید بعد از مهدی دولتی نخواهد بود) و بین سایر روایات در این باب (روایات مهدیین)، چونکه آخرین از دوازده مهدی نیز مهدی است (پس روایات مد نظر شیخ مفید ناظر به امام زمان ع نیست بلکه منظورش مهدی دوازدهم است). همچنین اگر مهدیین برای دعوت امام زمان حاکم شوند مستلزم دولت جدیدی نیست. و علم پیش خداست.

تمامی این کلمات و سخنان از علمای بزرگ شیعه نشان می دهد که نه تنها روایات زیادی در مورد مهدیین و حکومت آنها طبق وصیت شب وفات پیامبر ص وجود دارد بلکه شیعه در این مورد و موارد دیگری از وقایع ظهور به تفصیل علم به جزئیات ندارد و این همان نکته ای است که در باب نص و بینة عرض کرده بودم که مدعی حقیقی در وقت ظهورش گره روایات را حل کرده و حقیقت را برای مردم شرح خواهد داد. اکنون جای این است که انسان عاقل و منصف با خود بیندیشد که چرا در تنها متن به جا مانده از وصیت شب وفات پیامبر ص صحبت از دوازده مهدی شده است؟ و چرا اولین از دوازده مهدی با ذکر اسم و صفت تبیین می شود که نامش احمد است و او اولین مومنین و مقربین به امام زمان ع است؟

علت عدم ذکر صریح مهدیین در روایات دوازده امام

ممکن است این سؤال برای خوانندگان پیش آید که چرا در بین دهها روایت وارده از پیامبر ص و اهل بیت ع در مورد دوازده امام، صحبتی از مهدیین و جانشینان آنها بعد از امام زمان ع نشده است و آنها به ذکر دوازده امام اکتفا کرده اند؟

جواب این سؤال از آنچه تا بدین جا گفتیم فهمیده می شود. پیامبر ص و اهل بیت ع قصد نداشتند که به صراحت اشاره به مهدیین کنند همانطور که در روایاتی وارد شده است که پیامبر از امام علی ع تعهد گرفت که نام قائم و حوادث بعد از آن را به کسی نگوید. هدف و نقشه اهل بیت ع این بود که مردم به صراحت از دوازده امام نام

ببرند و به آنها ایمان بیاورند اما امر قائم و مهدیین را به زمان خودشان واگذار کرده‌اند. البته در بین کلماتشان سخنانی و بشاراتی از مهدیین می‌داده‌اند تا آن بزرگواران در زمان ظهورشان بدون نص و بیّنه نباشند. در روایتی امام صادق ع در باب وصیت نازله از آسمان، اسامی دوازده امام را برای معاذ بن کثیر می‌آورد و پس از آن سکوت می‌کند و زمانی که معاذ از حجت بعد از امام دوازدهم سوال می‌کند، امام صادق ع در جوابش می‌گوید که تو را همین مقدار بس است:

...حَتَّى عَدَدَ عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ ثُمَّ مَنْ فَقَالَ حَسْبُكَ (غیبت نعمانی، ص ۵۳) تا اینکه امام صادق ع دوازده اسم از اسامی حجت‌های الهی را به من گفت و بعدش سکوت کرد. پس من گفتم که دیگر چه کسی است؟ امام فرمود: (همین مقدار دانستن) تو را کافی است.

فلذا امیرالمومنین ع در روایتی که قبلاً ذکر شد فرموده بودند که این چیزی است که ذکرش به خودش موکول شده است. برای فهم بهتر این مطلب لازم است تا مناظره امام رضاع با علمای یهود و نصاری را دوباره و چند باره مرور کرد تا بفهمیم که سنت الهی در باب به جا گذاشتن نص و بیّنه برای حجت لاحق چگونه است؟ اما آنچه لازم و ضروری است تا بدان معتقد باشیم این است که روایات وارده در مورد دوازده امام در بیان حصر حجت‌های الهی در این تعداد نیست.

ذکر روایاتی از مهدیین

ما در این کتاب نمی‌توانیم تمامی روایات در مورد مهدیین و ذریه قائم را بیاوریم و کسانی که خواهان آن هستند می‌توانند به کتب انصار امام مهدی ع مراجعه کنند و از جمله بهترین آن کتب، کتاب چهل حدیث در باب مهدیین و ذریه قائم، نوشته شیخ ناظم عقیلی است. اما برای جلوگیری از نقص این نوشته به روایاتی در این باب اشاره می‌کنیم تا در کنار روایت حدیث وصیت، مهر تأییدی بر ادعای سید احمد الحسن ع باشد:

۱. عَنْ الْإِمَامِ الصَّادِقِ ع: إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ ع (مختصر البصائر، ص ۱۶۶) امام صادق ع فرمودند: همانا از ما اهل بیت، بعد از قائم، دوازده مهدی از نسل حسین ع خواهد بود.

۲. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ ع (غیبت طوسی، ص ۴۷۸) ابو حمزه در حدیث طولانی از امام صادق ع روایت کرده است که فرمودند: ای ابو حمزه همانا از ما اهل بیت بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین ع است.

در توضیح این روایت که به جای دوازده مهدی فرمودند یازده مهدی، عرض می‌کنم که قائم در کلام اهل بیت ع به دو شخص اطلاق می‌شود؛ یکی امام زمان محمد بن الحسن و دیگری فرزندش مهدی اول که نامش احمد

است. فلذا منظور از قائم در روایت اول امام زمان است و منظور از قائم در روایت دوم مهدی اول است. در اینباره در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

۳. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ ع: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ ع أَنَّهُ قَالَ «يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ ع اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا» فَقَالَ: «قَدْ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، وَلَمْ يَقُلْ: اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا، وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا» (مختصر البصائر، ص ۴۹۳) ابوبصیر گفت که به امام صادق ع عرض کردم: ای پسر رسول خدا من از پدرت شنیدم که فرمودند «بعد از قائم دوازده امام خواهند بود». امام صادق ع فرمودند: پدرم گفت دوازده مهدی و نگفت دوازده امام، و اینها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و شناخت حق و جایگاه ما دعوت می کنند.

از این روایت فهمیده می شود که اهل بیت ع در مواردی، صحبت از مهدیین و حجتیهایی بعد از قائم می کرده اند. اینکه امام صادق ع فرمودند آنها گروهی از شیعیان ما هستند به این معنا نیست که اینها شیعیان عادی هستند و مقام ولایت بر مردم ندارند. در غیر اینصورت دیگر معنایی نداشت که بگوید بعد از قائم، شیعیان عادی می آیند که مردم را به سمت ما دعوت می کنند. بلکه بعد از قائم بودن به معنای کسب جایگاه قائم در حاکمیت است. همچنین شیعه بودن منافاتی با مقام ولایت آنها ندارد همانطور که قرآن در مورد حضرت ابراهیم ع می فرماید که او از شیعیان نوح بود:

وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (صافات ۸۳).

۴. در صلوات ابو الحسن ضراب اصفهانی می خوانیم که امام زمان اینگونه صلوات فرستادند: ... وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاءِ عَهْدِكَ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِهِ وَمُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا وَدُنْيَا وَآخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (مصباح المتعبد، ج ۱، ص ۴۰۹ و مفاتیح الجنان، ذیل اعمال روز جمعه) و خداوندا درود بفرست بر ولایت (امام زمان) و والیان عهدت و ائمه از فرزندان او و بر عمر آنها بیفزا و مرگشان را به تأخیر بینداز و آنها را به همه آرزوهای دنیایی و اخرویشان برسان که تو بر هر کاری قادری.

در این دعا به صراحت صحبت از امامان از فرزندان امام زمان ع شده است. سید بن طاووس در تأکید انجام این صلوات می گوید:

و هی ما إذا تركت تعقیب عصر يوم الجمعة لعذر فلا تتركها أبداً لأمر اطلعنا الله جل جلاله علیه (جمال الاسبوع، ص ۴۹۴) اگر تعقیبات عصر جمعه را به خاطر عذری ترک کردی، این دعا و صلوات را هرگز ترک نکن به خاطر امری که خداوند متعال، ما را بر آن مطلع کرده است.

۵. أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيُّ بَقَاعِ الْأَرْضِ أَفْضَلُ بَعْدَ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحَرَمِ رَسُولِهِ ص فَقَالَ الْكُوفَةُ يَا أَبَا بَكْرٍ هِيَ الزَّكِيَّةُ الطَّاهِرَةُ فِيهَا قُبُورُ النَّبِيِّينَ الْمُرْسَلِينَ وَ قُبُورُ غَيْرِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ الصَّادِقِينَ وَ فِيهَا مَسْجِدُ سَهِيلٍ الَّذِي لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ قَدْ صَلَّى فِيهِ وَ مِنْهَا يَظْهَرُ عَدْلُ اللَّهِ وَ فِيهَا يَكُونُ قَائِمُهُ وَ الْقَوَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هِيَ مَنَازِلُ النَّبِيِّينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصَّالِحِينَ (کامل الزیارات، ص ۳۰) ابوبکر خضرمی از حضرت ابی عبد الله ع یا ابو جعفر امام باقر ع نقل نموده، می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: بعد از حرم خداوند عز و جل و حرم رسول خدا ص چه مکانی از زمین از امکانه دیگر برتر و اشرف می باشد؟ حضرت فرمودند: کوفه، ای ابوبکر. این زمین پاک و پاکیزه بوده و در آن قبور انبیاء مرسل و غیر مرسل و اوصیاء انبیاء بوده و در آن مسجد سهیل قرار دارد، از خصوصیات این مسجد آن است که حق تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نفرموده مگر آنکه وی در آن نماز خوانده است. و نیز از کوفه، عدل الهی ظاهر و آشکار می گردد و قائم ع و قائمین بعد از او در کوفه خواهند بود، و آنجا منازل انبیاء و اوصیاء و صالحین می باشد.

در این روایت دو نکته وجود دارد: اول اینکه بعد از قائم، قائمین دیگری نیز خواهند آمد. و دوم اینکه عدل الهی یعنی قائم از کوفه ظاهر می شود و این در تعارض است با آنچه مورد عقیده امروز شیعیان است که ظهور امام زمان ع از مکه و کعبه خواهد بود. منظور از این قائم مهدی اول سید احمد الحسن ع است که از کوفه دعوتش را آغاز نموده است. در آینده در اینباره و وجه این تعارضات بحث خواهیم کرد.

۶. رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّضَا ع أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالِدُعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ ع بِهَذَا الدُّعَاءِ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَلِّغْهُمْ أَمَالَهُمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ أَعِزَّ نَصْرَهُمْ... (مصباح کفعمی، ص ۵۵۰) یونس بن عبدالرحمن از امام رضا ع روایت کرده است که آن حضرت امر می کردند که برای صاحب الامر اینگونه دعا کنیم: ...خداوندا درود بفرست بر والیان عهدش و امامان از بعدش، و آنان را به آرزوهایشان برسان و به آنها طول عمر بده و پیروزیهایشان را عزت بده...

در این روایت نیز به صراحت اشاره به امامان بعد از قائم شده است. آنها همان مهدیین در وصیت رسول خدا ص هستند.

۷. عَنْ حَبَّةِ الْغُرْنِيِّ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ إِلَى الْحَيْرَةِ فَقَالَ لَتَصِلَنَّ هَذِهِ بِهَذِهِ وَأَوْمَى يَدِهِ إِلَى الْكُوفَةِ وَ الْحَيْرَةِ حَتَّى يُبَاعَ الذَّرَاعُ فِيمَا بَيْنَهُمَا بِدَنَائِيرَ وَ كَيْسَيْنِ بِالْحَيْرَةِ مَسْجِدٌ لَهُ خَمْسُمِائَةٍ بَابٌ يُصَلِّي فِيهِ خَلِيفَةُ الْقَائِمِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ لِأَنَّ مَسْجِدَ الْكُوفَةِ لَيَضِيقُ عَنْهُمْ وَ لَيَصْلَيْنِ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدَلًا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَسَعُ مَسْجِدُ الْكُوفَةِ هَذَا الَّذِي تَصِفُ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ قَالَ تُبْنَى لَهُ أَرْبَعُ مَسَاجِدَ - مَسْجِدُ الْكُوفَةِ أَصْغَرُهَا وَ هَذَا وَ مَسْجِدَانِ فِي طَرَفِي الْكُوفَةِ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ وَ هَذَا الْجَانِبِ وَ أَوْمَى يَدِهِ نَحْوَ الْبَصْرِيِّينَ وَ الْغُرَيْنِ (تهذيب الاحكام، ج ۳ ص ۲۵۳) حبه عرنی نقل می کند که گفته است: امیر المؤمنین ع به طرف حیره خارج شدند و فرمودند: این با این متصل می شود (حضرت با دست خویش به سوی کوفه و حیره اشاره کردند) تا جایی که یک ذراع از زمین بین آن دو به چند دینار فروخته می شود، و مسجدی در حیره بنا می شود که پانصد درب خواهد داشت و جانشین قائم - که خداوند فرجش را نزدیک گرداند - در آن نماز خواهد گزارد، چرا که مسجد کوفه برای آنان کوچک است و در آن دوازده امام عدل نماز خواهند گزارد. عرض کردم: آیا در آن روز مسجد کوفه که آن را برای مردم وصف نمودید، توسعه خواهد یافت؟ فرمود: برای کوفه چهار مسجد ساخته خواهد شد، که کوچک ترین آن مسجد کوفه خواهد بود، و این مسجد و دو مسجد در دو طرف کوفه، در این طرف و آن طرف (و با دستشان به دو طرف کوفه اشاره فرمودند).

در این روایت نیز امام علی ع به صراحت می فرماید که جانشین قائم در آن نماز خواهد خواند. همچنین می فرماید که دوازده امام عدل نیز در آن نماز خواهند خواند. این بزرگواران همان مهدیین در وصیت رسول خدا ص هستند که اولین آنها همان جانشین قائم یعنی مهدی اول سید احمد الحسن ع است.

در کلام امام زمان ع نیز ضمن روایتی طولانی به امامانی بعد از ایشان اشاره شده است:

۸ ... أَوْ مَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» أَوْ مَا عَلِمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْآثَارُ مِمَّا يَكُونُ وَ يُحَدَّثُ فِي أَيْمَتِكُمْ عَنِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ مِنْهُمْ ع... (غیبت طوسی، ص ۲۸۶) یا نشنیده اید که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند و پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید؟" آیا آثار و اخباری را که در مورد امامان گذشته و امامان باقیمانده برای شما آمده، نمی دانید؟!

در آیه ای که در روایت فوق ذکر شده است در کنار دستور به اطاعت از خداوند و پیامبر، به اطاعت از افرادی دستور داده شده که در این آیه با عنوان "اولی الامر" (صاحبان ولایت) از آنها یاد شده است. در روایت فوق، امام مهدی ع این آیه را قرائت کرده و سپس در توضیح اولی الامر از امامان گذشته و امامان باقیمانده سخن گفته

است. "الباقین منهم" جمع است، یعنی افرادی که از آن امامان، باقی مانده‌اند؛ در زمان غیبتِ امام مهدی ع، سایر ائمه از دنیا رفته بودند و حجت‌ها و امامان باقیمانده، امام مهدی و مهدیین دوازده گانه از نسل ایشان هستند، بنابراین مهدیین نیز داخل در "اولی الامر" هستند.

هر کس خواهان روایات بیشتری در مورد مهدیین و ذریه قائم ع است به کتاب چهل حدیث شیخ ناظم عقیلی مراجعه کند. در انتهای این قسمت خوب است که به این نکته اشاره کنم که از میان علمای شیعه، شهید سید محمد محمد صادق صدر و شهید محمد باقر صدر به صراحت از نظریه و عقیده مهدیین دفاع کرده و به آن معتقد بودند و این دسته از روایات را بر روایات رجعت ترجیح می‌دادند. شهید سید محمد باقر صدر در کتاب «مجتمع فرعونی» که عبارتند از سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های شهید صدر، ذکر می‌کند:

مهدی به زودی تمام اسباب فساد و انحراف که در رأس آن ظلم و ستم بوده را ریشه کن خواهد کرد و جامعه‌ای بر پایه قسط و عدالت برپا می‌کند و در تمام عرصه‌های حیات بشری راه‌هایی ترسیم می‌کند. سپس بعد از او دوازده خلیفه می‌آیند که مردم را طبق آن مناهجی که تحت سرپرستی امام حجت بن الحسن (ع) بنیانگذاری شده‌اند، سیر می‌دهند و در خلال حکومتداری این دوازده خلیفه، جامعه انسانی به سوی رشد و کمال ارتقاء می‌یابد و انسان به حد اعلایی از علم و معرفت و اخلاق و ینش دست می‌یابد که به هیچ چیزی جز خداوند میل و رغبت ندارند و در این برهه از زمان است که وارثان حقیقی زمین پدیدار می‌شوند که خداوند در مورد آن فرمود: در زبور بعد از ذکر نوشته بودیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ) (المجتمع الفرعونی، ص ۱۷۵).

شهید سید محمد محمد صادق صدر نیز در کتاب «تاریخ ما بعد ظهور» بر ثبوت حکم ذریه امام مهدی ع بعد از ایشان استدلال می‌کند و روایات حکم مهدیین از ذریه امام مهدی ع را بر روایات رجعت رجحان می‌دهد. اما ما از عدم تعارض بین این دو دسته از روایات سخن می‌گوییم؛ زیرا مانعی بین حکم مهدیین ع بعد از پدرشان ع و آغاز رجعت بعد از حکومتداری آخرین مهدی، دیده نمی‌شود. او حول مهدی اول (فرزند امام مهدی ع) و مهدیین یازده گانه بعد از ایشان کلامی طولانی عرضه می‌کند که جزیی از آن را برای اختصار نقل می‌کنیم:

... و از اینجاست که امام مهدی ع به تعیین ولی امر یا خلیفه‌ای در خلال عمر خویش چه بسا در سال اخیر، اقدام خواهد کرد که او رئیس و حاکم دولت عدل الهی بعد از ایشان و اولین حاکم در حکومتداری اولیاء و صالحان می‌باشد و علاوه بر آن، این حاکم اول فاضلتر و برتر از یازده حاکم بعد از خود، می‌باشد به اعتبار اینکه او دست پرورده و پرورش یافته در دامن خود شخص امام مهدی ع و برگرفته از حُلُق و

خوی و منش و اقوال و افعال و اسلوب تربیتی حضرتش می باشد بر خلاف حاکمانی که از او می آیند . علی رغم آن، او تفاوت چشم گیری با امام مهدی ع دارد به حدی که مصداق این کلام می شود (در زندگانی بعد از او خیری نخواهد بود... (تا آنجا که می گوید) ... آری شکی نیست که امام مهدی ع قبل از وفات خویش بر ضرورت اعلانات جهانی بر وجوب اطاعت از خلیفه خویش و ترسیخ حکم اولیای صالحین در اذهان عموم، تأکید و سفارش زیاد می کنند، چونکه ممکن است بشریت به حدی از کمال و بینش نرسیده باشد پس چنین جامعه‌ای در معرض عصیان و عدم اطاعت و در بیشتر موارد تمرّد و سرپیچی از دستورات را خواهد داشت (تاریخ مابعد ظهور، ص ۶۴۶).

اینکه عالم پارسایی همچون شهید صدر، روایات مربوط به مهدیین را بر روایات رجعت و بازگشت اهل بیت ع ترجیح می دهد نشان از این دارد که عقیده ثابتی در مورد رجعت وجود ندارد و حقیقت و جزئیات این مسئله پوشیده است و بهتر است که قائل به روایاتی باشیم که طبق عقل و منطق برای حضرت جانشینانی را اعلام می کنند. اما این تعارض، امروزه با علم حجت زمان سید احمد الحسن ع حل شده است بدین صورت که ایشان فرمودند منظور از رجعت اهل بیت ع رجعت پس از مهدی دوازدهم است نه امام زمان و روایات رجعت ناظر به امام محمد بن الحسن نیست. همچنین منظور از رجعت، بازگشت اهل بیت ع به عالم ذر است و در آنجا حکومت خواهند کرد و از این جهت نیز با روایاتی که می گویند فاصله مهدی با پایان عمر دنیا چهل روز است قابل جمع خواهد بود. این توانایی و جمع بین این روایات از علومی است که تنها مدعی صادق و حجت الهی می تواند داشته باشد.

جالب اینجاست که عقیده به مهدیین و جانشینانی برای امام زمان ع در چشم مخالفین شیعه نیز آمده است و آنان در مورد عقائد شیعه به این روایات و این عقیده نیز اشاره کردند. مثلاً یکی از نویسندگان اهل سنت و مخالف شیعه به نام سید بن حسین العفّانی در کتابی به نام «سکب العبرات للموت و القبر و السكرات» در قسمتی از کتابش به عقائد باطل شیعه (به زعم خودش) می پردازد. در این بین به عقیده مهدیین و جانشینان امام زمان ع اشاره می کند و حتی وصیت شب وفات پیامبر ص و دیگر روایات دوازده مهدی را ذکر می کند و از این روایات نتیجه می گیرد که شیعیان چنین اعتقادی دارند (ص ۲۵۰-۲۴۹).

حال نمی دانم چرا امروزه عده‌ای که نام خودشان را شیعه گذاشته‌اند، تنها و تنها به دلیل مخالفت با دعوت یمانی از اساس، ریشه‌ی همه این روایات و این عقیده را می زنند با اینکه نه تنها در زبان مخالفان شیعه، بلکه در زبان و قلم بزرگان از علمای شیعه همچون شهید محمد باقر و محمد صادق صدر نیز این عقیده حتمی و ثابت است و علمای بزرگی همچون شیخ صدوق و سید مرتضی چنین عقیده‌ای را مورد احتمال دانستند و چگونگی آن را به زمان ظهورش حواله دادند.

مهدی اول

در وصیت پیامبر به صراحت آمده است که بعد از دوازده امام، دوازده مهدی نیز خواهند آمد. نام مبارک مهدی اول احمد است و با صفات دیگری همچون عبدالله و مهدی نیز توصیف شده است. پیامبر این شخصیت را اولین مؤمنین و اولین مقرّبین به امام زمان ع معرفی می کنند. اولین مؤمنین و اولین مقرّبین به امام زمان ع یقیناً اولین نفر از سیصد و سیزده مردی است که حضرت در انتظار آنها است و به یاری حضرت می شتابند. پس یقیناً این شخص نه تنها در زمان ظهور امام غایب حضور دارد بلکه مهمترین شخصیت در زمان ظهور خواهد بود. حال تصور کنید اگر امام زمان ع بخواهد کسی را به عنوان وصی و جانشین خود برای زمینه سازی به سمت مردم بفرستد چه کسی بهتر و شایسته تر از اولین مؤمنین و مقرّبین به ایشان؟

ظهور مهدی اول، قبل از ظهور امام زمان ع یا بعد از آن؟

کسی که مفهوم نص و یّنه را فهمیده باشد می داند که اگر کسی قرار باشد با وصیت پیامبر بر مردم احتجاج کند و خودش را با آن اثبات کند، تنها مهدی اول است. تنها کسی که در وصیت پیامبر مانده که به امامت و ولایت نرسیده بود این شخصیت است و خداوند این وصیت و این شخص و جایگاه را از نگاهها و ادعاهای مدعیان کذاب در طول تاریخ محفوظ نگه داشته است. و گرنه چگونه می توان انتظار داشت که امام زمان ع خودشان را با این وصیت در زمان ظهور اثبات کنند در حالی که شخص امام محمد بن الحسن ع هزار و اندی سال قبل به ولایت رسیده اند.

اما شبهه برای عده ای ایجاد می شود که در وصیت مبارک فرموده است که مهدی اول پس از امام زمان ع می آید اما امروز سید احمد الحسن ع قبل از امام زمان ع به این وصیت احتجاج کرده اند.

در پاسخ عرض می کنم که مهدی اول وصی و جانشین امام زمان ع است و این طبق وصیت پیامبر، قطعی است. اما آیا ایرادی دارد که کسی، وصی امام قبل باشد در حیات و پس از مرگش؟ پیامبر اکرم ص بارها فرمودند که امام علی ع هم در حیات و هم پس از حیات من، وصی من است که باید از او اطاعت شود:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ فِي قُبَاٍ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِي تَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَتَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى بَيَاضِ أَسْنَانِهِ تَبَرُّقُ ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ يَا عَلِيُّ إِلَيَّ يَا عَلِيُّ فَمَا زَالَ يُدْنِينِي حَتَّى أَلْصَقَ فَخَذِي بِفَخْذِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ أَصْحَابِي أَقْبَلْتُ إِلَيْكُمْ الرَّحْمَةُ بِأَقْبَالِ عَلِيٍّ أَخِي إِلَيْكُمْ مَعَاشِرَ أَصْحَابِي إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ رُوحُهُ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي وَ هُوَ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي وَ مَنْ وَافَقَهُ وَافَقَنِي وَ مَنْ خَالَفَهُ خَالَفَنِي (امالی صدوق، ص ۳۶)

امیرالمؤمنین علی ع فرمود: در قبا حضور پیغمبر رسیدم و چند تن از اصحابش شرف حضور داشتند. چون مرا دید چهره‌اش شاد شد و لبخند زد، سپیدی دندانهایش را مانند برق دیدم سپس فرمود: «نزد من بیا ای علی نزد من بیا» و مرا به خود نزدیک کرد تا رانم به رانش چسبید. سپس رو به اصحابش فرمود: «ای گروه اصحاب من با آمدن برادر من علی به سوی شما، رحمت به شما رو آورد و به راستی علی از من است و من از علی، جان من از جان من است و طینت او از طینت من است. او برادر من و وصی و خلیفه بر امت من است در زندگی من و پس از مرگم. هر که فرمانش برد فرمانم برده و هر که موافقت او کند موافق من است و مخالفش مخالف من.

حال تصور کنید که اگر وصی امام زمان ع بخواهد قبل از ظهور پدرشان به سمت مردم بیاید، چگونه نص و بیّنه‌ای از خود ارائه دهد؟ آیا نمی‌تواند به نصی استناد کند که اصل وصایت ایشان را ثابت می‌کند؟ بله می‌شود. این نکته را نیز اضافه می‌کنم که اصلاً همیشه اینگونه نیست که وفات به معنای مرگ باشد تا بخواهیم بگوییم که عبارت «فاذا حضرته الوفاة» دلالت بر مرگ امام زمان ع دارد. چونکه خداوند در مورد رفع عیسی به آسمان نیز از کلمه وفات استفاده می‌کند:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَفَّيْكَ وَارْفَعْكَ إِلَيَّ (آل عمران ۵۵) [یاد کنید] هنگامی که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را [از روی زمین و از میان مردم] بر می‌گیرم، و به سوی خود بالا می‌برم.

البته کسی اشکال نکند که عبارت «فاذا حضرته الوفاة» چون در مورد تمام ائمه ع به معنای مرگ است پس حتماً در مورد امام دوازدهم هم به همین معنا است، چونکه این قیاسی است بی دلیل در زمانی که حجتی به این نص استناد و احتجاج می‌کند و از حیث لغت، وسعت در معنا وجود دارد.

مؤیدات ادعای سید احمد الحسن ع

مطلبی که پایه‌ی اساسی ادعای سید احمد الحسن ع است این است که ایشان مدعی است که مهدی اول، به عنوان وصی و فرستاده امام زمان ع قبل از ظهور حضرت به سمت مردم می‌آید، و او (مهدی اول) همان قائم اولی است که مردم با او مواجه می‌شوند و از او نیز به عنوان قائم و مهدی در روایات یاد شده است. به عبارت دیگر، هر جا که در روایات صحبت از مهدی و قائم شده است منظور فقط امام زمان ع نیست بلکه در بسیاری از موارد، مهدی اول مورد نظر است.

اگر یادتان باشد قبلاً عرض کرده بودم که تمیز مدعی صادق از مدعی کذاب در این است که اولاً شخصیت و جایگاه ادعایی او در سفارشات و بشارت‌های حجت‌های گذشته وجود داشته باشد و ایشان بتواند این امر را اثبات کند

و ثانیاً امور اثبات شده بر ایشان قابل تطبیق باشد و ثالثاً اولین نفری باشد که به آن نصوص احتجاج می‌کند. حال دیدیم که سید احمد الحسن ع اولین نفری بود که تا به حال به شخصیت و جایگاهی احتجاج کرده است که قابل اثبات از روایات است و خصوصیات مذکوره نیز بر ایشان قابل تطبیق است. آنچه از روایات شریفه به دست می‌آید می‌تواند به ما کمک کند که این ادعای ایشان (یعنی ظهور مهدی اول قبل از ظهور امام زمان ع و وجود دو قائم در کلام اهل بیت ع) را اثبات کنیم. در اینجا یکی یکی از روایات بهره‌مند می‌شویم تا اوج زیبایی و متانت و صداقت این ادعا دانسته شود و کسی به خودش این اجازه را ندهد که سید احمد الحسن ع را مدعی کذاب و یا دانش آموخته دشمنانی همچون صهیونیزم و انگلیس و غیره بداند.

حدیث اول: نام قائمی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد

در روایات زیادی آمده است که قائم و مهدی بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد اما در هیچ روایتی به صراحت نفرموده است که نام قائمی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد محمد است. تنها در یک روایت به نام مبارک قائم تصریح شده است:

عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا (غیبت طوسی، ۴۵۴ و ۴۷۰) حذیفه بن یمان گفت که از رسول خدا ص شنیدم در حالی که در مورد مهدی سخن می‌گفت و فرمود: همانا با مهدی در بین رکن و مقام بیعت می‌شود در حالی که نامش احمد و عبدالله و مهدی است، و اینها سه نام ایشان است.

شیخ طوسی در دو جای کتاب غیبتش این روایت را از حذیفه بن یمان که از صاحبان سر رسول خدا ص بود نقل می‌کند. پیامبر در این روایت به صراحت اسم قائمی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد را آنگونه معرفی کرده است که مهدی اول را در وصیت شب وفاتش معرفی کرده است. طبق نص وصیت رسول خدا ص، مهدی اول سه نام دارد؛ احمد و عبدالله و مهدی. حال در این روایت می‌فرماید که مهدی اول مسئول اخذ بیعت در بین رکن و مقام است. کسی که برای اولین بار به سمت مردم می‌آید تا از مردم بیعت بگیرد و آنها را آماده سازد مهدی اول است که وصی و فرستاده امام زمان ع است.

بعضی از جاهلان که با دعوت یمانی مخالفت می‌کنند این روایت را اینگونه توجیه می‌کنند که از این روایت می‌فهمیم که امام محمد بن الحسن ع نامهای دیگری نیز دارد و این روایت در مورد امام زمان است. در جواب اینها عرض می‌کنم که وصیت شب وفات پیامبر ص، مجمل نیست و بلکه به تفصیل در صدد معرفی جانشینان پیامبر است و وقتی در آنجا این سه نام را برای مهدی اول بیان می‌کند دیگر شکی نداریم که این سه نام با این عبارت خاص برای مهدی اول است و وقتی در این روایت می‌فرماید که مهدی با این سه نام، اخذ بیعت می‌کند

یعنی مهدی اول مسئول اخذ بیعت است. البته این روایت در کنار دیگر روایات که بیان خواهیم کرد از وضوح بیشتری برخوردار خواهد شد.

حدیث دوم: اولین قائم

حسین بن سعید کوفی از یاران امام رضا و امام جواد ع در کتاب گرانقدر «الزهد» از ابن ابی یعفور از امام صادق ع روایت کرده است:

إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ... (الزهد، ص ۱۰۴ و سفینه البحار، ج ۳ ص ۴۴) همانا اولین قائم از ما اهل بیت زمانی که قیام کند با شما به حدیثی سخن خواهد گفت که تاب تحملش را ندارید و علیه ایشان خروج خواهید کرد...

در این روایت صحبت از اولین قائم شده است. این نشان می‌دهد که قائم دیگری نیز وجود دارد اما مواجهه‌ی سخت مردم با اولین قائم است. چونکه اولین قائم وظیفه دارد پس از زمان غیبت به سمت مردم بیاید و آنها را از جهل و بدعت‌ها آگاه سازد و از مردم بین رکن و مقام بیعت بگیرد. اولین قائم همان مهدی اول است که اولین مؤمنین و مقررین به امام زمان ع است و از طرف ایشان به سمت مردم ارسال می‌شود.

نکته دیگری که در این روایت وجود دارد این است که امام صادق ع خطاب به اصحاب و شیعیانش می‌گوید که شما با اولین قائم ما می‌جنگید چون تاب تحمل کلامش را ندارید. پس شیعیان مدعی باید حواسشان را جمع کنند و بدانند که اولین قائم اهل بیت ع برای آنها مایه‌ی فتنه و آزمایش است. همانطور که در روایت دیگری به صراحت از این مطلب سخن گفته شده است:

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ. فَقَالَ: وَلَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِيَّاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ. (دلائل الامامة، ص ۴۵۵) ابو الجارود از امام باقر ع روایت کرده است که به ایشان عرض کردم که قائم شما کی قیام می‌کند؟ فرمود: ای ابوالجارود شما درکش نمی‌کنید. پس گفتم که اهل زمانش را درک می‌کنم؟ فرمود: و اهل زمان قائم را نیز درک نخواهی کرد. قائم ما به حق قیام می‌کند بعد از اینکه از شیعه مأیوس شد، مردم را سه بار دعوت می‌کند اما کسی جوابش را نمی‌دهد.

حدیث سوم: جوان بودن و کم سن بودن قائم

روایت زیر را مشاهده کنید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ لَأَنكَرَهُ النَّاسُ لِأَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوَفَّقًا لَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ وَفِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ أَنَّهُ قَالَ ع وَإِنْ مِنْ أَكْثَرِ الْبَلِيَّةِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَابًا وَهُمْ يَحْسِبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا (غيبت نعمانی، ص ۱۸۸) امام صادق ع فرمودند: اگر قائم ما ظهور کند مردم او را انکار می کنند به این دلیل که او به صورت جوان رشیدی به سمت آنها آمده است و در این هنگام کسی بر ولایتش ثابت قدم نخواهد بود مگر کسی که در عالم ذر، خداوند از او برای قائم پیمان گرفت. و در غیر از این روایت نیز فرمودند: همانا از بزرگترین امتحانها این است که صاحبشان به سمت آنها می رود در حالی که جوان است و حال آنکه مردم اینگونه می پنداشتند که او باید پیرمرد کهنسالی باشد.

در این روایت نکته دقیقی وجود دارد و آن اینکه جوان بودن قائم باعث بزرگترین امتحان و فتنه برای منتظرینش می شود و این در حالی است که طبق روایت مذکور، منتظرین قائم گمان می کردند که او باید پیرمرد کهنسالی باشد. این نه به این معنا است که منتظرینش معتقدند که به صورت ظاهری پیر و فرتوت ظهور خواهد کرد چونکه هیچ کسی چنین اعتقادی ندارد و عملاً هر کسی که معتقد به ظهور منجی است او را به صورت جوان برومند منتظر است. این روایت به این معنا است که سن حقیقی و عمر واقعی قائم را زیاد می دانند و این از خصوصیات شیعیان است که معتقدند قائم همان امام زمان ع است که هزار و اندی سال سن دارد اما در موقع ظهور اولین قائم با کسی مواجه می شوند که متولد آخرالزمان است و سن حقیقی ایشان زیاد نیست و در سنین جوانی هستند. همین نکته باعث فتنه و انکار قائم خواهد شد چونکه منتظر اولین قائم که فرزند امام زمان ع است نبودند.

حدیث چهارم: قائم، مورد انتظار نیست

حدیث زیر جزو احادیثی است که تنها با علم و بیان سید احمد الحسن ع قابل توجیه است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع أَخْبِرْنِي عَنْ الْقَائِمِ ع فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا هُوَ آتَا وَلَا أَلَدِي تَمْلُدُونَ إِلَيْهِ أَغْنَاكُمْ وَلَا يُعْرَفُ وَلَا دُتُّهُ قُلْتُ بِمَا يَسِيرُ قَالَ بِمَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص هَدَرَ مَا قَبْلَهُ وَاسْتَقْبَلَ. (غیبت نعمانی، ص ۱۶۹) عبد الله بن عطاء گفت که به امام باقر ع عرض کردم که مرا از قائم خبر دهید. امام فرمود: قسم به خدا که نه من قائم و نه آنکسی که گردنهایتان را در انتظارش کشیده‌اید و ولادتش مخفی است. گفتم که چگونه عمل می کند؟ فرمودند: همانگونه که رسول خدا ص عمل کردند؛ هر آنچه را که قبلش بوده از بین می برد و با نگاه نو رو می کند.

در این روایت امام باقر ع نه تنها قائم موعود بودن را از خودش نفی می کند بلکه می فرماید که قائم کسی نیست که مردم در انتظارش گردنهایشان را کشیده‌اند و ولادتش مخفی است. امام محمد بن الحسن ع همان امام غایبی

است که در غیبتش مردم انتظار ظهورش را دارند و در انتظار ایشان گردنهایشان را کشیده‌اند و همچنین ولادت ایشان بر مردم مخفی بوده است. به عبارت دیگر در این روایت امام باقر ع کس دیگری را قائم و منجی معرفی می‌کند و او همان قائم اول و مهدی اول سید احمد الحسن ع است. این روایت به معنای نفی قائمیت از امام زمان ع نیست بلکه منظور همان قائمی است که برای اولین بار با مردم مواجه می‌شود و مردم در زمانیکه منتظر امام زمان ع هستند با ظهور مهدی اول مواجه می‌شوند.

حدیث پنجم: مخفی بودن اسم قائم

از جمله چیزهایی که ادعای سید احمد الحسن ع را به خوبی تصدیق می‌کند مسئله اسم قائم است. آنچیزی که از روایات اهل بیت ع به دست می‌آید این است که این بزرگواران در مواردی به صراحت اسم مبارک امام زمان محمد بن الحسن ع را می‌بردند و از بیان نام نهمین فرزند امام حسین ع ابایی نداشتند. اما از طرف دیگر در مواردی نه تنها از بیان اسم قائم طفره می‌رفتند بلکه از اساس بیان اسمش را منکر شده و چنان می‌فرمودند که به احدی اسمش را نگفته و نمی‌گویند و به تفصیل مردم را از نامش مطلع نمی‌کردند. این تعارض از جمله تعارضات واضح و عیان در باب روایات مهدوی است. برای نمونه روایات زیر به صراحت نام امام محمد بن الحسن ع را به عنوان قائم و مهدی معرفی کرده است:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: لَمَّا أُسْرِى بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَّالُهُ... يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَبَّ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ ذُرِّي فَقُلْتُ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحِلُّ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَغْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةُ لَأَوَّلِيَّائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَا حِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ (كفایه الاثر، ص ۱۵۲) مفضل بن عمر از امام صادق ع از پدرانش از امیرالمؤمنین از پیامبر نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: زمانی که در شب معراج به آسمان عروج کردم پروردگارم به من وحی کرد که... ای محمد آیا دوست داری که آنها را ببینی؟ گفتم بله. خداوند فرمود: سرت را بالا بگیر. پس سرم را بالا گرفتم و در این هنگام مشاهده کردم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن القائم که در وسطشان مثل ستاره ای درخشان بود. گفتم که خدایا اینها کیانند؟ فرمود: اینها امامان (بعد از تو) هستند و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام

مرا حرام خواهد کرد و به واسطه آن از دشمنانم انتقام می گیرم و مایه آسایش اولیای من است و او است که قلوب شیعیان تو را از ظالمین و کافرین شفا می دهد.

در روایت دیگری از پیامبر اکرم ص نقل شده است که وقتی خداوند، ابراهیم خلیل را آفرید، دید گانش را گشود و ایشان انوار اهل بیت ع را مشاهده کرد:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ، كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ، فَنَظَرَ إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ نُورًا. فَقَالَ: إِلَهِي مَنْ هَذَا النُّورُ؟ فَقَالَ: هَذَا مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي. فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِ نُورًا آخَرَ؟ فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا عَلِيُّ نَاصِرٌ دِينِي. فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِ نُورًا آخَرَ ثَالِثًا؟ فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَذِهِ فَاطِمَةُ تَلِي أَبَاهَا وَ بَغْلَهَا، فَطَمَتُ مُحَبِّهَا عَنِ النَّارِ. فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى نُورَيْنِ يَلِيَانِ الثَّلَاثَةَ الْأَنْوَارِ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، نُورَاهُمَا يَلِيَانِ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا وَ جَدَّهُمَا. قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ، فَقَدْ أَحَدَقُوا بِالْخَمْسَةِ الْأَنْوَارِ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَذِهِ الْأَنْمَةُ مِنْ وَلَدِهِمْ، قَالَ: يَا رَبِّ، بِمَنْ يَعْرِفُونَ؟ قَالَ: أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، وَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (الروضة ابن شاذان قمی، ص ۱۸۶).

در دعای کنز العرش که از پیامبر اکرم ص نقل شده است وارد شده است که:

...وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الرَّضِيِّ عَلَيْكَ يَا رَبُّ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى عِبَادِكَ عَلَيْكَ... (البلد الامین للكفعمی، ص ۳۵۴).

در روایتی سلمان فارسی از پیامبر نقل می کند:

عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلْفِ الطَّاطِرِيِّ، عَنْ زَادَانَ، عَنْ سَلْمَانَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِيبًا... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنَّى لِي بِهِمْ وَ قَدْ عَرَفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ، ثُمَّ ابْنُهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانُ اللَّهِ الصَّادِقُ، ثُمَّ ابْنُهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاطِمُ غَيْظُهُ صَبْرًا فِي اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)، ثُمَّ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضِيِّ لِأَمْرِ اللَّهِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْمُخْتَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، ثُمَّ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ

عَلَى الصَّامِتِ الْأَمِينِ لِسِرِّ اللَّهِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ النَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ (دلائل الامامه، ص ۴۴۸).

در روایتی طولانی و بسیار جالب در کتاب سلیم بن قیس هلالی، پیامبر ص نام تک تک ائمه و جانشینانش را در حضور خلیفه دوم و در پاسخ به سوال عمر بن خطاب می‌برد و از امام محمد بن الحسن ع به عنوان مهدی و قائم امت نام می‌برد:

...فَقَامَ الْإِثْنَا عَشَرَ [مِنَ الْجَمَاعَةِ الْبَدْرِيِّينَ] فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ خَطَبَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلَّ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ لَا وَلَكِنْ أَوْصِيَانِي أَخِي مِنْهُمْ وَزَيْرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي [وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ] هَذَا أَوْلَهُمْ وَ خَيْرُهُمْ ثُمَّ ابْنَايَ هَذَانِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ وَصِيَّ ابْنِي يُسَمَّى بِاسْمِ أَخِي عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ وَصِيَّ عَلِيٍّ وَ هُوَ وَلَدُهُ وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ اسْمُهُ كَاسِمِي وَ طَيْبَتُهُ كَطَيْبَتِي يَا مُرُّ بِأَمْرِي وَ يَنْهَى بِنَهْيِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا... (ج ۲ ص ۷۶۳).

این تنها چند نمونه از دهها روایتی است که از امام محمد بن الحسن ع به عنوان مهدی و قائم نام برده می‌شود حتی پیامبر اکرم ص به خلیفه دوم نیز نام مبارکش را در روایت بالا فرمود. حال به روایات زیر دقت کنید:

عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ سَأَلَ عُمَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْمَهْدِيِّ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ قَالَ أَمَّا اسْمُهُ فَلَا إِنَّ حَبِيبِي وَ خَلِيلِي عَهْدٌ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحْدِثَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ مِمَّا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولُهُ فِي عِلْمِهِ (كمال الدين، ج ۲ ص ۶۴۸) جابر بن یزید جعفی گفت که از امام باقر ع شنیدم که فرمود: عمر بن خطاب از امیر المومنین ع در مورد مهدی پرسید و گفت: ای پسر ابوطالب مرا از مهدی خبر بده که اسمش چیست؟ امام علی ع فرمود: اما اسمش را نمی‌گویم چونکه دوست و برادرم (پیامبر) از من تعهد گرفت که اسمش را نگویم و به زبان نیاورم تا اینکه خداوند متعال ایشان را مبعوث کند. و این از علومی است که خداوند متعال در علم رسولش به امانت گذاشت.

همین یک روایت به تنهایی برای انسان عاقل کفایت می‌کند که بداند مسئله‌ای پنهانی و سری در مورد قائم وجود دارد که تا زمان ظهورش مخفی خواهند ماند از جمله نام مبارکش. با اینکه در روایت منقول از کتاب سلیم بن قیس، پیامبر اکرم ص به صراحت نام مبارک امام محمد بن الحسن ع را به عُمَر می‌گوید و از او به عنوان مهدی

امت و کسی که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد یاد می‌کند، اما شاهد هستید که در این روایت نه تنها عُمر اسم قائم امت را نمی‌داند بلکه امام علی ع از بیان آن استنکاف می‌کند و می‌فرماید که این از علوم می است که تا زمان ظهور قائم مخفی خواهد ماند، یعنی اسم قائم از مسائل مخفی و سری است که لازم است پنهان بماند تا اینکه خودش نامش را فاش سازد و توجه مردم را بدان جلب کند.

در روایت دیگری به صراحت از بیان اسم قائم، به خواص اصحاب ائمه ع نیز خودداری شده است:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: لَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَأَنْسَى بِهِ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا خَالِدٍ فَتَرِيدُ مَاذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَأَخَذْتُ يَدَهُ قَالَ فَتَرِيدُ مَاذَا يَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَهُ لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُجْهِدٍ وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا وَلَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً. (غیبت نعمانی، ص ۲۸۸) ابو خالد کابلی (از اصحاب خاص و سرّ امام سجاده ع) می‌گوید: چون علی بن الحسین علیهما السلام از دنیا در گذشت به خدمت محمد بن علی (امام باقر) علیهما السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم میدانی که من به جز پدرت کسی را نداشتم و چقدر با او مانوس بودم و از مردم وحشت داشتم. امام باقر ع فرمود: راست می‌گوئی ای ابا خالد؛ چه می‌خواهی؟ عرض کردم: فدایت شوم، پدرت صاحب این امر را آنچنان برایم توصیف کرده است که اگر در کوچه‌ای بینمش دستش را می‌گیرم. فرمود: خوب، چه می‌خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می‌خواهم نامش را به من بگوئی تا او را با نامش بشناسم. امام باقر ع فرمود: به خدا قسم ای ابا خالد که درخواست ناراحت کننده‌ای از من کردی و از امری از من پرسیدی که به هیچ کس نگفتم و اگر به کسی گفته بودم به تو نیز می‌گفتم و چیزی را از من پرسیدی که اگر فرزندان فاطمه (سادات) او را بشناسند حرص آن دارند که او را تکه تکه کنند.

سؤالی که وجود دارد این است که چرا امام سجاده ع با اینکه تمام اوصاف قائم را به ابو خالد گفته بود اما از بیان نامش دریغ کرد تا جایی که امروز فرزندش امام باقر ع نیز همان راه را در پیش گرفت با اینکه ابو خالد کابلی از اصحاب سرّ امام سجاده بوده است. مگر نام مبارک امام زمان محمد بن الحسن در روایات زیادی بیان نشده است؟

البته کسی گمان نکند که منظور این روایات، این است که جایز نیست اسم مبارکش به زبان بیاید اما مردم نامش را می‌دانند. این حرف غلطی است چونکه در روایات فوق صحبت از این است که اسم قائم را نمی‌دانند و در صدد یاد گرفتن نام مبارک ایشان هستند و پیامبر از امام علی ع عهد گرفت که نام مبارکش را به کسی مستقیماً

نیاموزد و این فرق می‌کند با روایاتی که حاکی از آن است که برای حفظ جان امام محمد بن الحسن ع از به زبان آوردن نامش در محافل جلوگیری شود. در همین روایت فوق به صراحت از امام باقر ع در خواست می‌شود که نام مبارک قائم را به ابو خالد کابلی بیاموزد و ایشان استکفاف می‌کنند در حالی که در روایت دیگری خود امام باقر ع نامش را به اصحاب می‌آموزد:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ صَلَاحٌ مِنَ الصَّالِحِينَ سَمَّاهُ لِي أُرِيدُ الْقَائِمَ ع فَقَالَ اسْمُهُ اسْمِي (غیبت نعمانی، ص ۲۳۱) زراره می‌گوید که از امام باقر ع خواستم تا اسم یک انسان صالح را که منظورم قائم بود برایم بگوید. امام فرمود: اسمش اسم من است (یعنی محمد).

این قائمی که اهل بیت ع از بیان اسمش خودداری می‌کردند و آن را به عنوان امانتی از علوم معرفی می‌کرده‌اند همان مهدی اول در وصیت شب وفات پیامبر ص است که جزو اولین مؤمنین و مقربین به امام زمان ع معرفی شده است و ایشان همان مهدی هستند که در روایت حذیفه بن یمان به عنوان بیعت شونده بین رکن و مقام، نامش برده شد.

آنچه امروزه پس از باز شدن اسرار روایات مهدویت توسط سید احمد الحسن ع، فهمیده می‌شود این است که اهل بیت ع در یک برنامه هماهنگ، امام محمد بن الحسن ع را به عنوان قائم آشکار معرفی کرده‌اند تا اذهان مردم از سمت و سوی قائم مخفی و اول دور شود اما به طور غیر شفاف به نام مبارک اشاراتی داشته‌اند تا ایشان بتوانند در زمان ظهورشان با این امور سرّی بر مردم احتجاج کنند:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخَذَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشِ الْمَنَكِبَيْنِ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ص لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَاسْمٌ يَعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ (کمال الدین، ج ۲ ص ۶۵۳) امیرالمؤمنین علی ع بالای منبر فرمود، مردی از فرزندانم در آخر الزمان ظهور کند، رنگش سفید آمیخته به سرخی است، شکمش برآمده است دو رانش سطر است و گره هر دو شانه‌اش قویست، در پشتش دو خال است یکی به رنگ پوستش و یکی همچون خال پیامبر ص. دو اسم دارد یکی مخفی و دیگری آشکار؛ آن اسمی که مخفی است احمد است و آنکه آشکار است محمد است.

در این روایت امام علی ع بر روی منبر صحبت از دو نام برای قائم می‌کند که یکی از آنها مخفی و دیگری آشکار است؛ احمد و محمد. حال به نظر شما منظور امیرالمؤمنین ع از این دو نام چیست؟ آیا منظورشان این است که

امام محمد بن الحسن ع دو نام دارد که یکی از آنها مخفی است؟ اگر اینطور باشد چند سؤال پیش می‌آید: اول اینکه یقیناً منظور از اسم مخفی باید همان اسم علمی باشد که بر روی فرزند می‌گذارند و معمولاً این اسم یک اسم خواهد بود. ثانیاً داشتن اسم مخفی برای امام زمان ع به چه دردی می‌خورد که امام علی ع بخواهد بالای منبر اینچنین آن را تبیین کند؟ و ثالثاً اگر به هر دلیلی این اسم باید مخفی باشد پس چرا نامش را بالای منبر بر مردم فاش می‌کند؟

روایت روشن است که در صدد بیان دو شخصیت پنهان و آشکار است. یعنی امیرالمومنین علی ع به طور غیر صریح اشاره به دو قائم از اهل بیت ع می‌کنند که در آخرالزمان قیام می‌کنند. البته هر دوی این بزرگواران یک هدف را دنبال می‌کنند و یکی فرمانده و دیگری فرمانبردار است و یکی مولا و دیگری فرزند مولا است و یکی امام زمان و دیگری وصی و فرستاده ایشان است. «اسم» در بسیاری از موارد اشاره به مسمی دارد یعنی منظور از آن، خود حقیقتی است که اسم بر او گذاشته می‌شود.

حدیث ششم: یمانی

در روایات اهل بیت ع از شخصی با عنوان «یمانی» نام برده شده است که قبل از ظهور امام زمان ع خواهد آمد و پرچمی بر افراشته خواهد کرد که پرچم هدایت است و اطاعت از ایشان بر مردم واجب است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ ...خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامُ الْخُرَزَرِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَاسُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَيَلُ لِمَنْ نَآوَاهُمْ وَكَانَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلُّ مُسْلِمٍ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَكَأَنَّ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ... (غیبت نعمانی، ص ۲۵۵) ابوبصیر از امام باقر ع روایت کرده است که فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده هر یک از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند. در میان پرچم‌ها راهنماتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا شما را به صاحبان دعوت می‌کند، و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح را برای مردم و هر مسلمانی حرام می‌کند، و چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که از آن پرچم رو برگرداند (یا اینکه امر را بر او دشوار کند)، پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می‌خواند.

در این روایت امام باقر ع از وجود شخصیتی با عنوان یمانی در نزدیکی ظهور و قبل از قیام قائم خبر می دهد که این ویژگی ها را دارا است:

— پرچم هدایت برای یمانی است. یعنی در بین پرچم های برافراشته در زمان قبل از ظهور امام زمان ع فقط یمانی است که صاحب پرچم هدایت است و دیگر پرچم ها با هر اسم و عنوان و هدفی، پرچم هدایت نخواهد بود. بعضی ها گمان می کنند که چون امام باقر ع از کلمه «اهدی» استفاده کرده است این به این معناست که پرچم هدایت دیگری نیز غیر از یمانی وجود دارد اما پرچم هدایتگرتر برای یمانی است. این حرف بسیار غلط و غیر علمی است. کلمه اهدی و استفاده از وزن «افعل» همیشه برای تفضیل نیست و اگر هم در ظاهر برای تفضیل استفاده شود اما در حقیقت اشاره ای به این افضلیت ندارد و این مرسوم است:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (یونس ۳۵) بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!».

در این آیه و نظایر آن به صراحت از وزن «افعل» تفضیل استفاده شده است اما در عمل و حقیقت تفضیل و افضلیتی در کار نیست؛ آیا از بتها و معبودهای غیر از الله کسی شایستگی عبادت و تبعیت دارد تا بخواهیم بگوییم که خدا شایسته تر است؟ خیر و هرگز، بلکه این کنار هم قرار گرفتن و افضلیت، از نوع برتری واجد شیء بر فاقد آن شیء است. فلذا همانطور که غیر از خدا کسی شایستگی تبعیت ندارد پس غیر از یمانی نیز کسی شایستگی هدایت ندارد فلذا فرموده است «هی رایه هدی» یعنی او پرچم هدایت است و دیگران اینجور نیست. و بلکه در عمل امکان ندارد که دو نفر با دو پرچم مستقل هر دو پرچم هدایت باشند بلکه مردم فقط مأمور به اطاعت از یک نفر و یک پرچم هستند و در حقیقت صاحب پرچم های دیگر از جمله خراسانی نیز مأمور است تا تحت فرمان یمانی باشد نه اینکه خودش پرچم مستقلی بلند کند:

إِيَّاكَ وَ شُدَّادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص فَإِنَّ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى رَأْيِهِ وَ لِيُغَيِّرِهِمْ رَايَاتٍ فَالْزِمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَأْيَتُهُ وَ سِلَاحُهُ (تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۶۵)

امام باقر ع به جابر جعفی می فرماید: بر حذر باش از معدود افرادی از خاندان محمد ص (سادات)، پس همانا برای محمد و علی تنها یک پرچم است و برای دیگران پرچم ها. پس بر زمین بجسب و از احدی

از آنان تبعیت نکن تا اینکه مردی از فرزندان حسین را ببینی که وصیت رسول خدا ص با اوست و پرچم و سلاحش.

در این روایت به صراحت فرموده است که ما اهل بیت ع تنها یک پرچم داریم و از پرچم‌های دیگران بر حذر باش و لو اینکه از سادات باشند. پس معنا ندارد که کسی بگوید مثلاً پرچم خراسانی پرچم هدایت است اما یمانی هدایت‌گرت‌تر. نکته دیگری که در این روایت وجود دارد این است که امام باقر ع جابر جعفی را از تبعیت هر پرچمی منع می‌کند و به او دستور می‌دهد که به زمین بچسبد اما خود حضرت در روایت یمانی امر به اطاعت از پرچم حق یمانی می‌کند. این به این معنا است که یمانی همان کسی است که با وصیت رسول خدا ص می‌آید و اطاعتش بر جابر جعفی و همه ما واجب است و ایشان همان مهدی اول و قائم اول قبل از امام زمان ع است.

__ ویژگی دوم یمانی این است که هدایت‌گری او به خاطر این است که مردم را به صاحبشان دعوت می‌کند (لأنه يدعو الی صاحبکم). این نشان می‌دهد که یمانی از سمت امام زمان ع مأموریت دارد تا مردم را به سمت امام زمان ع فرا بخواند. این نکته مهمی در روایت است که تمامی ادعاهای سید احمد الحسن ع مبنی بر وجود و ظهور مهدی اول به عنوان وصی و فرستاده امام زمان ع را تأیید می‌کند. سید احمد الحسن ع می‌فرماید که یمانی همان مهدی اول در وصیت شب وفات پیامبر است که با وصیت بر مردم احتجاج می‌کند و او وصی و فرستاده‌ای از سمت امام زمان ع است تا مردم را برای ظهور حضرت آماده کند.

__ ویژگی سوم یمانی این است که مأمور به قیام و خروج است (فاذا خرج الیمانی...) این به این معنا است که یمانی از طرف خدا و امام زمان ع به عنوان فرمانده و پیشوای مردم مأمور به قیام و خروج است و یقیناً کسی که این مأموریت را داشته باشد باید از مردم بیعت بگیرد و عملاً تشکیل سپاه امام زمان ع با ایشان خواهد بود و اگر این روایت را کنار روایتی بگذاریم که از حذیفه بن یمان نقل کردیم که پیامبر فرمود نام مهدی که بین رکن و مقام بیعت میشود، احمد و عبد الله و مهدی است متوجه می‌شویم که این یمانی همان قائم اول است که نام مبارکش احمد است و اگر این روایات را کنار روایت جابر جعفی بگذاریم که امام باقر ع فرمودند که به زمین بچسب تا مردی از فرزندان حسین را ببینی که با وصیت رسول خدا ص می‌آید متوجه می‌شویم که این یمانی همان مهدی اول در وصیت پیامبر است که نصّ و بینه‌ی او همان وصیت رسول خدا ص است. از اینجا و فهم این نکات مهم متوجه می‌شویم که علم سید احمد الحسن ع در تبیین این روایات و شخصیت یمانی یک علم الهی است و شایسته نیست تا ایشان را یک مدعی کذاب و یا دانش‌آموخته استکبار بدانیم.

— ویژگی چهارم یمانی این است که در زمان قیامش، فروش اسلحه را بر همه حرام می‌کند (حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ). زمانی می‌توان گفت که فروش اسلحه بر همه مردم دنیا شرعاً حرام است که یمانی با همه دنیا در جنگ باشد و این نکته از روایات باب خرید و فروش سلاح واضح است. زمانی که حجت خدا برای قیام همگانی در جهان و برای اقامه عدل و داد در کل جهان قیام کند پس بر همه مردم فروش اسلحه حرام خواهد بود. و این نشان می‌دهد که یمانی یک شخصیت ویژه در زمان ظهور است و کاری که در پیش دارد کار مهم و جهانی است و منحصر در منطقه‌ای مثل یمن و خاورمیانه نمی‌شود تا بعضی از جاهلین گمان کنند که یمانی فقط یک فرمانده از فرماندهان یمن است.

— ویژگی پنجم یمانی این است که ما در مقابل قیام یمانی، امر به این شده‌ایم که به سمت ایشان بشتابیم (وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَنْهَضْ إِلَيْهِ). این یک امر و دستور از ناحیه اهل بیت ع است و کسی نمی‌تواند مدعی شود که ما مأمور به کمک و اطاعت از یمانی نیستیم. اگر این روایت و این دستور اهل بیت ع را در کنار روایاتی بگذاریم که می‌گویند هر گونه قیام و بلند کردن پرچمی و هر گونه بیعتی قبل از قیام قائم ممنوع است نشان می‌دهد که یمانی همان قائم اولی است که مورد نظر روایات اینچنینی است یعنی منظور از روایاتی که می‌گویند قبل از قائم هیچ بیعتی و قیامی روا نیست یعنی قبل از یمانی که همان قائم اول است. در روایتی به صراحت هر پرچمی را قبل از ظهور قائم، طاغوت دانسته که به جای خدا عبادت می‌شود:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (کافی، ج ۸ ص ۲۹۵) ابو بصیر از امام صادق ع روایت کرده است که فرمودند: هر پرچمی قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحبش طاغوت است که به جای خداوند متعال پرستش می‌شود (یعنی ارتباطی با خداوند و امر خداوند ندارد).

در روایت دیگری نیز آمده است:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ ع: يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ ع فَبَيْعَةُ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ خَدِيعَةٍ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُبَايِعَ لَهَا وَ الْمُبَايِعَ لَهَا (مختصر البصائر، ص ۴۴۲) امام صادق ع به مفضل بن عمر فرمود: ای مفضل، هر بیعتی قبل از ظهور قائم ع، بیعت کفر و نفاق و خدعه است. خداوند بیعت کننده و بیعت شونده را لعنت کند.

در این روایت و امثال این روایت به صراحت هر گونه بیعت را مردود دانسته و صاحب آن را لعنت کرده‌اند. آیا اهل بیت ع در این روایات، یمانی را لعنت کرده‌اند؟ و بیعت یمانی با یاورانش را بیعت کفر و نفاق دانسته‌اند؟

کسی به خودش این اجازه را ندهد تا بین این دو دسته از روایات تعارض حقیقی برقرار کند و یک طرف را حجت بداند. چونکه تا زمانیکه وجه جمعی وجود داشته باشد نوبت به تعارض نمی‌رسد مخصوصاً زمانیکه می‌دانیم اهل بیت ع در این روایات به دنبال صراحت بیان نبوده‌اند و اسراری را برای گره‌گشایی به دست قائم ع بیان کرده‌اند. امروزه این گره به دست توانای حجت خدا و قائم اول سید احمد الحسن ع باز شد و ایشان برای اولین بار توانستند تا گره کور شخصیت یمانی را باز کنند. اینکه یمانی کیست و نامش چیست و چه ارتباطی با مردم دارد و چه جایگاهی در اسلام و تشیع دارد و چگونه خودش را به مردم معرفی می‌کند؟

__ ویژگی ششم یمانی این است که روی گردانی و بی توجهی به ایشان جایز نیست و اگر کسی این کار را بکند اهل آتش جهنم خواهد بود (وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ). این عبارت نه تنها نشان می‌دهد که یمانی حجتی از حجت‌های الهی است بلکه در میدان نبرد جهانی ایشان، کسی حق رویگردانی از ایشان را ندارد حتی اگر بخواهد داخل در سپاه و دعوت و پرچم دیگری از جمله خراسانی شود. در نتیجه، فقرات این روایت اشاره به وجوب یاری و جهاد در راه خدا تحت فرماندهی یمانی دارد.

__ ویژگی هفتم یمانی این است که ایشان دعوت به حق و راه مستقیم می‌کند (لَأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ). چه کسی می‌تواند داعی به حق و راه مستقیم باشد اما ارتباطی با خدا و امام زمان ع نداشته باشد؟ چه کسی می‌تواند این صفات را دارا باشد اما حجت معصومی از حجت‌های الهی نباشد؟ آیا انسان غیر معصوم می‌تواند مردم را به راه کامل مستقیم هدایت کند؟ اگر بگوییم انسان غیر معصوم می‌تواند هم صاحب پرچم هدایت باشد و هم داعی به حق باشد و هم مردم را به راه مستقیم هدایت کند، آیا این مخالف با عقیده ما شیعیان در باب پیشوایان و امامان مردم نیست؟ یقیناً یمانی، پیشوایی از پیشوایان معصوم است که نامش باید در وصیت پیامبر ص ذکر شده باشد چونکه طبق این روایت، اطاعت از او بر مردم واجب است و او پیشوایی است که مردم را به سمت مستقیم هدایت می‌کند. پیشوایان معصومی که اطاعتشان بر مردم واجب است، لازم و ضروری است که نامشان در وصیت رسول خدا ص باشد مخصوصاً یمانی. چونکه ایشان زمانی بر مردم وارد می‌شوند که امام زمان ع غایب است و از طرفی به ما امر شده است که کسی را تا قبل از ظهور فرزندی از فرزندان حسین که با وصیت رسول خدا ص بیاید اطاعت نکنیم. پس کار بر یمانی دشوار خواهد بود اگر نام مبارکش در وصیت رسول خدا ص نباشد. به روایت زیر دقت کنید:

يَا طَلْحَةُ أَكُنْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ دَعَا بِالْكِتَابِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ وَلَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ تَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُ ذَاكَ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرْتَنِي بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ[بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَأَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعَامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جَبْرَائِيلُ

أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلَافَ وَالْفُرْقَةَ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَى مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ وَ أَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةً رَهْطٍ سَلَمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادَ وَ سَمَّى مَنْ يَكُونُ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَّانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي [هَذَا وَ أَذْنِي بِيَدِهِ إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ كَذَلِكَ كَانَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ يَا مُقْدَادَ فَقَامُوا وَ قَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص. (سليم بن قيس هلالی، ج ۲ ص ۶۵۸) امیرالمؤمنین علی ع به طلحه فرمود: ای طلحه، آیا حاضر نبودی نزد پیامبر ص هنگامی که کتف (تکه استخوانی برای نوشتن) خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند؟ و در آنجا رفیق تو (عمر) آن سخنش را گفت که: «پیامبر خدا هدایان می گوید!» حضرت هم غضب کرد و نوشتن آن را رها کرد؟ طلحه گفت: آری، در این موضوع حاضر بودم. فرمود: وقتی شما از محضر پیامبر ص بیرون رفتید، حضرتش به من خبر داد که می خواست در کتف چه بنویسد و عموم مردم را بر آن شاهد بگیرد، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند عز و جل اختلاف و تفرقه این امت را می داند. سپس ورقه ای خواست و آنچه می خواست در کتف بنویسد بر من املا نمود و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان و ابو ذر و مقداد، و در آن ورقه، امامان هدایت را که خداوند امر به اطاعت آنان تا روز قیامت نموده نام برد؛ اول آنها مرا نام برد و سپس این پسر - و حضرت دست خود را به امام حسن ع نزدیک کرد - سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسر - یعنی امام حسین ع - ای ابو ذر و ای مقداد آیا چنین نبود؟ ابو ذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما بر این مطلب نسبت به پیامبر ص شهادت می دهیم.

طبق این روایت و صریح کلام امیرالمؤمنین ع، پیامبر در وصیت مقدس خودش اسامی تمامی پیشوایان و امامان هدایتی که تا روز قیامت خواهند آمد و اطاعتشان بر مردم واجب است را ذکر کرده اند. پس چون یمانی پرچمش پرچم هدایت، و امام و پیشوای هدایت است و اطاعتش بر مردم واجب است، لازم است که نام مبارکش در وصیت آمده باشد. فلذا می فهمیم که چرا سید احمد الحسن ع فرمودند که یمانی همان مهدی اول در وصیت پیامبر است و او قبل از ظهور امام زمان ع به سمت مردم خواهد آمد و او همان احمدی است که بین رکن و مقام بیعت می گیرد، و هر بیعتی قبل از بیعت ایشان، بیعت کفر و نفاق و خدعه است.

البته کسی در اینجا اشکال نکند که در همین روایت، اسمی از مهدیین و مهدی اول نیامده است و امام علی ع به طلحه می گوید که نام من و یازده فرزندم در وصیت ثبت شده است. این اشکال وارد نیست از این جهت که این روایت، متن وصیت پیامبر ص نیست بلکه امام علی ع صرفاً در صدد نقل مضمون و گزارشی از وصیت هستند نه عین کلام پیامبر ص. امام علی ع نه تنها عین متن وصیت را ذکر نمی کنند بلکه همه آن را نیز بیان نمی کنند و صرفاً

به نقل مضمون قسمتی از آن که در مورد خودش و یازده فرزندش می‌باشد اکتفا می‌کنند. امام علی ع نفرمودند که غیر از این دوازده نفر، دیگر کسی در وصیت نیامده است بلکه شاهد کلامش را در دوازده امام قرار می‌دهد از این جهت که قبلاً عرض کردم که مهدیین از اسرار اهل بیت ع بودند و آنها قصد نداشتند که به صراحت به آنها بپردازند. پس امام علی ع عمداً نام مهدیین را به طلحه گزارش نمی‌دهد. اما آنچه طبق این روایت مسلم است این است که نام یمانی و مهدیین به عنوان امامان هادی باید در وصیت ذکر شده باشد. البته باز در اینجا کسی اشکال نکند که چرا در این وصیت نامی از بقیه‌ی مهدیین برده نشده است؟ زیرا به حتم نام تک تک خلفا و جانشینان پیامبر از ائمه و مهدیین به زبان پیامبر ص در شب وفاتشان آمده است و به آنها وصیت کرده است. اما این وصیت مذکور در کتاب غیبت شیخ طوسی، تنها نقل قسمتی از این وصیت است که بر زبان امام صادق ع جاری شده است تا نصّ و دلیلی برای مهدی اول باشد به این دلیل که ایشان به این نصّ، استدلال و احتجاج خواهند کرد.

شخصیت یمانی در روایات دیگری نیز مورد اشاره قرار گرفته است:

سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَالْخُرَّاسَانِيَّ وَالْإِمَّانِيَّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ أَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْإِمَّانِيَّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ (ارشاد مفید، ج ۲ ص ۳۷۵) امام صادق ع فرمودند: خروج سفیانی و خراسانی و یمانی در سال واحدی و در ماه واحدی و در روز واحدی خواهد بود. و در بین اینها پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست چونکه او به حق دعوت می‌کند.

در این روایت، امام صادق ع به طور کوتاه آنچه را که امام باقر ع فرمودند را بیان می‌کند و اینکه پرچمش پرچم هدایت است و به حق دعوت می‌کند.

سید بن طاووس نیز در کتاب الملاحم و الفتن به نقل از کتاب فتن ابن حماد روایتی را از ارطاه نقل می‌کند که در مورد قائم است و از او به عنوان خلیفه یمانی یاد شده است:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ جَرَّاحٍ عَنْ أَرْطَاءَ، قَالَ: أَمِيرُ الْغَضَبِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَلا ذَهْ وَلَكِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ صَوْتًا مَا قَالَهُ إِنْسٌ وَلا جَانٌ: «بَايَعُوا فَلَانًا بِاسْمِهِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَلا ذَهْ وَلَكِنَّهُ خَلِيفَةُ یمَانِيَّ» (ص ۷۷) ارطاه گفت: امیر غضب نه از این (مرد) و نه از این (زن) است و لکن آنها (مردم) صدایی را می‌شنوند که نه انسان و نه جن آن را گفته است (صدای منادی آسمانی) که می‌گوید: «با فلانی (نامش را می‌برد) بیعت کنید که نه از این (مرد) است و نه از این (زن) اما او خلیفه یمانی است.

در مورد یمانی و شخصیت ایشان و چگونگی ظهور و خروج و وجه تسمیه ایشان، بحث فراوان می‌توان کرد که از عهده این کتاب خارج است و هر کس خواهان مطالب بیشتری در مورد شخصیت یمانی است می‌تواند به کتاب «پژوهشی در شخصیت یمانی» نوشته شیخ ناظم عقیلی مراجعه کند. اما لازم به ذکر است که کسی در این باب شبهه نکند که یمانی باید اهل کشور یمن امروزی باشد و برای دوری از این شبهه برای اهل عقل و انصاف، آنچه قبلاً گفته بودم کفایت می‌کند. به مبحث نام پیامبر در تورات و انجیل برگردید و در آنجا عرض کرده بودیم که وجه تسمیه یمانی چیست؟ و اولین بار این عنوان به طور رمزی در مورد پیامبر ص به کار برده شده است.

حدیث هفتم: مولایی که امر امام زمان ع را به عهده خواهد گرفت

آیا در زمان غیبت امام زمان ع کسی از محل و موضع آن حضرت خبر ندارد؟ طبق روایتی که شیخ طوسی از امام صادق ع نقل می‌کند تنها یک نفر از فرزندان ایشان بر محل و موضع ایشان اطلاع دارد:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيَّبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ (غیبت طوسی، ص ۱۶۲) مفضل بن عمر گفت که از امام صادق ع شنیدم که می‌فرمود: همانا برای صاحب این امر دو غیبت است که یکی از آن دو غیبت طولانی خواهد بود تا اینکه بعضی از مردم می‌گویند که او مُرده است و بعض دیگر می‌گویند کشته شده است و بعض دیگری می‌گویند که رفته است، تا اینکه کسی از یارانش بر امرش استوار نمی‌ماند مگر عده‌ای قلیل. بر موضع و جایگاهش هیچ کسی از فرزندان او و غیر آنان مطلع نیست مگر مولایی که امرش را به عهده خواهد گرفت.

در این روایت چند نکته وجود دارد: اولاً اینکه آن حضرت در زمان غیبت ازدواج کرده و دارای فرزندان است. ثانیاً اینکه تنها یکی از این فرزندان بر موضع و محل ایشان مطلع است. ثالثاً این فرزند صاحب امر و ولی امر امام زمان ع در زمان غیبتش خواهد بود به این معنا که این مولا قبل از اینکه امام زمان ع ظهور کند، امر ولایتش را بر عهده خواهد گرفت. نادانی پیدا نشود تا بخواهد برای توجیه این روایت در معانی کلمات «امر» و «مولى» و «یلى امره» تصرف کند. امر همان است که در ابتدای روایت امام صادق ع فرمود «صاحب این امر»؛ امر در امامان معصوم همان ولایت و خلافت بر مردم است و کسی که عهده دار این امر در زمان غیبتش شود یعنی قبل از ظهور از طرف آن حضرت اجازه دارد و مسئولیت امر مردم با او است. یقیناً این مولا همان یمانی است که مردم را به طرف صاحبان دعوت می‌کند و اطاعت از او بر مردم واجب است و نمی‌توان دو شخص را تصور کرد که قبل از ظهور، هر دو صاحب امر امام و پیشوای مردم باشند. اکنون برای فهم بهتر این روایت و اینکه آیا کسی قبل از

ظهور امام زمان ع خواهد آمد تا نائب و وصی ایشان باشد و امر آن حضرت را به دوش داشته باشد، به آخرین کلام علی بن محمد سمری نائب چهارم دقت کنید:

حدیث هشتم: وجود نائبی غیر از چهار نائب امام زمان ع

می‌توان به این نکته و سؤال توجه داشت که آیا علی بن محمد سمری به عنوان نائب آخر امام زمان ع در هنگام وفاتشان هیچ اشاره‌ای به وصی و نائب دیگری نکرده است؟ طبق روایاتی که از اهل بیت ع رسیده است مبنی بر وجود فرستاده‌ای قبل از ظهور امام زمان ع و یا به مانند روایت صریح یمانی، شاید علی بن محمد سمری با اینکه مأمور بود بعد از خودش به کسی وصیت نکند اما اشاره‌ای به نائب دیگری در زمان دیگری داشته باشد. دقیقاً همینطور است و ایشان به شخص دیگری برای امر نیابت از امام مهدی ع اشاره داشته‌اند اگر چه برای بعد از خودش وصیتی نمی‌کنند:

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ أَسِيدٍ قَالَ: وَلِدَ الْخَلْفُ الْمَهْدِيُّ ع يَوْمَ الْجُمُعَةِ ... وَ وَكَيْلُهُ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ فَلَمَّا مَاتَ عُثْمَانُ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ وَ أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ وَ أَوْصَى أَبُو الْقَاسِمِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ فَلَمَّا حَضَرَتِ السَّمُرِيُّ الْوَفَاةُ سُئِلَ أَنْ يُوصِيَ فَقَالَ: لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْعَهْدِ. فَالْعَيْبَةُ التَّامَّةُ هِيَ الَّتِي وَقَعَتْ بَعْدَ مُضِيِّ السَّمُرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (كمال الدين، ج ۲ ص ۴۳۳ و غیبت طوسی، ص ۳۹۳) غیاث بن اسید گفت: امام مهدی ع در روز جمعه به دنیا آمد... و وکیلش عثمان بن سعید بود. زمانیکه موقع مرگش شد به فرزندش محمد بن عثمان وصیت کرد. و او نیز به هنگام مرگش به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کرد. و او نیز به هنگام مرگش به علی بن محمد سمری وصیت کرد (خداوند از همه آنها راضی باشد). زمانیکه موقع وفات سمری شد، اصحاب و شیعیان از او پرسیدند که به چه کسی وصیت می‌کند؟ ایشان جواب داد: برای خداوند امری است که خودش آن را می‌رساند. پس آنچه بعد از وفات سمری محقق شد، غیبت تامه (بدون وجود نائب) بود.

طبق این کلام علی بن محمد سمری، بعد از ایشان نیز امر دیگری در مورد نیابت و وکالت از امام زمان ع وجود دارد اما زمان آن امر و آن نائب الآن نبوده که سمری بخواهد به آن وصیت کند بلکه زمانش زمان دیگری خواهد بود و آن نائب را خود خدا خواهد فرستاد نه اینکه الآن توسط سمری معرفی و وصیت شود. وجود نائب امام زمان ع قبل از ظهورش از اسرار اهل بیت ع بوده که آنها سعی در فاش شدن این امر نداشتند. به همین سبب کم بین شیعیان این عقیده جا افتاد که امام زمان ع تنها و تنها همین چهار نائب را تا ظهورش خواهند داشت و کس دیگری حق ادعای نیابت و وکالت و سفارت از طرف ایشان را ندارد. به همین سبب گمان کردند که این کلام علی بن

محمد سمری اشاره به خود امام زمان ع دارد یعنی فکر کردند که سمری چنین می گوید که تنها یک امر دیگر باقی مانده است و آن هم خود امام زمان ع است که خداوند او را در زمانی خواهد فرستاد. در حالی که اصلاً سؤالی که از ایشان پرسیده شد در مورد امر امام زمان ع نبود بلکه سؤال از امر نیابت و وکالت از امام زمان ع بوده و اینکه چه کسی جانشین سمری در نیابت خواهد شد و امر سمری با امر خود امام زمان ع فرق دارد. او در پاسخ به امر نیابت و سفارت، اشاره به امر دیگری می کند اما می گوید که خدا آن را می رساند.

همین مطلب را حسن بن احمد مکتب نیز از سمری نقل می کند:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تَوَفَّى فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخَتْهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَغْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَسَيِّئِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغُيْبَةِ وَمَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ (كمال الدين، ج ۲ ص ۵۱۶ و غيبة طوسی، ص ۳۹۵) ابو محمد حسن بن احمد مکتب گوید سالی که شیخ علی بن محمد سمری وفات کرد من در مدینه السلام (بغداد) بودم چند روز پیش از مرگش نزد او حاضر شدم؛ توقیعی از امام زمان ع برای مردم بیرون آمد که متنش این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَي عَلِي بن محمد سمری خدا اجر برادرانت را در باره تو بزرگ گرداند، تو در فاصله شش روز دیگر خواهی مُرد. امر خودت را جمع کن و به کسی وصیت نکن که بعد از وفاتت جانشین تو شود (امرت را جمع کن یعنی امر نیابت را تمام کن و جانشینی انتخاب نکن). چونکه غیبت کامل واقع شد و ظهوری نیست مگر پس از اجازه خدای عز و جل و این پس از مدت دراز و سختی و تیرگی دلها است و به زودی زمین پر از جور گردد. کسانی نزد شیعیان من آیند که مدعی مشاهده من (ظهور) گردند. بدان هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده (ظهور) کند دروغگو و افتراء گو است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم». گوید این توقیع را رو نویس کردیم و از نزد او بیرون شدیم و روز ششم نزد او برگشتیم و در حال احتضار و جان دادن بود. به او گفتند: وصی تو پس از تو کیست؟ گفت: برای خدا

امری است که او خود رساننده آنست. و در گذشت رضی الله عنه و این آخرین سخنی بود که از او شنیده شد.

در این نقل نیز به صراحت از سمری در مورد جانشینش در امر نیابت سؤال کردند و ایشان در پاسخ فرمودند که امر دیگری وجود ندارد تا خود حضرت بیاید بلکه فرمودند امر دیگری در کار است اما خود خداوند به وقتش او را می‌رساند. برای فهم بهتر کلمه «امر» در کلام سمری به توقیع حضرت دقت کنید که ایشان به سمری سفارش می‌کنند که امر خود را جمع کن و به کسی وصیت نکن که جای تو بنشیند. منظور از امر سمری، همان امر نیابت و سفارت از حضرت است نه امر امامت، و وقتی اصحاب سؤال از جانشین سمری می‌کنند ایشان نسبت به همان امر خودشان می‌فرمایند که امر دیگری در کار است اما من مأمور به وصیت آن نیستم، بلکه در آینده، خداوند آن را می‌رساند.

آیا هم اکنون روا است که با دلیل های واهی و بهانه‌هایی که شبیه متعصبان است بخواهیم با امر سید احمد الحسن ع مخالفت و دشمنی کنیم؟ ایشان دیگر چه بشارتها و سفارشات از کتب مقدس و روایات اهل بیت ع بیاورد تا خودش را از مدعیان دروغین جدا کند؟ در حالی که قبلاً گفتیم و اثبات کردیم که تمامی انبیاء الهی که پس از زمان فترت آمده‌اند، حقانیت خودشان را از این طریق اثبات کرده‌اند و اینکه حجت‌های گذشته به آمدنش بشارت داده‌اند و ایشان آن متون را برای ما رمز گشایی کرده و بدان استناد می‌کند. آیا زمانش نرسیده است تا نائب و وصی آن حضرت را بپذیریم؟ چه چیزی بالاتر از وصیت رسول خدا ص که به نامش اشاره کرده است و فرمود که این وصیت تا روز قیامت ما را از گمراهی نجات خواهد داد و اهل بیت ع در شأن ظهور قائم فرمودند که ایشان با وصیت رسول خدا ص خواهد آمد؟

در ادامه بیان این روایت شبهه‌ای مطرح می‌شود و آن اینکه طبق همین توقیع شریف، امام زمان ع فرمودند که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده کند کذاب است در حالی که سید احمد الحسن ع امروزه قبل از خروج سفیانی ادعای مشاهده و ارتباط با امام زمان ع را دارد. برای این شبهه پاسخ‌های متعددی نوشته شده است که هر کس خواهان بحث دقیقتری در این مورد است به کتب انصار امام مهدی ع رجوع کند. اما اگر بخواهیم کوتاه این شبهه را در مسیر صحبت‌هایمان حل کنیم تا ضرری به بحث ما وارد نکند می‌گوییم:

امام زمان ع در این توقیع شریف در صدد انکار هر گونه ادعای مشاهده‌ای نیستند چونکه این در عقائد ما پذیرفته شده است که کسان زیادی در زمان غیبت کبری آن حضرت را مشاهده کرده و با ایشان مرتبط بوده‌اند از جمله نامه‌هایی که به دست شیخ مفید می‌رسیده است و دیگر ملاقات‌هایی که می‌توانید به کتاب بحار الانوار و یا النجم الثاقب میرزای نوری مراجعه کنید. و اینکه منظور امام زمان ع در این توقیع شریف چیست باعث اختلاف نظر در

این مورد شده است و از چنین متن متشابهی نمی‌توان این عقیده را اخذ کرد که احدی در زمان غیبت نمی‌تواند حضرت را ببیند یا مدعی مشاهده او شود. از سیاق کلام امام زمان ع می‌توان فهمید که حضرت در صدد بیان وقوع غیبت کبری هستند و ظهوری برای حضرت نخواهد بود مگر به اذن الهی (فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ) در نتیجه وقتی در ادامه، سخن از مشاهده حضرت قبل از خروج سفیانی است به معنای ظهور ایشان می‌باشد، یعنی کسی قبل از خروج سفیانی و صیحه ادعای ظهور مرا نکند و بگوید که مثلاً امام را مشاهده کردم (یعنی به عیان ظهور کردند و من ایشان را مشاهده کردم). این یک طرف و از طرف دیگر اینکه اگر این کلام حضرت به معنای دیگری هم باشد یقیناً شامل کسی که با دلیل و برهان و با بشارت‌های خود آمده و ادعای نیابت کند نمی‌شود و به قول معروف این مورد تخصّصاً از بحث خارج است. چطور می‌شود به یک توقع که متنش متشابه است استناد کنیم و از طرفی بسیاری از روایات را از جمله روایات یمانی را کنار بگذاریم؟ همه این موارد یک طرف و باز بودن باب بداء یک طرف. یعنی این امکان وجود دارد که حضرت چیزی فرموده باشند اما بداء صورت گیرد و طور دیگری شود. فلذا ائمه ع فرمودند:

عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ فَقَالَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ تُؤْجَرُونَ مَرَّتَيْنِ (کافی، ج ۱ ص ۳۶۸)

فضیل بن یسار از امام باقر ع پرسیدند که آیا برای این امر (قیام قائم) وقت مشخصی است؟ امام فرمودند: کسانی که وقتی تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند (این را سه بار تکرار کردند و در ادامه فرمودند: همانا حضرت موسی ع هنگامی که به دعوت پروردگار خود از قومش جدا شد به قومش سی روز وعده داد، و هنگامی که خداوند بر آن سی روز، ده روز افزود، قوم او گفتند: موسی خُلف وعده کرد، پس کردند آنچه کردند (گوساله پرست شدند). پس هر گاه ما اهل بیت ع حدیثی را برای شما بازگو کردیم و طبق آنچه برای شما گفته‌ایم پیش آمد شما بگوئید: خداوند راست فرموده است، و هر گاه حدیثی را برای شما بازگو کردیم و خلاف آنچه گفته‌ایم پیش آمد شما بگوئید که خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش داده خواهید شد.

این بدین معنا است که حتی اگر بگوییم خود امام زمان ع قبل از خروج سفیانی ظهور کنند ایرادی ندارد و ما بدون دلیل، حق انکار ایشان را نداریم.

حدیث نهم: کنیه‌ی قائم ع

در احادیث گذشته در مورد اسم دو قائم صحبت شده است. اما الآن خوب است تحقیقی در مورد کنیه‌ی قائم داشته باشیم تا از این راه نیز به صدق کلام سید احمد الحسن ع نزدیکتر شویم. کنیه مبارک امام زمان ع ابوالقاسم است. اما در روایات دیگری وارد شده است که کنیه قائم به نام عمویش می‌باشد:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حُصَيْنٍ الثُّعْلَبِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ فَقُلْتُ لَهُ كَبُرَتْ سِنِّي وَدَقَّ عَظْمِي فَلَسْتُ أَذْرى يُقْضَى لِي لِقَاؤُكَ أَمْ لَا فَأَعْهَدُ إِلَيْ عَهْدًا وَ أَخْبِرْنِي مَتَى الْفَرَجُ فَقَالَ إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ الْمُفْرَدَ مِنْ أَهْلِهِ الْمُؤْتَوِّرَ بِوَالِدِهِ الْمُكَنَّى بِعَمِّهِ هُوَ صَاحِبُ الرَّايَاتِ وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيٍّ (غیبت نعمانی، ص ۱۷۸) عبد الأعلى بن حصین ثعلبی از پدرش روایت کرده که گفت: «در سفر حج و یا عمره‌ای خدمت امام باقر ع رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: سن من زیاد شده و استخوانم فرسوده گشته است و نمی‌دانم دیگر ملاقات شما نصیب من خواهد شد یا نه، پس وصیتی به من بفرمائید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ امام باقر ع فرمود: همانا آن آواره رانده‌شده یگه و تنها و جدا از خانواده، خون‌خواه پدرش (امام حسین ع) است و کنیه به نام عمویش دارد، او صاحب پرچمها است و نامش نام پیامبری است.

همچنین:

عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى الْخَشَّابِ قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ لَا وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُؤْتَوِّرُ بِأَبِيهِ الْمُكَنَّى بِعَمِّهِ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ (کمال الدین، ج ۱ ص ۳۱۸) عیسی خشاب گوید: به امام حسین ع گفتم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: خیر، و لكن صاحب الامر رانده شده و آواره و خونخواه پدرش و دارای کنیه به نام عمویش می‌باشد. او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می‌نهد.

و روایات دیگری در این باب که اشاره دارند، کنیه قائم به نام عمویش می‌باشد. از آنجایی که کنیه مبارک امام محمد بن الحسن ع، ابوالقاسم است پس این کدام قائم است که کنیه به نام عمویش دارد؟ بعضی‌ها در صددند که بگویند منظور از این روایات «ابوجعفر» است؛ یعنی منظور از عمو در این روایات همان عموی امام زمان ع معروف به جعفر کذاب است و چون در بعضی روایات وارد شده است که کنیه امام زمان ع ابوجعفر است پس این روایات اشاره به جعفر دارد که به دروغ ادعای امامت کرد و منکر فرزند داشتن برادرش امام حسن عسکری شد و حتی اقداماتی علیه ایشان انجام داد. اما کسی که با کلام اهل بیت ع آشنایی داشته باشد می‌داند که اهل بیت ع هیچ‌گاه قائم را با عموی گناهکارش توصیف نمی‌کنند، اگر چه او بعداً از این کارش توبه کرد. اگر هم قرار

باشد که اهل بیت ع اشاره به کنیه ابوجعفر داشته باشند نیاز نبود که بگویند به نام عمویش کنیه دارد بلکه اگر اینچنین می گویند دلیل بر مقام والای عموی قائم دارد و در اینصورت است که کنیه اش را توصیف به نام عمویش می کنند. خوب، این کدام عمو است که اینچنین مقام والایی دارد؟ برای فهم این نکته باید به جمله قبل از این عبارت دقت کرد یعنی جمله «الموتور بابیه؛ یعنی خون خواه پدرش». در این عبارت منظور از پدر قائم چه کسی است؟ یقیناً منظورش امام حسن عسکری ع نیست بلکه ایشان همان امام حسین ع هستند که در روایات و ادعیه وارد شده است که قائم می آید و انتقام خون امام حسین ع را خواهد گرفت. در نتیجه وقتی در عبارت قبل منظور از پدر، امام حسین ع است پس منظور از عمو در عبارت بعد برادر امام حسین ع است و ایشان حضرت عباس ع هستند که برای اهل بیت ع دارای مقامی بس والا و عظیم هستند. در نتیجه طبق روایات مذکور، کنیه قائم، ابوالعباس است.

حال آیا تأییدی برای این توجیه، غیر از آنچه در خود متن بود وجود دارد؟ بله، در روایتی به صراحت کنیه قائم ابوالعباس ذکر شده است. در خطبه ای معروف از امام علی ع به نام خطبه البیان وارد شده است که آن حضرت پس از سخنانی و همچنین پس از اینکه از احوالات در آخرالزمان سخنانی می گوید به یکباره روی سخن را بر می گرداند و می فرماید:

یا ابا العباس انت امام الناس سبحان من يحيى الأرض بعد موتها و ترد الولايات إلى بيوتها. يا منصور تقدم إلى بناء الصور ذلك تقدير العزيز العليم (إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۸) ای ابوالعباس تو امام مردم هستی. پاک و منزّه است خدایی که زمین را پس از مرگش زنده می کند و ولایت ها را به خانه هایشان بر می گرداند (اشاره به صفات قائم می کند که با قیامش عدل روی زمین جاری می شود و ولایت خدا به اهل بیت ع می رسد). ای یاری شده برای بنای صور پیش آی که این در تقدیر خداوند عزیز و دانا است.

امام علی ع در این خطبه به صراحت قائم را با کنیه ابوالعباس یاد می کند و به صراحت می گوید که او نیز امام مردم است و این همان روایاتی است که می گویند خونخواه امام حسین ع است و به نام عمویش (عباس) کنیه دارد. جالب اینجاست که بعضی از اهل قلم زمانیکه به شرح این قسمت رسیده اند می گویند که ما نمی دانیم که منظور از ابوالعباس کیست؟

کنیه امری مخفی نیست بلکه آشکار است و در بسیاری از موارد برای احترام شخص مقابل از کنیه او استفاده می کنند در نتیجه نمی توان ادعا کرد که این نام از کنیه های مخفی امام زمان ع است. حال جدای از اینکه روایات در مورد کنیه قائم مختلف است می بینیم که کنیه سید احمد الحسن ع که با وصیت پیامبر خدا ص خود را اثبات

کرده است ابوالعباس است و این نیز مهر تأییدی دیگر در ارائه نصّ از سوی سید احمد الحسن ع است. آیا شایسته است کسی که نام و کنیه و دیگر خصوصیاتش را می‌توان در روایات پیدا کرد و هم اکنون با بشارت اهل بیت ع بر ما احتجاج می‌کند، بهانه‌ای بیاوریم و او را مدعی کذاب بخوانیم؟ او چه شباهتی به مدعیان کذاب دارد که اینگونه بعضی‌ها به خود اجازه می‌دهند با ایشان رفتار کنند؟ به نظر یک انسانِ عاقل و منصف، آیا سید احمد الحسن ع و نصوصی که ارائه می‌دهد او را به مدعیان کذاب تشبیه کرده است یا به مدعیان صادق و انبیایی همچون نوح و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین؟؟

حدیث دهم: ظهور قائم، قبل از سفیانی و خسف یا بعد از آن

در بسیاری از روایات وارد شده است که سفیانی از علائم قبل از ظهور قائم است. سفیانی در کنار علائم دیگری جزو علائم حتمی قبل از ظهور شناخته می‌شوند:

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخُسْفُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْيَمَانِيُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَخْرُجْ مَعَهُ قَالَ لَا (کافی، ج ۸ ص ۳۱۰) عمر بن حنظله گفت که از امام صادق ع شنیدم که فرمود: پنج علامت است که قبل از قیام قائم اتفاق می‌افتد؛ صیحه و سفیانی و خسف و قتل نفس زکیه و یمانی. پس گفتم فدایت شوم اگر کسی از اهل بیت شما قبل از این علامتها خروج کند آیا با او همراه شویم؟ فرمود: نه.

خسف یعنی فرو رفتن سپاه سفیانی در زمین. طبق این روایت خروج سفیانی و نابودی آن در خسف از علائم قبل از قیام قائم است. یمانی نیز جزو علائم قبل از قیام قائم شمرده شده است و کسی حق خروج قبل از این علائم یعنی خروج یمانی و سفیانی را ندارد.

در روایت دیگری نیز وارد شده است که:

عَنْ مَيْمُونِ الْبَانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الْيَمَانِيُّ، وَالسُّفْيَانِيُّ، وَالْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ، وَخُسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ (الامامه و التبصره، ص ۱۲۸) امام صادق ع فرمودند: پنج علامت قبل از قیام قائم است؛ یمانی و سفیانی و منادی آسمانی و خسف بیداء و قتل نفس زکیه.

در این روایت نیز سفیانی و خسف لشکرش در منطقه بیداء از علائم قبل از قیام قائم معرفی شده است. همچنین وارد شده است که:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاعِ أَنَّهُ قَالَ: قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ السُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ وَالْمُرَوَّانِيُّ وَشُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ (غیبت نعمانی، ص ۲۵۳) امام رضاع فرمودند: قبل از این امر، سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح خواهد بود.

در روایت دیگری آمده است:

عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: مِنَ الْمَحْتُمِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْمُنَادَى مِنَ السَّمَاءِ (غیبت نعمانی، ص ۲۶۴) حمران بن اعین از امام صادق ع روایت کرده است که فرمودند: خروج سفیانی و خسف در بیداء و قتل نفس زکیه و منادی آسمانی از علائم حتمی قبل از قیام قائم است.

و روایات دیگری که در این زمینه وجود دارد که حاکی از ظهور قائم بعد از سفیانی و خسف آنها در منطقه بیداء است. مثلاً در همان توقیع شریف که از علی بن محمد سمری وارد شده است امام زمان ع به صراحت می‌فرمایند که ادعای مشاهده و ظهور قبل از سفیانی پذیرفته نیست و این یعنی اینکه امام زمان ع هیچ ظهوری قبل از سفیانی ندارد.

این در حالی است که طبق روایات متعددی اینگونه فهمیده می‌شود که قائم ع قبل از خروج سفیانی ظهور کرده‌اند:

رَوَى حَدَّثَنَا أَبُو بَشِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ ع صِفْ لِي خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ وَ عَرِّفْنِي دَلَالَتَهُ وَ عَلَامَاتِهِ فَقَالَ... ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ اخْتَفَى الْمَهْدِيُّ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ (غیبت طوسی، ص ۴۴۴) حدلم بن بشیر روایت کرده است که از امام علی بن الحسین ع خواستم تا خروج مهدی را برایم وصف کند و مرا به علامتهایش راهنمایی کند. امام فرمود:... سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می‌کند و او از فرزندان عتبه بن ابو سفیان است. پس زمانی که سفیانی ظهور می‌کند مهدی مخفی می‌شود و پس از آن خروج می‌کند.

از این روایت اینگونه فهمیده می‌شود که مهدی قبل از سفیانی حضور دارد و هنگام آشکار شدن سفیانی مخفی می‌شود. یعنی مهدی و قائم قبل از اینکه مردم دچار بلا و فتنه‌ی سفیانی شوند ظاهر شده و امرش را برای مردم آشکار کرده است و دعوتش را به گوش مردم رسانده است. این کلام، هم با عقل جور در می‌آید و هم با روایات چونکه نمی‌توان اینگونه فرض کرد که مهدی ناگهان ظهور کند و در مدت اندکی بخواهد خودش را به مردم معرفی کند و خودش را اثبات کند و فوراً سپاه و لشکری تشکیل دهد. طبق روایات، ظهور سفیانی و پایان کارش که به دست مهدی خواهد بود، پانزده ماه است (ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۳۰۰) پس نمی‌توان تصور کرد که مهدی

پس از سفیانی ظهور کند و در همان مدت اندک هم امرش را آشکار کند و هم خودش را اثبات کند و هم دعوتش را منتشر کند و هم با سپاهش بر سفیانی غالب شود.

در روایت دیگری آمده است:

عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ يَبْعَثُ جَيْشًا إِلَيْنَا وَجَيْشًا إِلَيْكُمْ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَتُونَا عَلَى كُلِّ صَعْبٍ وَذُلُولٍ (غیبت نعمانی، ص ۳۰۶) یونس بن ابی یعفور که گفت: از امام صادق ع شنیدم که می فرمود: هنگامی که سفیانی خروج کند لشکری به سوی ما می فرستد و لشکری به سوی شما و چون چنین شود به هر وسیله ای که شد از مرکبهای هموار و ناهموار به سوی ما بیایید.

طبق این روایت و روایات دیگری نظیر این که ائمه ع امر کرده اند که هنگام خروج سفیانی به سمت آنها برویم نشان می دهد که پرچم مهدی در زمان خروج سفیانی بر افراشته است و امرش آشکار است. و اگر اینگونه نبود معنا نداشت که بگوید سفیانی سپاهی به سمت ما می فرستد. و از آنجایی که هم می دانیم سفیانی با قائم مقاتله خواهد کرد و هم پرچم حق یمانی همزمان با سفیانی بر افراشته است پس لاجرم یمانی همان مهدی و قائمی است که قبل از سفیانی امرش و دعوتش را آشکار کرده است.

سید بن طاووس در کتاب التشریف بالمنن روایتی را نقل می کند:

حدَّثَنَا نَعِيمٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَزِيدَ التَّنُوخِيِّ عَنْ الزَّهْرِيِّ، قَالَ: إِذَا التَّقِيُّ السُّفْيَانِيُّ وَ الْمَهْدِيُّ لِلْقِتَالِ يَوْمَئِذٍ يَسْمَعُ صَوْتَ مِنَ السَّمَاءِ: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَصْحَابَ فَلَانٍ، يَعْنِي: الْمَهْدِيَّ. هَذَا لَفْظُ الْحَدِيثِ (ص ۱۳۳) زهری نقل کرده است که زمانیکه سفیانی و مهدی برای جنگ با هم برخورد می کنند، در آن هنگام صدایی از آسمان شنیده می شود که می گوید «همانا دوستان خداوند اصحاب فلانی هستند» یعنی مهدی. این عین حدیث است.

طبق این نقل، صدای آسمانی در زمان مقابله مهدی با سفیانی زده می شود در حالی که در روایات گذشته گفته بودیم که از علایم قبل از قائم، سفیانی و منادی آسمانی است.

برای دوری از اطاله کلام از نقل دیگر روایات صرف نظر می کنم و محققین را به مطالعه کتب احادیث ارجاع می دهم. از مجموع این روایات کلام سید احمد الحسن ع بهتر فهمیده می شود که یمانی که پرچمدار حق در زمان خروج سفیانی است همان قائم اول و همان مهدی اول است که امرش قبل از ظهور سفیانی آشکار می شود و او است که با سفیانی جنگ خواهد کرد.

همین مساله در مورد امور دیگری از جمله منادی آسمانی نیز مطرح است. یعنی همانطور که در بعضی روایات وارد شده است که صیحه و منادی آسمانی از علائم قبل از قیام قائم است اما طبق روایات دیگری از جمله همین روایت بالا، منادی آسمانی در زمان مقاتله مهدی زده می شود:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَفِيمَ الْقِتَالُ (غیبت نعمانی، ص ۲۶۶) عبد الله بن سنان گوید: شنیدم امام صادق ع می فرمود: منادی از آسمان به نام صاحب این امر ندا می کند «بدانید که امر از آن فلانی پسر فلانی است (کار را به دست گرفته) پس جنگ برای چیست؟»

همین اختلاف فهم در سبقت ظهور مهدی بر ظهور سفیانی یا تأخیر آن باعث شده است که سید محمد صادق صدر در کتاب موسوعه خویش به این ابهام اشاره کند و بگوید که ظاهر بعضی از روایات دلالت دارند بر اینکه شخصیت امام زمان ع برای سفیانی آشکار و شناخته شده است و به همین سبب و برای قتل امام مهدی ع لشکری را به سمت حجاز رهسپار می کند و و از همین جهت امام ترسان و خائف طبق سنت موسی بن عمران به مکه حرکت می کند و سپس سفیانی لشکری را به آن سمت می فرستد و زمین آنها را در خودش می بلعد (تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۶۷: إن ظاهر بعض الأخبار التي سمعناها كون الإمام المهدى قبل ظهوره معروفاً للسفیانى، ويبدو أن الهدف الرئيسى للجيش الذاهب إلى الحجاز هو قتل المهدى ومن هنا يخاف الإمام ع ويهرب من المدينة إلى مكة على سنة موسى بن عمران حين هرب إلى مدين ... ويفهم السفیانى بهرب المهدى ع فيرسل خلفه جيشاً فيخسف به...).

اگر سید محمد صادق صدر می دانست که دو مهدی در روایات وجود دارند که یکی از آنان همان یمانی موعود است که با سپاه سفیانی مقابله خواهد کرد گره از ذهنش باز می شد.

حدیث یازدهم: مهدی افضل است یا پدرش؟

طبق روایات رسیده از اهل بیت ع، امام محمد بن الحسن ع افضل از پدران بزرگوارشان هستند و بعد از رسول خدا ص و امیرالمؤمنین و امام حسن و حسین ع افضل از ائمه از ذریه امام حسین ع است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا... وَ اخْتَارَ مِنَ النَّاسِ بَنِي هَاشِمٍ وَ اخْتَارَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ اخْتَارَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ يُكْمِلُهُ أَتَنِي عَشْرَ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ بَاطِنُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ وَ هُوَ قَائِمُهُمْ (غیبت نعمانی، ص ۶۷) ابوبصیر از امام صادق ع و ایشان از پدرانش نقل کردند که پیامبر ص فرمود: همانا خداوند متعال از هر چیزی، چیزی را اختیار کرد... و از مردم بنی هاشم را اختیار کرد و از بنی هاشم من و علی

را اختیار کرد و از من و علی، حسن و حسین را اختیار کرد و آن را تا دوازده امام کامل کرد که از فرزندان حسین اند، و نهمین آن فرزندان، باطن آنان و همچنین ظاهر آنان است و برترین و افضل آنان و قائم آنان است.

همچنین در نقل دیگری آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَكُونُ مِنَّا تِسْعَةُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ. (دلائل الامامة، ص ۴۵۳) ابوبصیر از امام باقر ع روایت کرده است که فرمودند: از ما اهل بیت ع نه نفر بعد از حسین بن علی ع می باشند که نهمین آنان قائم آنان است و او افضل آنان است.

در همین راستا مرحوم نعمانی در کتاب غیبت خویش به این احادیث اشاره کرده که نهمین فرزند امام حسین ع قائم و افضل آنان است (ر.ک: ص ۱۰۲).

اما در زیر، روایتی را شاهدیم که دو نکته در آن وجود دارد: اول اینکه پدر مهدی افضل از خود مهدی است و دوم اینکه پدر مهدی بعد از مهدی می آید. این مهدی کیست که پدرش بعد از او می آید و از او افضل است؟

(عن سلمان عن رسول الله ص)... ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا مِنْ وَلَدِ هَذَا. إِمَامٌ بَنُ إِمَامٍ، عَالِمٌ بَنُ عَالِمٍ، وَصِيٌّ بَنُ وَصِيٍّ، أَبُوهُ الَّذِي يَلِيهِ إِمَامٌ وَصِيٌّ عَالِمٌ. قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، الْمَهْدِيُّ أَفْضَلُ أَمْ أَبُوهُ قَالَ: أَبُوهُ أَفْضَلُ مِنْهُ. لِلأَوَّلِ مِثْلُ أَجُورِهِمْ كُلِّهِمْ لِأَنَّ اللَّهَ هَدَاهُمْ بِهِ (سليم بن قيس هلالی، ج ۲ ص ۹۱۰) سليم بن قيس از سلمان شنیده که گفته است... سپس رسول خدا ص دستش را بر حسین ع زد و فرمود: ای سلمان، مهدی امت من که زمین را از قسط و عدل پر می کند همانطور که از ظلم و جور پر شده است از فرزندان این است؛ امامی فرزند امامی، عالمی فرزند عالمی، وصی فرزند وصی. پدرش که بعد از او می آید امام و وصی و عالم است. سلمان به رسول خدا ص گفت که ای نبی خدا، مهدی افضل است یا پدرش؟ پیامبر فرمودند: پدرش افضل از او است چونکه برای اول (پدر) اجر همه آنان (کسانی که بعد از پدر مهدی می آیند) خواهد بود چونکه خداوند آنان را به واسطه او (پدر مهدی) هدایت کرده است.

طبق این روایت، اولاً پدر مهدی افضل از خود مهدی است در حالی که طبق روایات مذکور در بالا امام زمان ع از پدر بزرگوارشان افضل است. و ثانیاً طبق این روایت، پدر مهدی بعد از خود مهدی خواهد آمد در حالی که بعد از امام زمان ع، امام حسن عسکری نمی آید. مهدی در این روایت همان مهدی اول و قائم اول است که وصی و فرستاده پدرش امام زمان ع است و امام زمان ع امام و فرستنده پسرش احمد است. امام زمان ع از فرزندش افضل

است و بعد از ظهور پسرش ظهور خواهد کرد. نکات دیگری نیز در این روایت وجود دارد از جمله اینکه در این روایت علت افضلیت پدر مهدی را بر خود مهدی این می‌داند که مهدی به واسطه پدرش هدایت می‌شود و در نتیجه اجر مهدی برای پدرش نیز می‌باشد. این در حالی است که در زمان ظهور امام زمان ع پدرش امام عسکری حضور ندارند که بخواهند هدایتگر فرزندان باشند. این تأیید کننده روایت یمانی است که یمانی مردم را به سمت صاحب یعنی امام زمان ع دعوت می‌کند و فرستاده‌ای از سمت امام زمان ع است. نکته دیگر اینکه در این روایت از ضمیر جمع (لِلأَوَّلِ مِثْلُ أُجُورِهِمْ كُلِّهِمْ لِأَنَّ اللَّهَ هَذَاهُمْ بِهِ) استفاده شده است. یعنی کسانی که پدر مهدی باعث هدایت آنان شده است و در نتیجه اجر آنان برای پدر مهدی نیز خواهد بود تنها یک نفر نیست بلکه همه کسانی که مهدی و قائم هستند و امر عدالت در زمین را بر عهده دارند. و این تأیید کننده روایات دوازده مهدی از فرزندان امام زمان ع است.

پس فهمیدیم که مهدی و قائمی وجود دارد که از طرف پدرش هدایت می‌شود و این پدر افضل از خود مهدی است. در نتیجه مهدی اول وصی و فرستاده پدرش می‌باشد. این نکته توسط روایت دیگری نیز به صراحت تأیید می‌شود:

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَخِي عَلِيُّ أَفْضَلُ أُمِّي وَ حَمْرَةٌ وَ جَعْفَرُ هَذَا أَفْضَلُ أُمِّي بَعْدَ عَلِيٍّ وَ بَعْدَكَ وَ بَعْدَ ابْنِي وَ سِبْطِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا وَ أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ ع مِنْهُمْ الْمَهْدِيِّ وَ الَّذِي قَبْلَهُ أَفْضَلُ مِنْهُ الْأَوَّلُ خَيْرٌ مِنَ الْآخِرِ لِأَنَّهُ إِمَامُهُ وَ الْآخِرُ وَصِيُّ الْأَوَّلِ (سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۵۶۸) رسول خدا ص فرمودند: برادر من علی افضل امت من است و حمزه و جعفر افضل امت من هستند بعد از علی و بعد از تو (فاطمه) و بعد از دو پسر من حسن و حسین و بعد از اوصیاء از فرزندان این پسر من (با دست به حسین اشاره کرد)؛ مهدی از آنان است و آنکسی که قبل از مهدی است از او افضل است و اولی بهتر از دومی است چونکه اولی امام او است و دومی وصی اول است.

در این روایت به صراحت بیان شده است که چون مهدی وصی و فرستاده پدرش است و پدرش امام او است پس پدر مهدی از خود مهدی بهتر است. این تأیید کننده ادعای سید احمد الحسن ع است که مهدی اول همان یمانی موعود و فرستاده و وصی امام زمان ع است و از طرف ایشان به سمت مردم می‌آید.

حدیث دوازدهم: حکومت عدل قبل از امام زمان ع

سید بن طاووس از بزرگان علمای شیعه روایتی را از امام صادق ع به نقل از کتاب ملاحم بطائنی نقل می‌کند که نشان می‌دهد شخصی از اهل بیت ع قبل از ظهور امام زمان ع به حکومت می‌رسد و این حکومتش از طرف خدا است و به تقوا و هدایت حکم می‌کند:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ اللَّهُ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ وَ أَعْظَمٌ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِلَا إِمَامٍ عَادِلٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَخْبِرْنِي بِمَا أَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ يَرَى أُمُّهُ مُحَمَّدٌ صَ فَرَجًا أَبَدًا مَا دَامَ لَوْلَدِ بَنِي فُلَانٍ مُلْكٌ حَتَّى يَنْقَرِضَ مُلْكُهُمْ فَإِذَا انْقَرَضَ مُلْكُهُمْ أَتَاكَ اللَّهُ لِأُمِّهِ مُحَمَّدٍ رَجُلًا [بِرَجُلٍ] مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُشِيرُ بِالتَّقَى وَ يَعْمَلُ بِالْهُدَى وَ لَا يَأْخُذُ فِي حُكْمِهِ الرِّشَا وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ ثُمَّ يَأْتِينَا الْعَلِيطُ الْقَصْرَةَ دُوَ الْخَالِ وَ الشَّامَتَيْنِ الْقَائِمُ الْعَادِلُ الْحَافِظُ لِمَا اسْتُودِعَ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَهَا الْفُجَّارُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا [إِقْبَالَ الْأَعْمَالِ، ج ٢ ص ٦٠٠] ابو بصير از امام صادق ع نقل کرده است که فرمودند: خداوند کریم تر و بزرگ تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند. گفتیم: فدایتان شوم مرا خبر دهید به زمانیکه موجب راحتی و آسایش است. فرمودند: ای ابو محمد، تا زمانیکه برای فرزندان بنی فلان (بنی عباس) سلطنتی باشد، امت محمد ص هرگز گشایشی نخواهد دید تا اینکه سلطنت بنی عباس منقرض شود. پس زمانیکه سلطنت آنها منقرض شد، خداوند به دست مردی از ما اهل بیت ع برای امت محمد ص گشایش ایجاد خواهد کرد و آن مرد به تقوا دستور می دهد و به هدایت رفتار می کند و در حکمش رشوه نخواهد گرفت. قسم به خدا من او را به اسم خودش و پدرش می شناسم. سپس بعد از او کسی می آید که گردنی قوی دارد و دارای خال و دو علامت در بدنش می باشد، همان قائم عادل که حافظ امانت الهی است و زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد همانگونه که فاجران از ظلم و جور پر کردند.

طبق این روایت، شخصی قبل از امام زمان ع خواهد آمد و حکومت تشکیل می دهد که در حکومتش به تقوا دستور می دهد و به هدایت عمل خواهد کرد و در حکمش رشوه ای وجود ندارد و این حکومت مایه آسایش امت محمد ص است که خداوند آن را مرحمت کرده است. اگر چه کسانی بودند که خواستند در مورد این روایت و این شخص سخن بگویند و این روایت را به کسانی همچون انقلاب آقای خمینی در ایران نسبت دهند (ر.ک: عصر ظهور کورانی، ص ٢١٠) اما انسان عاقل می داند که این روایت ربطی به این جریان ندارد و در عمل این تطبیق درست در نیامده است و گشایشی برای امت محمد ص (ایران و غیر از ایران) حاصل نشده است. غیر از این، از صفات مذکور در روایت متوجه می شویم که این قیام و این شخص از طرف خداوند متعال مأذون است. اگر این روایت را در کنار دیگر روایاتی که وجود هرگونه قیام و بیعتی را قبل از قائم رد می کند بگذاریم به این نتیجه می رسیم که این شخص باید همان قائم اول و همان یمانی موعود باشد که به صراحت امر شده بودیم تا از یمانی به عنوان صاحب پرچم هدایت حمایت و تبعیت کنیم.

قرائنی در همین روایت وجود دارد که به ما می فهماند که این شخص یک انسان عادی نیست. در ابتدای این روایت سخن از انقراض دولت بنی العباس است و حکومت این شخص پس از انقراض دولت بنی العباس صورت

خواهد گرفت. یقیناً کسانی که به روایات مهدوی آگاهی داشته باشند می‌دانند که منظور از این بنی‌العباس، حکومت ظالم زمان ائمه ع نیست بلکه این همان حکومتی است که در آخرالزمان دوباره شکل خواهد گرفت و قبل از ظهور امام زمان ع ساقط خواهد شد. برای این نظر روایات زیادی به عنوان مؤید و شاهد وجود دارد که تنها یک روایت را عرض می‌کنم:

ابو بصیر از امام باقر ع روایت کرده است: ... هنگامی که بنی فلان (بنی عباس) در میان خودشان به اختلاف پرداختند، پس در آن هنگام منتظر فرج باشید، و فرج شما پدید نمی‌آید مگر در اختلاف بنی فلان، و چون آنان اختلاف نمودند پس منتظر برآمدن صیحه در ماه رمضان و خروج قائم علیه السلام باشید، همانا خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد، و قائم خروج نمی‌کند و شما آنچه دوست می‌دارید نمی‌بینید تا اینکه بنی فلان در میان خویش اختلاف کنند پس چون چنین شود مردم درباره ایشان به طمع افتند و اختلاف کلمه روی دهد و سفیانی خروج کند. و فرمود: ناگزیر باید بنی فلان به حکومت دست یابند، چون به حکومت رسیدند و سپس به اختلاف پرداختند حکومت آنان دچار از هم پاشیدگی و کارشان دستخوش پراکندگی گردد تا اینکه آن خراسانی و آن سفیانی بر ایشان خروج کنند، یکی از مشرق و آن دیگری از مغرب و در رسیدن به کوفه بر یک دیگر پیشی گیرند همچون دو اسب مسابقه، این از این سوی و آن دیگری از آن سوی تا اینکه نابودی بنی فلان به دستهای ایشان صورت گیرد، بدانید که ایشان هیچ یک از آنان را باقی نخواهد گذاشت. سپس فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده هر یک از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند؛ در میان پرچمها راهنما تر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند، و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است، هیچ مسلمانی را روا نباشد که از او روی برگرداند، پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می‌خواند. سپس آن حضرت به من فرمود: همانا از دست رفتن و سقوط حکومت بنی فلان همانند شکستن کاسه سفالین است، و همچون مردی است که در دستش کاسه‌ای سفالین بوده و او مشغول راه رفتن باشد که ناگاه در حالی که غافل است کاسه از دستش فرو افتد و بشکند، پس هنگامی که فرو افتاد بگوید: آه- همچون خود باخته‌ای- پس، از دست رفتن دولت آنان چنین است که به کلی از زوال آن بی‌خبر باشند (غیبت نعمانی، ص ۲۵۵).

این روایت همان روایت یمانی موعود است که قبلاً فقراتی از آن را در مورد یمانی عرض کردیم. طبق این روایت متوجه می‌شویم که منظور از بنی فلان، حکومتی با خواص بنی عباس زمان ائمه ع است اما در آخرالزمان و قبل از ظهور امام زمان ع. این حکومت، مورد هجوم و حمله سفیانی و خراسانی قرار می‌گیرد و از همین جا متوجه می‌شویم که این حکومت در زمان یمانی موعود که همزمان با سفیانی و خراسانی حاضر است منقرض می‌شود پس باید برای یمانی موعود به عنوان تنها پرچم هدایت عصر ظهور جایگاهی در زمان انقراض دولت بنی عباس قائل باشیم. از طرفی سخن بعضی افراد همانند شیخ علی کورانی که سعی دارد روایت قبلی (حاکم عادل قبل از امام زمان) را بر آقای خمینی تطبیق دهد رد می‌شود چونکه طبق زعم آنها دولت بنی عباس همان حکومت پهلوی است. در حالی که طبق این روایت، حکومت بنی عباس در زمان خراسانی یعنی حاکم ایران وجود دارد. جالب اینجاست که سید بن طاووس که این روایت را در اقبال الاعمال ذکر می‌کند امید دارد که مصداق آن مرد عادل باتقوا که موجب آسایش امت محمد ص می‌شود خودش باشد و چنین استدلال می‌کند که حکومت بنی عباس (همان حکومت زمان ائمه ع) منقرض شده است و تا به حال کسی مردی با این ویژگیها ندیده است. در حالی که سید بن طاووس به این نکته دقت نداشته است که این بنی عباس غیر از آن بنی عباس است و گرنه چنین امیدی به خودش نمی‌داده است.

بنابراین چه کسی و چه حکومتی بعد از انقراض حکومت بنی العباس خواهد آمد که موجب آسایش امت محمد ص شود و به تقوا و هدایت عمل کند؟ آیا او همان یمانی موعود و قائم اول و وصی امام زمان ع نیست که روایات قبل بر آن دلالت داشته است؟ آیا می‌توان در نظر گرفت که همزمان با انقراض دولت بنی عباس توسط سفیانی و خراسانی، مردی از اهل بیت ع بیاید اما آن مرد ارتباطی با پرچم هدایت یمانی نداشته باشد؟

اگر به ابتدای همین روایت بالا دقت کنید متوجه گدھایی می‌شوید که شخص مجهول در روایت مورد بحث را معین می‌کند. در این روایت امام باقر ع به ابوبصیر می‌گوید که اختلاف بنی عباس مایه بشارت صیحه و خروج قائم است و همینطور اینکه منتظر فرج و گشایش باشند. در حالی که در روایت مورد بحث امام صادق ع فرج و گشایش را توسط آن مرد معرفی کرده بود نه امام زمان ع. از همین جهت متوجه می‌شویم که فرج و گشایش به دست قائم ع خواهد بود و این قائم همان مردی است که قبل از امام زمان ع حکومت خواهد کرد و به تقوا و هدایت عمل می‌کند همانگونه که صفت هدایت را برای یمانی ذکر کرده‌اند.

اهل بیت ع به طور عمد اینگونه سرّی و رمز آلود سخن می‌گفتند تا صاحب اصلی این روایات و بشارتها خودش بتواند با حل این اسرار برای خودش دلیلی اقامه کند. اینکه از طرفی بگویند قبل از امام زمان ع و بعد از دولت بنی عباس مردی از اهل بیت ع حکومت می‌کند که به تقوا و هدایت عمل می‌کند و از طرفی بگویند که فرج و

گشایش به دست قائم است و از طرفی بگویند که همزمان با انقراض بنی عباس تنها پرچم هدایت برای یمانی است. همه اینها همانند معما و پادلی است که تنها به دست صاحب اصلی آن گشوده می‌شود و امروز این اسرار به دست مبارک سید احمد الحسن ع گشوده می‌شود؛ کسی که امروزه جز تکذیب و تمسخر از طرف شیعیان چیزی عائدش نشده است و مردم مدعی همچنان به دنبال علمای گمراه خود و به دنبال دنیایی که به اسم دین آرایش کرده‌اند هستند. مردمی که گمان می‌کنند اگر ایشان را تکذیب کنند دلیل زیرکی و باهوشی و بصیرت آنها در دین است در حالی که غافلند و آنها همان راهی را طی می‌کنند که در طول تاریخ همه منکرین حجت‌های الهی طی کردند و کسی با خود فکر نمی‌کند که با حجتی از حجت‌های الهی مخالفت می‌کند همانگونه که هیچ بقالی نمی‌گوید که ماست من ترش است.

ما برای جلوگیری از طولانی شدن این کتاب، از ذکر ادامه اینگونه روایات که مؤید ادعای سید احمد الحسن ع است خودداری کرده و به همین مقدار بسنده می‌کنیم و کسانی که خواهان آگاهی بیشتری در این زمینه هستند به کتب انصار یمانی مراجعه کنند. غیر از آن نیز می‌توانم بگویم که اگر اکنون با دانستن این رمز و کد که توسط سید احمد الحسن ع گشوده شد به کتب حدیثی شیعه مراجعه کنید خواهید دید که روایات زیادی در این زمینه و در همین باب سخن می‌گویند به گونه‌ایکه غیر از آن، معنا و تفسیر و توجیهی نمی‌توانند داشته باشند.

در این قسمت خوب است که به کتاب خداوند متعال رجوع کنیم تا ببینیم که آیا می‌توان در قرآن نیز همچون روایات، اشاراتی در مورد این ادعای سید احمد الحسن ع پیدا کرد؟ و آیا آیه یا آیاتی پیدا می‌شود که مؤید ادعای ایشان باشد و ایشان را از مدعیان کذاب جدا و تمیز کند؟

یک زن مسیحی از سید احمد الحسن ع می‌پرسد که چگونه می‌توانی بر اساس قرآن و تورات و انجیل ثابت کنی که سفیر پنجمی برای امام مهدی شما وجود دارد در حالی که شما شیعیان معتقد هستید که سفیران امام مهدی تنها چهار نفر بودند و سفارت بعد از آنها تمام و منقطع شده است (الجواب المنیر، ص ۲۱ س ۱۵)؟

سید احمد الحسن ع در پاسخ به ایشان مطالبی از قرآن و تورات و انجیل ذکر می‌کنند و ما در اینجا به ذکر دو آیه قرآن از پاسخ ایشان اکتفا می‌کنیم. قبل از ذکر این آیات لازم است تا خوانندگان عزیز را به این نکته که قبلاً بارها تذکر دادم متنبه سازم که مدعی صادق لازم است تا اصل جایگاه ادعایی خودش را بر اساس مقبولات از کتب مقدس اثبات کند همانگونه که امام رضا ع در مناظره با علمای مسیحی و یهودی از این روش استفاده کردند چونکه سؤال علمای یهود و نصاری طبق همین منوال بوده است یعنی همانند همین زن مسیحی که از سید احمد الحسن ع می‌پرسد که آیا جایگاه ادعایی شما (سفارت از طرف امام زمان ع) از قرآن و تورات و انجیل ثابت است یا نه، آنها نیز از امام رضا ع خواستند تا نبوت محمد ص را بر اساس بشارتها و سخنان مذکور در تورات و انجیل

ثابت کند و آنها بعد از اینکه از توضیحات امام رضا ع متوجه شدند که عیسی و موسی ع به ظهور پیامبری در آخر الزمان بشارت داده‌اند و برای فرار از ایمان به پیامبر، اشکال بیجایی مطرح کردند که از کجا معلوم این محمد همان محمد شما باشد؟ و ما قبلاً به طور تفصیل به این اشکال پاسخ دادیم. هم اکنون نیز سید احمد الحسن ع نه تنها بر اساس روایات بسیاری امر خویش را اثبات کرده است اما به قرآن نیز اشاراتی می‌کند تا همانند جدش امام رضا ع به ما بیاموزد که برای رسولی در آخر الزمان آیاتی وجود دارد که از فهم ما تا به حال دور بوده است.

آیه اول: بعثت رسولی بعد از حضرت محمد ص

در سوره جمعه آیات دو و سه می‌خوانیم:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ او کسی است که در بین امّیین (مردم منتسب به مکه که ام القری آن زمان بود) رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. و دیگرانی از آنها که هنوز ملحق به آنها نشدند. و او عزیز و حکیم است.

کلمه «آخرین منهم» بر کلمه «امّیین» عطف می‌شود. یعنی هر آنچه در مورد جمله قبل و مردم امّی قبل گفته شد در اینجا نیز گفته خواهد شد. یعنی خداوند، رسولی را در امّیین مبعوث می‌کند که قرآن را بر آنها تلاوت می‌کند و آنها را تزکیه می‌کند و کتاب و حکمت به آنها می‌آموزد هر چند قبل از آن در گمراهی بودند و این همان حضرت محمد ص است، و همچنین رسولی را در دیگرانی بعد از محمد ص در ام القرای همان زمان مبعوث خواهد کرد که قرآن را بر آنها تلاوت می‌کند و آنها را تزکیه می‌کند و کتاب و حکمت به آنها می‌آموزد هر چند قبل از آن در گمراهی بودند.

بسیاری از مفسّرین برای توجیه این روایت سعی کردند تا بگویند که منظور از بعثت در آخرین، همان بعثت رسول الله ص است به این صورت که دین محمد ص دین مردمان بعد از ایشان نیز خواهد بود تا روز قیامت. اما این توجیه درستی نیست مخصوصاً زمانی که ما از قصد الهی بی خبر هستیم چونکه در ادامه توضیح رسول می‌فرماید که قرآن را بر مردم تلاوت کند و به آنها حکمت بیاموزد و آنها را تزکیه کند و یقیناً این صفات از پیامبر ص بعد از وفات محقق نمی‌شود. در خود آیه می‌فرماید که «دیگرانی که هنوز به آنها ملحق نشدند» یعنی کسانی که وجود ندارند و چگونه پیامبر بر مردمان بعد از خودش تلاوت قرآن کند و آنها را تعلیم دهد. این نشان می‌دهد که منظور از بعثت رسول در دیگران، بعثتی غیر از بعثت محمد ص است و رسول دیگری در کار است. این رسول کیست و فرستنده او کیست؟

این رسول، همان قائم اول و مهدی اول و همان یمانی موعود است که پدرش امام زمان ع فرستنده او است که در آخرالزمان به سمت مردم فرستاده می شود تا مردم را از گمراهی خارج کرده و آنها را برای ظهور امام زمان ع آماده کند. برای فهم بهتر این رسول در آخرالزمان به آیه دومی که سید احمد الحسن ع به ما آموختند توجه کنید تا بفهمید که رسول مبعوث شده در «آخرین منهم» چه کسی است؟:

آیه دوم: عذاب دُخان (دود) برای مدعیان ایمان

در آیات ۱۰ تا ۱۶ سوره مبارکه دخان شاهدیم که عذاب دخان (دود) بر مردمی که گمان می کنند به خدا ایمان دارند، سایه می افکند و علت این عذاب، انکار رسولی آشکار است. این عذاب چه عذابی است و چه زمانی محقق می شود؟ و این رسول الهی چه کسی است؟:

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ؛ پس به انتظار روزی باش که آسمان، دودی آشکار بیاورد که همه مردم را فرا می گیرد، این عذابی دردناک است. (در حالی که همه می گویند) پروردگارا، این عذاب را از ما برطرف ساز، که ما اهل ایمانیم. چگونه و از کجا متذکر می شوند با اینکه رسولی روشنگر به سراغشان آمد؟! سپس از او روی گردان شدند و گفتند: «او تعلیم یافته ای دیوانه است!». ما عذاب را کمی برطرف می سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی گردید. (ما از آنها انتقام می گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده ایم.

کسی که با دقت در این آیات نظر کند می یابد که:

اولاً قرار است در آینده عذابی دردناک در آسمان پدید آید که قرآن آن را دخان می نامد. اینکه این عذاب در آینده خواهد بود به دو دلیل است اول اینکه کلمه «فارتقب» بر آینده دلالت دارد و خدا امر به انتظار آن روز می کند. و دوم اینکه در تاریخ اسلام عذابی با این ویژگیها سراغ نداریم که با قطع و یقین بگوییم که این آیات ناظر به این واقعه بوده است.

ثانیاً این حادثه طبق کلام قرآن یک عذاب دردناک است و ما می دانیم که عذابی نازل نمی شود مگر اینکه قبل از آن رسولی به سمت مردم بیاید چونکه خداوند در جای دیگری فرموده است:

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء ۱۵) و ما هیچ قومی را عذاب نمی کنیم مگر اینکه رسولی را بفرستیم.

ثالثاً مردم از این عذاب در شگفت هستند چونکه خودشان را اهل ایمان می دانند (انا مومنون) و خداوند در جوابشان می گوید که چه جور مؤمنی هستید که رسولی مبین به سمت شما آمد و شما از او اعراض کرده و او را تعلیم یافته و مجنون خواندید.

تفسیر این واقعه یکی از جاهایی است که مفسرین را به زحمت انداخته است و هر کسی سعی کرده است تا مصداقی برای آن پیدا کند تا جایی که کسی مثل محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان مصداقی قطعی برای این واقعه بیان نمی کند و بعضی از مفسرین هم خواستند تا با زیرکی اصلاً به دنبال مصداق این واقعه نباشند و بعضی نیز ترجیح دادند تا آن را واقعه ای قبل از قیامت بدانند اما توضیحی ندهند که منظور از این رسول چه کسی است و اینکه منظور از کشف قلیل عذاب چیست (تفسیر نمونه ذیل همین آیات)؟

به نظرم اگر هیچ چیز دیگری از علوم وافر سید احمد الحسن ع نبود به غیر از تفسیر همین دو آیه قبل که شاهدی برای رسالت شخصی در آخرالزمان آورده است، برای اثبات حقانیت خودش و علم الهی خودش کفایت می کند. این رسول آشکار که انکار او باعث عذاب دخان می شود همان رسول و فرستاده امام زمان ع در آخرالزمان است که سوره جمعه نیز به آن اشاره داشته است که رسولی در امین فرستاده شده است و رسولی در دیگران فرستاده خواهد شد.

برای اینکه مصداق واقعی این واقعه را پیدا کنیم سراغ روایات اهل بیت ع می رویم که بیان نمودند که دخان از وقایع هنگام ظهور است:

عَنْ غَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَشْرٌ قَبْلَ السَّاعَةِ لَا بُدَّ مِنْهَا السُّفْيَانِيُّ وَالدَّجَالُ وَالدُّخَانُ وَالدَّابَّةُ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولُ عِيسَى ع وَخَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ (غیبت طوسی، ص ۴۳۶) امیرالمؤمنین علی ع از پیامبر اکرم ص نقل کرده است که فرمودند: ده امر قبل از قیامت محقق می شود که حتمی است؛ سفیانی و دجال و دابه و خروج قائم و طلوع خورشید از سمت مغربش و نزول عیسی ع و خسفی در مشرق و خسفی در جزیره العرب و آتشی که از ته سرزمین عدن خارج می شود و مردم را به محشر سوق می دهد.

در روایت دیگری نیز وارد شده است:

عن زرارۃ و حمران و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر و أبي عبد الله (عليهما السلام)، في قوله: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، قال: «طلوع الشمس من المغرب، و خروج الدابة، و الدخان، و

الرجل يكون مصرا ولم يعمل عمل الإيمان، ثم تجيء الآيات فلا ينفعه إيمانه» (تفسير البرهان، ج ۲ ص ۵۰۲ و بحار الانوار ج ۶۴ ص ۳۲) از امام باقر ع و امام صادق ع روایت شده است که در مورد آیه «روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، ایمان کسی نفعی به حالش نخواهد داشت» فرمودند: (آن نشانه‌ها عبارتند از:) طلوع خورشید از مغرب و خروج دابه و دخان. و مرد ایمان نمی‌آورد اما اصرار به دیدن نشانه‌ها می‌کند و زمانی که این نشانه‌ها بیاید ایمانش سودی نخواهد داشت.

در این روایات، دخان در کنار علائم دیگری که همگی از علائم زمان نزدیک به ظهور هستند قرار گرفته است. در نتیجه متوجه می‌شویم که عذاب دخان در نزدیکی زمان ظهور است. حال چه رسولی در این زمان قرار است بیاید که انکار او باعث این عذاب شود؟ آیا برای انسان عاقل و منصف جایی برای شک و تردید باقی مانده است که بگوید این رسول کسی غیر از یمانی موعود و فرستاده امام زمان ع است؟ یادتان است که علی بن محمد سمري در زمان وفات خویش آخرین کلمه‌ای که بر زبان جاری کرد چه بود؟ از او در مورد وصی بعد از خودش و سفیر دیگری برای امام زمان ع پرسیدند و او جواب داد که برای خدا در این مورد امری وجود دارد که خودش او را می‌رساند. آیا سفیر دیگری برای امام زمان ع که خود خداوند او را می‌رساند معنایی غیر از رسولی دارد که در سوره جمعه گفته شده که خداوند رسولی در دیگران خواهد فرستاد؟ و آیا این سفیر و رسول که خداوند او را می‌رساند کسی غیر از رسولی است که انکارش موجب عذاب دخان شود؟ آیا منتظر هستید که عذاب دخان را ببینید و بعد به سید احمد الحسن ع ایمان بیاورید؟ دیگر طبق صریح روایت بالا ایمان شما در آن زمان سودی نخواهد داشت. و شما شیعیانی که منکر رسالت و سفارت سید احمد الحسن ع هستید آیا در زمان مشاهده دخان نمی‌گویید که خدایا عذاب را از ما بردار چون ما مؤمن و شیعه هستیم؟ و خداوند در جوابتان خواهد گفت که چگونه اهل ایمان و تذکر هستید در حالی که رسولی آشکار به سمتتان آمد و آن را انکار کردید و او را تعلیم یافته و مجنون خواندید؟ و چه زیبا خداوند در این مورد خبر داده است که مردم این رسول را تعلیم یافته می‌خوانند. چونکه امروزه اولین حرفی که نثار سید احمد الحسن ع می‌کنند این است که او تعلیم یافته اسرائیل و آمریکا و انگلیس و وهابیت است. بس کنید و تا دیر نشده است به فرستاده امام زمان ع ایمان بیاورید قبل از اینکه نشانه‌هایی را ببینید که در آن صورت ایمانتان سودی به حالتان نخواهد داشت.

مؤیدات تطبیقی بر سید احمد الحسن ع

غیر از مواردی که در تأیید ادعای سید احمد الحسن ع مبنی بر وجود دو قائم در روایات اهل بیت ع وجود دارد، موارد زیاد دیگری نیز می‌توان یافت که مهر تأییدی بر شخصیت سید احمد الحسن ع و ادعای او باشد:

همانطور که می دانیم نام مبارک مهدی اول در وصیت شب وفات پیامبر ص احمد است همانطور که نام سید احمد الحسن ع نیز احمد است. این نام در روایات دیگری نیز بدان اشاره شده است:

عَنِ الْبَاقِرِ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزاً بِالطَّلَقَانِ لَيْسَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ اثْنَى عَشَرَ أَلْفاً بِخُرَّاسَانَ شِعَارُهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يَقُودُهُمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ حُمْرَاءُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ غَابِرُ الْفُرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ (منتخب الانوار المضيئه، ص ۱۹۵) امام باقر ع فرمود: همانا برای خدای تعالی گنجی است در طالقان که نه طلا است و نه نقره بلکه دوازده هزار مرد در خراسان است که شعارشان احمد احمد است؛ جوانی از بنی هاشم، سوار بر قاطری سپید رنگ آنها را رهبری می کند که پیشانی بندی قرمز به همراه دارد. گویی او را می بینم که از فرات می گذرد. پس هر زمان که ندایش را شنیدید به سمتش بشتابید و لو سینه خیز روی برف.

طبق این روایت جوانی از سادات بنی هاشم که نامش احمد است رهبری دوازده هزار نفر از کنوز طالقان را بر عهده دارد. این جماعت به رهبری این شخص گنج های خدا نامیده شدند بدین صورت که خداوند همه را فرمان می دهد که به سمت این مرد بشتابند و لو اینکه مجبور باشند سینه خیز به روی برف و یخ حرکت کنند. این نشان می دهد که حرکت این مرد و تابعینش مورد تأیید خدا و ائمه ع است در حالی که روایات زیادی از هر گونه حرکت قبل از قیام قائم نهی کرده بودند. این شخص همان مهدی اول است که در وصیت شب وفات پیامبر ص نامش ذکر شده است و این همان یمانی موعود است که قبل از ظهور امام زمان ع مردم را به سمت حضرت دعوت می کند.

عبارت « به سمتش بشتابید و لو سینه خیز بر روی برف » در روایات زیادی در مورد حرکت و قیام مهدی و قائم استفاده شده است و همین نکته تأیید می کند که این احمد همان مهدی و قائم اول و فرستاده امام زمان ع است:

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا الْجَارُودِ إِذَا دَارَتْ أَلْفَكَ وَ قَالَ النَّاسُ مَاتَ الْقَائِمُ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ قَالَ الطَّالِبُ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلَيْتُ عِظَامَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْجُوهُ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ فَاتُّوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ (كمال الدين، ج ۱ ص ۳۲۶) ابو الجارود گفت که امام باقر ع به من فرمود: ای ابو الجارود زمانی که روزگار بگردد و مردم بگویند که قائم مُرده است یا هلاک شده است و در کدام وادی سلوک می کند، و کسی که در طلب قائم است بگوید که او کجا است در حالی که استخوانهایش پوسیده است؟ در این هنگام منتظرش باش و اگر صدایش را شنیدید به سمتش بروید و لو اینکه سینه خیز به روی برف حرکت کنید.

نمونه دیگر:

وَ أَخْبَرَنِي أَبُو طَاهِرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْخَازِنُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ الْبَرَاءِ الْجَعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْعَبَّاسِ الرَّازِيِّ الْقُمِّيُّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ الْحَقِّ، وَ ذَلِكَ حِينَ يَأْذَنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ؛ فَمَنْ تَبِعَهُ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ، - اللَّهُ، اللَّهُ، عِبَادَ اللَّهِ، فَأَتَوْهُ وَ لَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلَجِ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلِيفَتِي (دلائل الامامه، ص ۴۵۳) امام رضا ع از پدرش امام کاظم ع و او از پدرش امام صادق ع و او از پدرش امام باقر ع و او از پدرش امام سجاده ع و او از پدرش امام حسین ع و او از برادرش امام حسن ع و او از پدرش امام علی ع و او از پیامبر ص نقل کرده است که فرمود: قیامت نخواهد شد تا اینکه قائم حق، قیام کند و آن زمانی اتفاق می افتد که خداوند متعال به او اجازه دهد؛ پس هر کس از او تبعیت کند نجات می یابد و هر کس از او تخلف کند هلاک می شود. ای بندگان خدا شما را به خدا قسم می دهم که به سمتش بروید و لو سینه خیز به روی برف، که او جانشین خداوند متعال و جانشین من است.

در مورد کنیه سید احمد الحسن ع نیز قبلاً عرض کردم که کنیه ایشان ابوالعباس است و به کنیه ابوالعباس در وصف قائم در روایات اشاره و تصریح شده است.

محل تولد

سید احمد الحسن ع متولد استان بصره عراق هستند و در آنجا زندگی کردند. پس لاجرم مهدی اول باید اهل بصره باشد. آیا حدیثی مؤید این مطلب است؟ بله، امیرالمؤمنین علی ع در روایتی در ذکر یاوران امام مهدی ع فرمودند:

قال: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: أولهم من البصرة، و آخرهم من اليمامة» (التشريف بالمنن، ص ۲۸۹) از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: اولین یاران مهدی از بصره است و آخرین آنها از یمامه.

با توجه به اینکه اولین و نزدیکترین اصحاب به امام زمان ع فرزندش احمد است پس لاجرم مهدی اول باید اهل بصره باشد. برای کسانی که به دنبال نکته‌ای در کلام اهل بیت ع هستند این مهم است که چرا امیرالمؤمنین و پیامبر اکرم ص محل زندگی اولین یاوران مهدی را ذکر کردند و آن بصره است. امروز و پس از باز شدن اسرار مهدیین

و مهدی اول توسط سید یمانی ع این امر مهم هم دانسته شده است. مهدی اول که نامش احمد است متولد استان بصره است و او نزدیکترین یاران امام زمان ع است و او همان یمانی موعود صاحب پرچم هدایت قبل از امام زمان ع است. و وجه اینکه چرا در روایات به احمد بصری، یمانی گفتند قبلاً گذشت و این نیز از اسرار اهل بیت ع در حفظ شخصیت مهدی اول و یمانی موعود است.

نکته قابل تأمل دیگر اینکه سید احمد الحسن ع متولد شهرستان المَدِیْنَه از استان بصره می باشد. استان بصره دارای شهرستان های متعددی است که یکی از شهرهای شمالی آن شهرستان المَدِیْنَه است. وقتی به روایات مراجعه می - کنیم می بینیم که حتی این شهر نیز در بیانات اهل بیت ع در مورد مهدی وارد شده است:

عن علی بن ابی طالب، قال: «المهدی مَوْلده بالمَدِیْنَه من أهل بیت النبی ص» (التشریف بالمنن، ص ۱۵۴)
از امام علی ع وارد شده است که فرمودند: محل تولد مهدی المدینه است، از اهل بیت پیامبر ص.

یقیناً این روایت به هر شکلی خوانده شود در مورد امام زمان ع صادق نخواهد بود چونکه ایشان متولد شهر سامرا هستند. این روایت از مبهمات باقی مانده است تا اینکه امروز می بینیم بر مهدی اول منطبق است و ایشان متولد شهر المَدِیْنَه بصره هستند.

ویژگی های ظاهری

سید احمد الحسن ع در کتاب متشابهات ج ۴ سوال ۱۴۴ در مورد خصوصیات مهدی اول سخن گفته است و در آنجا به حدیثی از امام باقر ع اشاره کرده که منطبق بر ایشان است:

ذَاكَ الْمُشْرَبُ حُمْرَةَ الْغَائِرِ الْعَيْنَيْنِ الْمُشْرِفِ الْحَاجِبَيْنِ الْعَرِيضِ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ بِرَأْسِهِ حَزَازٌ وَ بَوَجهِ آثَرُ رَحِمِ اللَّهِ مُوسَى (غیبت نعمانی، ص ۲۱۵) او شخصی است سفید رو به سرخی، دارای چشمانی گود و فرو رفته، و ابروانی بلند و شانه ای پهن و بر سرش حزاز (پوسته ای که از سر فرو می ریزد) و بر صورتش اثری است، خداوند موسی بن عمران را رحمت کند.

آنچه در این روایت ذکر شده است از رنگ چهره و خصوصیت چشمان و ابروان و شوره سر و علامت و اثری بر صورت، همگی در سید احمد الحسن ع موجود است و این صفات با ایشان هماهنگی دارد. اما اگر کسی گمان کند که این ویژگی ها برای امام زمان ع است و به طور اتفاقی در سید احمد الحسن ع نیز وجود دارد باید عرض کنم که ویژگی هایی از امام زمان ع نقل شده است که با این ویژگی ها همخوانی ندارد از جمله اینکه رنگ پوست آنحضرت اسمر است یعنی گندمگون و سفید رو به سیاهی نه سفید رو به سرخی. معنای اسمر اللون با مشرب

بالحمره متفاوت است (ر.ک: نهاییه ابن اثیر، ذیل «سمر»). و یا اینکه ابروان ایشان به هم پیوسته است نه بلند و مشرف:

عن موسی بن جعفر قال ذلک المهدی من آل محمد ص قال بابی المُنْبَدِحُ البَطْنُ المَقْرُونُ الْحَاجِبِینِ أَحْمَشُ السَّاقِینِ بَعِیدُ مَا بَیْنَ الْمَنْکِبَینِ أَسْمَرُ اللَّوْنِ یَعْتَادُهُ مَعَ سُمْرَتِهِ صُفْرَةٌ مِنْ سَهْرِ اللَّیْلِ (فلاح السائل، ص ۲۰۰) امام موسی بن جعفر فرمود: او مهدی آل محمد است؛ پدرم فدای کسی که شکمی پهن و ابروانی به هم پیوسته و ساقهایی منظم و مساوی دارد، بین دو شانه اش فاصله است. رنگی سفید گندمگون رو به سیاهی دارد که همراهش زردی وجود دارد که به دلیل بیخوابی شبها است.

مقطوع النسب بودن

سید احمد الحسن ع فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلمان است. پدر سلمان نامعلوم بوده و کسی از خانواده و قبيله سید احمد الحسن ع نمی دانسته که نسلشان و شجره شان بعد از سلمان به کجا متصل می شود. فلذا ایشان مقطوع النسب است و اصلشان نامعلوم بوده است تا زمانیکه ایشان تحت تربیت امام زمان ع قرار می گیرد و از آن حضرت می آموزد و متوجه می شود که پدر سلمان، خود امام مهدی ع می باشد. همین نکته نیز باید در مورد مهدی اول مطرح شود یعنی اگر مهدی اول به عنوان قائم اول و وصی و فرستاده پدرش امام زمان ع بخواهد قبل از ظهور پدرش به سمت مردم بیاید و از آنها بیعت بگیرد و زمینه ظهور پدرش را فراهم کند پس لاجرم مردم نباید تا قبل از ادعا و ظهور مهدی اول از نسل و نسبش مطلع بوده باشند چون در زمان غیبت امام زمان ع کسی از ایشان و خانواده ایشان و زمان ازدواج و تعداد همسران و فرزندان ایشان مطلع نیست. پس معنا ندارد بگوییم که مهدی اول از دوازده مهدی قبل از ظهور امام زمان ع به سمت مردم می آید اما مردم از قبل می دانستند که او فرزند امام زمان ع است و نسل و نسبش به آن حضرت بر می گردد. لذا در روایتی به این مقطوع النسب بودن مهدی اول اشاره شده است:

قَالَ عَلِيٌّ ع لَا بُدَّ مِنْ رَحَى تَطْحَنُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَتَبَّتْ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا غَنِيًّا خَامِلًا أَصْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ أَصْحَابُهُ الطَّوِيلَةُ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السَّبَالِ سُودٌ تِيَابُهُمْ أَصْحَابُ رَايَاتٍ سُودٍ (غیبت نعمانی، ص ۲۵۶) امام علی ع فرمودند: ناگزیر باید آسیائی به گردش در آید و خرد کند و چون بر محورش برپا شد و بر پایه اش استوار گردید خداوند بنده ای سخت و جدی را مبعوث می کند که اصل و نسبش نامعلوم است. پیروزی با اوست، یارانش دارای موهای بلند و سیل دار (شاید اشاره به شیعیان دارد که بر خلاف وهابی ها سیل خود را از ته نمی زنند و موهایشان را آنچنان کوتاه نمی کنند) و سیاه جامه هایشان در بر، صاحبان پرچمهای سیاه هستند.

در نتیجه، این شبهه‌ای بی اساس و بی معنا است که کسی بگوید احمد الحسن سید نبوده و یا در قوم و قبیله‌ای که در آن زندگی می‌کرده است سیدی وجود نداشته و ندارد. چونکه اگر سید بودن ایشان در نزد مردم معلوم بود پس حتماً از نسل یکی دیگر از ائمه ع غیر از امام زمان ع می‌بود چونکه ساداتی که شجره‌نامه‌شان برای مردم مشخص است از فرزندان امام زمان ع نیستند. در نتیجه اگر کسی بخواهد فرزند امام زمان ع باشد یقیناً در بین مردم به سید معروف نخواهد بود.

بحث در مورد نصّ و بینة‌ی حجت‌های الهی و همچنین نصّ سید احمد الحسن ع به پایان رسید. گمان نکنم حقّی برای مخالفین در مخالفتشان باقی مانده باشد و بخواهند به هر بهانه‌ای چنگ زند تا اذهان مردم را از دعوت مبارک دور سازند. نه خود ایمان می‌آورند و نه به مردم اجازه تفکر و بررسی می‌دهند که خودشان ایمان بیاورند و مانند سنگی که بر سر چشمه‌ای مانع شده است که نه خود از آب می‌نوشد و نه اجازه نوشیدن به دیگران می‌دهد. آیا با همه این نصوص و بینات می‌توان سید احمد الحسن ع را در کنار مدعیان دروغین گذاشت؟ شما را به خدا قسم آیا ایشان به انبیاء و ادله آن بزرگواران بیشتر شباهت دارد یا به مدعیان دروغینی که به یک درصد این نصوص نتوانستند استناد کنند؟ شما را با وجدان‌هایتان تنها می‌گذارم؛ خودتان تحقیق و دقت و بررسی کنید و به احدی تکیه نکنید تا به جای شما و برای شما تصمیم بگیرد تا مبادا در روز قیامت شرمسار باشید و بگویید که خدایا ما از علما و بزرگانمان تبعیت کردیم و آنان ما را گمراه کردند.

علم مدعی صادق

از ویژگی‌های مهم و با ارزش حجت‌های الهی این است که آنها دارای علمی هستند که آنها را از مردم بی‌نیاز می‌کند اما مردم به آنها نیازمندند. البته این علم به معنای داشتن همه علوم و فنون نیست بلکه منظور از این علم همان علوم الهی و دینی است که برای هدایت بشر و سعادت بشر نیاز است. اینگونه نیست که از حجت‌های الهی انتظار داشته باشیم تا همه علوم استقرائی و تجربی و یا حتی علوم دینی انبیاء گذشته که الآن مورد احتیاج نیست را ضرورتاً بلد باشند بلکه آنچه به حکم عقل واجب و ضروری است علوم دینی است که باید آن را برای هدایت امروز بشر تبلیغ کند. اگر چه این به معنای نفی دانستن آنها نسبت به علوم دیگر نیست بلکه منظور این است که وجوب و ضرورتی در کار نیست که آنها به عنوان کسانی که معصوم هستند و به وحی متصل هستند انتظار داشته باشیم تا همه چیز و همه علوم را از بر باشند. بلکه امکان دارد تا مثل دیگر مردم، علمی را کسب کنند و یا طبق مصلحت و ضرورتی از ناحیه خداوند متعال به آنها الهام شود. در نتیجه این اشتباه است که بعضی‌ها انتظار دارند که از مدعی هرگونه سؤالی را در هر زمینه‌ای پرسند و او باید برای اثبات حقانیت خویش به آنها جواب دهد. این انتظار غلطی است که گمان کنیم هرگونه سؤال و شبهه‌ای در هر علمی مانده باشد او اکنون باید همانند یک

پزشک یا شیمی دان یا فیزیک دان و یا ... به آن پاسخ دهد و یا برای انواع بیماری‌ها و مشکلات راه حل علمی ارائه دهد. هیچ پیامبر و امامی اینگونه نبوده است که امروزه بخواهیم این سنت را تغییر دهیم و از مدعی یمانی بخواهیم هر گونه سؤال را پاسخ بگوید. در واقع اگر اینطور بود این خودش همان معجزه قاهره و بلکه فوق قاهره‌ای است که قبلاً آن را رد و انکار کردیم. هیچ وقت شیعه، امامان معصوم خویش را اینگونه ندانسته و نشناخته که مثلاً آنها پزشکان ماهری بوده باشند و دردهای جسمی مردم را مانند طبیب درمان کرده باشند و بلکه در همه زمانها خودشان به طبیب مراجعه می‌کردند و در همه زمانها دردها و بیماری‌های نا علاجی وجود داشته است که ائمه ع در صدد بیان راه درمان آنها نبوده‌اند. و اگر طبق مصلحتی یکی از انبیاء و معصومین علمی را یاد داده باشند این به معنای دانستن ضروری آنها به همه علوم نیست.

از طرف دیگر این انتظار نیز بی‌مورد است که گمان کنیم حجت‌های الهی باید همیشه و در هر مکان و زمانی به سؤالات دینی و اعتقادی مردم پاسخ بگویند. به عبارت دیگر درست است که حجت‌های الهی ضرورتاً علوم دینی را آگاهند اما این به معنای پاسخگویی همیشگی آنها نسبت به همه سؤالات دینی و یا آموزش همه علوم دینی در یک زمان نیست. و به عبارت دیگر نباید انتظار داشته باشیم که از مدعی امامت و وصایت، هر چه دلمان بخواهد پرسیم و او باید جواب ما را بدهد و اگر جواب ندهد دلیل بر کذاب بودن او باشد و نص و بینه‌ای که ارائه داده است را غیر کافی بدانیم:

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (زخرف ۶۳) و هنگامی که عیسی با بینات آمد گفت: «من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید».

بر ما لازم است که علوم دینی را پرسیم اما چگونگی پاسخ و زمان پاسخ و اصل اینکه پاسخی بدهد یا نه را حجت خدا طبق مصلحت اتخاذ می‌کند:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرُّضَاعَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسُئِلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَ نَحْنُ أَهْلُ الدُّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ قُلْتُ فَاتُّمَّ الْمَسْئُولُونَ وَنَحْنُ السَّائِلُونَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَقًّا عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا قَالَ لَا ذَاكَ إِيَّاكُمْ إِن شِئْنَا فَعَلْنَا وَإِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (کافی، ج ۱ ص ۲۱۰) معلى بن محمد از وشاء نقل کرد که گفت: از امام رضاع پرسیدم و گفتم فدایت شوم منظور از این آیه «از اهل ذکر پرسید اگر نمی‌دانید» چه کسانی‌اند؟ امام رضاع فرمود: ما اهل ذکر هستیم و ما همان کسانی هستیم که باید از ما سؤال شود. عرض کردم: پس شما مورد سؤال قرار می‌گیرید و ما سؤال

می‌کنیم؟ فرمود: بله. گفتیم: آیا بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: بله. گفتیم: آیا بر شما واجب است که جواب سؤالمان را بدهید؟ فرمود: نه؛ پاسخ‌دادنش در اختیار ماست و اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر نخواستیم جواب نمی‌دهیم. آیا این قول خداوند تعالی را نشنیدی که فرمود: «این عطای ما است، به هر کس می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) ببخش، و از هر کس می‌خواهی امساک کن، و حسابی بر تو نیست» (سوره ص ۳۹).

شبهه همین عبارت را زراره از امام باقر ع روایت کرده است (ر.ک: تفسیر البرهان و تفسیر قمی، ذیل آیه اهل الذکر). روایات زیاد دیگری در این زمینه وارد شده است که همگی به این نکته اشاره و صراحت دارند که پاسخ سؤال سائل بر امام واجب نیست و او طبق خواست و مصلحت پاسخ می‌دهد و یا سکوت می‌کند:

عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ فَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَسْأَلُوهُمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ يُجِيبُوا ذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءُوا أَجَابُوا وَإِنْ شَاءُوا لَمْ يُجِيبُوا (بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۳۹) معلى بن خنيس از امام صادق ع در مورد قول خداوند متعال «از اهل ذکر پرسید اگر نمی‌دانید» روایت کرده است که امام فرمود: اهل ذکر، آل محمد هستند. پس بر مردم واجب است که از آنها پرسند و اما بر آل محمد واجب نیست که جوابشان را بدهند؛ اگر خواستند جواب می‌دهند و اگر نخواستند جواب نمی‌دهند.

گویی همین پاسخ نگرفتن‌ها باعث شبهه‌ای نزد صفوان بن یحیی شد تا از امام کاظم ع پرسد:

عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: قُلْتُ يَكُونُ الْإِمَامُ يُسْأَلُ عَنِ الْحَالِ وَالْحَرَامِ وَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ هُمْ الْأَئِمَّةُ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ نَحْنُ قُلْتُ فَمَنْ الْأُمُورُ بِالمَسْأَلَةِ قَالَ أَنْتُمْ قُلْتُ فَإِنَّا نَسْأَلُكَ وَقَدْ رُمْتُ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُ مِنِّي إِذَا أَتَيْتُهُ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ فَقَالَ إِنَّمَا أَمَرْتُمْ أَنْ تَسْأَلُوا وَلَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَيْنَا (همان ص ۴۰) صفوان بن یحیی گفت که از امام کاظم ع پرسیدم که آیا امکان دارد که از امام در مورد حلال و حرام سؤال شود اما در پیشش جوابی نباشد؟ فرمود: نه؛ خداوند متعال فرمود که از اهل ذکر که همان ائمه باشند پرسید اگر نمی‌دانید. گفتیم: اهل ذکر چه کسانی‌اند؟ فرمود: ما. گفتیم: پس چه کسی امر شده است تا سؤال کند؟ فرمود: شما. گفتیم: ما از شما سؤال می‌کنیم در حالی که گمان می‌کنم جوابی از من، منع و دریغ نشود. پس فرمود: همانا فقط شما امر شده اید تا سؤال پرسید و بر ما واجب نشده است تا پاسخ بگوییم؛ همانا این در اختیار ما است.

اینها را گفتم تا محقق منصف بداند که نباید انتظار داشته باشد که اگر سید احمد الحسن ع مدعی صادق باشد باید به هر سؤالی پاسخ بدهد. بله ما می توانیم هر سؤالی را از ایشان پرسیم و ایشان طبق مصلحت می تواند پاسخ بگوید و اگر در مقابل بعضی از سؤالات سکوت اختیار کنند دلیلی بر کذب ایشان و دعوت مبارک ایشان نیست و این خللی به نصوص و بیانات ایشان وارد نمی کند. بعضی از محققین می گویند که ما سؤالات فراوانی در صفحه مبارک سید احمد الحسن ع می پرسیم و بر ایشان لازم است که پاسخ دهد، و حال آنکه چنین انتظاری بی جا و نامربوط است. البته ایشان تا به امروز به صدها سؤال از مؤمنین و غیر مؤمنین در زمینه های مختلف پاسخ داده اند که هر کس خواهان آن باشد می تواند به کتب ایشان و انتشارات دعوت مبارک مراجعه کند. و اگر خواست می تواند به صفحه مبارک ایشان مراجعه کند و سؤالاتش را پرسد و اگر ایشان خواستند و صلاح دانستند جوابش را می دهند.

پس آنچه می توان نتیجه گرفت این است که حجت خدا دارای علوم الهی و دینی است و این علم در بسیاری از موارد برای شناخت مدعی صادق کمک می کند اما برای تأیید نص و معرفی نامه ای که ارائه می دهد. و چون تأییدی بر نص است اینگونه نیست که به تنهایی و بدون ارائه نص و با خواسته های توهمی ما بتوان مدعی صادق را از کذاب تشخیص داد. او طبق مصالحی در بسیاری از موارد علوم از دین الهی در تفسیر و اعتقادات و متشابهات و غیره بیان می کند تا کمک کاری برای اهل انصاف باشد و برای اینکه خودشان را از بدعت ها و کجی ها و ضلالت ها جدا کنند. حال باید عرض کنم که سید احمد الحسن ع پس از ارائه نص و بیانات و وصیت شب وفات پیامبر ص، علوم و معارف بسیار ارزشمندی را ارائه داده اند که مطالعه ای حتی مقدار کمی از آن انسان را به حقانیت ایشان مجاب می کند. کسانی که خواهان علم این شخص متعالی هستند می توانند به کتابهای ایشان مراجعه کنند و با دقت، همه آنها را مطالعه کرده و به علم الهی ایشان واقف شوند. ما در اینجا نمی توانیم همه علوم و معارفی را که ایشان عرضه کرده است ذکر کنیم اما برای اینکه این نوشته از علوم این شخص خالی نباشد و برای کسانی که این کتاب را مطالعه می کنند تا کمی با ایشان و دعوت مبارکش آشنا شوند، معارفی از بیانات ایشان را انتخاب کرده و نقل می کنیم. باشد که این معارف برای اهل انصاف باعث ازدیاد ایمان شود و موجب خسران برای ظالمین:

وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (توبه ۱۲۴) و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان (به دیگران) می گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو:) اما کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند.

تفسیر آیات ابتدایی سوره فتح

خداوند متعال در ابتدای سوره فتح، خطاب به پیامبر ص می فرماید:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲). همانا ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم، برای اینکه خداوند گناه گذشته و آینده تو را برایت ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه مستقیم هدایت کند.

همانطور که مشاهده می کنید در این دو آیه، صحبت از یک فتح آشکار برای شخص پیامبر ص شده است که این فتح باعث آمرزش گناه گذشته و آینده پیامبر ص شده است. نکات و ابهاماتی در این دو آیه وجود دارد؛ اینکه گناه پیامبر چه بوده است؟ و اینکه چرا این گناه، مستمر و از قبل و ادامه دار است؟ و اینکه فتح مبین چیست؟ و چرا این فتح تنها به پیامبر نسبت داده شده است؟ و چگونه باعث بخشش گناه مستمر پیامبر ص می شود؟

کسی که اندک فهم قرآنی داشته باشد و با سیاق کلمات خداوند آشنا باشد و با خود منصف باشد می داند که این آیات دلالت بر یک تفسیری دارد که از توان ذهن های بشر خارج است و حقیقتاً دلالت بر یک امر و فتح خاص و همچنین گناهی خاص از خود پیامبر ص دارد. حال ببینیم که مفسرین چگونه در تفسیر این آیات دچار اختلاف و تردید شده اند. سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد:

و مراد از این «فتح» به طوری که قرائن کلام هم تأیید می کند، فتحی است که خدا در صلح حدیبیه نصیب رسول خدا ص فرمود.

و توضیح اینکه: تمامی پیشرفت هایی که در این سوره اشاره ای به آنها دارد، از روزی شروع شده که آن جناب از مدینه به سوی مکه بیرون رفت و سرانجام مسافرتش به صلح حدیبیه منتهی گردید، مانند منت نهادن بر رسول خدا ص و مؤمنین، و مدح مؤمنین، و خشنودیش از بیعت ایشان، و وعده جمیلی که به ایشان داده که در دنیا به غنیمت های دنیایی و در آخرت به بهشت می رساند، و مذمت عرب های متخلف که رسول خدا ص خواست آنان را به سوی جنگ حرکت دهد، ولی حاضر نشدند، و مذمت مشرکین در اینکه سد راه رسول خدا و همراهیان آن جناب از داخل شدن به مکه شدند، و مذمت منافقین و تصدیق خدا رؤیای رسول گرامیش را، و همچنین اینکه می فرماید: "او چیزهایی می داند که شما نمی دانید، و در پس این حوادث فتحی نزدیک قرار دارد" همه اینها اگر صریح نباشد نزدیک به صریح است که مربوط به خروج آن جناب از مدینه به سوی مکه که منتهی به صلح حدیبیه شد می باشد.

و اما اینکه این صلح فتحی مبین است که خدا به پیغمبرش روزی کرده، دقت در لحن آیات مربوط به این داستان، سرش را روشن می کند، چون بیرون شدن رسول خدا ص و مؤمنین به منظور حج خانه خدا، عملی بسیار خطرناک بود، آن قدر که امید برگشتن به مدینه عادتاً محتمل نبود، و آیه "بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ كُنْ

يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا" به همین معنا اشاره می‌کند، چون مسلمانان عده‌ای قلیل، یعنی هزار و چهار صد نفر بودند و با پای خود به طرف قریش می‌رفتند، قریشی که داغ جنگ بدر و احد و احزاب را از آنان در دل دارند، قریشی که دارای پیروانی بسیارند و نیز دارای شوکت و قوتند، و مسلمانان کجا می‌توانند حریف لشکر نیرومند مشرکین، آن هم در داخل شهر آنان باشند؟

و لیکن خدای سبحان مساله را به نفع رسول خدا ص و مؤمنین و به ضرر مشرکین تغییر داد، به طوری که مشرکین به این مقدار راضی شدند که برای مدت ده سال صلح کنند، با اینکه مؤمنین چنین امیدی از آنان نداشتند، ولی سرانجام چنین شد، و صلح کردند که مدت ده سال جنگ نداشته باشند، و هر یک از قریش به طرف مسلمین رفت، و یا از طرف مسلمین به طرف قریش رفت، آزارش ندهند، و در امانش بدانند. و نیز رسول خدا ص آن سال را به مدینه برگردد، و سال بعد به مکه وارد شود، و مردم مکه، شهر را برای سه روز برای ایشان خالی کنند. و این سرنوشت روشنترین فتح و پیروزی است که خدا نصیب پیامبرش کرد و مؤثرترین عامل برای فتح مکه در سال هشتم هجری شد، چون جمع کثیری از مشرکین در این دو سال بین "صلح و فتح مکه" اسلام آوردند، علاوه بر این، سال بعد از صلح، یعنی سال هفتم هجری، خیبر و قرای اطرافش را هم فتح کردند، و مسلمانان شوکتی بیشتر یافتند، و دامنه اسلام وسعتی روشن یافت، و نفرات مسلمین بیشتر شد، و آوازه‌شان منتشر شد، و بلاد زیادی را اشغال کردند. آن گاه در سال هشتم رسول خدا ص برای فتح مکه حرکت کرد، در حالی که به جای هزار و چهار صد نفر در صلح حدیبیه، ده و یا دوازده هزار نفر لشکر داشت.

بعضی از مفسرین در باره "فتح" گفته‌اند: مراد از آن، فتح مکه است، و معنای "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ" این است که ما برایت مقدر کرده‌ایم که مکه را بعدها فتح کنی. اما این تفسیر با قرائن آیه نمی‌سازد.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از این فتح، فتح خیبر است، و معنایش - بنا بر اینکه سوره در هنگام مراجعت رسول خدا (ص) از صلح حدیبیه به مدینه نازل شده باشد - این است که ما برایت مقدر کرده‌ایم که خیبر را فتح کنی. این تفسیر نیز همانند تفسیر قبلی است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از «فتح» فتح معنوی است، که عبارت است از پیروزی بر دشمنان از نظر مستدل بودن منطق، و از نظر معجزات درخشان و آشکاری که کلمه حق به وسیله آنها بر باطل غلبه کرد، و اسلام به وسیله آنها بر کفر غلبه یافت. این وجه هم هر چند در جای خود حرف بی‌اشکالی است، لیکن با سیاق آیات درست در نمی‌آید.

[شرح مقصود از غفران ذنب متقدم و متاخر پیامبر (ص) در آیه: "لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ..." و ارتباط آن با فتح مبین]

"لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُنِيمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يُصَبِّرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا" لام در کلمه "لیغفر" به طوری که از ظاهر عبارت برمی آید لام تعلیل است، ظاهرش این است که غرض از این "فتح مبین" عبارت است از "آمرزش تو نسبت به گناهان گذشته و آینده ات" و ما می دانیم که هیچ رابطه ای بین فتح مذکور با آمرزش گناهان نیست و هیچ معنای معقولی برای تعلیل آن فتح به مغفرت به ذهن نمی رسد، پس چه باید کرد، و چطور آیه را معنا کنیم؟

بعضی از مفسرین برای فرار از این اشکال گفته اند: "لام" در جمله "لیغفر" در عین اینکه صدای کسره دارد لام قسم است، و اصل آن "لیغفرن" بود که نون تاکید از آن حذف شده، و "راء" آن هم چنان به صدای بالا باقی مانده، تا بفهماند نون در اینجا حذف شده. لیکن این سخنی است غلط چون در میان عرب چنین استعمالی سابقه ندارد و همچنین گفتار بعضی دیگر که برای فرار از اشکال گفته اند: علت فتح، تنها آمرزش گناهان نیست، بلکه مجموع "آمرزش"، "اتمام نعمت"، "هدایت" و "نصرت عزیز" علت است، پس منافات ندارد که یکی از آنها به خصوص، یعنی آمرزش گناهان فی نفسه علت فتح نباشد.

این حرف نیز بسیار بی پایه است و هیچ ارزشی ندارد، چون بخشش گناه نه علت فتح است و نه جزء علت و نه حتی به نوعی با مطالبی که بر آن عطف شده ارتباط دارد تا بگوییم مساله آمرزش گناه با علل فتح مخلوط شده، پس هیچ مصححی برای اینکه به تنهایی علت معرفی شود، و نه برای اینکه با علل دیگر و ضمن آنها مخلوط شود نیست. و کوتاه سخن اینکه: این اشکال خود بهترین شاهد است بر اینکه مراد از کلمه "ذنب" در آیه شریفه، گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست. و نیز مراد از "مغفرت" معنای معروفش که عبارت است از ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده نیست، چون کلمه "ذنب" در لغت آن طور که از موارد استعمال آن استفاده می شود عبارت است از عملی که آثار و تبعات بدی دارد، حال هر چه باشد. و مغفرت هم در لغت عبارت است از پرده افکندن بر روی هر چیزی، ولی باید این را هم بدانیم که این دو معنا که برای دو لفظ "ذنب" و "مغفرت" ذکر کردیم (و گفتیم که متبادر از لفظ "ذنب" مخالفت امر مولوی است که عقاب در پی بیاورد، و متبادر از کلمه "مغفرت" ترک عقاب بر آن مخالفت است) معنایی است که نظر عرف مردمان متشرع به آن دو لفظ داده،

و گرنه معنای لغوی ذنب همان بود که گفتیم عبارت است از هر عملی که آثار شوم داشته باشد، و معنای لغوی مغفرت هم پوشاندن هر چیز است.

حال که معنای لغوی و عرفی این دو کلمه روشن شد، می‌گوییم قیام رسول خدا به دعوت مردم، و نهضتش علیه کفر و وثنیت، از قبل از هجرت و ادامه‌اش تا بعد از آن، و جنگهایی که بعد از هجرت با کفار مشرک به راه انداخت، عملی بود دارای آثار شوم، و مصداقی بود برای کلمه "ذنب" و خلاصه عملی بود حادثه آفرین و مساله ساز، و معلوم است که کفار قریش ما دام که شوکت و نیروی خود را محفوظ داشتند هرگز او را مشمول مغفرت خود قرار نمی‌دادند، یعنی از ایجاد دردسر برای آن جناب کوتاهی نمی‌کردند، و هرگز زوال ملیت و انهدام سنت و طریقه خود را، و نیز خون‌هایی که از بزرگان ایشان ریخته شده، از یاد نمی‌بردند، و تا از راه انتقام و محواسم و رسم پیامبر کینه‌های درونی خود را تسکین نمی‌دادند، دست بردار نبودند. اما خدای سبحان با فتح مکه و یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت، و در نتیجه گناهانی که رسول خدا (ص) در نظر مشرکین داشت پوشانید، و آن جناب را از شر قریش ایمنی داد. پس مراد از کلمه "ذنب" - و خدا داناتر است - تبعات بد، و آثار خطرناکی است که دعوت آن جناب از ناحیه کفار و مشرکین به بار می‌آورد، و این آثار از نظر لغت ذنب است، ذنبی است که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می‌ساخت، هم چنان که موسی ع در جریان کشتن آن جوان قبطی خود را گناه کار قبطیان معرفی نموده می‌گوید: "وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ" این معنای گناهان گذشته رسول خدا (ص) است گناهانی که قبل از هجرت کرده بود و اما گناهان آینده‌اش عبارت است از خون‌هایی که بعد از هجرت از صنادید قریش ریخت، و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن جناب عبارت است از پوشاندن آنها، و ابطال عقوبت‌هایی که به دنبال دارد، و آن به این بود که شوکت و بنیه قریش را از آنان گرفت. مؤید این معنا جمله "وَبَيْنَ نِعْمَتِهِ عَلَيْكَ ... وَ يُنْصِرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا" است. این آن معنایی است که از آیه، به ضمیمه سیاق به نظر ما رسید، ولی مفسرین مسلک‌های مختلف دیگری دارند که هشت نظریه از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱- مراد از ذنب رسول خدا گناهانی است که آن جناب کرد، و مراد از گناهان گذشته گناهان قبل از بعثت، و مراد از گناهان آینده گناهان بعد از بعثت آن حضرت است. بعضی دیگر گفته‌اند گناهان قبل از فتح مکه و بعد از آن است.

این مسلک در صورتی صحیح است که ما صدور معصیت از انبیاء را جائز بدانیم، و این خلاف دلیل قطعی از کتاب و سنت و عقل است، چون این ادله بر عصمت انبیاء (ع) دلالت دارند که بحثش در جلد دوم این کتاب و جاهایی دیگر گذشت. علاوه بر این، اشکال نامربوط بودن آمرزش گناهان با فتح مبین به جای خود باقی است.

۲- مراد از مغفرت گناهان گذشته و آینده، مغفرت گناهانی است که قبلاً مرتکب شده و آنچه که بعداً مرتکب می‌شود. و منظور از مغفرت گناهانی که هنوز مرتکب نشده، وعده به آن است، چون اگر بگوییم خود مغفرت منظور است، اشکال می‌شود که گناه ارتکاب نشده مغفرت بردار نیست.

اشکال این وجه همان اشکال وجه قبلی است، علاوه بر اینکه آمرزش گناهان بعدی مستلزم آن است که تکلیف از آن جناب برداشته شده باشد، و این مخالف نص صریح کلام خدای تعالی است، آن هم در آیاتی بسیار، مانند آیه "إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ" و آیه "وَأَمَرْتُ لَأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ" و آیاتی دیگر که سیاقشان استثناء نمی‌پذیرد. علاوه بر اینکه بعضی از گناهان قابل آمرزش نیست، مانند شرک به خدا، افتراء و دروغ بر او، استهزاء به آیات خدا، افساد در زمین، و هتک محارم. و آیه مورد بحث بطور مطلق فرموده: گناهان آینده‌ات را آمرزیده، پس باید این گونه گناهان برای آن جناب جائز باشد، و این معقول نیست که خدا بنده‌ای از بندگان خود را برای اقامه دینش و اصلاح زمین مبعوث کند آن وقت این پیغمبر، همین که به نصرت خدا دعوتش ریشه کرد، و خدا او را بر هر چه که خواست غلبه داد، اجازه‌اش دهد تمامی اوامرش را مخالفت نموده، آنچه را که بنا کرده ویران سازد و آنچه را که اصلاح کرده تباه کند، و به او بفرماید: هر چه بکنی من تو را می‌آمرزم و از هر دروغ و افترايي که به من ببندی عفو می‌کنم، با اینکه عمل آن پیغمبر خود دعوت و تبلیغ عملی است، این از نظر عقل. و اما از نظر قرآن، آیه شریفه "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" صریح در این است که چنین ایمنی به رسول خدا (ص) داده نشده.

۳- مراد از مغفرت گناهان گذشته آن جناب، گناهان پدر و مادرش آدم و حوا، و مراد از مغفرت گناهان آینده‌اش آمرزش گناهان امت و به وسیله دعای آن جناب است. اشکال این وجه همان اشکال وجه قبلی است.

۴- این کلام گفتاری است بر حسب فرض، هر چند که از نظر سیاق به نظر می‌رسد کلامی تحقیقی باشد نه فرضی، و معنایش این است که: تا خدا گناهان قدیمی و آینده‌ات را اگر گناهی داشته باشی بیامرزد. اشکال این وجه این است که خلاف ظاهر آیه است و خلاف ظاهر دلیل می‌خواهد که ندارد.

۵- این کلام جنبه تعظیم و حسن خطاب دارد و معنای آن "غفر الله لك" می باشد هم چنان که چنین خطابی در آیه "عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ" آمده. اشکال این وجه این است که در چنین خطابهایی معمولاً لفظ دعاء به کار می برند- اینطور گفته اند.

۶- مراد از ذنب در حق رسول خدا (ص) ترک اولی است، یعنی مخالفت اوامر ارشادی، نه تمرد از امثال تکالیف مولوی، چون انبیاء با آن درجات قربی که دارند بر ترک اولی مؤاخذه می شوند، همانطور که دیگران بر معصیت های اصطلاحی مؤاخذه می شوند، هم چنان که معروف است که "حسنات الأبرار سیئات المقربین حسنه نیکان نسبت به مقربین گناه شمرده می شود" «۵».

۷- وجهی است که جمعی از علمای امامیه آن را پسندیده اند، و آن این است که مراد از مغفرت گناهان گذشته آن جناب، گناهان گذشته امت او، و مراد از گناهان آینده اش گناهانی است که امتش بعدها مرتکب می شوند و با شفاعت آن جناب آمرزیده می شود و نسبت دادن گناهان امت به آن جناب عیبی ندارد، چون شدت اتصال آن جناب با امت این را تجویز می کند.

و این وجه و وجه قبلی اش از همه اشکالات گذشته سالم می باشند، لیکن اشکال بی ربط بودن مغفرت با فتح مکه یا حدیبیه به حال خود باقی است (ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی).

کلام سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان پایان یافت. چنان که مشاهده کردید، مفسرین در تفسیر این آیات دچار اختلاف شده و هر کدام رأی و نظر خاص خودشان را که به ذهنشان نزدیکتر و محتمل تر بود اختیار کردند و در بعضی موارد به عیان جز تفسیر به رأی چیز دیگری نبود. و ایکاش که مفسرین و علما در چنین مواردی این جرأت را به خود می دادند که با صراحت بگویند منظور این آیات را نمی دانیم و تا ظهور حجت خدا صبر می کنیم.

حال ببینیم که سید احمد الحسن ع چگونه این آیات را تفسیر می کند؟

ایشان در تفسیر سوره توحید و پس از بیان و توضیح بسم الله الرحمن الرحیم این سوره و تبیین الله و رحمان و رحیم، در مورد حقیقت توحید و توحید حقیقی خاطر نشان می کند که توحید حقیقی یعنی گذشتن از اسم ذات که همان الله باشد و رسیدن به کُنه و حقیقتی که تنها با «هو» (او) می توان به آن اشاره کرد:

ذات یا الله پس از ملاحظه ی فنا شدن تمام اسماء در آن به یگانگی اشاره دارد و این فنا شدن به خلق اشاره دارد تا این نکته را گوشزد کند که هر کمالی یا اسمی از اسماء ذات است و توجه باید به توحید حقیقی

باشد که همان توجه به حقیقت و کُنه و خالی شدن از هر نوع شناخت و معرفت است و نیز اقرار به عجز مطلق از هر نوع شناخت و معرفتی به جز اثبات ثابتی که هاء در «هو» به آن اشارت می نماید و شناخت عجز و ناتوانی از معرفتی که واو «هو» به آن اشاره دارد و این توجه همان توجه به اسم اعظم اعظم است و این همان عبادت حقیقی است و این همان توحید حقیقی است و هر چه پایین تر و غیر از آن باشد درجاتی از شرک متناسب با مرتبه اش به شمار می رود. بنابر این کسانی که ذات یا الله را می پرستند نسبت به این مرتبه، از جایی که خود آگاه نیستند مشرک اند چه برسد به دیگران. خدای متعال می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف ۱۰۶) و بیشتر آنها به خدا ایمان نیاورند مگر آنکه در همان حال مشرک اند». پس باید ذات یا الله قبله ای برای کُنه و حقیقت باشد که این مقصود و منظور عبادت است و نه غیر آن (التوحید، ص ۲۲).

اولین مراتب توحید این است که ذات خداوند را از کثرت اسماء دور نگه داریم و بدانیم که کثرت اسماء به دلیل احتیاج خلق است نه اینکه ذاتش کثرت داشته باشد و ذات او واحد است و این اسماء در ذات او فنا شده است و ذاتش وحدت دارد. پس ذات خدا همان الله است که جامع تمام اسماء و صفات الهی است. در این صورت پرستش این ذات یا همان الله که جامع صفات کمالیه است مرتبه ابتدایی توحید است و باید از آن عبور کرد و به کُنه و حقیقتی رسید که دیگر تنها با ضمیر «هو» بتوان به او اشاره کرد. سید احمد الحسن ع در مورد کسانی که الله را می پرستند می فرماید:

حقیقت آن است که این مرتبه از توحید خالی از مرتبه ای از شرک نیست به دو دلیل:

دلیل اول اینکه ما نمی توانیم زیادی و کثرت اسماء ملازم با ذات الهی را از ذهن و اوهام خودمان بر طرف کنیم حتی اگر این کثرت اعتباری باشد. الله همان رحمان و رحیم و قادر و قاهر و جبار و متکبر و علیم و حکیم و ... است و این کثرت اگرچه مختل کننده یگانگی ذات الهی یا الله نیست ولی به هر حال کثرت است و معنای کثرت را در بطن خود دارد و لذا در مرتبه ای بالاتر از این، مخل توحید می شود. امیرالمؤمنین علی ع می فرماید:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ (نهج البلاغه، خطبه ۱) آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او، و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او. غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حلاّ اعلاّی اخلاص به او نفی صفات از اوست چه اینکه هر صفتی گواه این است که غیر از موصوف است».

دلیل دوم: از جهت الوهیت است. اینکه ما در نیازهای خود به سوی ذات الهی می‌رویم نشان می‌دهد که رابطه ما با حضرت حق به هر حال خالی از چشم‌داشت و نیاز به سدّ و رفع نقص از جهتی خاص نیست که واقعیت نیز همین می‌باشد. بنابر این چنین عبادتی در بهترین حالتش به جهت طلب کمال و رفع نقص، ناخالص می‌باشد و این خود مرتبه‌ای از شرک است. اخلاص حقیقی یعنی چشم پوشیدن از هر چه ماسوای خداوند سبحان است حتی از «من» (أنا) و منیت و شخصیت خود انسان. این همان مقصود سزاوارتر و شایسته‌تر و بلکه مطلوب اصلی است. بنابر این توحید واقعی پس از شناخت فنای تمام اسماء و صفات در ذات الهی و سپس فنای ذات الهی در حقیقت یعنی فنای الوهیت در حقیقت خدای سبحان حاصل می‌گردد. این نیز به نوبه خود محقق نمی‌شود مگر با فنای «من» و هویت و شخصیت انسان تا جایی که جز شاهد غایب سبحان و متعال چیزی باقی نماند (و خداوند از آنچه به او شرک می‌ورزند منزّه است). اگر قرار باشد لفظی بر او دلالت کند این لفظ «هو» یعنی ضمیر غایب است که هاء به اثبات ثابت و واو به غیبت غایب دلالت دارد. چنین توجه و روی آوردنی که از این معرفت و شناخت به دست می‌آید همان توجه صحیح است زیرا توجه به حقیقت و کُنه است. این همان توحید حقیقی و راستین می‌باشد؛ توحید حقیقت و کُنه یا اسم اعظم اعظم اعظم یا اسم مکنون مخزون (پوشیده نگه داشته شده) است که پس از فنای «من» و بقای الله از درون آدمی می‌جوشد. این نهایی‌ترین مرتبه مطلوب در توحید است و بسمله توحید و سوره توحید به آن اشاره می‌کند که در ادامه نیز شرح داده خواهد شد (التوحید، ص ۲۵).

در نتیجه:

بدان که غرض از این غایت عظیم (توحید)، شناخت خدای سبحان و متعال است و این همان هدف خدا از آفرینش انسان است. از این رو کسی که این هدف را ضایع و تباه کند همه چیز را از دست می‌دهد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات ۵۶) و جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا پرستش کنند» یعنی تا مرا بشناسند. تحقق این هدف و دستیابی به این شناخت محقق نمی‌شود مگر با توحید، و توحید حقیقی نیز از طریق الفاظ و معانی محقق نمی‌شود بلکه به وسیله عمل و اخلاص و رزی برای خدای سبحان حاصل می‌گردد به گونه‌ای که بنده، وجه خدای سبحان در زمینش، یا الله در خلق بشود. به همین دلیل است که پیشتر گفتم توحید راستین و حقیقی، توحید حقیقت و کُنه یا اسم اعظم اعظم اعظم یا اسم مکنون مخزون (پوشیده نگه داشته شده) است که پس از فنای من (أنا) و بقای الله از درون آدمی می‌جوشد (التوحید، ص ۲۶).

مشاهده کردید که سید احمد الحسن ع توحید حقیقی را چگونه معرفی کردند و بیان کردند که تا زمانیکه انسان انسان است و وجودی دارد و «من» را به همراه خویش دارد هنوز همراه اندک و مرتبه‌ای از شرک است که لازمه رسیدن به کمال توحید، رهایی از این «من» و وجود خودش است. این «من»، شائبه‌ای از ظلمت و عدمی است که ما به همراه خویش داریم و کسی را توان رهایی از آن نیست مگر به فناء خودش و بقای حقیقتی که نور مطلق است. به بیان دیگر آنچیزی که نور مطلق و وجود مطلق است و شائبه‌ای از ظلمت و عدم در آن نیست تنها کُنه و حقیقت خدا است و هر آنچه غیر از او از مخلوقات هستند به حکم مخلوق بودنشان محکوم به ظلمت و عدم هستند. ما برای جلوگیری از اطاله کلام از توضیح بیشتر در این زمینه خودداری می‌کنیم و خوانندگان را به کتب سید احمد الحسن ع ارجاع می‌دهیم. اما برگردیم تا ببینیم منظور از آیات ابتدایی سوره فتح چه بود و چه ارتباطی با آنچه تا به اکنون گفتیم داشت.

سید احمد الحسن ع در این باره قائل است که منظور از گناه مقدّم و مؤخّر پیامبر، و به عبارت دیگر گناهی که مستمراً همراه ایشان است همین «من» که شائبه‌ای از ظلمت و عدم است می‌باشد. و منظور از فتح مبین، فتحی است که برای پیامبر ص در معراج اتفاق افتاد و آن اینکه ایشان برای لحظاتی از این وجود و شخصیت رها شده و در نتیجه در نور مطلق الهی فانی شده و جز خدا و نور مطلق خدا چیزی و محمدی نبود. حجاب لاهوت برای ساعتی و لحظاتی برای پیامبر ص از بین رفت و در این هنگام جز خدا چیزی نبود و از محمد ص وجودی نبود و برای ساعتی دوباره ایشان به نفس‌شان باز می‌گشتند تا انسان به انسایش و بنده به بندگی باز گردد:

این فتح اشاره به از بین رفتن حجاب بین ذات الهی و بین محمد ص در عالم لاهوت دارد. و منظور از این فتح، فتح مکه نیست اگر چه فتح مکه از لوازم این فتح است چونکه فتح در عالم ملکوت، فتحی از عالم شهادت به دنبال خویش دارد چه برسد به فتحی در عالم لاهوت. فلذا اکتفا و انحصار این فتح به فتح مکه، کلامی بدون فکر است که باعث دوری آیه از معنای حقیقی خودش می‌شود به این دلیل که در آیه از صیغه ماضی (گذشته) استفاده شده است زمانیکه می‌فرماید: اَنَا فَتَحْنَا؛ ما فتح کردیم، و این در حالی است که فتح مکه دو سال بعد از نزول این آیه محقق شده است (شیء من تفسیر الفاتحه، ص ۳۰).

در این باره روایتی از امام صادق ع وارد شده است که ماجرای فتح پیامبر و رفع حجاب لاهوت را بیان می‌کند:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْفَقَهُ جِبْرِيلُ مَوْفِقًا فَقَالَ لَهُ مَكَانُكَ يَا مُحَمَّدٌ فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْفِقًا مَا وَقَفَهُ مُلْكٌ قَطُّ وَ كَأَنِّي إِنْ رُبِّكَ يُصَلِّي فَقَالَ يَا جِبْرِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي قَالَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي فَقَالَ اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ قَالَ وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ

جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى قَالَ مَا بَيْنَ سَيْتَيْهَا إِلَيَّ رَأْسُهَا فَقَالَ كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَاوُحُ يَخْفِقُ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ زَبْرَجْدٌ فَظَنَرَ فِي مِثْلِ سَمِ الْأَيْبَرَةِ إِلَيَّ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَةِ... (کافی، ج ۱، ص ۴۴۲)

علی بن حمزه گفت که ابو بصیر از امام صادق ع پرسید و من در آنجا حاضر بودم. پرسید: فدایت شوم، رسول خدا ص چند بار به معراج عروج کردند؟ امام فرمود: دو بار؛ جبرئیل ایشان را در مکانی متوقف کرد و به ایشان گفت: جایگاهت را ببین ای محمد؛ تو در مکانی ایستاده‌ای که هیچ فرشته‌ای و پیامبری در آن نایستاده است. همانا پروردگارت درود می‌فرستد. پیامبر ص گفت: چگونه درود می‌فرستد ای جبرئیل؟ جبرئیل گفت: می‌گوید: «سبوح قدوس، من پروردگار فرشتگان و روح هستم، رحمت بر غضبم سبقت گرفته است». پیامبر گفت: خدایا مرا ببخش و بیامرز. (امام صادق ع در ادامه) فرمود: همانگونه که خداوند فرمود «قاب قوسین او ادنی؛ به قدر دو کمان یا نزدیکتر». ابو بصیر به امام عرض کرد: فدایت شوم به قدر دو کمان یا نزدیکتر یعنی چه؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. امام فرمود: بین خدا و پیامبر حجابی بود که پیدا و پنهان می‌شد. (ابو بصیر گفت: این را نفهمیدم مگر اینکه فرمود: زبرجدی است؛ پیامبر در مثل سوراخ سوزنی به آنچه خدا از نور عظمت داشت نظر کرد.

به این روایت خوب دقت کنید. چرا درود خداوند در معراج با سبقت گرفتن رحمتش بر غضبش همراه بود؟ و چرا پیامبر ص در معراج در مقابل این کلمات الهی از خداوند طلب بخشش می‌کند؟ آیا پیامبر بدون دلیل این کلمات را بر زبان جاری کردند؟ خیر، بلکه این رحمت الهی شامل همه انسان‌ها از جمله خود پیامبر ص شده است که همراه گناه هستند و این گناه همان وجود پیامبر و هر مخلوقی است که به خودش نظر کرده است و خواهان وجود خویشتن است. امیرالمؤمنین علی ع در این باره در مناجات شعبانیه که مورد تکرار و تأکید ائمه ع بوده است می‌فرماید (المتشابهات، ج ۳، ص ۳۵):

إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا (اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶) پروردگارا، من به نفسم ظلم کردم چونکه به آن نظر کردم، و وای بر آن اگر آن را نبخشی.

و این گناه و شرکی است که همراه انسان است و پاک شدن این گناه و شرک تنها به سبب همان فتح و رفع حجابی صورت می‌گیرد که برای پیامبر ص صورت گرفته است. پیامبر ص همانطور که در روایت بالا بدان تصریح شد از سوراخ شبیه به سوزنی نور مطلق الهی را مشاهده کرد در حالی که حجاب لاهوت از میان رفته بود و در این هنگام و در حین مشاهده و رفع حجاب، چیزی از محمد باقی نمانده بود و هر چه بود نور الهی بود. از سید احمد الحسن ع پرسیدند که منظور از شرک در این جمله وارده از امام حسین ع در دعای عرفه چیست که

فرمودند: «إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ دُلِّ نَفْسِي وَطَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَشِرْكِي؛ خدایا مرا از ذلت نفسم خارج کن و مرا از شک و شرک پاک کن؟» سید احمد الحسن ع فرمودند:

شرک انواعی دارد... قسم سوم از شرک، شرک نفسی است و آن مخفی ترین اقسام شرک است و آن همان «من» است که چاره‌ای برای مخلوقین از همراهی آن نیست که از ظلمت و عدم نشئت می‌گیرد و بدون آن چیزی جز خدا وجود نخواهد داشت. در نتیجه همه بندگان از این جهت مشرک هستند. و امام حسین ع این معنا از شرک و شک همراه آن را اراده کرده است. امام حسین ع فتح مبین را از خدا خواسته است و اینکه این شائبه ظلمت و عدم از صفحه وجودش رفع شود، ظلمتی که بدون آن چیزی جز خدا باقی نمی‌ماند. در نتیجه گویی امام حسین ع با این کلماتش چنین می‌فرماید: «خدایا کسی جز تو استحقاق و شایستگی وجود ندارد، و وجود من گناه بزرگی است که راهی برای بخشش آن نیست مگر به فناء من و بقای تو و تو پاک و منزهی».

و این شک و شرک بالقوه است نه بالفعل به این معنا که منشأ آن موجود است نه اینکه فعلاً موجود باشد، یعنی اینکه قابلیت این فعل موجود است اما الآن محقق نیست، یعنی در خارج موجود نیست. پس، در فطرت انسانی نقطه سیاهی وجود دارد و آن همان شائبه ظلمت و عدم است و این نقطه سیاه همان جایگاه خرطوم شیطان است که از بین همین برای فرزند آدم وسوسه می‌کند (المتشابهات، ج ۲، ص ۱۹).

همچنین از ایشان در مورد معنای این فقرات دعای کمیل امیر المومنین علی ع پرسیدند و اینکه یک معصوم چگونه می‌تواند این کلمات را بر زبان براند در حالی که معصوم از گناه است؟:

إِلَهِي وَمَوْلَايَ أَجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَى نَفْسِي وَلَمْ أَحْتَرِسْ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي فَعَرَّيْتُ بِمَا أَهْوَى وَأَسْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ الْقَضَاءُ فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ مِنْ نَقْصِ حُدُودِكَ وَخَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ وَلَا حُجَّةَ لِي فِيمَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَاؤُكَ وَالزَّمَنِي حُكْمُكَ وَبَلَاؤُكَ وَقَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي عَلَيَّ نَفْسِي مُعْتَذِرًا نَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَقِيلًا مُسْتَغْفِرًا مُنِيئًا مُقِرًّا مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا لَا أَجِدُ مَفْرَأًا مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْرَعًا أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِدْخَالِكَ إِلَيَّ فِي سَعَةٍ مِنْ رَحْمَتِكَ

ایشان در پاسخ فرمودند:

منظور از هوای نفس و دشمن همان نقطه سیاه موجود در فطرت انسان است یا همان مخلوط بودن انسان با ظلمت و عدم است. حکم جاری شده یعنی قبول کردن انسان، این نقطه سیاه و مخلوطی با ظلمت را؛ یعنی رضایت انسان نسبت به وجود داشتنش و قبول او برای این وجود حتمی.

«تجاوزت ... حدودك، و خالفت ... اوامرک» یعنی من به سبب قبول این وجود مخلوط با ظلمت از حدودت تجاوز کرده و با اوامرت مخالفت کردم با اینکه این تجاوز و این مخالفت، گناهی است که هیچ‌گاه از انسانیت انسان جدا نمی‌شود و بدون آن جز خداوند واحد قهار چیزی باقی نمی‌ماند. و این تجاوز و مخالفت به این دلیل است که من همانند محمد ص برای رفع این شائبه‌ی عدم تلاش نکردم. پس علی ع پایین‌تر از محمد ص است چونکه برای پیامبر ص، حجاب لاهوت برداشته شد و مخاطب به این قول خداوند متعال شد که «انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر» و این گناه همان شائبه ظلمت و عدم است و این مخالفت و تجاوز اول است. اما امیر المومنین علی ع گفته است که «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ...؛ اگر حجاب و پرده برایم برداشته می‌شد...» پس برای علی ع حجاب لاهوت برداشته نشد مگر به واسطه محمد ص. پس علی ع خدا را شناخت مگر به واسطه محمد ص و به عبارت دیگر اینکه علی ع، الله سبحان را به واسطه الله در خلق یعنی محمد ص شناخت... (المتشابهات، ج ۳، ص ۳۴).

سید احمد الحسن ع در این کلامشان اشاره به حدیثی از امام علی ع کردند که متن کاملش این است:

لَوْ كُشِفَ لِي الْغِطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِينًا (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸) اگر پرده و حجاب برایم کنار برود بر یقینم اضافه نمی‌شود.

این حرف غلطی است که کسی بگوید منظور از این حجاب، حجابهای ملکوتی است به این دلیل که حجابی ملکوتی نبود مگر اینکه برای علی ع برطرف شده بود و ایشان با مردگان سخن می‌گفت و از احوال برزخیان با خبر بود و بهشت و جهنم را مشاهده می‌کرد (کافی، ج ۳، ص ۲۴۳). این کلام امام علی ع اشاره به حجاب لاهوتی دارد که برای پیامبر اکرم ص رفع شد و اگر برای علی ع رفع می‌شد دیگر علی وجود نداشت جز خداوند واحد قهار که نوری است که ظلمتی در آن راه ندارد (المتشابهات، ج ۱، ص ۳۲).

پس متوجه شدیم که اصل وجود انسان همراه با شائبه‌ای از ظلمت و عدم است و قبول این وجود و رضایت انسان نسبت به این وجود، گناهی است از انسان نسبت به خداوند متعال که شایسته غضب الهی است اما به دلیل سبقت رحمت الهی بر غضبش از عذاب آن در امان است. و تنها راه نجات و رهایی از این گناه، فتح مبین و رفع حجاب لاهوت است که برای پیامبر اکرم ص برطرف شد و همین باعث بخشش این گناه همیشگی ایشان شد.

این فتح همانطور که در روایت ابوبصیر از امام صادق ع به آن اشاره شده است فتح همیشگی و دائم نیست (كَانَ يَنْهَمَا حِجَابٌ يَتَلَاؤُ يَخْفِقُ: حجابی که پیدا و پنهان می‌شد) به این معنا که این حجاب لاهوت برای ساعتی و

لحظاتی از میان خدا و محمد ص برداشته می‌شد و برای ساعت و لحظه‌ای دیگر دوباره نمایان می‌شد. این بدین خاطر است که اگر این رفع حجاب و این فتح آشکار به شکل دائمی محقق می‌شد دیگر هیچ وجودی از محمد ص نخواهد بود و در حقیقت دیگر محمدی وجود نداشت و اگر قرار بود که محمد ص باشد پس لاجرم این حجاب باید برگردد، اما به همین دلیل که برای لحظاتی رفع شد و برای لحظاتی محمد ص فنا شد و این فتح بزرگ برایش رخ داد در نتیجه گناهایش بخشیده شد و مورد عفو الهی قرار گرفت. و این فتح و بخشش الهی، استجابت دعا و استغفار پیامبر ص بود که از خدا طلب عفو و بخشش کرده بود:

این حجابِ زبرجدِ سبز که پنهان می‌شود اشاره به حجابهای ظلمانی و نورانی دارد، و برطرف شدن حجابهای ظلمانی به واسطه فتحی است که همانند دیدن از سوراخ سوزنی است و برطرف شدن حجابهای نورانی به واسطه پنهان شدنی است که برای این حجاب حاصل می‌شود. حجابهای ظلمانی با دور شدن از سربازان جهل و من (منیت) می‌سوزد. حجابهای نورانی هم در درون انسان نهاده شده است و زمانی که انسان به سربازان عقل و اخلاق کریمه آراسته گردد در آن فنا می‌شود. و اینچنین، انسان در مسیر تکاملی خویش تلاش می‌کند تا جایی که من (منیت) را از صفحه وجودی خویش بزاید و به تمام لشکریان عقل آراسته گردد و این همان فتح مبین و آشکار است (انا فتحنا لك فتحاً مبيناً). و این همان مقام محمودی است که رسول اکرم محمد ص به آن رسید، و الله سبحانه در این مقام برای محمد ص در لحظاتی تجلی کرد... (المتشابهات، ج ۲، ص ۲۱).

این توضیحات و تفسیرات، شمه‌ای از علوم الهی است که سید احمد الحسن ع از مولایمان امام زمان ع آموختند و انصاف حکم می‌کند که قضاوت درستی درباره ایشان بشود. کسی که اندک توجهی به دو آیه سوره فتح کند می‌یابد که این کلمات، درباره فتح مکه و غیر مکه نیست، و گناه قبل و بعد پیامبر و بخشش آن نیز طبق آنچه مفسرین حدس می‌زنند نیست. اینجا دیگر جای این نیست که با ایجاد احتمالات و شبهات، دست‌آویزی برای سقوطمان قرار دهیم و این علم الهی را ناچیز بپنداریم و از کنارش بی‌توجه عبور کنیم و یا اینها را تفسیراتی بدانیم که دشمنان به سید احمد الحسن ع یاد داده‌اند:

...وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (مدثر ۳۱) ... برای اینکه کسانی که در دل‌هایشان مرض است و کافران بگویند: «خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟!» (آری) این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند!

این حق هر انسانی است که با دقت و وسواس در مورد مدعیان تحقیق و تفحص کند اما لازم است با خود مرور کند که باید راهی برای اثبات کلام حق مدعی صادق نیز باقی بگذارد نه اینکه همه را از دم رد کند و همه را متهم کند. اینگونه رفتار کردن نه علامت علم و دانایی است و نه علامت هوشیاری و زیرکی بلکه عین حماقت و بیمار دلی است که بسیاری در طول تاریخ به آن مبتلا بودند و در مواجهه با انبیاء الهی، هم خود را به هلاکت رساندند و هم بسیاری از مردم را با خود به هلاکت بردند.

ما در این کتاب قصد نداریم تا همه علمی که سید احمد الحسن ع ابراز کردند را ذکر کنیم و اصلاً این کتاب توان و گنجایش این کار را ندارد. صرفاً برای اینکه در اثبات مدعی صادق و بیان ملاک تشخیص او صحبتی از علم ایشان کرده باشیم نمونه‌ای ذکر کردیم تا خواننده و محقق گرامی را به این امر دعوت کرده باشیم.

سید احمد الحسن ع نه تنها در علومشان به تفسیر و تبیین بسیاری از متشابهات و غموض قرآنی و روایی پرداختند بلکه با نوشتن کتاب «توهم بی‌خدایی» در مقابل دانشمندان ملحد و بی‌خدایی همچون استیون هاو کینگ و ریچارد داو کینز ایستاده و از خدا و دین پیامبران و قرآن دفاع کرده و به خوبی پاسخ به شبهات آنها را داده است و با هماهنگی و جمعی درست از علوم اکتشافی آن دانشمندان و بیانات قرآن و روایات، از تضاد ظاهری بین علم و دین، گذشته و حقیقت دنیا و دین را عالمانه به اثبات می‌رساند. این کتاب، شاهکاری عظیم است که جز از توان حجتی الهی بر نمی‌آید آن هم زمانی که دانشمندان با علوم و اکتشافات و تحقیقات نو و جدید به مسائل و علمی دست یافتند که با ظواهر دین ناسازگار است و از این دست آوردشان در صدد دروغ و توهم جلوه دادن خدا و ادیان الهی بر آمدند و از این میان توانستند بسیاری از جوانان و خدا باوران را با خود همراه کنند و به سمت الحاد و خداناباوری بکشانند. این در حالی است که علمای ادیان و از جمله‌ی آنها علمای مدعی شیعه، نه تنها توان پاسخگویی به آنها را ندارند بلکه در بسیاری از موارد از فهم دانسته‌های صحیح و درست دانشمندان نیز بر نمی‌آیند و یا بدون دلیل آن را نادیده می‌گیرند.

مهم‌ترین عوامل عدم ایمان مردم به حجت‌های الهی

به تصریح قرآن کریم و همچنین نقلهای تاریخی، مردم در مواجهه با فرستادگان الهی، آنها را طرد و مسخره می‌کردند. این کار نه در مورد یکی یا چند نفر از انبیاء الهی بلکه در مورد همه فرستادگان الهی اتفاق افتاده است:

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس ۳۰) افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را استهزا می‌کردند.

گویی علل و عوامل مشترکی بین همه انسان‌ها وجود داشته و دارد که باعث چنین برخوردی می‌شده است. و اگر بخواهیم این علل و عوامل را از این زمان و این مردم به هر شکلی بدون دلیل انکار کنیم، غیر منطقی است. بسیاری از مردم گمان می‌کنند که در مسیر حق هستند و در زمان ظهور و بعثت مهدی موعود با مشکلی مواجه نخواهند شد و به وقتش همه چیز را می‌فهمند و به سادگی و به صِرف اینکه تا به حال خود را مؤمن می‌دانسته‌اند به حضرت ایمان آورده و به ایشان می‌پیوندند. این خیال و گمان، اختصاصی به این دوران و به این مردم ندارد بلکه مردم همیشه در طول تاریخ اینگونه تصور می‌کردند مخصوصاً گروه مؤمنین و بهتر بگویم حزب اللهی‌ها. اما حقیقت چیز دیگری است و آن تکرار تاریخ است و مهدی موعود نیز از این امر استثناء نشده است. در روایات رسیده از ائمه ع به حدیثی بر نمی‌خوریم که بگوید مهدی در زمان ظهورش کار ساده‌ای برای معرفی خودش دارد. و یا اینکه مردم بدون سختی ایشان را شناخته و به ایشان ایمان می‌آورند. اینکه انتهای کار مهدی و قیام ایشان به این ختم می‌شود که بسیاری از مردم وارد دین ایشان می‌شوند به این معنا نیست که آن حضرت در ابتدای امر ظهور و زمان معرفی خودشان و شروع دعوتشان با انکار مردم و مخالفت مردم مواجه نخواهد شد بلکه امر ایشان دقیقاً بالعکس است. بر این حرف نه تنها عقل سلیم حکم می‌کند بلکه روایات وارده از اهل بیت ع نیز بر این امر دلالت داشته و امر مهدی و مواجهه ایشان با مردم را بسیار سخت‌تر از دیگر خلفای الهی دانسته‌اند. برای نمونه چند روایت را ذکر می‌کنیم:

حسین بن سعید کوفی از یاران امام رضا و امام جواد ع در کتاب گرانقدر «الزهد» از ابن ابی یعفور از امام صادق ع روایت کرده است:

إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ... (الزهد، ۱۰۴ و سفینه البحار، ج ۳ ص ۴۴) همانا اولین قائم از ما اهل بیت زمانی که قیام کند با شما به حدیثی سخن خواهد گفت که تاب تحملش را ندارید و علیه ایشان خروج خواهید کرد....

در روایت دیگری آمده است:

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ. فَقَالَ: وَلَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِيَّاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ (دلائل الامامة، ص ۴۵۵) ابوالجارود از امام باقر ع روایت کرده است که به ایشان عرض کردم که قائم شما کی قیام می‌کند؟ فرمود: ای ابوالجارود شما درکش نمی‌کنید. پس گفتم که اهل زمانش را درک می‌کنم؟ فرمود: و اهل زمان قائم را نیز درک نخواهی کرد. قائم ما به حق قیام می‌کند بعد از اینکه از شیعه مأیوس شد، مردم را سه بار دعوت می‌کند اما کسی جوابش را نمی‌دهد.

روایت زیر را مشاهده کنید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ لَانْكَرَهُ النَّاسُ لِأَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوَفَّقًا لَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ وَفِي غَيْرِ هَذِهِ الرُّوَايَةِ أَنَّهُ قَالَ ع وَإِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلِيَّةِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَابًا وَهُمْ يَحْسِبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا (غیبت نعمانی، ص ۱۸۸) امام صادق ع فرمودند: اگر قائم ما ظهور کند مردم او را انکار می کنند به این دلیل که او به صورت جوان رشیدی به سمت آنها آمده است و در این هنگام کسی بر ولایتش ثابت قدم نخواهد بود مگر کسی که در عالم ذر، خداوند از او برای قائم پیمان گرفت. و در غیر از این روایت نیز فرمودند: همانا از بزرگترین امتحانها این است که صاحبشان به سمت آنها می رود در حالی که جوان است و حال آنکه مردم اینگونه می پنداشتند که او باید پیرمرد کهنسالی باشد.

همچنین:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ ع خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَدَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ (غیبت نعمانی، ص ۳۱۷) امام صادق ع فرمودند: زمانی که قائم قیام کند از امرش کسانی خارج می شوند که گمان می شد از اهل این امر هستند، و کسانی داخل در امر ایشان می شوند که شبیه خورشیدپرستان و ماه پرستان اند.

روایت فوق نشان می دهد که دقیقاً کسانی که قبل از ظهور، اینگونه تصور می شد که از یاوران حضرت هستند از امر ایشان خارج می شوند و کسانی حضرت را یاری می کنند که چشم امیدی به آنها نبوده است. همانطور که در روایت دیگری وارد شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَيَنْصُرَنَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ بِمَنْ لَا خَلْقَ لَهُ... (غیبت طوسی، ص ۴۵۰) امام صادق ع فرمودند: خداوند این امر را توسط کسانی یاری می دهد که بهره ای (و جایگاهی در دین و دنیا) ندارند.

در مورد نحوه مقابله و مخالفت مردم با قائم نیز روایاتی وارد شده است:

عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخَشَبَ الْمَنْحُوتَةَ وَإِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَخْتَجُّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقُرُّ (غیبت نعمانی،

ص ۲۹۷) فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق ع می فرمود: «قائم ما چون قیام کند با جهل مردم مواجه می شود شدیدتر از آنچه رسول خدا ص با آن از سوی نادانان جاهلیت روبرو شد. عرض کردم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: همانا رسول خدا در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوب های تراشیده و مجسمه های چوبین را می پرستیدند، و قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می آید که جملگی کتاب خدا را علیه او تأویل می کنند و علیه او بدان احتجاج می نمایند، سپس فرمود: بدانید به خدا سوگند که موج دادگستری او بدان گونه که گرما و سرما نفوذ می کند تا درون خانه های آنان راه خواهد یافت».

همچنین:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَوْ قَدْ ظَهَرَ لَقِيَ مِنَ النَّاسِ مِثْلَ مَا لَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَكْثَرَ (غیبت نعمانی، ص ۲۹۷) أبو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر ع می فرماید: «همانا اگر صاحب این امر ظهور کند از مردم همانند آنچه را که رسول خدا ص با آن روبرو شد خواهد دید بلکه بیش از آن».

همچنین، مهدی و پرچم او نه تنها مورد استقبال قرار نمی گیرد بلکه مورد لعن هم واقع می شود:

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رُفِعَتْ رَأْيُهُ الْحَقُّ لَعَنَهَا أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قُلْتُ لَهُ مِمَّ ذَلِكَ قَالَ مِمَّا يَلْقَوْنَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ (غیبت نعمانی، ص ۲۹۹) منصور بن حازم از امام صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هنگامی که پرچم حق برافراشته شود اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می کنند»، به او عرض کردم: از چه رو چنان می شود؟ فرمود: «به خاطر آنچه که از بنی هاشم دیده اند».

و مثل این روایت:

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيُهُ الْحَقُّ لَعَنَهَا أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَأَهْلُ الْمَغْرِبِ أَ تَدْرِي لِمَ ذَاكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِلَّذِي يَلْقَى النَّاسُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ (غیبت نعمانی، ص ۲۹۸) أبان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق ع می فرمود: «هنگامی که پرچم حق پدیدار می شود اهل شرق و غرب آن را لعنت می کنند، آیا می دانی برای چه چنین می کنند؟ گفتم: نه، فرمود: به خاطر آنچه که مردم پیش از خروج او از خاندانش می بینند».

در مورد غربت دین مهدی و بازگشت غریبانه آن وارد شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ (غیبت نعمانی، ص ۳۲۱) ابو بصیر از کامل و او از امام باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم ما چون قیام کند مردم را به امر جدیدی دعوت خواهد نمود همانگونه که رسول خدا ص دعوت فرمود، و اسلام غریبانه آغاز شد و باز همچنان که غریبانه آغاز شده، غریبانه باز خواهد گشت، و خوشا به حال غریبان».

طبق این بیان بی‌راه نیست که انتظار داشته باشیم که مهدی موعود بیاید و در گوشه‌ای از دنیا و در غربت و مخالفت مردم، دعوتی را شروع کند و دفتری داشته باشد و عده‌ای جوان که جایگاهی در دین ندارند دور ایشان را بگیرند و این در حالی است که مردم این جماعت را گمراه بدانند و مهدی موعود را مدعی کذاب و خودش و پرچمش را مورد لعن و نفرین قرار دهند. اگر چه این نکته را امروز متوجه شده‌ایم که همه این روایات مربوط به یمانی و مهدی اول است چونکه ایشان است که قبل از پدرش می‌آید و او است که با مردم مواجه می‌شود و در صدد اصلاح آنان و زمینه‌سازی امر امام زمان ع است. به عبارت دیگر اینکه اگر کسی امروز حتی ادعای سید احمد الحسن ع را نپذیرد و به او ایمان نیاورد اما نمی‌تواند از زیر بار این روایات که مواجهه مهدی را به سختی معرفی می‌کنند شانه خالی کند.

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به دلیل اطاله کلام از ذکر آن خودداری می‌کنیم. اما چه علل و عواملی وجود دارد که باعث می‌شود اینچنین با مهدی برخورد شود؟ یقیناً این عوامل زیاد هستند و در افراد مختلف به شکل‌های خاصی بروز می‌کند اما ما در اینجا به چند عامل مهم و اصلی اشاره می‌کنیم که باعث می‌شود مردم با قائم مخالفت کنند و به ایشان ایمان نیاورند:

عدم آگاهی به راه صحیح شناخت حجت‌های الهی

از مهمترین عواملی که باعث می‌شود عده زیادی به انبیاء الهی ایمان نیاورند و بهتر بگوییم که امروزه نیز به یمانی موعود ایمان نیاورند این است که این جماعت یا اصلاً علم و آگاهی به راه شناخت حجت‌های الهی ندارند و یا اینکه آگاهی آنها کامل و تمام نیست. این علت و عامل، بیشتر در مردمی دیده می‌شود که یا خودشان اهل علم و دیانت هستند همانند علما و حوزویان و روحانیون و اهل علم و یا متدینی که خودشان اهل علم نیستند اما در اذهان دینی خودشان به چنین دلیل و ادله‌ای برخورد نکرده‌اند. این جماعت برای عدم ایمانشان به چند دسته تقسیم می‌شوند:

اول جماعتی که اگر در آنها دقیق شویم خواهیم یافت که آنان راه شناخت حجت‌های الهی را نمی‌دانند اما توجه کافی نیز به بیانات و ادله مدعی صادق نیز نمی‌کنند. این عده وقتی در مرحله اول با ادعا و استدلال مدعی مواجه می‌شوند آن را نمی‌پسندند و در ادامه نیز از توجه کافی به بیانات حجت الهی سرباز می‌زنند و بهانه‌های واهی مطرح می‌کنند. این جماعت گمان می‌کنند که آگاهی کافی به ادله این دعوت دارند اما در حقیقت آنها اصلاً متوجه آن دعوت و راه استدلال آن نشده‌اند و در بسیاری از موارد در مورد دعوت مدعی، اطلاعات غلط دارند.

دوم گروهی هستند که استدلال حجت الهی را گوش فرا می‌دهند و چه بسا در آن دقت کنند اما به دلیل تازه بودن این استدلال برای آنها و سخت بودن پذیرش راه جدید برای آنها، سعی می‌کنند راه فراری برای آن پیدا کنند و دست به دامن شبهاتی می‌شوند که ارتباطی به راه شناخت حجت‌های الهی ندارد.

دسته سوم کسانی هستند که دلیلی بر خلاف استدلال حجت الهی نمی‌یابند اما در مجموع به دلیل عدم آگاهی قبلی از این استدلال، ترجیح می‌دهند راه سکوت را اختیار کنند و تا زمانیکه امر، خود به خود برای آنها روشن و قطعی نشود و بر دل آنها ننشیند به همان روش قبل عمل کنند و به مدعی صادق ایمان نیاورند.

ترس از مدعیان دروغین

در واقع این عامل، یکی از عوامل مهم در مخالفت با حجت‌های الهی است که نه تنها در بسیاری از موارد به تنهایی باعث عدم ایمان به حجت الهی می‌شود بلکه در بسیاری از موارد نیز به کمک عوامل دیگر می‌رود تا مجموع آن عوامل باعث دوری شخص از مدعی صادق شود. امروزه نیز به وضوح شاهد این ماجرا هستیم که بسیاری از افراد به دلیل ترس از مدعیان دروغین از آن طرف بام افتاده و حتی بررسی ادله و بیانات یمانی موعود را حرام دانسته و آن را جزو کتب و علوم ضالّه می‌دانند.

این عامل چنان در مردم تأثیر داشته که مخالفین و معاندین حجت‌های الهی که غالب آنها از علما و بزرگان آن جامعه هستند در همه اعصار از این روش برای دوری مردم از حجت‌های الهی استفاده می‌کردند. شاهد این مطلب این است که امروزه نیز دشمنان سید احمد الحسن ع برای دوری مردم از این دعوت مبارک در ابتدا بحث مدعیان دروغین را مطرح کرده و از همان ابتدای امر با ترساندن مردم و محققینی که در صدد تحقیق این دعوت هستند به آنها اجازه تحقیق درست و منصفانه را نمی‌دهند. آنها در ابتدای کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و مستنداتشان، امر مدعیان دروغین همچون بهائیت و قادیانی و شیخیه و ... را مطرح می‌کنند و بدون اینکه به ادله یمانی موعود بپردازند صحبت از چیزهایی می‌کنند که صرفاً مردم را از حدود سید احمد الحسن ع دور کنند و با گذاشتن تصاویر

ساختگی ایشان در کنار مدعیان دروغین و بیان حرفهای نامربوط مدعیان دروغین سعی در تخریب اذهان محققین دارند تا ندانسته و غیر عالمانه رأی به کذب بودن دعوت مبارک بدهند.

برای این جماعت، گرفتار نشدن در دام مدعیان دروغین از کمک و ایمان به مدعی صادق مهم تر است. در نتیجه از همان ابتدا خیالشان را راحت می کنند و برای عدم گرفتاری در دام مدعیان کذاب، همه چیز را از ریشه می زنند. در حالی که این بیچارگان نمی دانند که توجه به مدعیان صادق و ایمان به حجت های الهی اصلی ترین خواسته خداوند است. برای رسیدن به این امر باید دقت کرد و نه تنها خودشان را از دام مدعیان کذاب جدا کنند بلکه در صورت مشاهده اینکه استدلال مدعی تمام است خودش را تسلیم آن کنند و به حجت الهی ایمان بیاورند. و اگر این کار را سرلوحه خویش نکنند دیگر راهی برای ایمان مردم به خلفای الهی باقی نمی ماند، و همه می توانند به دلیل ترس از اشتباه بودن مسیر، از همراهی با حجت خدا سرباز زنند. در این صورت، تاریخ، دیگر نه وهب نصرانی به خودش خواهد دید و نه زهیر و حرّ و نه ابوذر و سلمان و

همه خوب می دانند که وجود مدعیان دروغگو دلیل خوبی برای انکار مدعیان صادق نیست و اگر نگوییم همه انبیاء الهی اما می توان گفت که بسیاری از آنها در زمان بعثتشان با چنین افرادی همزمان بوده اند. وجود مدعیان دروغینی همچون مسیلمه کذاب و سجاح و... دلیل بر کذاب بودن محمد بن عبد الله نبوده است.

امروز کسانی که به دلیل ترس از مدعیان دروغین، دور سید احمد الحسن ع را خالی کرده اند به روایاتی شبیه روایت زیر استناد می کنند تا حجتی برای خودشان و عدم ایمانشان آورده باشند و از این طریق خیالشان را راحت می کنند:

عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّهُمْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ (ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۷۲) امام صادق ع فرمود: قائم خروج نمی کند تا اینکه دوازده نفر از سادات بنی هاشم قبل از ایشان خروج می کنند و مردم را به سمت خودشان دعوت می کنند.

اما انسان عاقل می داند که بیشتر از اینگونه روایات، روایاتی است که ما شیعیان را سفارش کردند به ایمان به قائم و کمک و یاری ایشان و همچنین روایات زیادی که خبر از غربت مهدی و انکار ایشان در زمان ظهورشان را داده اند. روایاتی که در صدد بیان وجود مدعیان دروغین باشد بسیار کم و اندک است به طوریکه انسان می فهمد که ائمه ع دغدغه اصلی شان مدعی صادق است و اینکه مردم غالباً با مدعیان صادق و حجت های الهی خوب تا نکردند فلذا در بسیاری از روایات در صدد تذکر به مردم و شیعیان نسبت به امر قائم و ایمان به آن حضرت هستند. همین روایت فوق که مهمترین روایت در باب مدعیان کذاب زمان ظهور است نشان می دهد که این دوازده نفر

همگی از سادات هستند و هر کدام به نحوی مردم را به سمت خویش فرا خوانده و شاید همین کارشان باعث شده که مردم به تبعیت از این جماعت سادات از کنار مدعی صادق و قائم عبور کنند و به ایشان توجهی نکنند. گویی امروزه نیز اگر دور و برمان را خوب نگاه کنیم خواهیم دید که بسیاری از سادات هستند که مردم را به سمت خودشان دعوت می‌کنند. و این در حالی است که مخالفین سید احمد الحسن ع معتقدند که ایشان اصلاً سید نیست. یعنی تا قبل از اینکه ایشان ع توسط امام زمان ع از نسبشان مطلع گردند کسی ایشان را به عنوان سید نمی‌شناخت و چون ایشان توانست برای اثبات حجیت خویش ادله مناسبی ارائه دهد و خود را ثابت کرده‌اند در نتیجه کلامشان در اینکه از فرزندان امام زمان ع است پذیرفته می‌شود. این مدعیان دروغین از سادات گویی نه تنها در صدد جلب مردم هستند بلکه اگر مصداق واقعی قائم را بشناسند به آن رحم نخواهند کرد چونکه قائم بساط مریدبازی آنان را جمع خواهد کرد. فلذا می‌بینیم که امام باقر ع در پاسخ سؤال ابو خالد کابلی در مورد نام مبارک قائم فرمودند:

سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرِ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَصُوا عَلَى أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً (غیبت نعمانی، ص ۲۸۹) از امری سؤال پرسیدی که اگر سادات فاطمی او را بشناسند، حرص می‌ورزند تا اینکه او را تکه تکه کنند.

کسی که اندک آشنایی با معارف اهل بیت ع داشته باشد می‌داند که این مدعیان سادات که مردم را به سمت خودشان دعوت می‌کنند جزو بزرگان جامعه شیعی هستند و مردم به سمت آنان اقبال دارند نه اینکه مدعی ساده‌ای باشد که مثلاً بگوید من امام زمان ع هستم و امثال آن. فلذا مردم به جای توجه به دعوت حق قائم به سمت آنها شتافته و همانطور که قبلاً عرض شد مهدی را انکار کرده و ایشان را در غربت رها می‌کنند.

این بی‌توجهی به مدعی صادق که از ترس مدعیان دروغین ناشی می‌شود و نیز روایاتی این‌چنینی که دستاویز آن می‌شود، اختصاصی به امر قائم ع ندارد. مثلاً زمان بعثت پیامبر اکرم ص و حتی تا به اکنون بسیاری از مسیحیان، محمد بن عبد الله را مدعی کذاب دانسته و می‌دانند، و اینکه در انجیل به ظهور امثال این مدعیان کذاب اشاره شده و مردم را از آنها بر حذر داشته است:

اما از انبیای دروغین احتراز کنید که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند (انجیل متی ۷: ۱۵).

همچنین:

پیامبران دروغین زیادی برخاسته و بسیاری را گمراه خواهند کرد (انجیل متی ۲۴: ۱۱).

آیا این توصیه‌های به حق انجیل می‌تواند دلیل خوبی برای انکار محمد بن عبد الله باشد؟ آیا همان انجیل از ظهور پیامبری با ویژگی‌های خاص خبر نداد؟ و مردم را امر و سفارش به ایمان نکرد؟ آیا امروزه کسانی که با سید احمد الحسن ع و وصیت عاصم از گمراهی پیامبر ص مخالفت می‌کنند راهی را غیر از این راهی می‌روند که بسیاری از مسیحیان و یهودیان رفته‌اند؟

تقلید از علما و بزرگان و اعتماد داشتن به آنها

این مسئله امر تازه‌ای نیست و اختصاص به این زمان هم ندارد. همیشه در طول تاریخ بشر کسانی بودند که در مورد مسائل دینی و شرعی از بسیاری از مردم جامعه بیشتر کار کرده و اهتمام خاص بر آن داشتند. به همین منوال عده‌ای در غیاب انبیاء و حجت‌های الهی، به دنبال کسب علم در مسائل دینی و اعتقادی‌شان رفتند و از آن طرف، غالب مردم که زندگی و وقتشان را برای امور دنیایی و کسب و کار می‌گذرانند برای راحتی خودشان در امور شرعی و دینی به این جماعت تکیه کرده و به آنها اعتماد می‌کردند و در بسیاری از موارد از آنها تقلید می‌کردند چونکه خودشان را متخصص در این امور نمی‌دیدند و از طرفی با کسانی رو به رو بودند که در این امور وقت گذاشته بودند و زیر و بم کار را بهتر می‌دانستند و تبدیل به علما و بزرگان قوم شده بودند. این تقلید از علمای هر قوم در بسیاری از موارد پا را فراتر از حد معمول یعنی پرسش در امور فرعی گذاشته و تبدیل به مراد و مریدبازی می‌شده است. به عبارت دیگر مردم به دلیل علاقه به امور دینی و اخروی، مرید و علاقه‌مند بعضی از علمای خاص می‌شدند و چنان اعتماد و علاقه‌ای به آنها داشتند که تبدیل به ولیجه‌های مردم می‌شدند. ولیجه به کسی گفته می‌شود که تکیه‌گاه مردم شده است و مردم در امور مختلف به آنها اعتماد و تکیه می‌کردند و گوش به فرمان آنان بودند تا جایی که در بعضی موارد دیگر شخص از خودش فهمی نشان نمی‌دهد:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (توبه ۱۶) آیا گمان کرده‌اید که شما (به حال خود) رها می‌شوید در حالی که خداوند هنوز حال کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، برای خود ولیجه‌ای نگرفته‌اند، روشن و ظاهر نساخته؟ و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است.

در روایات، به کرات آمده است که منظور از مؤمنین در این آیه ائمه ع هستند نه مطلق مسلمان و مؤمن. مانند:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهً يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ ع لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِحَ

مِنْ دُونِهِمْ (کافی، ج ۱، ص ۴۱۵) امام باقر ع در مورد آیه مذکور فرمودند: منظور از مؤمنین، ائمه ع هستند که مردم نباید غیر از آنها ولیجه‌هایی را انتخاب کنند.

علت اینکه مؤمنین نباید به غیر از خدا و معصومین ع کسی را به عنوان ولیجه انتخاب کنند مشخص است. به خاطر اینکه تنها معصومین ع می‌توانند به دلیل عصمتشان انسان را هدایت کنند و تکیه‌گاه خوب و محکمی برای مردم باشند. در نتیجه هر کسی به غیر از معصومین ع بخواهد ولیجه مردم باشد احتمال گمراهی خودش و پیروانش را فراهم کرده است هر چند جزو علمای بزرگ و صاحب نفسی باشد:

عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا أَبَا الصَّبَّاحِ إِيَّاكُمْ وَالْوَلَايَةَ - فَإِنَّ كُلَّ وَلِيَجَةٍ دُونَنَا فَهِيَ طَاغُوتٌ (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۳) ابو الصباح کنانی گفت که امام باقر ع فرمود: ای ابو الصباح بر حذر باشید از ولیجه‌ها که همانا هر ولیجه‌ای غیر از ما طاغوت است.

فلذا بر علما و بزرگانی که مدعی هستند رضایت خداوند را در اعمالشان در نظر می‌گیرند، لازم است که بر پیروان و علاقه‌مندانشان گوشزد کنند که تبعیت و تکیه از آنها حدّ و حدودی دارد و از آن نباید تجاوز کرد و اگر از آن تجاوز کردند آنها را ارشاد و هدایت کنند، نه اینکه همانند بسیاری از علمای امروزی نه تنها روشنگری نمی‌کنند بلکه بر این اعتقاد و عمل مردم تأکید و سفارش می‌کنند تا جایی که مردم بدون آنها برای خودشان هیچ فهم و شعوری در مسائل دینی حسّ نمی‌کنند در حالی که اصول اساسی و مهم دین خدا تقلیدی نیستند و شخص، خودش باید آنها را بفهمد و باور کند. از جمله این امور اصلی، شناخت و ایمان به انبیاء مبعوث شده و اوصیای ایشان است. در اینصورت همه مردم خودشان باید به دلایل آنها توجه کرده و بر اساس درک خودشان به آنها ایمان بیاورند و یا اینکه انکارشان کنند. البته این به این معنا نیست که مردم برای تحقیق در صدق و کذب مدعیان به علما رجوع نکنند بلکه رجوع به آنها نه تنها ایرادی ندارد بلکه عقلاً و نقلاً و منطقاً کار درستی است و تحقیق درست و عاقلانه زمانی محقق می‌شود که کلام و سخن بزرگان و علمای دینشان را هم ببینند و بشنوند. اما مسئله این است که نباید در این زمینه از آنها تقلید کنند و به صرف اینکه فلان عالم که مرجع فقهی فلانی است و یا اینکه ولیجه او شده است، آن مدعی را انکار کرده پس بر او هم مجاز باشد آن مدعی را کذاب دانسته و او را ردّ کند. خیر، اینگونه غلط است.

در بسیاری از موارد و شاید بهتر باشد بگویم که همیشه، این علما و بزرگان جامعه بودند که در صف اول دشمنان و مخالفان انبیاء الهی و اوصیای پاکشان بودند. مردم در طول تاریخ همیشه به تبعیت از علمای خودشان با انبیاء صادق به مخالفت برخاستند، و گرنه مردم عادی را چه به مخالفت اگر علمایشان تصدیق می‌کردند؟ اینکه طبق نصّ صریح قرآن همه فرستادگان الهی مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفتند نشان از مخالفت علما و بزرگان جامعه

دارد و سپس به تبعیت از آنها مردم و عوام جامعه. این مسئله در نقلهای تاریخی به وضوح قابل اثبات است؛ اینکه علمای یهود چگونه با مسیح مقابله کردند و او را کذاب نامیدند و شرایط را برای صلیب کشیدنش فراهم کردند و یا اینکه علمای مسیحی چگونه با پیامبر اکرم ص مخالفت کردند و او را مدعی کذاب دانستند و همینطور است زمانیکه مردم در عصر ظهور با مهدی و قائم اهل بیت ع مواجه می شوند و با او مخالفت می کنند و این مخالفت را قبلاً در روایات متعدد بیان کردیم.

این اعتماد به علما و ارادت ویژه مردم به آنها آنقدر مهم و دامن گیر است که هر چه در موردش سخن بگوییم و در مورد آن هشدار دهیم باز غالب مردم دست از آنان نمی کشند و بر خلاف صریح خود علما و مراجع که گفته اند و می گویند که در اصول اعتقادی جای تقلید نیست اما باز از آنها تقلید کرده و بلکه در بسیاری از موارد کار به تقلید نمی کشد به این صورت که شخص چنان اعتقاد و ایمانی به فلان عالم و مرجعش دارد که ذره ای احتمال خطای او را در تأیید و شناخت مدعی صادق نمی دهد و همیشه اینگونه گمان می کرده و هنوز هم گمان می کند که فلان عالم در صف اول یاوران مهدی و قائم است و امکان خطای او و یا تأخیر او در شناخت مدعی صادق وجود ندارد. همین نگاه و اعتقاد به علما و بزرگان در همه ادیان و همه جوامع و در طول تاریخ ظهور و بعثت انبیاء الهی همیشه وجود داشته و در هر زمانی مردم آن دوره غافل از قبل به تکرار همان اشتباه روی می آورند:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ ع خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ (غیبت نعمانی، ص ۳۱۷) امام صادق ع فرمودند: زمانیکه قائم قیام کند از امرش کسانی خارج می شوند که گمان می شد از اهل این امر هستند، و کسانی داخل در امر ایشان می شوند که شبیه خورشیدپرستان و ماه پرستانند.

از همین جهت است که در روایت دیگری به این نکته اشاره شده است که قائم را کسانی یاری می کنند که جایگاهی در دین و دنیا ندارند و کسانی که مقلدین چشم و گوش بسته باشند به حضرت ایمان نمی آورند:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَيَنْصُرَنَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ بِمَنْ لَا خَلْقَ لَهُ وَ لَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مُقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ (غیبت طوسی، ص ۴۵۰) امام صادق ع فرمودند: خداوند این امر را توسط کسانی یاری می دهد که بهره ای (و جایگاهی در دین و دنیا) ندارند. و اگر امر ما فرا رسد کسانی از این امر خارج می شوند که امروزه اقامه بت پرستی می کنند.

طبق این روایت، کسانی که به روش بت پرستان زمان امام صادق ع باشند از ولایت قائم خارج می شوند. آیا امام صادق ع به کسانی که بت چوبی و سنگی می پرستیدند اشاره می کند؟ مگر این جماعت داخل در ولایت اهل بیت

ع بودند که در زمان ظهور قائم بخواهند از آن خارج شوند؟ مگر زمان قائم ع کسانی هستند که بت‌های چوبی و سنگی را پرستند؟ آیا دغدغه امام صادق ع این جماعت بوده است؟ خیر؛ سید احمد الحسن ع در توضیح این روایت می‌فرماید که منظور از بت‌ها همان علمای غیر عامل هستند و در زمان امام صادق ع این بت، ابوحنیفه و امثال او بوده است (خطبه ملاقات).

در همین راستا است که در روایتی به این نکته اشاره شده است که قائم، منتظر ده هزار نفر می‌ماند:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ ع حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلْفَةِ قُلْتُ وَ كَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلْفَةِ قَالَ عَشْرَةُ آلَافٍ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّاْيَةُ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ لَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا (غيبت نعمانی، ص ۳۰۷) ابو بصیر گوید: امام صادق ع فرمود: قائم خروج نخواهد کرد مگر اینکه حلقه سپاه او کامل شود. عرض کردم: به چه مقدار حلقه سپاهش کامل می‌شود؟ فرمود: ده هزار است که جبرئیل از سوی راست آن و میکائیل از طرف چپ آن قرار دارند، سپس پرچم را به اهتزاز در آورد و با آن روان گردد، پس هیچ کس در مشرق و مغرب نماند مگر اینکه آن پرچم را لعنت کند.

چرا قائم باید منتظر فقط ده هزار نفر باشد با اینکه فقط در کشور شیعه ایران چندین برابر این تعداد را علما و طلاب و بسیجی‌ها و مردم به ظاهر منتظر تشکیل می‌دهند؟ آیا این روایت نیز در راستای غربت مهدی و انکار ایشان نیست؟ به نظر شما این همه شیعه و منتظر ظهور کجا هستند که مهدی، منتظر می‌ماند که ده هزار نفر به او ایمان آورند؟ این در حالی است که تمامی مردم اهل زمین از شرق تا غرب، پرچم مهدی را لعن می‌کنند. آیا میلیون‌ها شیعه در ایران و عراق و ... از این گروه که پرچم حق مهدی را لعن می‌کنند خارج‌اند؟

بسیاری از این نوع مشکلات، ریشه در تعصّب و حق دانستن دین آباء و اجدادی دارد. تعصّب و حق دانستن دین موروثی، اختصاصی به گذشتگان یا بت پرستان زمان پیامبر ص ندارد، بلکه این تعصّب شامل حال متدینین و پیروان دین و مذهب راستین نیز می‌شود. در بسیاری از موارد، بدعت‌ها و کجی‌هایی وارد دین می‌شود که مردم بدان خو گرفته و آن را باور دارند و اگر مهدی کلامی خلاف آن باورها بگوید باعث واکنش مردم شده و سبب این می‌شود که از اساس ایشان را مدعی کذاب بدانند و با ایشان مخالفت کنند. این فتنه و امتحان برای کسانی که بیشتر خود را حق می‌دانند بزرگ‌تر و سخت‌تر است مخصوصاً اگر برای راهشان و اعتقاداتشان عرق ریخته‌اند و یا خون داده‌اند و به عبارت دیگر پاهایشان در این باورها و راهی که طی کرده‌اند تاول زده است و سخت است که قبول کنند این مسیر را از ابتدا اشتباه آمدند و یا بعضی از مسیر را اشتباه آمدند. در این هنگام برای مَرهم زخم‌ها و تاول‌هایشان به دنبال شبهاتی می‌گردند که حجت خدا را مدعی کذاب معرفی کنند و از همراهی ایشان خودداری

کنند. مثلاً چگونه علما و مراجعی که عمری را در جهت اخذ خمس از مردم سر کرده‌اند با این کلام سید احمد الحسن ع کنار بیایند که اصلاً علما حقی و اجازه‌ای در مورد اخذ و صرف خمس نداشته‌اند؟ و یا چگونه شیعیان مراجع با ایشان کنار بیایند در حالی که عمری را بر وجوب تقلید از مراجع سپری کرده‌اند و حال آنکه ایشان از اساس وجوب تقلید را زیر سؤال می‌برد و مساله را طور دیگری حل می‌کنند؟ و یا چگونه طرفداران نظریه ولایت فقیه با ایشان کنار بیایند و ایشان را مدعی کذاب ندانند در حالی که ایشان این نکته را تبیین کردند که ولایت فقیه در زمان غیبت بی‌دلیل است و وجهی ندارد؟ در اینصورت آنها رویشان را به سمت علما و ولیجه‌های خود می‌کنند و توجهی به ادله حق سید احمد الحسن ع و وصیت بازدارنده از گمراهی پیامبر ص نمی‌کنند و تاب تحمل این را ندارند که مهدی و قائم بر راهی که رفته‌اند نقدی نماید و آنها را از بدعت‌ها و کجی‌ها خبر دهد. این جماعت ترجیح می‌دهند که مقبولات و باورهای خود را داشته باشند و به آن خللی وارد نکنند و مهدی را از جایی جستجو کنند که به آن نمی‌رسند.

در بسیاری از موارد اینگونه است که اهل دین، به ظاهر اهل دین شده‌اند اما در حقیقت، آنها از دین و ظواهرش مَرکبی ساخته‌اند تا سوار بر آن به سمت دنیا و نفس‌شان حرکت کنند چونکه دنیای هرکسی با دنیای دیگری متفاوت است و برای اهل دین به شکل و غالب دینی ظهور می‌کند غافل از اینکه آنها نیز همانند بسیاری از معتقدین به اعتقادات باطل، بر راه رفته و دین موروثنی خود تعصب دارند و آن را از خطا در امان می‌دانند:

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (زخرف ۲۴) (پیامبرشان) گفت: «آیا اگر من آیینی هدایت‌بخش‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید)؟!» گفتند: «(آری)، ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم!».

موافق نبودن چگونگی ظهور خلفای الهی با آنچه در اذهان و توهمات مردم بوده است

یکی از عوامل مخالفت با حجت‌های الهی این است که مردم، انتظار چیز دیگری از ظهور پیامبران و خلفای الهی دارند، و شخصیت مدعی حاضر و نحوه ظهور و بعثت و دعوتش را موافق با آنچه در اذهانشان می‌پروراندند نمی‌بینند. معمولاً مردم از انبیاء و حجت‌های الهی چیزی فراتر از حقیقت درست می‌کردند و سال‌ها این باورها را ترویج می‌دادند و بر آن رشد می‌کردند و زمانی که حجت الهی ظهور می‌کند آن را موافق با اندیشه‌های باطل خودشان نمی‌یابند. در نتیجه او را انسان عادی و گمراه معرفی می‌کنند:

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْيِ الرَّأْيِ
وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (هود ۲۷) بزرگان قومش که به او کفر ورزیدند (و به او
ایمان نیاوردند در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو
پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود
نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم».

از جمله کسانی که در این عامل گرفتار می‌شوند خود علما و بزرگان دین هستند؛ کسانی که تبدیل به اشراف و
مراجع مردم عادی شده بودند و خود را برتر از مردم می‌دانستند و در علوم دینی تلاش فراوان کرده بودند. چگونه
می‌توان در نظر گرفت که علمای یهود و نصاری که عمری را در کتاب و کیسه و کلیسا سپری کرده بودند و
مردم برای دستبوسی به سراغشان می‌آمدند، تابع یتیم عبدالمطلب شوند که نه تنها از قومشان نیست بلکه از اساس
درس نخوانده است چه برسد به اینکه طلبه مکتب آنها باشد؟

بی‌راه نیست اگر بگوییم که علما و مراجع شیعه، امروز انتظار دارند که یمانی موعود که اطاعتش بر همگان لازم و
واجب است یکی از بزرگان حوزه باشد به طوری که درس‌های آنان را خوانده باشد و بر فقه و اصول و فلسفه‌شان
مسلط باشد چنانکه فضل و برتری‌اش بسیار نمایان باشد. آنها یمانی و یا امام زمان ع را طبق خواسته‌های خودشان
و توهمات خودشان قبول می‌کنند و نمی‌پذیرند که یمانی یک دانشگاهی باشد. آنها خودشان بر منابر نشسته و
برای مردم بیان می‌کنند که پیامبران انسانهای عادی بودند و کارهای عادی داشتند و بسیاری از آنان به چوپانی
مشغول بودند و یا مثل اشرف مخلوقات اصلاً درس نخوانده بوده است و به ظاهر سواد نداشته است، اما وقتی نوبت
به خودشان که می‌شود تاب تحمل این را ندارند که حجت خدا و یمانی موعود یک انسان عادی با زندگی عادی
باشد اما مورد انتخاب خدا قرار گرفته است؛ گویی همان اشکال ابلیس بر انتخاب آدم را دوباره به شکل دیگری
مطرح می‌کنند که ما برتریم و این مدعی اینگونه نیست:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ (فصلت ۶) بگو که من هم مانند شما بشری هستم جز آنکه مرا وحی
می‌رسد.

شیخ علی کورانی از چهره‌های معروف مهدویت است و چندین کتاب در زمینه مهدویت از جمله کتاب «عصر
ظهور» نوشته است و البته از دشمنان دعوت سید احمد الحسن ع است. او در پاسخ به طعنه‌های شیخ نجم الدین
طوسی (از بزرگان و چهره‌های معروف مهدویت در حوزه علمیه قم) به روایات یمانی، کتابی در اثبات و مقام
یمانی نوشته است به نام «یمانیون قادمون». او در انتهای این کتاب فصلی را نگاشته با عنوان «پرسش‌هایی پیرامون
یمانی» و در آنجا می‌گوید:

علت اصلی که باعث می‌شود حوزه‌های علمیه و اهل علم به یمانی که فرستاده خاص امام مهدی ع است ایمان نیاورند این است که او با چیزی مخالف با قواعدشان که آنها را تدریس کرده‌اند می‌آید...

جدای از شخصیت حجت‌های الهی، باورهای مردم در مورد چگونگی ظهور ایشان نیز در بسیاری از موارد مخالف با حقیقت بود. یهودیان، منتظر مسیح از بیت لحم بودند اما عیسی بن مریم از ناصره به سمتشان آمد و این جایگاه را مدعی شد، در نتیجه برای تمسخر و انکارش او را عیسای ناصری می‌گفتند. همانطور که امروز به سید احمد الحسن ع، احمد بصری می‌گویند به خیال اینکه از این طریق یمانی بودنش را زیر سؤال ببرند. یهودیان در اذهان خودشان، مسیح را با معجزاتی شبیه معجزات موسی بن عمران تصور می‌کردند و این از فقراتی از مناظره امام رضا ع با علمای یهود و نصاری به دست می‌آید که قبلاً روایاتش ذکر شد. معمولاً اذهان بشری برای شخص منجی و موعود، باورهایی فراتر از حقیقت دارند که انتظار تحقق آن را دارند. این مسئله در مورد قائم اهل بیت ع بیشتر به چشم می‌خورد. اگر امروز تحقیق و تفحصی در اعتقادات شیعیان در مورد ظهور شود خواهیم دید که آنها منتظر اتفاقات خاص و عجیب هستند به گونه‌ای که اصلاً در مورد راه شناخت قائم فکر نمی‌کنند چونکه به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که ظهور یا عدم ظهور ایشان مورد تردید و یا انکار بعضی قرار بگیرد. آنها گمان می‌کنند که در هنگام ظهور، آسمان و زمین با خود علانم خارق العاده دارند و چنان معجزات و هیاهویی همراه حجت خدا است که تمام مردم را از شناخت ایشان و ظهور ایشان بی‌نیاز می‌کند. مردم اصلاً قبول ندارند که قائم و منجی ممکن است در غربت ظهور کند و غالب شیعیان هنوز نه تنها ایشان را نشناسند بلکه ایشان را مدعی کذاب بدانند. آنها گمان می‌کنند صبحه و بانگی عظیم در آسمان دنیا شنیده می‌شود و امام مهدی ع تکیه ظاهری به دیوار کعبه داده و صحبتی می‌کنند که همه مردم با گوشهای خودشان در حالی که متعجب هستند آن را می‌شنوند. البته این خیالات بر گرفته از فهم اشتباه در مورد بعضی از روایات است و این جماعت بدون توجه به بسیاری دیگر از روایات و همچنین بدون فهم منطقی و درست از کلام و اشارات اهل بیت ع چنین تصویری را در اذهان خودشان پروراندند.

پیامبر اکرم ص به عنوان آخرین پیامبر و به عنوان اشرف مخلوقات و افضل همه انبیاء که وعده ظهورش را همه انبیاء داده بودند، دعوتش را مخفیانه از فامیلانش شروع کرد و خود را به عنوان پیامبر موعود آخرالزمان معرفی کرد. و سپس کم کم ادعایش در شهر مکه پیچید و این در حالی بود که بسیاری با او و ادعایش مخالف بودند و او را مدعی کذاب می‌دانستند و سپس به شهر یثرب و بعد در طول زمانهای بعد به جاهای دیگر رسید. در مورد منجی آخرالزمان و قائم اهل بیت ع نیز نباید خلاف سنت همیشگی تاریخ در نظر گرفت. قائم، شبیه پیامبر دعوتش را شروع می‌کند و در طی سالها بسیاری از مردم کم کم با دعوتش آشنا می‌شوند و این در حالی است که قائم ع مخالفین زیادی دارد و منتظر ده هزار نفر است تا به او ایمان بیاورند که بسیاری از این روایات را قبلاً ذکر کردیم.

قائم در شبهه ظهور می کند و نامش بر زبان ها می چرخد تا حجت بر همگان تمام شود مخصوصاً بسیاری از شیعیان که ادعای انتظار آن حضرت را دارند:

قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يُدْرَى ظُهُورُ الْمَهْدِيِّ عَ وَإِلَيْهِ التَّسْلِيمُ؟ قَالَ ع: «يَا مُفَضَّلُ يَظْهَرُ فِي شُبْهَةٍ لَيْسَتَيْنِ، فَيَعْلُو ذِكْرُهُ، وَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ، وَ يُنَادَى بِاسْمِهِ وَ كُنْيَتِهِ وَ نَسَبِهِ، وَ يَكْثُرُ ذَلِكَ عَلَى أَقْوَاهِ الْمُحَقِّينَ وَ الْمُبْطِلِينَ، وَ الْمُوَافِقِينَ وَ الْمُخَالَفِينَ، لِيَتْلَزَمَهُمُ الْحُجَّةُ بِمَعْرِفَتِهِمْ بِهِ...» (مختصر البصائر، ص ۴۳۵) مفضل به امام صادق ع عرض کرد: ای مولای من، چگونه متوجه ظهور مهدی شویم تا تسلیم امر او باشیم؟ امام فرمود: ای مفضل، در شبهه ظهور می کند تا اینکه امرش روشن شود، پس نامش بالا می گیرد و امرش ظاهر می شود و به اسم او و کنیه و نسبش ندا داده می شود، و ذکر این مسئله بر زبان محققین و مبطلین و موافقین و مخالفین زیاد می شود تا اینکه حجت در شناختش بر مردم تمام شود.

طبق این روایت، مهدی و قائم همراه با شبهه است و موافقین و مخالفین دارد. پس نباید انتظار داشته باشیم که امر قائم، شایسته مخالفت نباشد چونکه اگر خلاف آن باشد دیگر امتحانی برای امت نخواهد بود. سرانجام، اسم و نسبش و دعوتش بر زبانهای موافق و مخالف می چرخد تا اینکه همه نسبت به این دعوت آشنا شوند و یا اینکه حداقل نامش و ظهورش را شنیده باشند. این مسئله در مورد دعوت سید احمد الحسن ع محقق شده است و وجود مخالفین ایشان نه تنها ضرری به دعوت ایشان نمی زند بلکه باعث اتمام حجت بر همگان می شود و بر همگان لازم و ضروری است که با انصاف و تحقیق صحیح در مورد این دعوت نظر دهند و از تقلید کورکورانه و یا انتظارِ ظهورِ خلافِ حقیقت پرهیزند.

در اعتقادات شیعیان؛ چه عوام جامعه و چه بزرگان و علمای آن، حوادثی که برای ظهور اتفاق می افتد چنان بزرگ و خاص است که هم توضیح دهنده زمان ظهور است و هم تعیین کننده خودِ قائم و مهدی. در حالی که این، عقیده اشتباه و باطلی است که بر اساس روایاتی کنایه آمیز و مشتبه حاصل شده است؛ روایاتی نظیر وجود صیحه و ندای آسمانی، وجود کف دستی در آسمان، ندای مهدی در کنار کعبه که به گوش همه مردم می رسد، پر شدن جهان از ظلم و ستم و... مثلاً داستان صیحه و ندای آسمانی و حقیقت آن را قبلاً توضیح دادیم در حالی که مردم به دنبال یک صدای مادی در همین آسمان دنیا هستند. و یا مثلاً روایتی که اشاره به کف دستی در آسمان می کند در حالی که این اتفاق در سال ۲۰۰۹ اتفاق افتاد و در آسمان کف دستی بر اساس اجرام نوری پدیدار شد و تصویرش در سایت ناسا به نمایش در آمد و به دست خدا معروف شد. در حالی که شیعیان و منتظرین حضرت به دنبال چیز دیگری می گردند و به این نشانه توجهی نکردند. شاید آنها به دنبال چیز واضحتری به انگشت اشاره به شخص مهدی و قائم بودند. و یا اینکه آنان گمان می کنند منظور از تکیه دادن مهدی به دیوار کعبه همین تکیه

دادن عادی است که مثلاً آن حضرت پشتش را به دیوار تکیه داده و معجزه گونه چنان سخن می گوید که به گوش همه مردم برسد. همه این تصورات غلط و جهل نسبت به حقایق این روایات و معانی آن سبب شده است که مردم نسبت به روایات اصیل در راه شناخت قائم همچون وصیت رسول خدا ص بی توجه باشند و به دنبال فیلم کارتونی و هالیوودی در مورد ظهور بگردند و نسبت به امر قائم و مهدی و یمانی بی توجهی کنند و همانطور که روایات فرمودند مورد انکار و طرد مردم قرار بگیرد.

عوامل دیگری نیز در مخالفت با حجت‌های الهی دخالت دارند که برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آن خودداری می کنیم.

سیره اخلاقی

تا اینجا به خوبی روشن شد که دعوت سید احمد الحسن ع یک دعوت الهی و همراه با ادله محکم است. بر خلاف مدعیان دروغین که یا هیچ نصی ارائه نمی دهند و یا به دنبال ادله و شواهد غیر مرتبط می گردند، این دعوت همه مردم را به تحقیقی منصفانه به دور از هر گونه تقلید کورکورانه و تعصب بی جا فرا می خواند. سید احمد الحسن ع دقیقاً در زمانی که مورد انتظار برای ظهور وعده الهی بوده است با ادله و نصوص محکم بر مردم احتجاج کرده است و نصّ مستقیم الهی در عالم ملکوت به واسطه رؤیای صادقه که وعده ائمه ع در مورد قائم ع بوده است به کمک ایشان آمده است و دعوت ایشان را یاری می کند. همچنین کرامات و معجزات فراوانی که از ایشان دیده شده است به همراه علم الهی که بسیاری از آن را بر مردم عرضه کرده است حجت را بر همگان تمام کرده است و راهی برای توجیه مخالفان و معاندان ایشان باقی نگذاشته است مگر اینکه آنها به شبهاتی سُست و بی پایه چنگ می زنند که از اساس یا ریشه‌ای در قرآن و روایات صحیحه ندارد و یا اینکه گوش را بر پاسخش بسته و به دنبال بهانه می گردند.

متأسفانه در بسیاری از موارد، معاندان و مخالفان ایشان چنان چهره‌ی غیر موجهی از ایشان در اذهان مردم ساخته‌اند که فرد مُحقق بدون در نظر گرفتن حقیقت و بدون در نظر گرفتن ادله و نصوص ایشان و بدون تحقیق در مورد شخصیت و سیره ایشان، از یمانی آل محمد ص دور می شود و در ذهنش از ایشان یک انسان دنیاپرست، فریبکار، دغلباز، مرتبط با سرویسهای جاسوسی غرب، کسی که به دنبال پول و قدرت است، کسی که بویی از اخلاق الهی و اهل بیت ع نبرده است و یا شبیه بسیاری از مدعیان دروغین تاریخ است، می سازد.

در نتیجه بسیاری از مردم اینگونه هستند که هرچه از ادله و نصوص شرعی در اثبات ادعای ایشان بگوئیم و یا هرچه در مورد علوم الهی ایشان بگوئیم باز فایده‌ای ندارد و دلشان به حقیقت روشن نمی‌شود، تنها به این دلیل که تصویری غلط از شخصیت و سیره ایشان در ذهن دارند ولو اینکه خودشان متوجه نباشند. فلذا لازم و ضروری دیدم که برای خوانندگان و محققان عزیز که برای تحقیق در مورد دعوت یمانی این کتاب را مطالعه می‌کنند مواردی از سیره اخلاقی و شخصیتی سید احمد الحسن ع را بازگو کنم که تا مبادا ذهنیت غلطی که در مورد این مرد الهی در ذهن ساخته‌اند مانع رسیدن به حق باشد، و شاید سببی شود که با نگاه عالمانه و منصفانه به بیانات و ادله‌ی ایشان سریعتر راه حق و حقیقت را پیدا کنند.

شیخ ناظم العقیلی از نمایندگان مکتب سید احمد الحسن ع در نجف اشرف در مورد سیره ایشان بیاناتی دارند که آن را نقل می‌کنیم:

«از روز اولی که او را شناختم تا کنون او صاحب قرآن است، از قرآن جدا نمی‌شود و قرآن نیز از او جدا نمی‌گردد. در تلاوت آن و تدبیر در معانی‌اش غوطه‌ور است؛ آن را تفسیر و تأویل می‌کند، شب را تا به صبح مشغول شرح و بیان و آموزش آن، همراه ما سپری می‌کند. همیشه ما را نسبت به حفظ و تلاوت قرآن و تدبیر در آن و برگرفتن عبرت و حکمت از آیات و قصه‌هایش تشویق می‌کند و اینکه آن را به عنوان نماد و قانون و روش و جامه برگیریم.

تفسیر و یا تاویل قرآن بر او دشوار نیست، گویی از دریایی می‌نوشد که فروکش نمی‌کند. برای هر سؤال پاسخی آماده دارد، غواصی است که مرواریدهای قرآن را استخراج می‌کند و در بطن‌های آن تعمق می‌کند، گویی از صدها سال قبل، نزد او به امانت بوده است، او اینچنین است، چیزی از قرآن بر او متشابه نیست، بلکه همه‌ی قرآن در هر لحظه نزد او محکم است، خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (عنکبوت ۴۹) ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد؛ و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی‌کنند.

وقتی می‌شنید که به انصار (مؤمنین به ایشان) ظلم شده و متهم می‌شوند و مورد تهمت و افتراء قرار می‌گیرند، مثل این تهمت که بعضی هستند یا گماشته اسرائیل هستند یا تهمت‌هایی مانند آن، که برای افرادی که از خدا نمی‌ترسند راحت است، [وقتی امام احمد الحسن ع چنین اخباری را می‌شنید] رو کرده به ما و می‌گفت:

معذرت می‌خواهم، من باعث اذیت و آزار شما شدم، ولی تاریخ را مطالعه کنید و زندگانی پیامبران و امامان و یاران آنها را بررسی کنید، می‌بینید که اوضاع آنها مانند حال شما و یا بدتر است.

امام احمد الحسن ع با وجود سختی‌ها و آزارهایی که از جانب مردم می‌دید، بر مدارای با آنها و بیان حق با بهترین شیوه، تأکید می‌کرد و همیشه می‌فرمود:

اینان بیشترشان فریب خورده‌اند و حقیقت را نمی‌دانند، پس برایشان از خدا هدایت بخواهید، چرا که آنچه که در آینده رخ می‌دهد بزرگ است، و بسیار بزرگ است.

عاشق زیارت ضریح مقدس پیامبران و فرستادگان و ائمه طاهرین و یاران برگزیده آنها و تبرک جستن به آنها و به مقاماتشان در پیشگاه خداوند بلندمرتبه بود، مخصوصاً زیارت امیرالمؤمنین و امام حسین و برادرش ابوالفضل العباس و امام کاظم و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام. به زیارت امام حسین ع با پای پیاده مراقبت داشت حتی در زمان طاغوت صدام لعنة الله علیه؛ در آن زمان اینگونه زیارت کردن به شدت ممنوع بود و چه بسا کار به کشته شدن و زندان و شکنجه شدید می‌کشید.

همه ما را به زیارت امامان و توسل به وسیله آنها به درگاه خداوند، ترغیب می‌نمود، و ماهیت آداب زیارت و حقیقت آن را به ما می‌آموخت. به یاد دارم که در روزی از روزها، وقتی به زیارت کربلای مقدسه رفتیم و به قسمت ضریح امام حسین ع وارد شدیم، دیدیم دعا خواندن سید احمد الحسن نزد سر امام حسین ع، زیاد طول نکشید، و دیدیم به شدت غمگین و ناراحت و دلشکسته است و اشک در چشمانش جاری است. هنگامی که از کنار ضریح امام حسین ع بیرون رفتیم، علت را از او جویا شدیم به ما فرمود که وقتی به قسمت ضریح وارد شد، ندایی از داخل ضریح شنید که می‌گوید (نقل به مضمون):

این مردم مرا طواف می‌کنند ولی حق من را نمی‌شناسند، و همه آنها می‌آیند تا از من بخواهند و طلب کنند، و یکی نیامده که به من چیزی ببخشد.

پس سید احمد الحسن ع می‌فرماید:

هنگامی که نزد سر امام حسین ع ایستادی، فقط بگو: یا ابا عبد الله فداؤک نفسی وأهلی ومالی؛ ای ابا عبد الله جانم و خانواده‌ام و مالم فدای تو باد. و سپس نماز زیارت بخوان.

به یاد می‌آورم که روزی از روزها، در مقابل تلویزیون نشسته بودیم و به اخبار گوش می‌دادیم، اخبار، حمله‌ی ناگهانی ارتش عراق به برخی خانه‌ها در کربلای مقدسه را نشان می‌داد که آشکارا به حریم خصوصی و آبروی افراد تجاوز می‌کردند، و آن شبکه یکی از زنان را نشان می‌داد که سربازان بدون هیچ گناهی او را زدند و این زن بیرون آمده و با دلی شکسته گریه می‌کند و آثار ضرب و شتم بر چهره او وجود دارد -طبق آنچه که بیاد دارم-، در این هنگام سید احمد الحسن ع را دیدیم که قیامتش برپا شد [حالش دگرگون شد]، گویی این زن دختر اوست،

و با صدای بلند و همراه با سوز و درد شروع به صحبت کرد، تا حدی که من از شدتِ دگرگونیِ سید ع تعجب کردم، با دست به دستش می‌زد و می‌فرمود:

الله اکبر، گناه این زن بی‌نوا چیست که کتک می‌خورد و تحقیر می‌شود؟ آیا اینها آبرو ندارند؟! آیا همسر و خواهر و مادر ندارند؟! چرا تا این حد سنگدلی و پستی؟! کار اینها به کجا کشیده؟! اگر مردان جرم دارند، گناه زنان چیست؟

و گویی برخی از کلمات امام حسین ع جلوه گر می‌شد:

اگر دین ندارید و از آخرت نمی‌ترسید، لا اقل در دنیایتان آزادمرد باشید، من با شما پیکار می‌کنم و شما با من پیکار می‌کنید [طرف حسابتان من هستم] و زنان گناهی ندارند.

همیشه می‌گفت:

علامت و نشانه، شما را از هدف و نهایی که آن علامت بدان اشاره دارد، باز ندارد؛ امامان و حجت‌ها نشانه‌هایی در مسیر هدایت و حق هستند، پس وسعت دیدتان را به نشانه محدود نکنید [که با این کار] در حق آن نشانه نیز ظلم می‌کنید.

پوشش و لباسِ امام احمد الحسن ع و نشست و برخاستِ او ساده بود، به نشستن بر روی خاک و سجده بر آن مأنوس بود و اگر آنرا می‌یافت، آن را رزقی از جانب خدا می‌دانست و اگر لباسش یا عبایش پاره می‌شد می‌فرمود:

الحمد لله الذی رزقنا الاقتداء بأمیر المؤمنین ع؛ سپاس مخصوص خدایی است که اقتدا به امیرالمؤمنین را روزی ما نمود.

ما بیشتر این سال‌ها را همراه او در سفر بین استان‌های عراق، برای تبلیغ و معرفی دعوت یمانی گذراندیم، و او در همه‌ی سفرهایمان به ما خدمت می‌کرد. هرگاه ماشین خراب می‌شد، او زیر ماشین به روی خاک می‌رفت و به روغنِ روان کننده و امثال آن آلوده می‌شد. سالها در نهایت خوش‌خلقی و بدون هیچ‌گونه ابراز ناراحتی، این کار را انجام می‌داد و در شستن ظروف پس از اتمام غذا خوردن، با انصار همراهی می‌کرد. همچنین اگر در یکی از حسینه‌ها بودیم، در تهیه و تدارک غذا، به انصار کمک می‌کرد. و همیشه این کلام پیامبر خدا عیسی ع جلوه گر می‌شد:

با تواضع حکمت ساخته می‌شود، نه با تکبر و همچنین در زمین نرم گیاه می‌روید، نه در کوه.

از سید احمد الحسن ع آموختیم که زیارت ائمه، صرفاً به معنای پیاده رفتن به سویشان و لطمه زدن [بر صورت] و گریه برایشان نیست، بلکه زیارتشان مانند نماز است، قرآن می‌فرماید:

نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه بازمی‌دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید (عنکبوت ۴۵).

نه اینکه زائر به سوی امام حسین ع پیاده روی کند در حالی که با طواغیت و ظالمین بیعت کرده و دوستدار و یاور آنهاست بلکه باید مصداقی از مصادیق قیام امام حسین ع در برابر طواغیت و ظالمین باشد - هر کسی بسته به شرایط و توانایی‌اش - و در این هنگام پیش از آنکه امام حسین ع را با جسم خود زیارت کند با روحش و قلبش زیارت کرده است یعنی انسان از جهت سخن گفتن و عمل کردن در ظاهر و باطن، زائر امام حسین ع باشد، چرا که در روایت آمده: چه بسیار قاری قرآنی که قرآن او را لعنت می‌کند.

همچنین چه بسیار شخصی که بر حسین گریه کرده و لطمه زده و او را زیارت کرده، و حسین او را لعنت می‌کند - بخدا پناه می‌بریم - چرا که ما در برابر حسین ع می‌ایستیم و او را با زیارت عاشورا زیارت کرده و در آن چنین می‌خوانیم:

پس خدا لعنت کند مردمی را که پایه و اساس ستم و بیدادگری بر شما آل محمد را قرار دادند، و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از آن مرتبه‌هایی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود، و خدا لعنت کند مردمی که شما را کشتند و خدا لعنت کند آنانکه تهیه اسباب کردند برای کشتندگان شما تا آنها توانستند با شما بجنگند، بیزاری جویم به سوی خدا و به سوی شما از ایشان و از پیروان و دنبال روندگانشان و دوستانشان، ای اباعبدالله من تسلیم و در صلح با کسی که با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز قیامت ... و درخواست کنم از خدایی که مرا گرامی داشت به وسیله معرفت شما و معرفت دوستانتان و روزیم کند بیزاری جستن از دشمنانتان را، به اینکه قرار دهد مرا با شما در دنیا و آخرت و پابرجا دارد برای من در پیش شما گام راست و درستی (و ثبات قدمی) در دنیا و آخرت و از او خواهم که برساند مرا به مقام پسندیده شما در پیش خدا و روزی‌ام کند خونخواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای (به حق) که از شما آل محمد است.

پس آیا زائر حقیقتاً و عملاً از "قاتلان حسین و پیروان و دنبال روندگانشان و دوستانشان" تا روز قیامت بیزار است؟

و آیا او از جهت عملی در این کلامش صادق و راستگو است: "من تسلیمم و در صلحم با کسی که با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز قیامت"؟

و آیا او حقیقتاً در این دعایش صادق است: "و روزی ام کند خونخواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای (به حق) که از شما آل محمد است"؟!

اگر چنین نیست پس در امان نیست از اینکه لعنت کننده‌ی خودش باشد، هنگامی که می‌گوید:

"پس خدا لعنت کند مردمی را که پایه و اساس ستم و بیدادگری بر شما آل محمد را قرار دادند، و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از آن مرتبه‌هایی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود، و خدا لعنت کند مردمی که شما را کشتند و خدا لعنت کند آنانکه تهیه اسباب کردند برای کشتن گان شما تا آنها توانستند با شما بجنگند، بیزاری جویم به سوی خدا و به سوی شما از آنها و از پیروان و دنبال روندگان‌شان و دوستان‌شان".

پس هر زمینی کربلاست و هر روزی عاشورا. و در هر زمانی یزید و شمر و شریح قاضی وجود دارد. موضع ما در قبال آنها چیست؟

همیشه از امام مهدی ع یاد می‌کرد، و به خاطر مظلومیت و فراموش شدن امام مهدی ع حتی از جانب آنان که ادعا می‌کنند شیعیان او و منتظران ظهور و قیام او هستند، برای او بسیار غصه می‌خورد، و فراموش نمی‌کنم آن کلماتی را که در روزهای ابتدایی دعوت مبارک یمانی، به نقل از امام مهدی ع تکرار می‌کرد:

من فراموش شده‌ی فراموش شده‌ام و قرآن رانده شده‌ی رانده شده‌ی رانده شده است.

این کلمات را با درد و غصه و عشقی سوزناک تکرار می‌کرد، گویی این کلمات همین حالا به طور مستقیم از دهان امام مهدی ع خارج می‌شود.

بلکه حتی پیش از آشکار کردن دعوتش هم غرق در جلب نگاه‌های مردم و مرتبطین خودش به سمت امام مهدی ع بود و نزدیکی ظهور ایشان را برای آنها تبیین می‌کرد و آنچه را که سزاوار امت برای استقبال از او و زمینه‌سازی ظهورش انجام دهد، تا جایی که برخی به او می‌گفتند - نقل بمضمون: -

گویا تو کاری به جز یاد امام مهدی ع نداری و گویا تو وکیل او هست.

یا:

گر به جای امام مهدی ع بودم تو را به عنوان وکیل انتخاب میکردم...

و مانند این صحبت‌ها. حتی یکی از طلبه‌های قدیمی حوزه علمیه به من گفت:

ما قبلاً تأکید می‌کردیم که سید احمدالحسن با امام مهدی ع دیدار می‌کند، و اینکه او از امور بسیاری صحبت می‌کند که آنها را از امام مهدی ع یاد گرفته است، اما هرگز به این نکته تصریح نمی‌کند، و ما گاهی اوقات که درباره برخی چیزهای مورد توجه صحبت می‌کردیم، به او می‌گفتم: آیا این مطلب از ناحیه‌ی اوست (منظورمان امام مهدی بود)؟ پس سیداحمدالحسن ساکت می‌شد و پاسخ نمی‌داد.

و همین شیخ به من گفت:

ما از شناختِ احمدالحسن نابینا و ناتوان بودیم، و گرنه عطر آل محمد از این مرد به مشام می‌رسد و پنهان نمی‌ماند جز بر شخص نابینا!

و همچنین به من گفت:

گاهی که در برخی مجالسِ طلبه‌های حوزه علمیه بودیم و از امام مهدی ع یاد می‌کردیم، به برخی طلبه‌ها می‌گفتم: اگر امام مهدی ع بخواهد فرستاده‌ای بفرستد، شما انتظار دارید که چه کسی را از میان طلبه‌های حوزه انتخاب کند؟ [این شیخ می‌گوید:] یکی از طلبه‌ها گفت: فلانی (یکی از طلبه‌ها)، من گفتم: نه، اگر بخواهد فرستاده‌ای بفرستد، احمدالحسن را می‌فرستد (آن طلبه در آن زمان احمدالحسن را نمی‌شناخت)، این شیخ می‌گوید: پس درباره سیداحمدالحسن و تقوا و علم و دین او و میزانِ تمسکش به امام مهدی ع، برایشان صحبت کردم.

من در روزهای ابتدایی دعوت، سراغ برخی دوستانم که طلبه حوزه بودند و با سید احمد الحسن معاشرت داشتند و یا از برخی اوصاف او آگاه بودند، رفتم، به آنها گفتم: این مرد (سید احمد الحسن) می‌گوید امام مهدی ع را دیده و ایشان او را به عنوان فرستاده‌ای به سوی همه‌ی مردم فرستاده است و او بیعت می‌گیرد. چه می‌گویید [نظرتان چیست]؟ خلاصه‌ی جواب آنها این بود:

این مرد را می‌شناسیم و راستگویی و امانتداری و تقوا و دینداری‌اش را می‌دانیم. نمی‌گوییم دروغ‌گوست چرا که امکان ندارد عمداً دروغ بگوید، و به این نکته شهادت می‌دهیم.

به آنها گفتم: و موضع شما چیست؟

گفتند: ما نمی‌توانیم اکنون او را تصدیق کرده و از او تبعیت کنیم، چرا که اگرچه امکان دروغگوییِ عمدیِ او وجود ندارد، اما ممکن است [امر بر او] مشتبه شده باشد.

به آنها گفتم: او می‌گوید با امام مهدی ع در بیداری دیدار کرده، یعنی در رؤیا و مکاشفه و خیال نیست تا اینکه امکان مشتبه شدن وجود داشته باشد، پس یا صادق و راستگوست و یا دروغگو و شما هم که می‌گویید او را به عنوان یک آدم راستگو و با تقوا می‌شناسید... الی آخر

این خلاصه و مضمون چیزی بود که بین من و بین برخی از آنها در آن زمان گذشت. و آنها همچنان مردّد و مذبذب باقی ماندند و یکی را مقدم می‌کردند و دیگری را رد می‌کردند.

پس از مدتی و بعد از آنکه قضیه‌ی دعوت منتشر شد، از یکی از آنان که قبلاً مدح و ثنای سید احمد الحسن را می‌گفت و به راستی اش شهادت داده بود شنیدم که با کلام نادرستی بر ضد سید احمد الحسن ع صحبت می‌کند، پس، از تناقض و دگرگونی‌شان تعجب کردم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.

سید احمد الحسن ع کریم و سخاوتمند و بخشنده است، قلبی مهربان دارد و نسبت به نیازمندان و مساکین و یتیمان، رحیم و مهربان است. هنگامی که می‌گوید: "یتیم" یا "مسکین" یا "بیوه"، حس میکنم که این کلمات همراه با ناراحتی و غم، از اعماق قلبش بیرون می‌آید.

همیشه ما را به مهربانی نسبت به یتیمان و نیازمندان و مساکین سفارش می‌کرد و اینکه به میزان توانمان به آنها کمک کنیم و علی‌رغم تنگدستی و نیاز مالی شدید، می‌بینیم که کفالت برخی از یتیمان نیازمند را برعهده گرفته و متکفل شده تا مبلغ معینی را به صورت ماهانه از طریق برخی انصار به آنان برساند.

و علی‌رغم اینکه این یتیمان از مؤمنین به او هم نبودند، یعنی از انصارش نبودند، اما او با صرف نظر از این مطلب، مسئله‌ی یتیم و بیوه را دردی می‌دانست که صرف نظر از هر چیز دیگری، باید مداوا شود.

همیشه وقتی به او نگاه می‌کردم، این شعرِ دُبل خزایی در وصف امام رضاع را به یاد می‌آوردم:

می‌بینم که مال مخصوصِ خود را بین دیگران تقسیم می‌کنند * * و دست خودشان از این مال خالی می‌ماند.

من با قطع و یقین قسم می‌خورم که سید احمد الحسن ع اگر مالک ثروت زیادی از اموالی که فقهای بد سیرت دارند بود، زن بیوه یا مسکین و یا یتیم را به حال خود رها نمی‌کرد تا در کوچه و خیابان گدایی کنند و به خاطر به دست آوردن لقمه‌ای برای رفع درد گرسنگی و تهیدستی، آبروی خود را بدهند.

امام احمد الحسن ع بسیار متواضع است. من سالها با او زندگی کرده‌ام، در میان ما، مانند یکی از ما بود، بلکه در بسیاری از اوقات به ما خدمت می‌کرد. در خوراک و پوشاک و نشستن تفاوتی با ما نداشت، و بلکه پوشش و لباس ما از لباس او بهتر بود و به هر مکانی که می‌خواستیم وارد شویم و یا سوار اتومبیل شویم، هنگام ورود ما را مقدم می‌کرد، و نمی‌پذیرفت که کسی ایشان را بر دیگر انصار مقدم کند. همیشه می‌گفت:

من برادر شما و خدمتکار شما هستم و همه‌ی ما به سوی رضایت خداوند بلندمرتبه حرکت می‌کنیم، من آمده‌ام تا شما را از بُت پرستی بیرون بیاورم، پس، از من بت نسازید.

هنگامی که برخی از انصار با ایشان ع به شکل خاص و ویژه رفتار می‌کردند و در هنگام سلام کردن و دست دادن و مانند اینها، بین ایشان ع و دیگر انصار فرق می‌گذاشتند، ایشان بسیار ناراحت می‌شد. (پایان سخنان شیخ ناظم العقیلی)

شیخ جهاد اسدی در مورد سیره سید احمد الحسن ع می‌گوید:

روی زمین غذا می‌خورد و مانند نشستن بنده، مقابل سفره غذا می‌نشیند و آنچه موجود است را می‌خورد و با نیازمندان می‌خورد و با دست پاکش، به آنان می‌خوراند. و به ایتم و خانم‌های بیوه احترام می‌گذارد و از آنان نگهداری می‌کند. به اهل علم و فضیلت احترام می‌گذارد و حالشان را تا جایی که بتواند، در نظر می‌گیرد، حتی پشت سرشان؛ آنان نزد ایشان مقدم هستند. با نزدیکانش صله رحم می‌کند؛ البته بدون اینکه آنان را به جز به دستور خداوند، بر دیگران مقدم کند. به فردی ستم نمی‌کند. عذرخواهی فردی را که از ایشان عذرخواهی کند، می‌پذیرد. اصلاً آروغ نمی‌زند یا خمیازه نمی‌کشد و درحالی که تکیه داده است، نمی‌نشیند. زمانی که سخن می‌گوید، نگاهش را بین افرادی که نشسته‌اند، به شکل مساوی تقسیم می‌کند. وقتی درب می‌زنند، آن را می‌گشاید و در کار خانواده‌اش خدمت می‌کند. وقتی بنشیند، نگاهش را به صورت فردی نمی‌دوزد. برای پروردگارش خشمگین می‌شود و برای خودش خشمگین نمی‌شود. تا زمانی که به تفسیر قرآن یا پاسخ به پرسشی سخن نمی‌گوید یا پندی بر زبانش جاری نمی‌شود، اندیشمندترین فرد است. در خوردن یا در پوشاک یا در نشستن بر همراهانش بالا نمی‌رود. هیچ یک از همراهانش نزد ایشان، غمگین نمی‌شود. وقتی یکی از همراهانش اشتباه کند، در خیرخواهی‌اش تلاش می‌کند. بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد. چشم‌پوشی می‌کند و در می‌گذرد. با فردی که دیدار می‌کند، اول سلام می‌کند. فردی برای برطرف کردن نیازش نمی‌آید -چه کوچک یا بزرگ- مگر اینکه در

برطرف کردن نیازش بلند می‌شود. اگر فردی از او نیازی بخواهد، با او شکیبایی می‌کند تا اینکه خودش منصرف شود. فردی دستش را نمی‌گیرد؛ مگر اینکه تا زمانی که دستش را بکشد، او نیز می‌کشد. از بوسیدن دستش از سوی دیگران خودداری می‌کند. وقتی با یکی از همراهانش دیدار می‌کند، با دست دادن آغاز می‌کند. فقط با یاد خداوند می‌ایستد و می‌نشیند. فردی نزد ایشان نمی‌نشیند یا به سویش رو نمی‌کند؛ مگر اینکه به او می‌فرماید: آیا نیازی داری؟ بیشتر نوع نشستنی که می‌نشیند، این گونه است که دوزانو می‌نشیند؛ مانند نشستن جدش رسول الله (ص). آخر مجلس می‌نشیند. بیشتر نشستنش، رو به قبله است. مانند خوابیدن پیامبران و به پشت می‌خوابد. بالشتی را که پشتش است، برای فردی که وارد می‌شود قرار می‌دهد. در حالت رضایت و خشم، فقط حق می‌گوید. سکوتش از سخن گفتنش بیشتر است. خدا را به خاطر بزرگی خلفایش (ع) شکر.

دکتر زکی انصاری از انصار سید احمد الحسن ع نیز می‌گوید:

همه افرادی که در ابتدا دعوت برایشان مطرح می‌شود، عکس‌العمل اول آنان سرگردانی و حیرت است. و این سرگردانی، آنان را به درجه‌ای می‌رساند که شنونده مبادرت به انکار مستقیم می‌کند؛ حتی پیش از اینکه روشن شود و دقت نماید. شکی نیست که این عکس‌العمل، از این پرده بر می‌دارد که این فردی که انکار می‌کند و دروغ می‌پندارد، برایش واقعیت تاریخ تاریک مشخص می‌شود که آن را نور تصور می‌کرد. بعد از این مسیر طولانی، کشف می‌کند که خودش را فریب داده است و در آنجا نوری نبوده است و تاریکی در تاریکی بوده است!!!

به همین خاطر است که صاحب دعوت، حال مردم را در نظر می‌گیرد و با آنان، با نرمی برخورد می‌کند و به انصارش دستور می‌دهد که با مردم، مهربان باشند و با آنان، مانند برخورد پزشک با بیمار و برخورد حکیم با فرد دیوانه برخورد کنند؛ به این خاطر که فساد که فقه‌های سوء در طول مسیر تاریخی خودشان در دین وارد کردند، واقعاً بزرگ و خطیر بوده است!!! اگر ایشان (ع) در این وقت ظهور نمی‌کرد، دین به طور کلی از بین می‌رفت. ظهور ایشان در این زمان، دقیقاً تعبیری از ادامه‌داشتن دست عنایت الهی نسبت به بشریت است؛ پیش از اینکه شیطان، همه آن‌ها را ریشه‌کن نماید. خداوند متعال فرمود: «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أُخِّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتِنَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء ۶۲) «[سپس] گفت: «به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعاً فرزندان را -جز اندکی [از آنها]- ریشه‌کن خواهم کرد.» ایشان ع تا الآن نیز انصارش را به مهربانی با

مردم دستور می‌دهد و وقتی زمان نزدیک می‌شود و آتشفشان فوران می‌کند، به مهربان شدن تأکید می‌کند؛ به این خاطر که روزی که توبه از مردم برداشته می‌شود، واقعاً نزدیک است.

این دعوت، مرا در مقابل با «منیت» قرار داده است و برای اولین بار بود که با این برخورد تلخ، با تمام جزئیاتش زندگی کردم و برای اولین بار بود که برایم روشن شد که از فضای انسانیت به دور هستم. حتی فقط بهره اندک و اندکی در این مسئله داشتم. ایشان بود که خداوند سبحان را به گونه‌ای قرار داده است که با منت بزرگش به من تفضل نماید. به همین خاطر صحیح است که عنوان این موضوع «این چنین به من شناساند» باشد و نه «من او را شناختم» به این خاطر که احمد الحسن ع آینه الهی بزرگی است که غربت انسانی در آن آشکار شده است و از بین رفتن و غربت دین، در آن آشکار شده است. درحقیقت و واقعاً، ایشان سفره آسمانی خداوند سبحان است که بیماری ما و عافیت‌نداشتن ما را روشن می‌نماید. از این سفره و در آن بود که طعم عافیت را چشیدم و ایشان را شناختم تا حقیقت بیماری که در آن بودم، برای من روشن شده است و می‌پنداشتم که آن، عافیت است!

احمدالحسن (ع) رسالت خداوند سبحان، برای بندگانش است تا ایشان را از بستر غفلت بیدار کند؛ در زمانی که چاقوی دنیا، گردن مرازد و آن را زخمی کرد. به همین خاطر این مسئله را دور از ذهن نمی‌دانم که مردم در برخورد با این امر، پرخاش می‌کنند؛ به این خاطر که ایشان، به سادگی انحراف حقیقی خطیری که از راه خداوند سبحان صورت گرفته است و توهم بزرگ و تاریکی بزرگی را که مردم گمان می‌کردند که نور است، مشخص نموده است. از اینجاست که این عکس‌العمل، محکوم قانونش است. «هر کاری، عکس‌العمل مناسب در حد خود دارد و آن را در آن سمت و سو منعکس می‌کند».

سبحان الله، دروس این دعوت بزرگ، با اتباعش از روز اولی که با آن برخورد می‌کند، با عکس‌العمل آغاز می‌شود تا این فرد، خودش را کاملاً تهی ببیند و انگار بیمار است و ورم سرطانی بد و بزرگی به وجود آمده است که نامش دنیا است. در نتیجه جسم، احساس سستی و ضعف می‌کند. به همین خاطر است که این فرد، زمان نقاهت حقیقی را طی می‌کند و بر این شخص لازم است که متوجه این زمان باشد و با این فرد برخوردی کند که ضامن رهایی اوست؛ به این خاطر فرصت بازگشت این ورم بد، تا زمانی که جسم احساس سستی می‌کند، وجود دارد. این سستی را درک کردم و این سستی، فقط با جرعه جرعه نوشیدن از روایات پاکان ع از بین می‌رود. این دعوت بزرگ جراح ماهری است که این ورم را از بین می‌برد که صاحب ورم گمان می‌کرد که راهی برای از بین بردنش نیست؛ تا بعد از از بین بردنش، آن را زمینی بیابد که زمینه گیاه و کاشتن را دارد.

در اینجا است که مرحله مهمی آغاز می‌شود که مرحله احساس تواضع و عمل براساس آن می‌باشد و ایشان (ع) به ما آموزش داد و سخن عیسی ع را برای ما یادآوری کرده است: «تواضع کنید؛ در زمین هموار است که گیاه می‌روید و نه در کوه». بلکه از ایشان بود که این امر بزرگ را آموزش دیدم. تا الان نیز از ایشان آموزش می‌بینم و به واسطه آن است که این ورم بد را معالجه می‌کنم. بلکه از ایشان بوده است که عیسی ع و موسی ع و همه پیامبران و فرستادگان خداوند را شناختم. و از اینجا بود که مقداری از محمد و علی و فاطمه و همه پاکان علیهم السلام را شناختم.

اولین درسی که این معلم به دانشجویانش آموزش می‌دهد، این است: بر شما باد به جنگ و کشتن منیت. فقط با کشتن آن است که به خداوند سبحان می‌رسید. یا همان‌طور که ایشان در پاسخ پرسش خانم مسیحی درباره دعوت و اهدافش پرسید، این‌گونه فرمود: «عیسی ع فرمود: «فرزند آدم تنها با غذا زنده نمی‌ماند. بلکه با کلمه خدا هم.» و من، بنده خدا به شما می‌گویم: فرزند آدم با غذا می‌میرد و با کلمه خداست که زنده می‌ماند».

دعوت من، مانند دعوت نوح (ع) و مانند دعوت ابراهیم (ع) و مانند دعوت موسی (ع) و مانند دعوت عیسی (ع) و مانند دعوت محمد (ص) است. اینکه توحید در هر مکانی از زمین منتشر شود. هدف پیامبران و اوصیا، هدف من است. اینکه تورات و انجیل و قرآن و مسائلی را که در آن اختلاف دارید، بیان کنم و انحراف علمای یهود و نصارا و مسلمین را بیان کنم و اینکه از شریعت الهی بیرون رفتند و با وصایای پیامبران (ع) مخالفت کردند. اراده من، همان اراده و خواست خداوند سبحان و متعال است. اینکه مردم زمین، فقط مسئله‌ای را بخواهند که خداوند سبحان و متعال می‌خواهد. اینکه زمین پر از عدل و داد شود؛ همان‌طور که از ستم و ظلم پر شده است. اینکه گرسنگان سیر شوند و نیازمندی در زمین باقی نماند. اینکه یتام، پس از اندوه طولانی‌شان خوشحال شوند. و خانم‌های بیوه چیزی که نیاز مادی‌شان را برطرف می‌کند، با عزت و احترام بیابند... اینکه... و اینکه... اینکه مهمترین مسئله در شریعت اجرا شود؛ عدل و مهربانی و راستی.

فردی که با امام (احمد الحسن) دیدار می‌کرد، دست خودش نبود و دلش جدا می‌شد. بنده عذرخواهی می‌کنم؛ چون با این زبانی سخن می‌گویم که چه بسا برخی‌ها، آن را به عاطفی بودن توصیف می‌کنند. ولی این مسئله‌ای است که احساس کردم. ایشان هیبت داشت؛ با اینکه سادگی داشت که در حرکت و سخن و حتی لباسش آشکار بود. سوگند به خداوند! به راستی و حقیقتاً، فردی که با ایشان دیدار می‌کرد، با خودش می‌گفت: حسرت بر انسانیت! هر فردی ایشان را ببیند، بر اوست که به معنای انسانیت اعتراف

کند. و انسان، چگونه انسان است؟ دیدارهای با ایشان، اندک بود؛ به این خاطر که فقهای سوء و اتباعشان، آغاز به سخت گیری بر ایشان کردند. ما را از دیدار ایشان محروم کردند. ولی باتوجه به این، خداوند سبحان بر من و بسیاری از برادران، با دیدار ایشان در تعدادی از مکان‌ها مَّت نهاد و در این دیدارها بود که تلاش بزرگش را لمس می کردیم و اینکه به حال مردم و سختی که می کشند و اینکه از مسئله ای که آنان را زنده می کند، چه مقدار دور هستند و پشت سر فقهای سوئی هستند که آنان را به جهنم وارد می کنند. در تمام این مسائل، مانند جدش رسول الله (ص) بود که در دعوت مردم به سوی هدایت، جدی و تلاش گر بود؛ به رغم آزار و افتراهایی که از مردم می دید و جرأت دور از ذهن.

یکبار یادم می آید که فردی به دیدار سید احمد الحسن ع در حسینه توفیق پیدا کرد و این مرد، برادر یکی از انصار بود. این مرد برای اینکه سید احمد الحسن ع و دعوتش را تصدیق کند، از ایشان درخواست کرد که به قرآن سوگند بخورد که وصی و فرستاده امام مهدی (ع) است. سید احمد الحسن ع به ایشان فرمود، پیش از سوگند خوردن این حکایت را برایت نقل می کنم: فردی از اهل مکه با بیابان گردی در صحرا دیدار کرد و او را از دعوت محمد (ص) و کلمات خداوند سبحان که فرو فرستاد، باخبر نمود. بیابان گرد از آنان درخواست کرد که برایش بخوانند. آنان سخن خداوند سبحان را خواندند: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُم تَنْطِقُونَ» (ذاریات ۲۳) «پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می گوید». بیابان گرد با تعجب و غریب شمردن، گفت: آیا اجازه دادید که سوگند بخورد؟؟!! ایشان (ع) می خواست با این حکایت، درسی به این مرد برساند. اینکه سوگند، بزرگ است و امتحان بزرگی برای این مرد است. ولی این مرد، اصرار کرد که سید (ع) سوگند بخورد. سید (ع) به ایشان فرمود: صیغه سوگند را که می خواهی، بیان کن تا برایت سوگند بخورم. قرآن را برای سید (ع) آورد و برای این مرد سوگند خورد که وصی و فرستاده امام مهدی (ع) است.

ایشان (ع) در سکوت و سخن گفتن و هر حرکت و سکونش، معلمی است. همه تلاشش این است که مردم این مسئله را بدانند که راهنمایان که به سویشان برانگیخته شده است، آنان را به کجا می برد؟ به همین خاطر، همان طور که برادران فاضل از ایشان نقل نمودند، ایشان از بیان آموزه ها برای انصار خسته نمی شد. بلکه آن را دوباره تکرار می نمود و این مسئله را بین آنان، با عدل و به شکل مساوی تقسیم می کرد و به هر فردی براساس درک و شناختش، امر را می رساند. این ویژگی و رفتارها، همان ویژگی های معلم الهی است که نگاه به نهایت و عمل برای آن، او را باز نمی دارد و اینکه تغییر متغیّرات دورش، او را تغییر نمی دهد.

در پایان باید بیان کنم که این شناخت، به اندازه من است و نه به اندازه ایشان (درود و سلام خداوند، بر ایشان) به هر فردی که می‌خواهد امام احمدالحسن (ع) را بشناسد، می‌گویم که کوتاه‌ترین راه به شناخت ایشان، پرسش از خدای حق سبحان است. همان‌طور که آمده است: «حق را بشناس تا اهلش را بشناسی.» آخرین سخن ما این است که ستایش برای خداوندی است که ما را به سوی امام احمدالحسن (ع) هدایت کرده است و ما را به واسطه‌اش هدایت کرده است و اگر خداوند سبحان ما را هدایت نمی‌کرد، هدایت نمی‌شدیم (پایان کلام دکتر زکی انصاری از بصره).

ابو نوح انصاری در مورد سیره سید احمد الحسن ع می‌گوید:

مانند پدری است که از کودکان و فرزندانش مراقبت می‌کند. نسبت به مؤمنین، مهربان است و نسبت به کافرین، شدید و محکم است. آغاز به آموزش تواضع به ما نمود. در آغاز دعوت مبارک و زمانی که آغاز به ساخت دومین حسینیه‌مان در عراق نمودیم -حسینیه و مدرسه انصار امام مهدی در ناصریه- و از گِل بود، آقا می‌مهدی اول احمدالحسن (ع) با ما، در ساخت این حسینیه با دستان شریفش کار می‌کرد و با یک دستش گِل حمل می‌کرد و با دیگری، قلم حمل می‌کرد و به پرسش‌های پرسش‌گران پاسخ می‌داد و علم سنگین بزرگ را توشه آنان می‌نمود. از جمله اخلاق ایشان، این بود که با ما بر سفره می‌نشست و در غذای ساده‌ما، شرکت می‌کرد. ایشان سر سفره، مانند نشستن بنده می‌نشست. هر زمانی که وارد حسینیه می‌شد، رو به قبله می‌نشست و هیچ روزی پشت به قبله نبود. با وارد شدنشان به حسینیه، به هر فردی که نشسته بود، سلام می‌کرد؛ حتی فرد کوچک. و هر جایی که سلام را تمام می‌کرد، می‌نشست و در صدر مجلس نشستن را انتخاب نمی‌کرد. بلکه جایی که آخر مجلس بود، می‌نشست؛ حتی اگر نزدیک درب حسینیه بود. وقتی ساکت می‌شدیم، به سخن گفتن آغاز می‌کردیم. و زمانی که از ایشان می‌پرسیم، به ما پاسخ می‌داد. و زمانی که یکی از ما سخن می‌گفت، اصلاً سخن او را قطع نمی‌کرد. حتی ایشان سخن هر سخنگویی را گوش می‌داد؛ حتی اگر کودک کوچک باشد. وقتی سخنگو پرسشگر بود، پاسخش را می‌داد و زمانی که پرسشگر نکته‌ای داشت، با افزایش حق به او می‌افزود. زمانی که برای ما نماز جماعت می‌خواند، با نماز ضعیف‌تر ما نماز می‌گذاشت. اگر در ما بیمار یا ضعیفی بود، در امامت نماز سنگینی ایجاد نمی‌کرد. اگر به تنهایی نماز می‌گزارد، بین ایستاده و رکوع‌کننده و سجده‌کننده بود؛ تا جایی که آن جایگاه، طول می‌کشید و مخصوصاً در نماز شب. ایشان ساده می‌پوشید و اندک می‌پذیرفت. این مسئله، دلالت بر بخشش ایشان دارد. اصلاً هیچ درخواست‌کننده‌ای از ایشان درخواست نکرد که او را رد کند. همه آنچه نزد اوست را می‌بخشید و می‌داد. ایشان با همه مردم عدالت را رعایت می‌کرد؛ چه مؤمن و چه

فاجر. حتی در یکی از روزها، انصاری «علا حداد» به من می گفت: «ماشینم خراب شد و امام احمدالحسن (ع) با ما بود. جوان مکانیکی آوردیم تا آن را تعمیر کند. هوا بسیار گرم بود. این جوان، زیر ماشین رفت و آن را تعمیر کرد. بعد از اتمام، حقش را به او دادیم. ولی مبلغ، اندک بود. امام (ع) راضی به این مبلغ نبود. امام (ع) به من فرمود: آیا می پذیری که در این هوای گرم، با این مبلغ زیر این ماشین بروی؟ من نمی پذیرم که در این هوای گرم، زیر این ماشین بروم. ما مبلغ بیشتری به او دادیم.» بیشتر اوقات، امام احمدالحسن (ع) بین ما می نشست و مردم، از شدت تواضع و سادگی ایشان، او را نمی شناختند. انگار ایشان برادر بزرگی در بین ما بود. برخی از مردم، برای پرسش از این دعوت می آمدند و خود امام احمد (ع) آغاز به تبلیغ آنان می کرد. ولی آنان این مسئله را نمی دانستند. ایشان با مهربانی و رحمت، حق را به آنان معرفی می کرد. انگار با فرزند و پرسش رفتار می کرد. تا جایی که یک روز، یکی از دیدارکنندگان از دعوت می پرسید و امام احمد (ع) به او پاسخ می داد. ولی او نمی دانست که ایشان امام (ع) است و این مرد شروع کرد که در پرسش، اصرار کند و نمی خواست تا بفهمد. من نیز در آن مجلس نشسته بودم و به خاطر کاری که این پرسشگر انجام داده بود، خشمگین شدم. فقط با خودم فکر کردم. امام احمد (ع) به من توجه کرد و انگار مسئله ای را که درونم است، می دانست و مرا به شدت بازداشت و به من فرمود: ماجد، چه سخنی می خواهی بگویی؟ من نیز از امام (ع) حیا کردم و از این مسئله دست برداشتم. امام احمدالحسن (ع) به انصار، قرآن آموزش می داد و درس، پس از نماز عشا آغاز می شد. گاهی اوقات، درس تا نماز صبح ادامه داشت. ایشان دروس را در مسجد سهله آموزش می داد. یکی از انصار بود که مسئله را متوجه نمی شد. امام احمد (ع) فرمود: آیا این چراغها را در مسجد می بینید؟ تعداد آنها ۱۰ مورد بود و برخی از چراغها خاموش بود. سیداحمد (ع) فرمود: چرا فقط به چراغ خاموش دقت می کنی؟ به چراغهایی که روشن هستند و نورشان بسیار است، نگاه کن. در این دعوت ربّانی، کشتار و تبعید و زندان و از دست دادن اموال است، ولی مقابل شما زندگی ابدی، در نعمت های بهشت و در این دعوت ربّانی است.

یکی از برادران انصار، به من خبر داد که نزد امام احمد (ع) مهمان بودم. پس از خوردن غذا، بلند شدم تا دستانم را بشویم. امام احمد (ع) نیز ایستاد و آب روی دستانم می ریخت و من از خودم خجالت می کشیدم. خودمان را به چه اندازه ای می بینیم؟ ما روی دستان مردم آب نمی ریزیم. ولی این فرد، وصی از اوصیای آل محمد است که روی دست من، آب می ریزد.

امام احمد (ع) پیش از اینکه انصارش را ببیند، انصارش را می‌شناخت. حتی مسائل بسیاری از زندگی و کودکی ایشان می‌دانست. وقتی در راه با ایشان می‌رفتیم یا با ما می‌نشست، بسیاری از معجزات با دستان ایشان (ع) و بین ما ایجاد شد. ایشان بسیاری از اخبار غیبی را به ما خبر داده است که در واقع نیز اتفاق افتاده است. یک روز از تفسیر سوره یوسف (ع) از ایشان پرسیدم. امام (ع) به من فرمود: «تفسیر سوره یوسف، طولانی است. ولی این کلمه را به تو می‌گویم که برایت سودمند باشد. بدان که سوره یوسف (ع) به شکل عملی، بر امام مهدی (ع) اجرا می‌شود (پایان کلام ابو نوح انصاری).

از شیخ حبیب سعیدی شنیدم که سید احمد الحسن ع از کودکی به همراه پدر و خانواده‌اشان علاقه و اهتمام ویژه به کشاورزی داشتند و همیشه از این طریق و دامداری و زنبورداری مخارج خویش و خانواده‌اش را به دست می‌آورد. او نقل می‌کرد که یکی از انصار شاهد بود که امام بدون هیچ حفاظی به سمت زنبورها می‌رفت بدون اینکه زنبورها به او آسیبی بزنند. خود امام در پاسخ به یکی از مخالفین ایشان که می‌گفت احمد الحسن برای کسب وجوهات و خمس چنین ادعاهایی دارد می‌گوید که اصلاً نمایندگان من خمس و وجوهاتی که دریافت می‌کنند را به من نمی‌دهند و مستقیماً صرف یتیمان و نیازمندان می‌کنند.

شیخ حبیب همچنین نقل می‌کرد که در ابتدای دعوت بسیاری از همسایگان بدون اطلاع از مقام و ادعا و جایگاه سید احمد الحسن ع پیش ایشان رفته و می‌گفتند که ما در عالم خواب می‌بینیم که ملائکه به خانه شما رفت و آمد می‌کنند و نزول می‌کنند. سید نیز در پاسخ به آنها بدون بیان جایگاه خویش، آن را عادی و ساده چنین توجیه می‌کردند که در روایات است که وقتی مؤمنی نماز می‌خواند ملائکه به سمتش نازل می‌شوند، شاید رؤیایان از این جهت باشد. شیخ حبیب سعیدی می‌گفت: بله اما کدام مؤمن؟ ائمه ع هم مؤمن هستند (منظورش این بود که امام احمد الحسن ع با کنایه اشاره داشتند که این مؤمن فرق می‌کند).

احمد الحسنی که نقل می‌کنند سعی می‌کرد صدای ناله‌هایش در نماز شب شنیده نشود اما از خود بیخود می‌شده و صدایش بالا می‌رفت.

سخنان و خاطرات انصار ایشان در عراق بسیار زیاد و قابل تأمل است و ما برای آشنایی محققین از سیره ایشان به همین مقدار بسنده می‌کنیم. در انتها این نکته را گوشزد می‌کنم که آیا روا است بدون تحقیق و بدون علم و آگاهی از دعوت مبارک یمانی، تصویری غلط در اذهان مردم درست کنیم؟ روزی می‌شنیدیم که وقتی امام علی ع در محراب مسجد به شهادت رسید عده‌ای در شام می‌گفتند که مگر علی نماز می‌خواند؟! متأسفانه امروز نیز از سید احمد الحسن ع نیز مردی کذاب و گمراه و گمراه‌گر در اذهان عوام مردم می‌سازند تا اینکه بدون تحقیق از او و

دعوت ایشان فاصله گرفته و اصلاً نیازی به تحقیق در مورد ادله ایشان نیستند. حال با همه آنچه گفتیم از معجزات و کرامات ایشان و از سیره و اخلاق نبوی ایشان و از همه ادله و نصوص ملکوتی و کتبی ایشان و از همه علوم الهی ایشان آیا روا است که ایشان را در کنار مدعیانی بی چیز قرار دهیم و امر ایشان را به مانند دعوت ضاله آنها قرار دهیم؟

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و العاقبه لاهل التقوی و الیقین. منتظر، پاییز ۹۸